

# پیام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد پانزدهم

آیت الله العظمی مکارم شیرازی  
با همکاری جمعی از علما و دانشمندان  
حوزه علمیه قم



## فهرست مطالب

۱۷	گفتار حکیمانه ۳۶۱
۱۸	شرح و تفسیر: راه استجابت دعا
۲۳	گفتار حکیمانه ۳۶۲
۲۴	شرح و تفسیر: برای حفظ آبرو
۲۷	گفتار حکیمانه ۳۶۳
۲۸	شرح و تفسیر: دو دلیل نادانی
۳۳	گفتار حکیمانه ۳۶۴
۳۴	شرح و تفسیر: تفکر منطقی
۳۵	نکته: آداب سؤال
۳۹	گفتار حکیمانه ۳۶۵
۴۰	شرح و تفسیر: بهترین راه ادب آموزی خویشتن
۴۳	نکته: حجاب حبّ ذات
۴۵	گفتار حکیمانه ۳۶۶
۴۶	شرح و تفسیر: آنجا که علم فرار می کند!
۵۱	گفتار حکیمانه ۳۶۷
۵۱	بخش اول:
۵۳	شرح و تفسیر: سرنوشت دنیاپرستان
۶۱	بخش دوم:
۶۱	شرح و تفسیر: شیوه مؤمنان راستین

۶۵	گفتار حکیمانه ۳۶۸
۶۶	شرح و تفسیر: فلسفه ثواب و عقاب
۶۸	نکته: آیا ثواب، تفضل است یا استحقاق؟
۷۱	گفتار حکیمانه ۳۶۹
۷۳	شرح و تفسیر: زمانی طوفانی در پیش است
۷۷	نکته: آیا زمان ما مصداق کلام بالاست؟
۷۹	گفتار حکیمانه ۳۷۰
۸۰	شرح و تفسیر: یک پیام مستمر
۸۵	گفتار حکیمانه ۳۷۱
۸۶	شرح و تفسیر: ده موضوع مهم و سرنوشت ساز
۹۳	گفتار حکیمانه ۳۷۲
۹۵	شرح و تفسیر: ارکان دین و دنیا
۱۰۰	نکته: با جابر بن عبدالله انصاری بیشتر آشنا شویم
۱۰۳	گفتار حکیمانه ۳۷۳
۱۰۵	شرح و تفسیر: مراحل سه گانه نهی از منکر
۱۰۸	نکته‌ها
۱۰۸	۱. محمد بن جریر طبری
۱۰۹	۲. عبدالرحمن بن ابی لیلی
۱۱۱	گفتار حکیمانه ۳۷۴
۱۱۳	شرح و تفسیر: مردگان زنده‌نما!
۱۲۰	نکته: امر به معروف و نهی از منکر در تعلیمات اسلامی
۱۲۳	گفتار حکیمانه ۳۷۵
۱۲۴	شرح و تفسیر: قلب‌های واژگونه!
۱۲۹	گفتار حکیمانه ۳۷۶
۱۳۰	شرح و تفسیر: عاقبت حق و باطل

۱۳۵	گفتار حکیمانه ۳۷۷
۱۳۶	شرح و تفسیر: نه نیکوکاران در امانند نه بدکاران مأیوس
۱۳۸	نکته: منظور از مکر الهی چیست؟
۱۴۱	گفتار حکیمانه ۳۷۸
۱۴۲	شرح و تفسیر: سرچشمه تمام عیوب
۱۴۷	گفتار حکیمانه ۳۷۹
۱۴۹	شرح و تفسیر: روزی دو گونه است
۱۵۳	گفتار حکیمانه ۳۸۰
۱۵۴	شرح و تفسیر: بی اعتباری این جهان
۱۵۷	گفتار حکیمانه ۳۸۱
۱۵۸	شرح و تفسیر: حتی با یک کلمه
۱۶۱	گفتار حکیمانه ۳۸۲
۱۶۲	شرح و تفسیر: دو نکته حکیمانه
۱۶۷	گفتار حکیمانه ۳۸۳
۱۶۸	شرح و تفسیر: در برابر معاصی ضعیف و در برابر طاعات قوی باش
۱۷۱	گفتار حکیمانه ۳۸۴
۱۷۲	شرح و تفسیر: سه نکته حکیمانه
۱۷۷	گفتار حکیمانه ۳۸۵
۱۷۸	شرح و تفسیر: در پستی دنیا همین بس!
۱۸۱	گفتار حکیمانه ۳۸۶
۱۸۲	شرح و تفسیر: هر تلاشی سرانجام به نتیجه می رسد، کم یا زیاد
۱۸۵	گفتار حکیمانه ۳۸۷
۱۸۶	شرح و تفسیر: همه چیز دنیا در برابر آخرت ناچیز است
۱۸۹	گفتار حکیمانه ۳۸۸
۱۹۰	شرح و تفسیر: بدترین بلاها

۱۹۵	گفتار حکیمانۀ ۳۸۹
۱۹۶	شرح و تفسیر: هر افتخاری است در عمل است
۲۰۱	گفتار حکیمانۀ ۳۹۰
۲۰۲	شرح و تفسیر: تقسیم صحیح ساعات شب و روز
۲۰۷	گفتار حکیمانۀ ۳۹۱
۲۰۸	شرح و تفسیر: زاهد باش تا ببینی!
۲۱۳	گفتار حکیمانۀ ۳۹۲
۲۱۴	شرح و تفسیر: شخصیت انسان زیربان او نهفته است
۲۱۷	گفتار حکیمانۀ ۳۹۳
۲۱۸	شرح و تفسیر: تلاش معقول
۲۲۱	گفتار حکیمانۀ ۳۹۴
۲۲۲	شرح و تفسیر: کلمات نافذتر از تیرها!
۲۲۵	گفتار حکیمانۀ ۳۹۵
۲۲۶	شرح و تفسیر: زندگی ساده قانع کننده است
۲۲۹	گفتار حکیمانۀ ۳۹۶
۲۳۰	شرح و تفسیر: مرگ آری ولی تن دادن به ذلت هرگز!
۲۳۷	گفتار حکیمانۀ ۳۹۷
۲۳۸	شرح و تفسیر: بهترین عطرها
۲۴۲	گفتار حکیمانۀ ۳۹۸
۲۴۳	شرح و تفسیر: ردای فخر و تکبر را بیفکن!
۲۴۹	گفتار حکیمانۀ ۳۹۹
۲۵۰	شرح و تفسیر: حقوق متقابل پدر و فرزند
۲۵۵	نکته ها
۲۵۵	۱. چه حقوقی پدر و مادر بر فرزندان دارند؟

۲۵۸.....	۲. فرزندان بر پدران و مادران چه حقوقی دارند؟
۲۶۱.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۰</b>
۲۶۲.....	شرح و تفسیر: کدام حق است و کدام خرافه؟
۲۷۲.....	نکته: اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه
۲۷۵.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۱</b>
۲۷۶.....	شرح و تفسیر: هماهنگی معقول با مردم
۲۷۹.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۲</b>
۲۸۰.....	شرح و تفسیر: فراتر از حد تو سخن مگو
۲۸۳.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۳</b>
۲۸۴.....	شرح و تفسیر: پراکنده کاری و شکست
۲۸۷.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۴</b>
۲۸۸.....	شرح و تفسیر: هر چه هست از اوست!
۲۹۳.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۵</b>
۲۹۴.....	شرح و تفسیر: این مرد لجوج را رها کن
۲۹۶.....	نکته‌ها
۲۹۶.....	۱. ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره
۲۹۷.....	۲. عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم
۳۰۳.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۶</b>
۳۰۴.....	شرح و تفسیر: دو کار زیبا!
۳۰۹.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۷</b>
۳۱۰.....	شرح و تفسیر: هر درک عاقلانه‌ای روزی نجات‌بخش است
۳۱۳.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۸</b>
۳۱۴.....	شرح و تفسیر: با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد
۳۱۹.....	<b>گفتار حکیمانه ۴۰۹</b>
۳۲۰.....	شرح و تفسیر: قلب کتاب چشم است

۳۲۳	گفتار حکیمانۀ ۴۱۰
۳۲۴	شرح و تفسیر: رئیس صفات پسندیده
۳۲۹	گفتار حکیمانۀ ۴۱۱
۳۳۰	شرح و تفسیر: مراقب باش با چه کسی سخن می‌گویی؟
۳۳۳	گفتار حکیمانۀ ۴۱۲
۳۳۴	شرح و تفسیر: بهترین راه تأدیب خویشتن
۳۳۶	نکته: روح ادب و اسباب آن
۳۳۹	گفتار حکیمانۀ ۴۱۳ و ۴۱۴
۳۴۱	شرح و تفسیر: دو راهی مصائب
۳۴۳	نکته: راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی
۳۴۷	گفتار حکیمانۀ ۴۱۵
۳۴۸	شرح و تفسیر: سه ویژگی دنیا
۳۵۱	نکته: ناپایداری مواهب این جهان
۳۵۳	گفتار حکیمانۀ ۴۱۶
۳۵۵	شرح و تفسیر: برای چه کسی باقی می‌گذاری؟
۳۶۱	گفتار حکیمانۀ ۴۱۷
۳۶۳	شرح و تفسیر: مراحل استغفار کامل
۳۶۷	نکته‌ها
۳۶۷	۱. شرایط توبۀ واقعی
۳۷۰	۲. سرگذشت عجیب همسایۀ ابوبصیر
۳۷۳	گفتار حکیمانۀ ۴۱۸
۳۷۴	شرح و تفسیر: بهترین یاور در برابر سفیهان
۳۷۹	گفتار حکیمانۀ ۴۱۹
۳۸۰	شرح و تفسیر: نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!



نکته‌ها.....	۳۸۳
۱. نیرومند ضعیف!.....	۳۸۳
۲. مواد تشکیل دهنده عرق بدبو.....	۳۸۵
۳. پشه، موجودی کوچک اما شگفت‌انگیز.....	۳۸۶
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۰.....</b>	<b>۳۸۷</b>
شرح و تفسیر: راه غلبه بر شهوت.....	۳۸۹
نکته: راه‌های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی.....	۳۹۳
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۱.....</b>	<b>۳۹۷</b>
شرح و تفسیر: عقل کافی.....	۳۹۸
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۲.....</b>	<b>۴۰۱</b>
شرح و تفسیر: کار نیک کمش، بسیار است.....	۴۰۲
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۳.....</b>	<b>۴۰۷</b>
شرح و تفسیر: اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی.....	۴۰۸
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۴.....</b>	<b>۴۱۳</b>
شرح و تفسیر: نقش حلم و عقل.....	۴۱۴
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۵.....</b>	<b>۴۱۹</b>
شرح و تفسیر: واسطه‌های فیض.....	۴۲۰
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۶.....</b>	<b>۴۲۳</b>
شرح و تفسیر: بی‌اعتباری این دو نعمت.....	۴۲۴
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۷.....</b>	<b>۴۲۷</b>
شرح و تفسیر: مشکل خود را با خدا بگو.....	۴۲۸
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۸.....</b>	<b>۴۳۱</b>
شرح و تفسیر: عید واقعی.....	۴۳۲
<b>گفتار حکیمانه ۴۲۹.....</b>	<b>۴۳۷</b>
شرح و تفسیر: بزرگترین حسرت.....	۴۳۸

۴۴۳	گفتار حکیمانه ۴۳۰
۴۴۴	شرح و تفسیر: زیانکارترین انسانها
۴۴۹	گفتار حکیمانه ۴۳۱
۴۵۰	شرح و تفسیر: طالبان دنیا و طالبان آخرت
۴۵۳	گفتار حکیمانه ۴۳۲
۴۵۵	شرح و تفسیر: دوازده صفت اولیاءالله
۴۶۱	نکته: اولیاءالله در این کلام امام <small>علیه السلام</small> چه کسانی هستند؟
۴۶۳	گفتار حکیمانه ۴۳۳
۴۶۴	شرح و تفسیر: لذات زودگذر و تبعات بسیار
۴۶۷	گفتار حکیمانه ۴۳۴
۴۶۸	شرح و تفسیر: نخست او را بیازمای
۴۷۰	نکته: آزمودن قبل از دوستی
۴۷۳	گفتار حکیمانه ۴۳۵
۴۷۴	شرح و تفسیر: گشایش درهای امید
۴۷۹	گفتار حکیمانه ۴۳۶
۴۸۰	شرح و تفسیر: معرف کریمان
۴۸۳	گفتار حکیمانه ۴۳۷
۴۸۴	شرح و تفسیر: عدالت برتر است یا جود و بخشش؟
۴۸۹	گفتار حکیمانه ۴۳۸
۴۹۰	شرح و تفسیر: مردم دشمن چه چیزند؟
۴۹۳	گفتار حکیمانه ۴۳۹
۴۹۴	شرح و تفسیر: عصاره مفهوم زهد
۴۹۷	گفتار حکیمانه ۴۴۰
۴۹۸	شرح و تفسیر: به وعده‌های اشخاص زیاد خوشبین نباشید

۵۰۱	گفتار حکیمانه ۴۴۱
۵۰۲	شرح و تفسیر: میدان آزمون بزرگ
۵۰۷	گفتار حکیمانه ۴۴۲
۵۰۸	شرح و تفسیر: بهترین شهرها
۵۱۳	گفتار حکیمانه ۴۴۳
۵۱۵	شرح و تفسیر: مالک، بزرگمرد نستوه
۵۱۷	نکته: مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار
۵۲۱	گفتار حکیمانه ۴۴۴
۵۲۲	شرح و تفسیر: بهترین روش برای کار کردن
۵۲۵	گفتار حکیمانه ۴۴۵
۵۲۶	شرح و تفسیر: پیوند اخلاق نیک با یکدیگر
۵۲۷	نکته: صفات اخلاقی کلیدی
۵۳۱	گفتار حکیمانه ۴۴۶
۵۳۲	شرح و تفسیر: بهترین مصرف مال
۵۳۳	نکته‌ها
۵۳۳	۱. اهمیت زکات
۵۳۵	۲. صعصعه و غالب و فرزدق کیستند؟
۵۳۷	گفتار حکیمانه ۴۴۷
۵۳۸	شرح و تفسیر: هشدار به بازرگانان
۵۴۱	نکته: خطرات ربا
۵۴۳	گفتار حکیمانه ۴۴۸
۵۴۴	شرح و تفسیر: مصائب کوچک را بزرگ نشمیرید
۵۴۷	گفتار حکیمانه ۴۴۹
۵۴۸	شرح و تفسیر: تضاد شخصیت با شهوات سرکش

۵۴۹	نکته: عواقب شوم هواپرستی
۵۵۱	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۰</b>
۵۵۲	شرح و تفسیر: شوخی نامناسب
۵۵۴	نکته: خطرات مزاح و شوخی
۵۵۷	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۱</b>
۵۵۸	شرح و تفسیر: چه بهتر محبت از دو سر باشد
۵۵۹	نکته: نقش دوستان در زندگی انسان
۵۶۳	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۲</b>
۵۶۴	شرح و تفسیر: غنا و فقر حقیقی
۵۶۹	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۳</b>
۵۷۰	شرح و تفسیر: پسر شوم زبیر!
۵۷۱	نکته: زبیر و عبدالله بن زبیر
۵۷۵	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۴</b>
۵۷۶	شرح و تفسیر: با این حال تکبر چرا؟
۵۷۸	نکته: بلای تکبر
۵۸۱	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۵</b>
۵۸۲	شرح و تفسیر: برترین شعرای عرب
۵۸۵	نکته‌ها
۵۸۵	۱. شأن ورود این گفتار حکیمانه
۵۸۶	۲. امرؤ القیس کیست؟
۵۸۸	۳. تمسک امام (علیه السلام) به اشعار پر معنای عرب
۵۹۱	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۶</b>
۵۹۲	شرح و تفسیر: تنها بهای وجود انسان
۵۹۴	نکته‌ها

۵۹۴	۱. هدف امام <small>علیه السلام</small> از نکوهش دنیا
۵۹۵	۲. ارزش وجود انسان
۵۹۷	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۷</b>
۵۹۸	شرح و تفسیر: دو کس هرگز سیر نمی شوند
۶۰۱	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۸</b>
۶۰۲	شرح و تفسیر: حقیقت ایمان
۶۰۷	<b>گفتار حکیمانه ۴۵۹</b>
۶۰۸	شرح و تفسیر: مقدرات بر تدبیر ما پیشی می گیرد
۶۱۱	<b>گفتار حکیمانه ۴۶۰</b>
۶۱۲	شرح و تفسیر: بردباری و ترک شتاب
۶۱۵	<b>گفتار حکیمانه ۴۶۱</b>
۶۱۶	شرح و تفسیر: غیبت نشانه ناتوانی است
۶۱۷	نکته: غیبت و آثار شوم آن
۶۱۹	حق الناس یا حق الله؟
۶۲۳	<b>گفتار حکیمانه ۴۶۲</b>
۶۲۴	شرح و تفسیر: بی اعتنایی به تعریف و تمجید
۶۲۶	نکته: مدح و تمجید در حد اعتدال
۶۲۹	<b>گفتار حکیمانه ۴۶۳</b>
۶۳۰	شرح و تفسیر: دنیا وسیله است نه هدف
۶۳۳	<b>گفتار حکیمانه ۴۶۴</b>
۶۳۵	شرح و تفسیر: پایان عمر بنی امیه
۶۳۹	<b>گفتار حکیمانه ۴۶۵</b>
۶۴۰	شرح و تفسیر: طایفه پرافتخار انصار
۶۴۱	نکته: فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی

- گفتار حکیمانه ۴۶۶ ..... ۶۴۵
- شرح و تفسیر: یک تشبیه عجیب ..... ۶۴۷
- گفتار حکیمانه ۴۶۷ ..... ۶۴۹
- شرح و تفسیر: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیین الهی را سامان بخشید ..... ۶۵۰
- گفتار حکیمانه ۴۶۸ ..... ۶۵۵
- شرح و تفسیر: یک پیشگویی مهم ..... ۶۵۶
- نکته‌ها ..... ۶۵۹
۱. نکوهش شدید از بخل ..... ۶۵۹
۲. فرق میان بیع مکره و مضطر ..... ۶۶۱
- گفتار حکیمانه ۴۶۹ ..... ۶۶۳
- شرح و تفسیر: هر دو گروه هلاک می‌شوند ..... ۶۶۴
- نکته‌ها ..... ۶۶۷
۱. غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟ ..... ۶۶۷
۲. ناصبی‌ها ..... ۶۷۱
- گفتار حکیمانه ۴۷۰ ..... ۶۷۵
- شرح و تفسیر: حقیقت توحید و عدل ..... ۶۷۶
- گفتار حکیمانه ۴۷۱ ..... ۶۸۱
- شرح و تفسیر: حق گفتار صحیح ..... ۶۸۲
- گفتار حکیمانه ۴۷۲ ..... ۶۸۵
- شرح و تفسیر: باران‌های مفید ..... ۶۸۷
- نکته‌ها ..... ۶۸۸
۱. صلاة الاستسقاء (نماز باران) ..... ۶۸۸
۲. قطع برکات آسمانی بر اثر گناهان ..... ۶۹۱
- گفتار حکیمانه ۴۷۳ ..... ۶۹۵
- شرح و تفسیر: ما به سوگ پیامبر نشستیم ..... ۶۹۶

نکته‌ها.....	۶۹۸
۱. خضاب و رنگ کردن موها در اسلام.....	۶۹۸
۲. خضاب در اشعار شعرا.....	۶۹۹
<b>گفتار حکیمانه ۴۷۴</b> .....	<b>۷۰۱</b>
شرح و تفسیر: همسان شهیدان.....	۷۰۲
<b>گفتار حکیمانه ۴۷۵</b> .....	<b>۷۰۵</b>
شرح و تفسیر: گنج پایان‌ناپذیر!.....	۷۰۶
<b>گفتار حکیمانه ۴۷۶</b> .....	<b>۷۰۹</b>
شرح و تفسیر: هرگز مردم را تحت فشار قرار مده.....	۷۱۰
نکته‌ها.....	۷۱۱
۱. چرا امام <small>علیه السلام</small> زیاد را به این منصب گماشت؟.....	۷۱۱
۲. چرا زیاد را زیاد بن ابیه می‌گفتند؟.....	۷۱۲
۳. عدالت و سختگیری و خشونت.....	۷۱۳
<b>گفتار حکیمانه ۴۷۷</b> .....	<b>۷۱۷</b>
شرح و تفسیر: از گناهی که کوچک می‌شمری بترس!.....	۷۱۸
<b>گفتار حکیمانه ۴۷۸</b> .....	<b>۷۲۱</b>
شرح و تفسیر: مسئولیت سنگین دانشمندان.....	۷۲۲
نکته: آموزش کدام علم واجب است؟.....	۷۲۴
<b>گفتار حکیمانه ۴۷۹</b> .....	<b>۷۲۷</b>
شرح و تفسیر: دوستان پر تکلف.....	۷۲۸
<b>گفتار حکیمانه ۴۸۰</b> .....	<b>۷۳۲</b>
شرح و تفسیر: اسباب جدایی دوستان.....	۷۳۳
نکته: شرایط دوستی.....	۷۳۵
پیام امام امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> (شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه).....	۷۴۱





إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَهُ، حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى  
رَسُولِهِ ﷺ، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ،  
فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى.

امام باقر علیه السلام فرمود:

هرگاه حاجتی به درگاه حق داشتی، نخست با صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه زیرا خداوند، کریم تر از آن است که دو حاجت از او بخواهند، یکی را قبول و دیگری را رد کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر آنچه را مرحوم سید رضی در این جا آورده است مرحوم آمدی در غررالحکم با تفاوتی ذکر کرده که از آن استفاده می شود از جای دیگری گرفته است. سپس می افزاید: مضمون این روایت شریف در اخبار اهل بیت علیهم السلام به صورت گسترده آمده و در روایات متعددی می خوانیم که برای استجاب دعا باید نخست یا در پایان آن از درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام استفاده کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶).

## شرح و تفسیر

### راه استجابت دعا

امام علیه السلام در این کلام شریف به نکته مهمی در مورد اسباب اجابت دعا اشاره کرده، می فرماید: «هرگاه حاجتی به درگاه حق داشتی، نخست با صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه زیرا خداوند، کریم تر از آن است که دو حاجت از او بخوانند، یکی را قبول و دیگری را رد کند»؛ (إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَهُ، حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ، فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْأُخْرَى).

در این جا دو سؤال مهم مطرح است: نخست این که چگونه نمی شود بین دو حاجت جدایی افکند، خدا یکی را بپذیرد و دیگری را نپذیرد، اگر این موضوع با کرم و رحمت الهی منافات داشته باشد آن مواردی که یک حاجت بیشتر از خدا نمی خواهیم و برآورده نمی شود چه خواهد شد؟

پاسخ این سؤال این است که خداوند، کریم است و شخص کریم هنگامی که دو چیز یا چند چیز از او بخوانند در میان آنها تجزیه قائل نمی شود و این نشانه نهایت کرم خداوند است و چنین نیست که به گفته بعضی از شارحان، یک سخن عامیانه باشد که در میان مردم معمول است می گویند: تبعیض در میان دو خواهش نباید کرد، و امام علیه السلام هم از باب سخن گفتن مطابق افکار این دسته از مردم کلام فوق را فرموده باشد.

این اشتباه بزرگی است. مقام امام علیه السلام والاتر از آن است که افکار عامیانه را تأیید کند. البته اجابت دعا همان گونه که در روایات متعددی وارد شده، گاه به این صورت است که خداوند عین آن را به درخواست کننده می دهد و گاه اگر آن را مصلحت نبیند، عوض آن را در دنیا یا آخرت به صورت دیگری به او خواهد داد. در واقع هیچ دعایی نیست که به اجابت نرسد، خواه عین آن خواسته را خدا بدهد یا چیزی را به جای آن و معادل آن یا بیشتر از آن.

سؤال دیگر این است که آیا صلوات فرستادن ما چیزی بر مقام پیامبر صلی الله علیه و آله می افزاید؟ بعضی از شارحان نهج البلاغه اصرار بر این دارند که مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله بی نهایت بالاست و چیزی بر آن افزوده نخواهد شد. در حالی که این سخن اشتباه بزرگی است، مقامات قرب الی الله بی نهایت است، چنین نیست که پایان بیابد بنابراین خداوند به برکت دعای ما رحمت تازه ای بر روان پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرستد. و به عبارت دیگر، این ما نیستیم که مقام آن حضرت را بالاتر از آنچه هست می بریم بلکه این خداوند است که گاه خودش و گاه به برکت تقاضای فرشتگان و گاه به تقاضای بندگان صالح، رحمت تازه ای بر روان پاک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرستد.

در دعاها و روایات اسلامی شواهد روشنی بر این مطلب وجود دارد. در روایت معروف تشهد نماز، این تعبیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «وَتَقَبَّلُ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَارْفَعُ دَرَجَتَهُ».<sup>۱</sup>

در یکی از خطبه های امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز جمعه نیز این عبارت آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ صَلَاةً نَامِيَةً زَاكِيَةً تَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتَهُ».<sup>۲</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۸۹، ابواب تشهد، باب ۳، ج ۱ و ۲.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۲.

در دعایی که از امام سجّاد علیه السلام وارد شده می‌خوانیم که در مقام صلوات فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «فَارْفَعُهُ بِسَلَامِنَا إِلَى حَيْثُ قَدَّرْتَ فِي سَابِقِ عِلْمِكَ أَنْ تُبَلِّغَهُ إِتْيَاهُ وَبِصَلَاتِنَا عَلَيْهِ؛ مقام او را با سلام و درود ما بالا ببر تا آن‌جا که در علم خود برای او مقدر کرده‌ای که او را به آن مقام برسانی»<sup>۱</sup>.

از سویی دیگر می‌دانیم که طبق روایات متعدد، هرکس سنت حسنه‌ای بگذارد به تعداد کسانی که به آن سنت عمل می‌کنند به او پاداش داده می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگترین سنت را که آیین اسلام است در میان جامعه بشریت قرار داده است بنابراین به تعداد کسانی که تا روز قیامت به آیین او می‌پیوندند و به سنتش عمل می‌کنند خداوند اجر و پاداش و ترفیع مقام به او می‌دهد. اضافه بر این، فرض کنیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ده سال بیشتر از این، عمر نصیبش می‌شد آیا در آن ده سال، عبادات او ترفیع مقام برایش نداشت و در همان مقامی که داشت باقی می‌ماند؟

کوتاه‌سخن این‌که مدارک فراوانی داریم که ثابت می‌کند قرب خداوند نهایت و پایانی ندارد و معصومین علیهم السلام نیز می‌توانند هر زمان به قرب و مقام والاتری برسند. همان‌گونه که از آغاز رسالت و امامت تا پایان آن به یقین ترفیع مقام داشتند بعد از رحلت و شهادت نیز به وسیله تقاضای رحمت و صلوات مؤمنان و یا عمل به سنت آن‌ها ترفیع مقام می‌یابند.

به هر حال بدون شک اگر در استقبال یا بدرقه دعاها صلوات و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد به اجابت نزدیک است و به همین دلیل در بسیاری از دعاهای امام سجّاد علیه السلام می‌بینیم هنگامی که چیزی را از خدا می‌خواست نخست صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرستاد.

۱. مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه)، ج ۲، ص ۳۳۵.

این مطلب در دعای مکارم الاخلاق کاملاً نمایان است که در هر فرازی از این دعا نخست امام علیه السلام صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرستد و بعد تقاضای تازه‌ای از خداوند متعال می نماید.

این سخن را با روایاتی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی در باب «الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله...» نقل کرده است پایان می دهیم:

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَخْجُوبًا حَتَّى يَصَلِّيَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِي؛ پیوسته دعا محجوب است (و به اجابت نمی رسد) تا زمانی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «اجْعَلُونِي فِي أَوَّلِ الدُّعَاءِ وَ فِي آخِرِهِ وَ فِي وَسْطِهِ؛ مرا در ابتدای دعا و در وسط دعا و در آخر دعا قرار دهید».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدْعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ؛ کسی که حاجتی در پیشگاه خدا دارد نخست صلوات بر محمد و آلش بفرستد بعد حاجت خود را بخواهد سپس آن را با صلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد زیرا خداوند متعال گرامی تر از آن است که دو طرف را بپذیرد و آنچه در وسط آن دو واقع شده است را نپذیرد. چون هنگامی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود (به یقین) محجوب از خداوند نخواهد بود».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۱.

۲. همان، ص ۴۹۲، ح ۵.

۳. همان، ص ۴۹۴، ح ۱۶.



مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمِرَاءَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که به آبروی خود علاقه‌مند است باید بحث‌های لجاجت‌آمیز  
را با مردم رها کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر باز ذکر اسناد این کلام حکمت‌آمیز را به آخر کتابش حواله داده است همان چیزی که متأسفانه موفق به انجام آن نشد. ولی در کتاب نزهة الناظر و تنبيه الخاطر نوشته دانشمند اهل سنت به نام حلوانی با همین عبارت آمده است.

## شرح و تفسیر

### برای حفظ آبرو

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه خود به یک نکته روانشناسی در زندگی اجتماعی اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که به آبروی خود علاقه‌مند است باید بحث‌های لجاجت‌آمیز را با دیگران ترک گوید»؛ (مَنْ ضَنَّ بِعِزِّهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ). «ضَنَّ» از ماده «ضِنَّة» (بر وزن مَنَّة) در اصل به معنای بخل درباره اشیا نفیس و گران‌بهاست و سپس به هرگونه بخل و یا حتی خویشتن‌داری در برابر انجام کاری اطلاق شده است.

جامع‌ترین چیزی که درباره مفهوم «عِرْض» در کتب لغت آمده است چیزی است که نویسنده فرهنگ ابجدی در کتاب خود آورده، می‌گوید: عِرْض به معنای آن چیزی از اصالت و بزرگی است که انسان بدان می‌بالد و افتخار می‌کند، مانند آبرو، حیثیت، نفس، جسد، شرف و بزرگی پدران و نیاکان یا در پیروان و فرزندان، بوی اندام و اخلاق پسندیده.

واژه «مِرَاء» به معنای گفتگوهای لجاجت‌آمیز و توأم با خصومت به منظور پیروزی بر حریف است هر چند حق نباشد، و سرچشمه آن تعصب و لجاجت و برتری‌جویی است که مانع از پذیرش سخن حق می‌شود.

بنابراین، مفهوم کلام امام علیه السلام این می‌شود: هر کس می‌خواهد آبرو، شخصیت، اصالت و قداست نفس خویش و آنچه مربوط به اوست را حفظ کند باید مِرَاء را



کنار بگذارد. زیرا به هنگام مرء، افراد بر سر لجاجت می‌افتند و گاه انواع توهین‌ها را به طرف مقابل روا می‌دارند و عیوب پنهانی او را برمی‌شمارند و هتک حرمت می‌کنند، گاه دربارهٔ خودش و گاه دربارهٔ کسانی که مورد علاقهٔ او هستند. بنابراین افرادی که علاقه‌مند به آبرو و شخصیت خود می‌باشند باید همین که بحث آن‌ها با طرف مقابل به مرحلهٔ مرء رسید کلام را قطع کنند و او را رها سازند.

در حکمت ۳۱ امیر مؤمنان علی علیه السلام حقیقت ایمان را بر اساس چهار پایه تشریح می‌کند و در مقابل آن برای شک نیز چهار ستون قائل است. ستون اول، مرء و جدال می‌باشد و در بیان آن می‌فرماید: «فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَنًا لَمْ يَصْبِحْ لَيْلَهُ؛ آنکس که مرء را عادت خویش قرار دهد هرگز از تاریکی شک به روشنایی یقین گام نمی‌نهد» و به یقین چنین است زیرا افرادی که اهل مرء و جدال هستند دائماً در این فکرند که بر حریف خود غلبه یابند خواه حق باشد یا باطل و به همین دلیل ضعیف‌ترین ادله را برای خود حجت می‌شمارند و محکم‌ترین دلیل رقیب را نادیده می‌انگارند و به این ترتیب دائماً در بیراهه و تاریکی سیر می‌کنند و صبحگاهان روشن یقین در زندگی آن‌ها هرگز ظاهر نمی‌شود.

به همین دلیل امام امیر مؤمنان علیه السلام در کلام دیگری که مرحوم کلینی در کافی از آن حضرت نقل کرده می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبِئُ عَلَيْهِمَا النُّفَاقُ؛ از مرء و خصومت پرهیزید که دل را در برابر برادران دینی بیمار می‌سازد و نفاق از آن می‌روید».<sup>۱</sup>

امام عسکری علیه السلام در روایتی که ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده می‌فرماید: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تُمَارِحَ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ مرء نکن که شخصیت تو را از بین می‌برد و (زیاد) مزاح مکن که افراد را در برابر تو جسور می‌سازد (و رعایت احترام تو را نخواهند کرد)».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۲. تحف العقول، ص ۴۸۶.

در غررالحکم در حدیث پرمعنایی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «بِسْتَةٍ لَا يُمَارُونَ: الْفَقِيهَ وَالرَّئِيسَ وَالذَّنْبِيَّ وَالْبَدِيَّ وَالْمَرَأَةَ وَالصَّبِيَّ؛ با شش گروه بحث توأم با جدل و مرء نکنید: شخص دانشمند، رئیس جمعیت، شخص پست، فرد بد زبان، زن (نادان) و کودک (زیرا در برابر فقیه و رئیس ناتوان خواهید شد و در برابر چهار گروه دیگر آبروی شما می رود)»<sup>۱</sup>.

در نکوهش مرء روایات بسیار فراوانی از پیشوایان اسلام نقل شده است که علاقه مندان می توانند در بحارالانوار، وسایل الشیعه، کنز العمال و میزان الحکمة در بحث مرء، آن را مطالعه کنند.

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا؛ هیچ کس حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر زمانی که مرء و جدال را ترک گوید هرچند حق با او باشد»<sup>۲</sup>.

\*\*\*

۱. غررالحکم، ج ۱۱۰۴۷.

۲. بحارالانوار، ج ۲ ص ۱۳۸، ح ۵۳.

مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ، وَ الْأَنَاةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات، و از دست دادن امکانات و سستی کردن پس از فرصت، از حماقت و نادانی است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می گوید: دانشمند و ادیب معروف «میدانی» آن را با تفاوت مختصری در کتاب مجمع الامثال خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).  
 اضافه می کنیم: آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوت هایی نقل کرده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. (غررالحکم، ح ۵۷۷۲) و حلوانی از علمای قرن پنجم نیز آن را در کتاب خود نزهة الظاهر ذکر کرده است. (نزهة الظاهر، ص ۴۸).

## شرح و تفسیر

### دو دلیل نادانی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو چیز که از نشانه‌های نادانی است اشاره کرده، می‌فرماید: «عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات، و از دست دادن امکانات و سستی نمودن پس از فرصت، از حماقت و نادانی است»؛ (مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ، وَالْأَنَاءِ بَعْدَ الْفُرْصَةِ).

«خُرْق» (بر وزن مرغ) به گفته غالب ارباب لغت به معنای نادانی و کم‌عقلی است ولی «خَرَق» (بر وزن خلق) به معنای پاره کردن یا سوراخ کردن چیزی به عنوان افساد است که در قرآن مجید در داستان موسی و خضر علیهما السلام به آن اشاره شده است و بعید نیست هر دو به یک ریشه بازگردد زیرا پاره کردن و فاسد کردن، کار افراد نادان است.

واژه «أناة» به معنای صبر کردن و تأنی نمودن در انجام کاری است. این واژه هرگاه در مورد خداوند به کار برده می‌شود و می‌گویند: خداوند ذو أناة است مفهومی این است که در مجازات گنهکاران هرگز تعجیل نمی‌کند تا اتمام حجت بر آنها شود، و گاه این واژه به معنای سستی کردن نیز به کار می‌رود همانگونه که در گفتار حکیمانه بالا دیده می‌شود.

به هر حال امام علیه السلام دو چیز را در این جا نشانه حماقت و نادانی می‌شمرد: نخست تعجیل کردن قبل از فراهم شدن امکانات است مثل این که کسی در فصل

غوره کردن درختان انگور اصرار بر چیدن انگور داشته باشد که نشانه نادانی است و دیگر این که وقتی فرصت‌ها فراهم می‌شود سستی کند و به اصطلاح این دست و آن دست نماید تا فرصت از دست برود؛ فرصتی که شاید هرگز بازنگردد این هم نشانه بی‌خبری و نادانی است.

عقل و دانا کسی است که صبر کند و در انتظار فرصت باشد و هنگامی که فرصت فراهم شد بدون فوت وقت دست‌به‌کار شود و به مقصود خود برسد. این کار نشانه مدیریت صحیح است.

در روایات اسلامی در نکوهش عجله و شتاب بی‌مورد و همچنین نکوهش از دست دادن فرصت‌ها مطالب زیادی وارد شده است.

از جمله درباره عجله و شتاب بی‌مورد در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةَ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَنَبَّهُوا لَمْ يَهْلِكْ أَحَدٌ؛ مردم را عجله (بی‌جا) هلاک می‌کند و اگر مردم در کارها درنگ می‌کردند (و با آرامش و دقت کارها را انجام می‌دادند) احدی هلاک نمی‌شد».<sup>۱</sup>

قابل توجه این که در دنیای امروز یکی از مهم‌ترین عوامل تصادف‌های وسایل نقلیه و مر و میرهای ناشی از آن عجله و سرعت‌های غیر مجاز ذکر شده است. در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است: «العَجُولُ مُخْطِئٌ وَإِنْ مَلَكَ، الْمُتَأَنِّي مُصِيبٌ وَإِنْ هَلَكَ؛ عَجُول، خطاکار است هر چند (تصادفاً) پیروز شود و کسی که با تأنی (و حساب) کار می‌کند به واقع می‌رسد هر چند (در پاره‌ای از اوقات، ظاهراً) ناکام شود».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است می‌خوانیم: «مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ فَهُوَ

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

۲. غررالحکم، ج ۵۷۸۹ و ۱۰۹۶۱.

خَلِيقُ بَانَ لَا يَنْزِلُ بِهِ مَكْرُوهٌُ أَبَدًا قِيلَ وَ مَا هُنَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْعَجَلَةُ وَ اللَّجَاجَةُ وَ الْعُجْبُ وَ التَّوَانِي؛ کسی که بتواند خود را از چهار چیز بازدارد سزاوار است که هرگز گرفتار حادثه ناگواری نشود. عرض کردند: ای امیرمؤمنان آن چهار چیز چیست؟ فرمود: عجله و لجاجت و خودپسندی و تنبلی.<sup>۱</sup>

در برابر روایات مذکور، در بعضی از روایات دیگر مشاهده می‌کنیم که دستور به عجله داده شده است از جمله در حدیثی امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنْ الْخَيْرِ فَلْيَعْجَلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةً؛ کسی که تصمیم به کار خیری گرفت باید در آن شتاب کند زیرا به هنگام تأخیر، شیطان ممکن است در آن وسوسه کند و آن را (برای همیشه) به عقب بیندازد».<sup>۲</sup>

بدیهی است که هیچ‌گونه تضادی بین این‌گونه از روایات نیست. عجله مذموم در جایی است که انسان بدون فراهم شدن مقدمات و امکانات شتاب کند و نیروی خود را به هدر دهد و عجله ممدوح آن است که هرگاه تمام مقدمات و امکانات فراهم شد به تأخیر نیندازد زیرا شیاطین انس و جن ممکن است در آن موانعی ایجاد کنند.

در مورد نکوهش از دست دادن فرصت‌ها نیز روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام در کتب مختلف نقل شده است از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «تَرْكُ الْفُرْصِ غُصَصٌ؛ از دست دادن فرصت‌ها سبب انواع غصه‌هاست».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «مَنْ أَخَّرَ الْفُرْصَةَ عَنْ وَقْتِهَا فَلْيَكُنْ عَلَى ثِقَةٍ مِنْ فَوْتِهَا؛ کسی که به موقع از فرصت استفاده نکند مطمئن باشد که فرصت از دست خواهد رفت».<sup>۴</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۲، ح ۱۴۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۹.

۳. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۷، ح ۱۹۲.

۴. میزان الحکمة، ج ۸، باب التحذیر من اضعاء الفرص.

روشن است که استفاده کردن از فرصت به معنای عجله بی جا نیست بلکه شتاب و سرعت در کارهایی است که اسباب آن فراهم شده و هر لحظه ممکن است موانعی پیش آید. در این گونه موارد باید شتاب کرد و پیش از فوت فرصت به مقصد رسید.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۱۵ به بعد مراجعه کنید.





لَا تَسْأَلُ عَمَّا لَا يَكُونُ، فَفِي الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ.

امام علیه السلام فرمود:

درباره آنچه تحقق یافتنی نیست سؤال مکن چراکه در آنچه تحقق یافته به اندازه کافی اسباب دل مشغولی تو وجود دارد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر شده غررالحکم آمدی است که آن را در حرف «لاء» با تفاوت‌هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).

## شرح و تفسیر

### تفکر منطقی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در مورد سؤال کردن اشاره کرده، می فرماید: «در باره آنچه تحقق یافتنی نیست سؤال مکن چراکه در آنچه تحقق یافته به اندازه کافی اسباب مشغولی فکر وجود دارد»؛ (لَا تَسْأَلُ عَمَّا لَا يَكُونُ، فَفِي الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ).

سؤال کردن کار خوبی است و کلید گنجینه علم و دانش است به همین دلیل در قرآن مجید و روایات اسلامی کراراً به آن دستور داده شده است و حتی حیا کردن از سؤال درباره اموری که مربوط به سرنوشت انسان در دین و دنیا است به عنوان حياء حمق (حياء احمقانه) شمرده شده است. ولی سؤال باید درباره اموری باشد که مربوط به حیات مادی یا معنوی انسان است و اموری که امکان تحقق در آن تصور شود.

اما اگر کسی خود را به سؤالاتی درباره امور غیر ممکن یا بسیار نادر مشغول کند، از مسائل مهم زندگی بازمی ماند. مثلاً بعضی سؤال می کنند که اگر انسان با جن ازدواج کند فرزندی که از آنها متولد می شوند چگونه اند و چه احکامی دارند؟ و یا اگر از آمیزش انسان با حیوان بچه ای متولد شود آن بچه مشمول چه احکامی است؟

گاه سؤال درباره امور ممکن است اما اموری که هیچ تأثیری در زندگی مادی

و معنوی ما ندارد، مثلاً سؤال می‌کنند ابعاد کشتی نوح علیه السلام از نظر طول و عرض چقدر بود؟ حیواناتی که آن حضرت در کشتی با خود سوار کرد کدام یک از حیوانات بودند؟ یا سؤالی که معروف است اشعث بن قیس از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام کرد و گفت: تعداد موهای سر من چقدر است؟ که حضرت جواب کوبنده‌ای به او داد.<sup>۱</sup>

این در حالی است که انسان مجهولات بسیاری دارد که رسیدن به پاسخ آن‌ها در سرنوشت او بسیار مؤثر است و اگر تمام اوقات فراغت خود را صرف یافتن پاسخ آن‌ها کند چه بسا موفق به همه آن‌ها نشود. آیا در چنین شرایطی عقل اجازه می‌دهد که انسان به سراغ سؤال درباره امور غیر ممکن برود و از آنچه ممکن است و در زندگی او مؤثر می‌باشد صرف نظر کند؟

## نکته

### آداب سؤال

در احادیث اسلامی به پیروی از قرآن، سؤال به عنوان کلید علم معرفی شده است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ وَالْمُتَكَلِّمِ وَالْمُسْتَمِعِ وَالْمُحِبِّ لَهُمْ؛ علم، گنجینه است و کلید این گنجینه‌ها سؤال است بنابراین سؤال کنید؛ خدا رحمت کند شما را زیرا چهار گروه درمورد سؤال اجر و پاداش الهی دارند: سؤال‌کنندگان، پاسخ‌گویان، شنوندگان و کسانی که آن‌ها را دوست دارند».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری آن حضرت می‌فرماید: «السُّؤَالُ نِصْفُ الْعِلْمِ؛ سؤال نیمی از

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۳.

۲. همان، ج ۷۴، ص ۱۴۶، ج ۳۹.

علم و دانش است»<sup>۱</sup>.

ولی سؤال با تمام اهمیّتش، استثنائاتی هم دارد که در آن موارد سؤال کردن زشت و نازیباست. از جمله همان مطلبی که در گفتار حکیمانۀ بالا آمد که انسان دربارهٔ امور غیر ممکن پرسش کند.

دیگر این که سؤال‌ها جنبۀ تفقه و فراگیری علم نداشته باشد بلکه کسی بخواهد برای خفیف و خوار کردن طرف مقابل یا به عنوان لجبازی چیزی بپرسد و سؤال خود را پیگیری نماید.

نیز اموری وجود دارد که وقت آن فرا نرسیده است و عجله کردن در مورد آن صحیح نیست مانند آنچه در قرآن مجید در داستان خضر و موسی علیه السلام آمده است که خضر علیه السلام از موسی علیه السلام عهد گرفته بود که اگر امور عجیبی از خضر علیه السلام دید عجله در سؤال نکند و بگذارد تا او به موقع آن را پاسخ گوید.

همچنین سؤال کردن دربارهٔ اموری که تکلیف انسان را سنگین می‌کند در حالی که اگر دربارهٔ آن سؤال نشود خداوند برای آن مؤاخذه نمی‌کند. مثل سوالات مکرری که بنی اسرائیل دربارهٔ گاوی که مأمور بودند آن را ذبح کنند از موسی علیه السلام کردند و لحظه به لحظه کار خود را مشکل تر و پیچیده تر ساختند. قرآن مجید نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾<sup>۲</sup>. یا سؤال دربارهٔ اموری که عقل انسان هرگز به حقیقت آن نخواهد رسید مانند سؤال دربارهٔ کنه ذات پروردگار که هیچ انسانی نمی‌تواند به آن برسد چون فکر و روح انسان محدود است و ذات پاک خداوند نامحدود.

یا سؤال دربارهٔ مسائل پیچیده‌ای که فهم آن در استعداد سؤال‌کننده نیست مانند سؤال دربارهٔ قضا و قدر که از پیچیده‌ترین مسائل علمی و فلسفی است

۱. کنز العمال، مطابق نقل میزان الحکمة، ج ۲۸۷۷، باب سؤال.

۲. مائده، آیه ۱۰۱.

و ائمه علیهم السلام آن دسته از یاران خود را که استعداد درک این گونه از مسائل را نداشتند از فکر کردن در مورد آن نهی می نمودند.

این امور شش گانه مواردی است که سؤال کردن درباره آنها مذموم و نکوهیده است و با توجه به این که دنیایی از مسائل سرنوشت ساز وجود دارد که انسان پاسخ آنها را نمی داند و باید برای حل آنها بکوشد و از دانشمندان آگاه پرسش کند، بسیار بی خردی است که انسان آنها را فراموش کند و به اموری بپردازد که اثری جز اتلاف وقت یا حیرت و سرگردانی برای او ندارد.

\*\*\*



الْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ، وَالْإِعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ. وَكَفَى أَدَبًا لِنَفْسِكَ  
تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

فکر، آینه شفاف و درخشنده‌ای است و حوادث عبرت‌انگیز، بیم‌دهنده  
و نصیحت‌کننده است و برای ادب‌آموزی خویشتن همین بس که  
از آنچه برای دیگران ناخوش می‌داری بپرهیزی.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمله «الفکر مرآة صافیة» همان‌گونه که مرحوم خطیب نیز به آن اشاره کرده در حکمت پنجم با ذکر مدرک  
گذشت و اما جمله «الاعتبار منذر ناصح» را قبل از مرحوم سید رضی، مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف  
العقول نقل کرده است و تمام این کلام را مرحوم شیخ طوسی (قبل از سید رضی) در امالی آورده است.  
کراچکی نیز در کنزالفوائد جمله اخیر را در لابه‌لای حکمت‌های دیگری ذکر کرده که به وضوح استفاده  
می‌شود از نهج‌البلاغه نگرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).  
اضافه می‌کنیم که در کلام کراچکی دو جمله اول و دوم نیز در لابه‌لای حکمت‌های دیگری ذکر شده است.  
(کنزالفوائد، ج ۲، ص ۸۳).

## شرح و تفسیر

### بهترین راه ادب‌آموزی خویشتن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به سه نکته مهم اشاره کرده، نخست می‌فرماید: «فکر، آینه شفاف و درخشنده‌ای است»؛ (الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ).

هنگامی که اشیا در مقابل آینه قرار می‌گیرند و نور بر آن‌ها می‌تابد، نور از اشیا بر می‌خیزد و به آینه می‌خورد و از آن باز می‌گردد و به چشم انسان منتقل می‌شود و از آن جا که هر قسمتی از اشیا نور را به یک نحو منعکس می‌کند تمام مشخصات آن شیء در چشم انسان منعکس می‌شود، و جمله معروفی که در تعریف فکر گفته‌اند:

الفکر حركة الى المبادئ ومن مبادئ الى المراد

فکر از دو حرکت تشکیل می‌شود: از مبادی به سوی مقصد حرکت می‌کند و از مقصد به سوی انسان، و حقایق اشیا را به او نشان می‌دهد.

می‌تواند قابل تطبیق بر این حرکت دوگانه در مقابل آینه باشد. به هر حال خداوند لطف بزرگی در حق انسان کرده که این آینه شفاف تمام‌نمای حقایق را در اختیار او گذاشته مشروط بر این‌که آن را به وسیله هوی و هوس‌ها، تعصب‌ها، پیش‌داوری‌های غلط، تقلیدهای کورکورانه و در یک کلمه موانع شناخت، تاریک و کدر نسازد و خود را از این نعمت بزرگ الهی محروم ننماید. و به گفته شاعر:

إذا المرء كانت له فكرة ففی كل شیء له عبرة



هنگامی که انسان فکر آماده‌ای داشته باشد به هرچیز بنگرد درس عبرتی از آن می‌آموزد.<sup>۱</sup>

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا قَدَّمْتَ الْفِكْرَ فِي أَفْعَالِكَ حَسَنْتَ عَوَاقِبُكَ فِي كُلِّ أَمْرٍ؛ اگر کارهای خود را با فکر آغاز کنی پایان تمام کارهای تو خوب خواهد بود».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگر از آن حضرت می‌خوانیم: «مَا ذَلَّ مَنْ أَحْسَنَ الْفِكْرَ؛ کسی که خوب بیندیشد هرگز ذلیل نمی‌شود».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امام مجتبی علیه السلام آمده است: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَإِدَامَةِ التَّفَكُّرِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَأُمُّهُ؛ شما را به تقوای الهی و تداوم تفکر توصیه می‌کنم زیرا فکر کردن، پدر و مادر همه نیکی‌هاست».<sup>۴</sup>

آنگاه امام علیه السلام به نکته دوم اشاره کرده، می‌فرماید: «حوادثِ عبرت‌انگیز، بیم‌دهنده و اندرزگوست»؛ (وَالْإِعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ).

واژه «اعتبار» به معنای عبرت‌گرفتن است ولی در این جا به معنای حوادث عبرت‌انگیز می‌باشد. این حوادث، بشیر و نذیر است؛ حوادثی که عاقبت کار ظالمان و ستمگران را نشان می‌دهد، بیم‌دهنده و اندازکننده است و حوادثی که پایان کار عدالت‌پیشگان و نیکوکاران را نشان می‌دهد بشیر و اندرزگوست.

هنگامی که از یک سو از آینه شفاف فکر استفاده گردد و از سوی دیگر از حوادث تاریخی و عبرت‌آموز پند گرفته شود به یقین انسان می‌تواند در صراط مستقیم به سوی مقصد الهی پیش رود.

قرآن مجید، هم به تفکر اهمیت فراوان داده و در آیات زیادی انسان‌ها را به

۱. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. غررالحکم، ج ۵۹۷.

۳. همان، ج ۵۴۳.

۴. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۵۲.

آن دعوت نموده و هم تاریخ عبرت انگیز پیشینیان را در سوره‌های مختلف بازگو کرده است تا اسباب تربیت انسان‌ها کامل گردد.

از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که رابطه نزدیکی میان اندیشیدن و عبرت گرفتن است. در آیه ۱۷۶ سوره اعراف می‌فرماید: «فَأَقْصِبْ قَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ این داستان‌ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (وبیدار شوند)!.  
امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی در غررالحکم می‌فرماید: «كَسَبُ الْعَقْلِ الْاِعْتِبَارُ وَالْاِسْتِظْهَارُ وَ كَسَبُ الْجَهْلِ الْعَقْلَةُ وَالْاِعْتِرَازُ؛ عقل، عبرت می‌گیرد و خود را با آن تقویت می‌کند ولی جهل به غفلت و غرور وامی‌دارد».<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام در سومین نکته می‌فرماید: «برای تادیب خویشان همین بس که از آنچه برای دیگران نمی‌پسندی بپرهیزی»؛ (وَ كَفَى أَدْبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبَكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ).

هیچ انسانی به کمال نمی‌رسد مگر این‌که در اصلاح عیوب خویش بکوشد ولی شناخت عیوب غالباً مشکل است. ای بسا انسان بر اثر حب ذات نه تنها عیب خود را نمی‌بیند بلکه ممکن است آن را نشانه حسن بشمارد؛ ولی در برابر دیگران چنین نیست؛ عیوب آن‌ها را با تمام ریزه‌کاری‌ها می‌بیند و گاه زبان به انتقاد از این و آن می‌گشاید.

بنابراین بهترین و عاقلانه‌ترین راه برای شناخت عیوب خویشان این است که انسان آنچه را برای دیگران عیب می‌شمرد از خود دور سازد و دیگران را مقیاس و معیار برای سنجش حال خویشان قرار دهد. آیا راهی بهتر از این برای اصلاح نقاط ضعف یافت می‌شود؟

ولی نمی‌توان انکار کرد که افرادی هستند که صفات یا اعمالی را به دیگران خرده می‌گیرند اما آن را برای خود می‌پسندند و به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام در

۱. غررالحکم، ج ۱۰۷۵۱.

حکمت ۳۴۹ اینها احمق واقعی هستند: «وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ». این سخن شبیه چیزی است که در میان ادیبان، معروف است که از لقمان پرسیدند: ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان، هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از آن پرهیز کردم.<sup>۱</sup>

ریشه این معنا نیز در قرآن مجید وجود دارد آنجا که می فرماید: «﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید؟»<sup>۲</sup>.

اشاره به این که نباید تنها نیکی را به دیگران توصیه کرد و پرهیز از زشتی ها را درباره دیگران مورد توجه قرار داد بلکه خود انسان اولویت دارد.

## نکته

### حجاب حب ذات

خداوند در انسان غریزه‌ای آفریده که برای حفظ و صیانت او و رسیدن به کمالاتش نقش بسیار مهمی دارد و به یک معنا از مهمترین مواهب الهی است و آن این که انسان خود را دوست می دارد و به همین دلیل به سراغ اطاعت فرمان خدا و پرهیز از گناه می رود تا به کمال معنوی برسد و از پاداش های الهی در قیامت بهره مند شود و از عذاب و کیفر او در امان بماند.

انسان به دنبال علم و دانش می رود و انگیزه اصلی او حب ذات است چراکه علم را کمال خویشتن می بیند. برای رسیدن به مواهب مادی و پیشرفت در امور اقتصادی تلاش می کند زیرا آنها را ابزاری برای کمال مادی یا معنوی خود می بیند.

۱. گلستان سعدی.

۲. بقره، آیه ۴۴.

اگر انسان‌ها از کشور خویش دفاع می‌کنند، همسر و فرزند خود را دوست دارند، برای حفظ آبروی خود می‌کوشند، همه این‌ها سرچشمه‌ای در حب ذات دارد و اگر روزی این علاقه از او برچیده شود نشاط حیات در او خاموش می‌گردد و به موجودی عاطل و باطل تبدیل می‌شود.

ولی همین حب ذات اگر به صورت افراطی درآید بزرگترین بلای جان انسان است و نتیجه آن، خودخواهی و خودپسندی و خودبرتربینی، فراموش کردن دیگران، توقعات بی‌جا، ندیدن صفات زشت در خویشان و در نتیجه سقوط از مقام انسانیت است.

آنچه امام علیه السلام در جمله مذکور به آن هشدار می‌دهد اشاره به همین نکته است، می‌فرماید: ممکن است حب ذات مانع از این گردد که عیوب خویشان را ببینی؛ مشاهده کن درباره دیگران چه می‌گویی و چه اموری را بر آنان خرده می‌گیری و عیب می‌دانی همان را برای خویش عیب و نقص بدان. این در حقیقت راهی است برای فرار از آثار سوء حب ذات افراطی.

\*\*\*

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ؛ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ: فَإِنْ أَجَابَهُ  
وَالْأَرْتَحَلَ عَنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

علم با عمل همراه است و هرکس (به راستی) عالم باشد عمل می‌کند. علم، عمل  
را فرامی‌خواند اگر اجابت کرد و آمد، علم می‌ماند و الا کوچ می‌کند.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را مرحوم کلینی در روایتی در کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و همچنین این  
کثیر در کتاب البدایة و النهایة از امام علی بن ابی طالب علیه السلام با تفاوتی روایت کرده است. در غررالحکم نیز  
روایتی شبیه به این روایت آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).  
اضافه می‌کنیم که در غرر دو روایت نقل شده که یکی از آن دو عین همان چیزی است که در نهج البلاغه آمده  
و دیگری متفاوت است. در یکی چنین می‌خوانیم: «العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل» و در دیگری  
می‌خوانیم: «العلم يهتف بالعمل فإن أجابه و إلا ارتحل» (غررالحکم، احادیث ۱۴۲ و ۱۴۳).

## شرح و تفسیر

### آنجا که علم فرار می‌کند!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه تنگاتنگ علم و عمل اشاره کرده، می‌فرماید: «علم با عمل همراه است و هرکس (به‌راستی) عالم باشد عمل می‌کند. علم، عمل را فرامی‌خواند اگر اجابت کرد و آمد، علم می‌ماند و الا کوچ می‌کند»؛ (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ؛ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ: فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا أَرْتَحَلَ عَنْهُ).

در توضیح این گفتار حکیمانه سه تفسیر وجود دارد:

نخست این که این کلام جنبه انشائی دارد و مفهومش این است که علم باید با عمل مقرون باشد و هرکس هرچیزی که می‌داند باید به آن عمل کند.

این تفسیر برای دو جمله اول امکان‌پذیر است ولی جمله سوم خبر از یک واقعیت می‌دهد که نمی‌تواند جنبه انشائی داشته باشد.

تفسیر دیگر این که این گفتار حکیمانه اشاره به علم صحیح مورد قبول پروردگار دارد یعنی علمی مقبول خداوند و دارای پاداش است که توأم با عمل باشد. بنابراین عالمان باید در عمل بکوشند تا مشمول عنایات حق شوند.

این تفسیر نیز همان ایراد تفسیر سابق را دارد که هماهنگ با سومین جمله نیست.

تفسیر سوم که مناسب‌ترین تفسیر برای این گفتار حکیمانه می‌باشد این است

که علم حقیقی با عمل توأم است و کسی که از عمق جان خود چیزی را بداند به آن عمل می‌کند. علم دعوت به عمل می‌کند زیرا تأثیر علم، عمل است اما اگر بر طبق آن عمل نشود علم به تدریج تبدیل به شک می‌گردد. لذا بعضی از گنهکاران مثلاً شخص شرابخوار یا تارک الصلاة بعد از مدتی به خود می‌گویند: اصلاً چه کسی گفته شراب حرام است و نماز واجب؟

در همین باره قرآن مجید می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را مسخره نمودند.<sup>۱</sup> این آیه به وضوح می‌گوید: گنهکاران در عاقبت، کارشان به جایی می‌رسد که آیات الهی را نیز تکذیب می‌کنند بلکه آن را به سخریه می‌گیرند.

بنابراین اگر بخواهیم علم ما تبدیل به جهل نشود و در مبانی علمی خود تردید نکنیم باید به آنچه می‌دانیم جامه عمل بپوشانیم تا علم ما تبدیل به یک علم پایدار گردد.

اصولاً علم - به خصوص در ارتباط با فروع دین و مسائل اخلاقی - جنبه مقدمیت دارد یعنی مقدمه‌ای است برای عمل و تکامل انسان از این طریق و می‌دانیم اگر تمام مقدمات برای انجام کاری آماده باشد و کار انجام نشود مقدمات ارزشی ندارد.

لذا امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۱۰، عالم بی عمل را به منزله جاهل بی خبر شمرده است و می‌فرماید: «وَإِنَّ الْعَالِمَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ الْوَمُ؛ به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند، همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش بیرون نمی‌آید؛ بلکه حجّت بر او عظیم‌تر، حسرتش پایدارتر

۱. روم، آیه ۱۰.

و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!».

این نکته نیز قابل توجه است که علم مراتبی دارد. در مرحله سطحی ممکن است آثار عملی از خود نشان ندهد ولی اگر به مرحله یقین قطعی که در درون جان انسان نفوذ دارد برسد توأم با عمل است. آیا کسی که یقین به سوزندگی آتش دارد هرگز دست خود را در آن فرو می‌کند؟ و یا کسی که یقین به مسموم بودن غذایی دارد آن را تناول می‌کند؟

از همین رو امیرمؤمنان علی علیه السلام در حکمت ۹۲ می‌فرماید: «أَوْضَعُ الْعِلْمِ مَا وَوَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ؛ پست‌ترین مرحله علم آن است که تنها بر زبان باشد و برترین آن، آن است که در اعضا و ارکان وجود انسان آشکار گردد».

نکته دیگر این‌که عمل به علم گاه سبب توسعه علم می‌شود مثلاً کسی که می‌داند تواضع خوب است به خصوص در برابر استاد و تواضع پیشه‌کند ای بسا علوم بیشتری را از استاد خود فرامی‌گیرد.

همچنین کسی که می‌داند عبادات واجب الهی لازم العمل است و به آن عمل می‌کند نورانیت علم در قلب او فزون‌تر می‌شود.

از این رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ کسی که عمل کند به چیزی که می‌داند خداوند دانشی را که نمی‌داند به او تعلیم می‌کند».<sup>۱</sup>

راغب اصفهانی در مقدمه تفسیر خود حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام به این صورت نقل می‌کند: «قَالَتِ الْحِكْمَةُ: مَنْ أَرَادَنِي فَلْيَعْمَلْ بِأَحْسَنِ مَا عِلْمٍ، ثُمَّ تَلَا «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ دانش می‌گوید هرکس طالب من است به بهترین چیزهایی که می‌داند عمل کند. سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۸.



بندگان حقیقی من همان کسانی هستند که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند.<sup>۱</sup>

این سخن را با حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام پایان می‌دهیم؛ فرمود: «أَلَيْسَ بِنَافِعِكَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَمْ تَعْمَلْ إِنَّ كَثْرَةَ الْعِلْمِ لَا يَزِيدُكَ إِلَّا جَهْلًا إِذَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ؛ علمی که با آن عمل نباشد برای تو سودمند نیست و کثرت علم در صورتی که خالی از عمل باشد چیزی جز بر جهل تو نمی‌افزاید».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. زمر، آیه ۱۸.

۲. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۶۴.



**بخش اول:**

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُؤَبَّىءٌ فَتَجَنَّبُوا مَرَعَاهُ! قُلْعَتُهَا أَحْظَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا، وَبُلْغَتُهَا أَرْكَى مِنْ تَرَوْتِهَا. حُكْمٌ عَلَى مُكْثَرٍ بِالْفَاقَةِ، وَ أَعْيُنٌ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ. وَمَنْ رَاقَهُ زَبْرَجُهَا أَعْقَبَتْ نَاطِرِيهِ كَمَهَا، وَمَنْ أَسْتَشَعَرَ الشَّغْفَ بِهَا مَلَّتْ ضَمِيرُهُ أَشْجَانًا، لَهَنَّ رَقِصٌ عَلَى سُؤْيِدَاءِ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغَلُهُ، وَ غَمٌّ يَحْزُنُهُ، كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفَضَاءِ مُنْقَطِعًا أَبْهَرَاهُ، هَيِّنَا عَلَى اللَّهِ فَنَاوُهُ، وَ عَلَى الْإِخْوَانِ الْقَاوُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

ای مردم! متاع دنیا همچون گیاهان خشکیده «وباخیز» است بنابراین از چنین چراگاهی دوری کنید. دل کندن از آن لذت بخش تر است از دل بستن و اعتماد به آن، و استفاده از آن به مقدار نیاز بهتر است از جمع کردن و انباشتن ثروت آن. کسی که از آن بسیار گردآوری کند محکوم به فقر و نیازمندی است و هر آن کس از آن بی نیازی جوید به آسایش و آرامش خود کمک کرده است. کسی که زر و زیورهای دنیا در نظرش شگفت انگیز باشد قلب او نابینا می شود و آن کس که عشق آن را به

دل بگیرد درونش پر از غم و اندوه می شود؛ اندوه ها بر کانون قلبش پیوسته می رقصند و همواره غم های سنگینی او را مشغول می سازد و غمی جانکاه او را محزون می نماید. این وضع همچنان ادامه می یابد تا آن جا که (پنجۀ مرگ) گلویش را می فشارد و او را به گوشه ای می افکند در حالی که رگ های حیاتش قطع شده، مرگ او در پیشگاه خداوند بی اهمیت و افکندنش به گورستان برای دوستانش آسان است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جاگویا آمادگی برای بررسی اسناد این گفتار حکیمانه نداشته و مانند بعضی از کلمات قصار حواله به آخر کتاب خود می کند و همان طور که قبلاً هم اشاره کرده ایم متأسفانه موفق نمی شود به قول خود عمل کند و منابع ترک شده را در آخر کتاب بیاورد. ولی مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول این گفتار حکیمانه را از آغاز تا انتها با تفاوت های زیادی ذکر کرده و می دانیم که او قبل از مرحوم سید رضی می زیسته است. (تحف العقول، ص ۲۲۱).

مرحوم آمدی نیز در غررالحکم بعضی از قسمت های آن را با کمی تفاوت آورده است (غررالحکم، ح ۲۵۸۱) و دیلمی (متوفای ۸۴۱) بخش هایی از آن را در کتاب اعلام الدین (ص ۱۳۰) ذکر کرده است.

## شرح و تفسیر

### سرنوشت دنیاپرستان

امام علیه السلام در این کلام نورانی در دو بخش که هر کدام دیگری را تکمیل می‌کند سخن می‌گوید. در بخش نخست، بی‌ارزش بودن دنیا را با تعبیرات قاطع و کوبنده بیان کرده و داد سخن را در این قسمت داده و برای دنیا به هفت عیب بزر اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «ای مردم! متاع دنیا همچون گیاهان خشکیده و باخیز است بنابراین از چنین چراگاهی دوری کنید»؛ (يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُّوَبِّئٌ فَتَجَنَّبُوا مَرَعَاهُ!).

چه تعبیر جالب و گویایی! زیرا «حطام» در اصل از ماده «حطم» (بر وزن ختم) به معنای شکستن و خرد کردن چیزی گرفته شده است و غالباً به شکستن اشیاء خشک مانند ساقه‌های خشک گیاهان اطلاق می‌شود و به همین دلیل گاهی به کاه، «حطام» اطلاق می‌گردد.

امام علیه السلام متاع دنیا را در این جا تشبیه به همان گیاهان خشکیده و خردشده‌ای که آذوقه حیوانات است نموده اما گیاهی که با میکروب و با آغشته شده و حتی سبب مر حیوان می‌شود، و به دنبال آن هشدار می‌دهد که از این چراگاه بی‌ارزش خطرناک دوری کنید. این سخن در واقع برگرفته از تعبیرات قرآن مجید است آن جا که درباره زندگی دنیا می‌فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ

وَزِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می شود به گونه ای که آن راز درنگ می بینی؛ سپس تبدیل به گاه می شود!<sup>۱</sup> ولی امام علیه السلام تصریح می فرماید که این گیاه خشکیده خرد شده کم ارزش، آلوده به وبا نیز می باشد که آن را مبدل به شیء خطرناکی می کند.

سپس در ادامه این سخن به دو عیب دیگر از عیوب دنیا اشاره کرده، می فرماید: «دل کندن از آن لذت بخش تر است از دل بستن و اعتماد به آن و استفاده از آن به مقدار نیاز بهتر است از جمع کردن و انباشتن ثروت آن»؛ (قُلْعَتُهَا أَحْطَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا، وَ بُلْعَتُهَا أَرْكَى مِنْ ثَرْوَتِهَا).

امام علیه السلام در این دو ویژگی، راه استفاده از مواهب دنیا را نشان می دهد. نخست این که انسان دل به آن نبندد و به آن اعتماد نکند و دیگر این که به مقدار نیاز و حاجت از آن بهره گیرد و در پی ثروت اندوزی و جمع کردن مال از طریق حرام و حلال نباشد.

بدیهی است کسی که دل به دنیا نبندد اکثر نگرانی های او بر طرف می شود زیرا دل بستگی به دنیا توأم با نگرانی های فراوانی به دلیل حفظ یا از دست رفتن آن و حسد حسودان و کینه توزی دشمنان است. به گفته حافظ:

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوش دلی است

تا نپنداری که احوال جهان داران خوش است

«قُلْعَةٌ» به معنای کوچ کردن و دل کندن است و از ماده «قَلَعَ» (بر وزن نفع)

۱. حدید، آیه ۲۰.

گرفته شده است.

«بُلْغَةٌ» به معنای زاد و توشه‌ای است که انسان با آن به مقصد می‌رسد و به تعبیر دیگر به معنای مقدار نیاز و حاجت است.

در چهارمین و پنجمین وصف دنیا می‌فرماید: «کسی که از آن بسیار گردآوری کند محکوم به فقر و نیازمندی است و هر آنکس از آن بی‌نیازی جوید به آسایش و آرامش او کمک شده است»؛ (حُكِمَ عَلَيَّ مُكْثِرًا بِالْفُقَاةِ، وَ أُعِينَ مَنْ عَنِي عَنْهَا بِالرَّاحَةِ).

دلیل آن روشن است، دنیاپرستانی که در پی جمع اموال‌اند غالباً بخیل‌اند حتی درباره‌ی خویشان، و بسیاری از آن‌ها زندگانی فقیرانه‌ای دارند. از این رو بسیاری معتقدند که نیازمندترین افراد در دنیا سلاطین و پادشاهان‌اند.

اضافه بر این، این‌گونه افراد حریص‌اند و حرصی که در جمع کردن مال دنیا دارند از تلاشی که فقیر برای به‌دست آوردن نیازهای خود می‌کند بیشتر است. آن‌ها هرگز سیر نمی‌شوند و به همین دلیل فقیر واقعی هستند.

معروف است که روزی بهلول بر هارون‌الرشید، خلیفه‌ی عباسی وارد شد و سکه‌ی بی‌ارزشی در دست او گذاشت. هارون بسیار تعجب کرد و با عصبانیت سؤال کرد: این چیست؟ گفت: من نذر کرده بودم سکه‌ای به فقیرترین مردم بدهم و کسی را از تو فقیرتر نمی‌شناسم.

امام صادق علیه السلام در تأکید بر گفتار جدش امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ؛ کسی که صبح و شام کند در حالی که بیشترین فکر او متوجه دنیا باشد خداوند فقر را پیش روی او قرار می‌دهد و امور او را متشتت می‌سازد و از دنیا چیزی بیش از آنچه برای او مقدر شده پیدا نمی‌کند اما کسی که

صبح و شام کند در حالی که بیشترین فکر او متوجه آخرت باشد خداوند غنا و بی‌نیازی را در قلب او قرار می‌دهد و کار او را سامان می‌بخشد.<sup>۱</sup>

سپس در ششمین و هفتمین وصف دنیا می‌فرماید: «کسی که زر و زیورهای دنیا در نظرش شگفت‌انگیز باشد نابینایی قلب خواهد داشت و آنکس که عشق آن را به دل بگیرد درونش پر از غم و اندوه می‌شود؛ اندوه‌هایی که بر کانون قلبش پیوسته می‌رقصند و همواره اندوه سنگینی او را مشغول می‌سازد و غمی جانکاه او را محزون می‌نماید»؛ (وَمَنْ رَاقَهُ زَبْرُجُهَا أَغْقَبَتْ نَاطِرِيهَ كَمَهَا، وَمَنْ أَسْتَشَعَرَ الشَّغْفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا، لَهِنَّ رَفُصٌ<sup>۲</sup> عَلَى سُؤْيِدَائِ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغَلُهُ<sup>۳</sup>، وَ غَمٌّ يَحْزُنُهُ).

چه تعبیر گویایی امام علیه السلام درباره دنیاپرستان فرموده و حالاتی را که ما پیوسته در آنها می‌بینیم به زیباترین وجه بیان فرموده است؛ زرق و برق دنیا انسان را کور می‌کند و دل‌بستگی به آن غم و اندوه را بر قلب مسلط می‌سازد زیرا این دل‌بستگی سبب می‌شود که زیاده‌خواهی کند و هرگاه به آنچه می‌خواهد، نرسد اندوهگین می‌شود و از آن دردناک‌تر زمانی است که چیزی را از دست می‌دهد. از سوی دیگر حسودان پیوسته برای از بین بردن امکانات او نقشه می‌کشند و دزدان و راهزنان در کمین مال و ثروت او هستند و حوادث پیش‌بینی نشده هر روز ممکن است بخشی از امکانات او را از میان بردارد، طلبکاران از او مطالبه کنند و بدهکاران بدهی خود را نپردازند. مجموع این عوامل غم و اندوه جاویدان را بر قلب او مسلط می‌سازد.

«زبرج» به معنای زینت و «کمه» به معنای نابینایی و «شغف» به معنای عشق و علاقه شدید است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۱۵.

۲. این واژه، هم با سکون قاف و هم با فتح قاف به عنوان مصدر به کار می‌رود.

۳. این جمله کلمه‌ای در تقدیر دارد و در اصل «له هم یشغله...» است.



«اشجان» جمع «شَجَن» (بر وزن عجم) به معنای حزن و اندوه است. «رقص» در لغت به هرگونه حرکت و جولان و غلیان، اطلاق می‌شود هر چند در اصطلاح عامه به حرکات موزون طرب‌انگیز گفته می‌شود و منظور امام علیه السلام این است که غم و اندوه، پیوسته در کانون قلب آن‌ها در حرکت است. «سويداء» «مصغر سوداء» اشاره به دانه سیاهی است که به اعتقاد قدما در درون دل وجود دارد و مرکز عشق و علاقه محسوب می‌شود و بعید نیست آن را بتوانیم بر دریچه‌های قلب تطبیق کنیم. «هم» به معنای دل‌مشغولی و نگرانی است و «غم» به معنای اندوه است و به گفته مجمع البحرین «هم» به معنای نگرانی‌ای است که قبل از وقوع حادثه حاصل می‌شود و «غم» به معنای اندوهی است که به‌هنگام وقوع، حاصل می‌گردد و «حزن» حالتی است که بعد از گذشتن حادثه رخ می‌دهد. در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه نیز آمده است: «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَى بِصَرِّهِ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ؛ کسی که به چیزی عشق ورزد آن چیز چشم او را نابینا و قلب او را بیمار می‌کند».

تاریخ نیز نمونه‌های روشنی به ما نشان می‌دهد از کسانی که بر اثر حب دنیا چنان نابینا شدند که واضح‌ترین مسائل را نمی‌دیدند. از جمله در داستان عمر سعد و مأموریت او در کربلا می‌خوانیم: هنگامی که ابن زیاد این مأموریت را به او پیشنهاد کرد و وعده حاکمیت بر ملک ری را نیز به او داد ابن سعد امتناع کرد و گفت: مرا معذور دار. ابن زیاد گفت: فرمان ملک ری را به ما بازگردان. عمر سعد گفت: یک روز به من مهلت بده تا ببیندیشم. هنگامی که از نزد ابن زیاد خارج شد و با دوستان خود مشورت کرد. هرکس شنید، او را از این کار نهی کرد از جمله خواهرزاده‌اش حمزة بن مغیره به او گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که از این کار صرف نظر کنی، به خدا قسم اگر تمام دنیا مال تو باشد و از تو

بگیرند بهتر از این است که روز قیامت خدا را ملاقات کنی در حالی که خون حسین علیه السلام بر گردن تو باشد. ابن سعد گفت: می پذیرم. عبدالله بن یسار می گوید: نزد عمر سعد آمدم رو به من کرد و گفت: امیر ابن زیاد چنین دستوری به من داده و من خودداری کردم گفتم: کار بسیار خوبی کردی. سپس از نزد عمر سعد خارج شدم ولی کسی آمد خبر داد که ابن سعد مردم را برای جنگ با امام حسین علیه السلام دعوت می کند. با عجله نزد او برگشتم، او نشسته بود، هنگامی که مرا دید صورتش را از من برگرداند. فهمیدم که عزم خود را برای این کار جزم کرده (و سخن گفتن با او فایده ای ندارد).<sup>۱</sup>

می دانیم که این مرد کوردل هرگز به مقصود خود نرسید و در میان مردم کوفه انگشت نما بود و حتی کودکان کوفه هنگامی که او را می دیدند به او سنگ پرتاب می کردند و می گفتند: «هذا قاتل الحسين علیه السلام». و این است همان کوردلی که امام علیه السلام در کلمات حکیمانه مذکور به آن اشاره کرده است.

آنگاه امام علیه السلام به پایان کار این گروه از دنیاپرستان کوردل اشاره کرده، می فرماید: «این وضع همچنان ادامه می یابد تا آن جا که (پنجۀ مر) گلویش را می فشارد و او را به گوشه ای می اندازد در حالی که رهای حیاتش قطع شده، مر او در پیشگاه خداوند بی اهمیت و افکندنش به گورستان برای دوستانش آسان است»؛ (كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفِضَاءِ مُنْقَطِعاً أَبْهَرَاهُ، هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَأْوُهُ، وَ عَلَى الْإِخْوَانِ الْقَاوُهُ).

«کظم» در اصل به معنای بستن سر مشکى است که پر از آب باشد و از روی کنایه، به گلو به خصوص در زمانی که انسان پر از خشم شده باشد و از ابراز خشم خودداری کند اطلاق می شود.

«ابهراه» تشبیه «ابهرا» اشاره به دو رگی است که خون را از تمام بدن به قلب

۱. تاریخ طبری، بنا به نقل شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری (بهج الصباغه)، ج ۱۱، ص ۵۹۳.

می‌رسانند و اگر قطع شوند انسان می‌میرد.

امام علیه السلام ترسیم بسیار دقیقی از سرنوشت انسان به خصوص دنیاپرستان در این گفتار حکیمانه کرده است و آن این که دنیاپرستان پیوسته غرق نگرانی‌ها درباره آینده و غم و اندوه درباره آنچه از دست داده‌اند می‌باشند تا این که ناگهان مرگشان فرامی‌رسد و گلویشان فشرده می‌گردد و به صورت جسم بی‌جان در می‌آیند و دوستان سعی می‌کنند هرچه زودتر او را از خانه و کاشانه‌اش بیرون ببرند و به خاک‌های قبرستان خاموش بسپارند.

و به گفته شاعر:

دنیا که در او ثبات است کم می‌بینم

با یک فرحش هزار غم می‌بینم

این کهنه رباطی است که از هر طرفش

راهی به بیابان عدم می‌بینم

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب شریف کافی آمده است پایان می‌دهیم. امام علیه السلام می‌فرماید: عیسی بن مریم (با یارانش) از کنار قریه‌ای عبور می‌کرد که تمام اهل آن و حتی پرندگان و حیواناتشان مرده بودند، عیسی گفت: این‌ها به مرطبیعی نمرده‌اند بلکه با خشم الهی از دنیا رفته‌اند اگر به طور طبیعی و متفرق از دنیا می‌رفتند یکدیگر را دفن می‌نمودند. حواریون گفتند: ای روح الله دعا کن خداوند آن‌ها را برای ما زنده کند تا به ما خبر دهند اعمالشان چه بوده است؟ تا از آن بپرهیزیم. حضرت عیسی از خداوند تقاضای زنده شدن آن‌ها را کرد، ندایی از آسمان آمد که آن‌ها را صدا کن، عیسی شب هنگام در کنار قطعه زمینی ایستاد و صدا زد: ای مردم قریه! یکی از آن‌ها پاسخ گفت: لیبیک یا روح الله! فرمود: وای بر شما، اعمال شما چه بود (که این‌گونه به غضب الهی گرفتار شدید)؟ او در پاسخ گفت: عبادت طاغوت و دنیاپرستی با ترس کم (از

خداوند) و آرزوهای دراز و بی خبری همراه با لهو و لعب. عیسی فرمود: عشق شما به دنیا چگونه بود؟ گفت: مانند عشق کودک به مادرش. هنگامی که دنیا به سوی ما روی می آورد خوشحال می شدیم و مسرور، و هنگامی که پشت می کرد گریه می کردیم و محزون می شدیم. عیسی گفت: عبادت طاغوت شما چگونه بود؟ گفت: اطاعت از گنهکاران. گفت: پایان کار شما چگونه بود؟ عرض کرد: شب در نهایت عافیت و تندرستی بودیم، صبح در میان جهنم....

در پایان عیسی به حواریون نگاه کرد و گفت: ای دوستان خدا، خوردن نان خشک با نمکی که آن را درست نساییده باشند و خوابیدن بر روی خاک، بسیار بهتر است هنگامی که توأم با عافیت در دنیا و آخرت باشی.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۱۱.

## بخش دوم:

وَإِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الإِعْتِبَارِ، وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الإِضْطِرَارِ، وَيَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ المَقْتِ وَ الإِبْغَاضِ، إِنَّ قِيلَ أَثْرَى قِيلَ أَكْذَى! وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالبَقَاءِ حُزِنَ لَهُ بِالفَنَاءِ! هَذَا وَ لَمْ يَأْتِهِمْ «يَوْمٌ فِيهِ يُبْلِسُونَ».

(امام علیه السلام فرمود:): انسان مؤمن، تنها با چشم عبرت به دنیا می‌نگرد، از مواهب آن به مقدار ضرورت بهره می‌گیرد و آهنگ دلربای آن را با بغض و نفرت می‌شنود. هرگاه گفته شود فلان کس توانگر شد (دیری نمی‌پاید که) گفته می‌شود بدبخت و بی‌نوا گشت و هرگاه مردم از فکر بقای او (در این جهان) شاد شوند (چیزی نمی‌گذرد که) خبر مرگ او آنها را محزون می‌کند. این حال دنیای آنهاست و هنوز روزی که در آن به راستی غمگین و مأیوس شوند (روز رستاخیز) فرانسیده است.

## شرح و تفسیر

### شیوه مؤمنان راستین

امام علیه السلام در این بخش به بیان حالات مؤمنانی می‌پردازد که به عکس دنیاپرستان، قناعت‌پیشه و ساده‌زیست هستند، می‌فرماید: «انسان مؤمن، تنها با چشم عبرت به دنیا می‌نگرد از مواهب آن به مقدار ضرورت بهره می‌گیرد و آهنگ دلربای آن را با بغض و دشمنی می‌شنود»؛ (وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الإِعْتِبَارِ، وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الإِضْطِرَارِ، وَيَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ المَقْتِ وَ الإِبْغَاضِ).

«یقتات» از ماده «قوت» به معنی بهره گیری از قوت دنیاست و «مقت» به معنی غضب و «ابغاض» به معنی خشم است.

آری! مؤمنان راستین چشم عبرت بین دارند و گوشی که حقایق را می شنود و در برابر ندای شیطان و هوای نفس، بدبین و خشمگین اند آن‌ها بر اساس کفاف و عفاف زندگی می کنند و به اندازه نیاز از دنیا بهره می گیرند و خود را آلوده آنچه دنیاپرستان گرفتارش هستند، نمی کنند.

درست است که آنچه امام علیه السلام درباره مؤمنان می فرماید به صورت جمله خبریه است ولی در واقع، منظور، امر کردن است یعنی شخص مؤمن باید به دیده عبرت به دنیا بنگرد و به مقدار ضرورت از آن قناعت کند و پیام دنیا و دنیاپرستان را با خشم بشنود.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۲۲ بحارالانوار حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مناسب این مقام است. امام علیه السلام می فرماید: سلمان فارسی از بازار آهنگران در کوفه عبور می کرد، جوانی را دید که ناگهان صیحه ای زد و به روی زمین افتاد، مردم اطراف او جمع شدند و هنگامی که سلمان را دیدند به او گفتند: ای بنده مقرب خدا! این جوان گرفتار بیماری صرع است چیزی در گوش او بخوان تا شفا یابد. سلمان نزدیک او شد جوان به هوش آمد و چشم باز کرد و به سلمان گفت: ای بنده خدا! آن گونه که این ها خیال می کنند من بیمار نیستم از کنار این آهنگران عبور می کردم که دیدم با پتک بر آهن می کوبند؛ به یاد این آیه شریفه افتادم که می فرماید: «**وَأَلْهَمُ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ**»؛ و برای آنان گرزهایی از آهن (سوزان) است.<sup>۱</sup> هنگامی که به یاد این آیه افتادم از ترس عذاب الهی هوش از سرم پرید، سلمان او را به عنوان برادر خویش برگزید و در قلبش شیرینی محبت الهی وارد شد و همچنان با او بود تا زمانی که آن جوان بیمار شد. سلمان به سراغ

۱. حج، آیه ۲۱.

او آمد و در کنار بالینش نشست، جوان در حال جان دادن بود، سلمان به فرشته مر خطاب کرد و گفت: با این برادرم مدارا کن، فرشته مر به او گفت: ای بنده خدا من با همه مؤمنان مدارا می‌کنم.<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان علیه السلام در پایان می‌فرماید: «وضع دنیا به قدری ناپایدار است که هرگاه گفته شود فلان کس توانگر شد (دیری نمی‌پاید که) گفته می‌شود بی‌خیر و بی‌نوا گشت و هرگاه از فکر بقای او (در این جهان) شاد شوند (چیزی نمی‌گذرد که) خبر مر او آن‌ها را محزون می‌کند. این حال دنیای آنهاست و هنوز روزی که در آن غمگین و مأیوس شوند فرانسیده است»؛ (إِنْ قَبِيلَ أَثْرَى قَبِيلَ أَكْدَى! وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْفَنَاءِ! هَذَا وَلَمْ يَأْتِهِمْ «يَوْمٌ فِيهِ يُبْلَسُونَ».)  
«اثری» به معنای توانگر شد از ماده «ثروت» گرفته شده است.

«اکدی» به معنای بخیل و فقیر و بی‌نوا گردید از ماده «كُدِيَّة» (بر وزن حُجره) در اصل به معنای سختی و صلابت زمین است سپس آن را به افراد بخیل و گاه فقیر اطلاق کرده‌اند.

«بیلسون» از ماده «ابلاس» در اصل به معنای اندوه است و به معنای یأس و ناامیدی نیز به کار می‌رود.

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود بی‌اعتباری و سرعت تغییر دنیا را بیان می‌فرماید و نشان می‌دهد که میان توانگری و فقر و همچنین زندگی و مر فاصله چندانی نیست؛ شب می‌خوابد و توانگر است، صبح برمی‌خیزد و فقیر، چراکه ثروت‌های او بر اثر حادثه‌ای بر باد رفته و ورشکست شده و به خاک سیاه نشسته است.

گاه در نهایت سلامت و شادابی زندگی می‌کند اما حوادث پیش‌بینی نشده ناگهان خرمن زندگی او را درو می‌کند و همه را متحیر می‌سازد.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۵، ح ۲۶.

قرآن مجید نیز ناپایداری دنیا را بارها به گیاهانی تشبیه می‌کند که در فصل بهار می‌رویند و سرسبز و خرم و پرطراوت‌اند اما چیزی نمی‌گذرد که خزان فرامی‌رسد و همگی خشکیده و زرد می‌شوند و تندباد خزان، آن‌ها را جدا کرده و به هر سو پراکنده می‌کند.<sup>۱</sup>

تهامی، شاعر و ادیب نکته‌دان شیعه و شهید راه ولایت قصیده معروفی دارد که به مناسبت از دست دادن فرزند دل‌بندش سروده و از بهترین اشعار عرب در این زمینه است و با این شعر آغاز می‌شود:

حُكْمُ الْمَيِّتَةِ فِي الْبَرِّيَّةِ جَارِي      مَا هَذِهِ الدُّنْيَا بِدَارٍ قَرَارِ  
حکم مر      در تمام انسان‌ها جاری است و این جهان جای قرار و ثبات نیست.

سپس می‌افزاید:

بَيْنَا تَرَى الْإِنْسَانَ فِيهَا مُخْبِرًا      حَتَّى يُرَى خَبِرًا مِنَ الْأَخْبَارِ  
در حالی که انسان زنده است و از حوادث مختلف خبر می‌دهد ناگهان طومار زندگانی‌اش پیچیده می‌شود و خودش جزء اخبار می‌گردد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. به آیات ۲۴ سوره یونس و ۴۵ سوره کهف مراجعه شود.

۲. کسانی که می‌خواهند تمام این قصیده بسیار پر معنا و سوزناک را مطالعه کنند می‌توانند به کتاب شهداء الفضيلة مرحوم علامه امینی یا الکنی و الالقاب مرحوم محدث قمی در شرح حال ابوالحسن تهامی مراجعه کنند.



## ۳۶۸

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ،  
ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنِ نَقْمَتِهِ وَحَيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند سبحان ثواب را بر اطاعتش و کیفر را بر معصیتش قرار داده است تا  
بندگان را از عذاب خود باز دارد و آن‌ها را به سوی بهشتش سوق دهد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از آنچه مرحوم خطیب در مصادر آورده استفاده می‌شود که این کلام نورانی با خطبه‌ای که فاطمه زهرا علیها السلام درباره فدک خوانده هماهنگ است و مرحوم آمدی نیز آن را در کتاب غررالحکم با تفاوتی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۸).

## شرح و تفسیر

### فلسفه ثواب و عقاب

امام علیه السلام در این کلام نورانی و فشرده و کوتاه به فلسفه ثواب و عقاب در برابر اطاعت و معصیت اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند سبحان ثواب را بر اطاعتش و کیفر را بر معصیتش مقرر داشته است تا بندگان را از عذاب خود بازدارد و آن‌ها را به سوی بهشتش سوق دهد»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ وَ حِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ).

«زیاده» در اصل از ماده «ذود» (بر وزن ذوب) به معنای منع کردن و جلوگیری نمودن است که در قرآن مجید در سوره قصص آیه ۲۳ در مورد دختران شعیب به آن اشاره شده و می‌فرماید: «﴿وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ﴾؛ در کنار چاه آب مدین به جز چوپان‌ها دو زن را دید که از رفتن گوسفندان خود به سوی چاه آب جلوگیری می‌کردند».

در کلام نورانی مورد بحث مفهومش این است که خداوند عقاب را بر گناه قرار داده تا بندگان را از عذاب خود بازدارد.

«حیاشته» مصدر حاش یحوش - آن‌گونه که ارباب لغت از جمله ابن منظور در لسان‌العرب، گفته‌اند - به معنای سوق دادن صید به سوی دام یا به سوی افرادی که آماده صید کردن هستند می‌باشد سپس به معنای هرگونه سوق دادن، به کار رفته و در کلام نورانی بالا به همین معنا استفاده شده است زیرا امام علیه السلام می‌فرماید:

خداوند ثواب و عقاب را بر طاعت و معصیت قرار داده تا بندگانش را به سوی بهشتش سوق دهد. (توجه داشته باشید که این واژه اجوف واوی است و اجوف یایی آن به معنای دیگری است.)

تعبیر به «وضع الثواب...» سبب شده است که در میان شارحان نهج البلاغه بحث‌هایی دربارهٔ هماهنگی این کلام با مذهب اشاعره یا عدلیه صورت گیرد. می‌دانیم اشاعره منکر حسن و قبح عقلی هستند بنابراین اوامر و نواهی را تابع مصالح و مفاسد نمی‌دانند و همچنین ثواب و عقاب را امر عقلی نمی‌شمرند بلکه معتقدند همهٔ این‌ها قراردادی و طبق وضع شارع مقدس است در حالی که پیروان مکتب عدل (شیعه و معتزله) معتقدند که حسن و قبح، عقلی است؛ آنچه خداوند امر فرموده دارای مصلحتی بوده و آنچه نهی کرده دارای مفسده‌ای و این مصالح و مفاسد سبب اوامر و نواهی پروردگار شده است. ثواب و عقاب نیز یک امر عقلی است چراکه مطیع و عاصی نمی‌توانند در ترازوی عقل یکسان باشند به همین دلیل خداوند به مطیعان پاداش نیک و به عاصیان کیفر و مجازات می‌دهد. ولی قابل توجه این‌که اگر خداوند هیچ ثواب و عقابی بر اطاعت و معصیت قرار ندهد بلکه همان مصالح و مفاسد را که در طاعات و معاصی است سبب امر و نهی قرار دهد کاری برخلاف عدالت و حکمت و حکم عقل انجام نداده است. مثلاً اگر طبیب به بیمار دستور دهد فلان دارو را مصرف کن و این امر طبیب دارای فوایدی برای این بیمار باشد همین نکته برای صحت امر طبیب کافی است و نیاز به پاداش و جزای اضافه‌ای ندارد و همچنین اگر بیمار را از بعضی کارها بازدارد به دلیل زیانی که در آن کارهاست، نهی او حکیمانه است و نیازی به کیفر ندارد.

اوامر و نواهی الهی نیز اگر تنها به دلیل مصالح و مفاسد آن‌ها باشد کاملاً حکیمانه است و نیازی به پاداش و کیفر ندارد.

ولی خداوند برای لطف و رحمت بیشتر و ایجاد انگیزه در طاعات و نفرت از معاصی، برای اطاعت ثوابی قرار داده و برای معصیت عقابی. این در واقع شبیه همان قاعده لطف است که ارباب علم کلام می‌گویند و خلاصه‌اش این است که شخص حکیم هنگامی که چیزی را از کسی می‌خواهد آنچه او را به اطاعت نزدیک می‌کند و از معصیت باز می‌دارد در نظر می‌گیرد بی آن‌که او را اجبار کرده باشد: (اللُّطْفُ هُوَ مَا يَكُونُ الْمَكْلُفُ مَعَهُ أَقْرَبَ إِلَى فِعْلِ الطَّاعَةِ وَأَبْعَدَ مِنْ فِعْلِ الْمَعْصِيَةِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ حِطٌّ فِي التَّمَكِينِ (أَيِ الْقَدْرَةِ) وَلَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْإِلْجَاءِ).

بنابراین حسن و قبح عقلی، و وضع ثواب و عقاب بر طاعت و معصیت بر اساس حکمت الهی نه تنها منافاتی با یکدیگر ندارند بلکه مؤید یکدیگرند.

## نکته

### آیا ثواب، تفضل است یا استحقاق؟

در ذیل خطبه ۲۱۶ در جلد هشتم، این مسئله را مطرح کردیم که آیا پاداش‌های الهی بر اساس استحقاقی است که بندگان پیدا می‌کنند و یا نوعی تفضل و کرم پروردگار است. در این مسئله اختلاف نظر فراوانی در میان علمای علم کلام به ویژه اشاعره و معتزله وجود دارد.

مهمترین دلیلی که طرفداران استحقاق می‌گویند این است که اطاعت فرمان خدا غالباً با مشکلاتی همراه است. چگونه ممکن است خداوند حکیم عادل این مشکلات را بر بندگان خود تحمیل کند و اجر و پاداشی در برابر آن قرار ندهد در حالی که از نظر فقهی هر کسی برای دیگری کاری انجام دهد یا باید اجرة المثل به او داد و یا اجرة المسمی، مگر آن‌که خودش قصد تبرع داشته باشد.

ولی به یقین قیاس این دو با یکدیگر قیاس مع الفارق است. کارگر و اجیری که برای ما کار می‌کند مشکلی را از ما حل می‌کند و خدمتی برای ما انجام می‌دهد نه این‌که مشکل خود را حل کند.

ولی اطاعت فرمان‌های پروردگار خدمتی به خداوند نیست بلکه خدمتی به خود ماست زیرا یقین داریم که تمام آن‌ها دارای مصالحی است که عاید ما می‌شود و به تعبیر دیگر، شبیه دستوری است که طبیب به بیمار می‌دهد. آیا اگر بیمار دستور طبیب را اجرا کند و سلامتی خود را بازیابد حق دارد از طبیب تقاضای اجرتی در برابر زحمت خوردن داروهای تلخ کند؟ فرمان‌های پروردگار در مورد واجبات و محرمات همه از این قبیل است.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که اگر خداوند پاداشی می‌دهد صرفاً تفضل است، شبیه جایزه‌هایی که به نفرهای اول در امتحانات می‌دهند. مسلم است که آن‌ها خدمتی به خودشان کرده‌اند نه به استادشان ولی استاد برای تشویق تفضلاً جایزه‌ای هم به آن‌ها می‌دهد.

کلام حکیمانه مذکور نیز اشاره به همین معنا می‌کند که خداوند ثواب و عقاب را بر طاعت و معصیت قرار داده است تا بندگان را از عذاب نجات داده و به سوی بهشت سوق دهد. یعنی این ثواب و عقاب نیز مصلحتی دارد که عاید بندگان می‌شود.

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم، آن‌جا که فرمود: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ، قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمِدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ!؛ هیچ‌کس را عملش وارد بهشت نمی‌سازد. عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر این‌که رحمت خدا شامل من شود!»<sup>۱</sup>

و در ذیل حدیث آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست مبارک را بر سر خود نهاد و با صدای بلند جمله بالا را بیان کرد. یعنی یقین بدانید که من هم مشمول این حکم هستم.

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۱.

اشاره به این که پاداش الهی به قدری پراهمیت است که اگر بنا بود ما اجر و مزدی از خداوند طلبکار باشیم این پاداش های عظیم و این بهشت جاویدان بسیار فراتر از اعمال ما بود.

\*\*\*

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ، وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا  
 أَسْمُهُ، وَ مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ غَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، سُكَّانُهَا  
 وَعَمَّارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَ إِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ؛  
 يَرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا، وَ يَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا. يَقُولُ اللَّهُ  
 سُبْحَانَهُ: فَبِي حَافَتٍ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلِيكَ فِتْنَةً تَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ وَ قَدْ  
 فَعَلَ، وَ نَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْعَفْلَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

روزگاری بر مردم فرا می‌رسد که در میان آن‌ها از قرآن چیزی جز خطوطش و از  
 اسلام جز نامش باقی نخواهد ماند، مساجد آن‌ها در آن زمان از جهت بنا آباد  
 و محکم ولی از جهت هدایت خراب و ویران است، ساکنان آن مساجد و آبادکنندگان  
 بدترین مردم روی زمین‌اند، فتنه و فساد از آن‌ها برمی‌خیزد و خطاها به آن‌ها  
 بازمی‌گردد، آن‌کس که در آن زمان از فتنه‌ها کناره‌گیری کند او را (به اجبار) به آن  
 بازمی‌گردانند و هر کسی که از آن جا وامانده است به سوی آن سوقش می‌دهند،  
 خداوند سبحان می‌فرماید: به ذاتم سوگند خورده‌ام فتنه‌ای بر آنان می‌فرستم که

عاقل بردبار در آن حیران بماند (سپس امام علیه السلام افزود): و هم‌اکنون این کار انجام شده و ما از خداوند خواستاریم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما درگذرد.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: مطابق آنچه در میزان الاعتدال ذهبی آمده، اصل این سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که امیرمؤمنان علیه السلام آن را از آن حضرت نقل کرده و نویسنده رساله اصول الایمان نیز آن را روایت نموده ولی بخش آخر آن را امیرمؤمنان علی علیه السلام بر آن افزوده است. مرحوم صدوق نیز در ثواب الاعمال آن را آورده است و این‌که مرحوم سید رضی آن را از کلمات امیرمؤمنان علیه السلام شمرده، شک نیست که در جایی به عنوان روایت آن حضرت بوده همانگونه که آمدی در غررالحکم نیز بخش‌هایی از آن را از امیرمؤمنان علیه السلام نقل نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۰).



## شرح و تفسیر

### زمانی طوفانی در پیش است

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خویش از زمانی خبر می‌دهد که اسلام و قرآن به فراموشی سپرده می‌شود و اهل آن زمان غرق گناه می‌گردند، و نه ویژگی از مفاسد برای آن زمان ذکر می‌کند و می‌فرماید: «روزگاری بر مردم خواهد آمد که در میان آن‌ها از قرآن چیزی جز خطوطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند»؛ (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَسْمُهُ). رسم در این جا به معنی خطوط است، هرچند بعضی آن را به معنی قرائت، تفسیر کرده‌اند که بعید به نظر می‌رسد.

با این‌که این دو ویژگی برای معرفی اهل آن زمان که از اسلام، تنها به ظواهری قناعت کرده‌اند و از حقیقت اسلام چیزی در میان آن‌ها باقی نمانده کفایت می‌کند با این حال چند جمله دیگر در معرفی آن‌ها بیان کرده و می‌فرماید: «مساجد آن‌ها در آن زمان از جهت بنا آباد و محکم ولی از جهت هدایت خراب و ویران است»؛ (وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ غَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى).

اشاره به این‌که آن‌ها تنها به ظواهر اسلام و مساجد قناعت می‌کنند و به مسائل مربوط به فرهنگ اسلامی که باید در آن جا پیاده شود و مسجد کانون آن باشد توجهی ندارند.

سپس در وصف دیگری می‌فرماید: «ساکنان آن مساجد و آبادکنندگان آن

بدترین مردم روی زمین اند فتنه و فساد از آن‌ها برمی‌خیزد و خطاها و گناهان به سوی آن‌ها بازمی‌گردد؛ (سُكَّانُهَا وَعَمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ).

اشاره به این‌که میان ظاهر و باطن آن‌ها فرق بسیار است، ظاهر آن‌ها این است که اهل مسجد و عمران و آبادی آن هستند در حالی که جز فتنه‌گری و گناه، چیزی از آن‌ها برنمی‌خیزد، حتی از همان مساجد آباد برای فتنه‌گری و توطئه بر ضد مؤمنان راستین، و انحرافات خود بهره می‌جویند.

سپس در آخرین بیان صفات آن‌ها می‌فرماید: «آن‌ها به گمراهی خود قانع نیستند بلکه اصرار به گمراه ساختن دیگران نیز دارند) هرگاه کسی از فتنه آنان کناره‌گیری کند او را به آن بازمی‌گردانند و هرکس که از آن جا و امانده به سوی آن سوقش می‌دهند؛ (يُرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا، وَيَسُوْقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا).

آری آن‌ها اصرار دارند که هیچ مانعی بر سر راه اعمال زشت و کارهای خلافشان نباشد و اگر کسانی از آن‌ها کناره‌گیری کنند به اجبار آن‌ها را به جمع خود بازمی‌گردانند.

امام علیه السلام در پایان به عذاب دردناک آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند سبحان می‌فرماید: به ذاتم سوگند می‌خورم فتنه‌ای بر آنان بر می‌انگیزم که عاقل بردبار در آن حیران بماند؛ (يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: فَبِي حَلْفَتِي لَأُبْعَثَنَّ عَلَىٰ أَوْلِيَّكَ فِتْنَةً تَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانًا).

این فتنه ممکن است یک بلای آسمانی یا زلزله‌های ویرانگر زمینی یا بیماری‌های فراگیر و یا شمشیرهای دشمنان سلطه‌گر باشد که همگی در برابر آن حیران بمانند و حتی عاقلان بردبار راه برون‌رفتی از آن نیابند.

و در آخرین جمله می‌فرماید: «هم‌اکنون این کار انجام شده و ما از خداوند می‌خواهیم که از لغزش‌ها و غفلت‌ها درگذرد؛ (وَقَدْ فَعَلَ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهُ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ).

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود زمانی را ترسیم می‌کند که نور هدایت الهی به خاموشی می‌گراید، آفتاب عالم‌تاب اسلام رو به افول می‌نهد و مسلمانان راستین کم می‌شوند و آن‌ها که هستند بر اثر فشارها خانه‌نشین می‌گردند، صحنه اجتماع به دست ریاکارانی می‌افتد که قرآن را با صدای خوب می‌خوانند و آن را با بهترین خط و زیباترین طبع آراسته می‌کنند، نمونه دیگر ریاکاری آن‌ها مساجد آباد و پرشکوه است، این‌ها همه در حالی است که در باطن، نه خبری از تعلیمات اسلام است و نه از اخلاق اسلام. بازیگران ریاکار این میدان که بدترین مردم روی زمین اند کاری جز فتنه‌گری و خطاکاری ندارند و عجب این‌که اصرار دارند دیگران را هم به رنگ خود درآورند چراکه اگر آن‌ها مسلمان راستین باشند مانع کار آنان می‌شوند پس باید آن‌ها را نیز از اسلام بیرون بُرد تا راه برای پیشرفت این گروه فتنه‌گر صاف و هموار شود.

البته خداوند تنها به مجازات آنان در عرصه قیامت اکتفا نمی‌کند بلکه در همین دنیا نیز آن‌ها را گرفتار انواع مصائب می‌کند، این مجازات‌ها ممکن است در اشکال مختلف جلوه‌گر شود، بلاهای آسمانی، فتنه‌های زمینی، بیماری‌های فراگیر، قحط‌سالی و از همه بدتر سلطه گروهی بی‌رحم بر آن‌ها و کشت و کشتار آنان به دست این گروه، فتنه‌هایی که به قدری پیچیده و متراکم است که آگاه‌ترین مردم از حل آن عاجز می‌شوند و ناچار حیران و سرگردان تماشاگر این صحنه‌ها خواهند بود.

آیا آنچه امام علیه السلام از این اوصاف برای مردم آن زمان بیان کرده اشاره به زمان خود اوست که بر اثر حکومت‌های خودکامه و سلطه بنی‌امیه و نفوذ بازماندگان عصر جاهلیت در مراکز قدرت اسلامی، مردم گرفتار چنین شرایطی شدند و یا اشاره به زمان‌های آینده مثلاً زمانی مثل زمان ماست.

جمله «یأتی» که به صورت فعل مضارع است و همچنین «لا یبقی» و افعال

مضارع دیگری که در کلام امام علیه السلام پی در پی به کار رفته است نشان می‌دهد که امام علیه السلام از حادثه‌ای در آینده خبر می‌دهد ولی جمله «وقد فعل» (خداوند این کار را کرده است) نشان می‌دهد که چنین گروهی در عصر و زمان امام علیه السلام بودند و خداوند نیز مجازاتش را بر آنها وارد ساخت.

ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که ممکن است جمله «وقد فعل» اشاره به این باشد که خداوند شبیه این عذاب را بر اقوام پیشین که از راه حق منحرف می‌شدند و گرفتار همین مفساد اجتماعی و اخلاقی بودند، نازل کرده یعنی این موضوع در تاریخ بشر سابقه دارد و بارها تکرار شده است.

بعضی احتمال ضعیف سومی داده‌اند و آن این که جمله «قد فعل» تأکید بر این باشد که خداوند چنین سوگندی را یاد کرده است.

احتمال چهارمی نیز در این جا وجود دارد که فعل ماضی اشاره به مضارع متحقق‌الوقوع باشد؛ یعنی چیزی که در آینده قطعاً واقع می‌شود گاه به صورت فعل مضارع بیان می‌گردد که در قرآن مجید نظایر متعددی دارد.

البته فعل مضارع برای زمان حال و استقبال، هر دو می‌آید ولی استعمال آن منحصرأ در زمان حال، قطعاً خلاف ظاهر است و احتیاج به قرائن روشن دارد. (توضیح بیشتری در این زمینه در قسمت نکته خواهد آمد).

امام علیه السلام در پایان این سخن راه توبه را به مردم نشان می‌دهد و می‌فرماید: «ما از خداوند خواستاریم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما درگذرد»؛ (وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ أَللَّهُ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ).

اشاره به این که اگر مردم بیدار شوند و به درگاه الهی روی آورند و از غفلت‌ها و لغزش‌هایی که داشته‌اند از پیشگاه خدا آمرزش بطلبند امید است که آن بلاها و فتنه‌ها برطرف گردد.

## نکته

## آیا زمان ما مصداق کلام بالاست؟

تعبیراتی که امام علیه السلام در این جمله‌های پرمعنا به کار برده و تمام آن به صورت فعل مضارع یا شبیه مضارع است خبر می‌دهد که این شرایط نابسامان و اوضاع دردناک در آینده برای مسلمانان بر اثر غفلت‌ها و بیگانگی از تعلیمات اسلام روی می‌دهد اما جمله آخر آن که می‌فرماید: «وَقَدْ فَعَلْ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ؛ خداوند چنین فتنه‌ای را به دلیل آن کارهای ناشایست بر آن‌ها مسلط ساخته و ما از خدا می‌خواهیم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما بگذرد» نشان می‌دهد که در عصر امام علیه السلام چنین حادثه دردناکی روی داده است. از زمان خلیفه سوم جامعه اسلامی به تدریج از اسلام فاصله گرفت و مال و ثروت هنگفت حاصل از غنائم آن‌ها را به خود مشغول ساخت و آلوده گناهان زیادی شدند و به دنبال آن، فتنه بنی‌امیه به وجود آمد و مردم را در حیرت شدیدی فرو برد.

ولی این احتمال وجود دارد که گفتار امام علیه السلام دارای چند مرحله است، یک مرحله آن در آن عصر اتفاق افتاد و مرحله شدیدترش در اعصار بعد. آن‌گونه که نمونه آن را با چشم خود در بسیاری از کشورهای اسلامی می‌بینیم که قرآن، زیاد می‌خوانند ولی از عمل به قرآن خبری نیست، داد اسلام زیاد می‌زنند ولی از تعلیمات اسلام بی‌گانه‌اند، مساجد فراوانی دارند، بسیار آباد و پرشکوه ولی نور هدایت در آن‌ها نیست، فتنه‌ها از آن‌ها می‌جوشد و همه‌جا را فرامی‌گیرد به خصوص این گفتار درباره سلفی‌های تکفیری و متعصب، کاملاً صادق است و فتنه‌ای که بر آن‌ها مسلط شده فتنه یهود و بعضی از کشورهای بزرگ است که قبله اول مسلمین را گرفته‌اند و همواره کشورهای اسلامی را تهدید کرده مسلمین را حیران و سرگردان می‌کنند.

البته این احتمال را نیز که فعل ماضی «قد فعل» اشاره به مضارع متحقق الوقوع و مسلم باشد نباید از نظر دور داشت.



## ۳۷۰

وروی أنه عليه السلام، قلما اعتدل به المنبر، إلا قال أمام الخطبة:

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ أَمْرٌ وَعَبَثًا فَيَلْهُو، وَلَا تَرْكَ سُدَى فَيَلْغُو  
وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ  
عِنْدَهُ، وَمَا الْمَعْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ  
الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سُهُمَّتِهِ.

روایت شده که کمتر اتفاق می افتاد که امام عليه السلام بر منبر بنشیند و پیش از خطبه  
چنین نفرماید:

ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید (و بدانید) هیچ کس بیهوده و عبث آفریده نشده که  
دائماً به لهو (و سرگرمی های مختلف) بپردازد و هیچ کس مهمل و بی هدف رها نشده  
تا به کارهای لغو و بی ارزش مشغول شود (هرگز) دنیای دلپسندش جای آخرتی را  
که با بدنگری، زشت در نظرش جلوه کرده است نخواهد گرفت و آن فریب خورده ای  
که با برترین کوشش بر دنیا ظفر یافته همچون کسی نیست که به کمترین سهم خود  
از آخرت دست یافته است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: بخش آغازین این کلام نورانی در کتاب دستور معالم الحکم (نوشته  
←

## شرح و تفسیر یک پیام مستمر

امام علیه السلام در این کلام نورانی به سه نکته مهم اشاره می فرماید و جالب این که از آغاز این کلام استفاده می شود، مواقعی که به منبر می رفت غالباً در آغاز خطبه ها به این نکته ها اشاره می فرمود؛ (وَرُوي أَنَّهُ عليه السلام قَلَّمَ اعْتَدَلَ بِهِ الْمُنْبَرُ إِلَّا قَالَ أَمَامَ الْخُطْبَةِ).

در نخستین نکته به هدف آفرینش انسان به صورت سربسته اشاره کرده، می فرماید: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید. هیچ کس بیهوده و عبث آفریده نشده که به لهو (و انواع سرگرمی ها) پردازد و مهمل و بی هدف رها نگشته تا پیوسته به کارهای لغو مشغول شود»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ أَمْرُؤُ عِبَثًا فَيُلْهَوُ، وَلَا تُرِكَ سُدَى فَيَلْغُو).

«سدى» به معنای رها شده و بی هدف و بی برنامه است. به شتری که ساربان، آن را در بیابان رها کند «ابل سدى» می گویند.

تفاوت «لهو» و «لغو» که در کلام بالا آمد این است که «لهو» به معنای سرگرمی

---

→ قاضی قضاى متوفى (۴۵۴) با تغییراتی آمده که به روشنی نشان می دهد از منبع دیگری اخذ کرده است. زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را آورده است. سپس تصریح می کند که این کلام حکیمانه در نسخه ابن ابی الحدید آمده و در نسخ دیگر وجود ندارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۰).  
در غررالحکم بخش آخرین این کلام نورانی با تفاوت چشمگیری ذکر شده که نشانه تعدد منابع است. (غررالحکم، ج ۲، ۲۵۰).



است و انواع بازی‌های سرگرم‌کننده را شامل می‌شود اما «لغو» بیهوده‌کاری است حتی اگر هیچ سرگرمی‌ای در آن نباشد.

هنگامی که به این جهان پهناور با این همه نظامات و این همه بدایع نگاه می‌کنیم و سپس به مواهب زیاد و نعمت‌های گوناگونی که در وجود ما به ودیعت نهاده شده می‌نگریم یقین پیدا می‌کنیم که آفریننده آن دستگاه با عظمت و این موجود عجیب هدف مهمی در نظر داشته است. هرگز نه این عالم پهناور بیهوده آفریده شده است و نه خلقت این اعجوبه جهان هستی که نامش انسان است بی‌هدف می‌باشد.

بنابراین باید آن هدف را پیدا کرد و در مسیر آن گام برداشت و آن، چیزی نیست جز سیر الی الله و پیمودن مسیر تکامل و رسیدن به سعادت جاویدان که همه پیامبران الهی به خصوص پیغمبر اسلام ﷺ از آن خبر دادند.

جالب این است که هرگاه از یک فیلسوف مادی‌گرا سؤال کنیم که این چشم انسان برای چیست؟ تمام اهداف چشم را برمی‌شمارد، گوش برای چیست؟ اهداف آن را نیز ذکر می‌کند و همچنین زبان و دست و پا و حتی ابروها و مژه‌ها، برای هر کدام اهداف مهمی ذکر می‌کند اما اگر از او سؤال کنیم: این مجموعه که جزء جزئش با هدف است برای چیست؟ در پاسخ آن فرو می‌ماند و جوابی ندارد. اما فیلسوف الهی شفاف‌ترین جواب را که در بالا اشاره شده و انبیای الهی و دلیل عقل، پشتیبان آن هستند بیان می‌کند.

انسان به سرمایه‌دار عظیمی می‌ماند که باید با این سرمایه‌های الهی، گوهرهای گران‌بهایی به دست آورد که ارزش آن را داشته باشد نه این که سرمایه وجود خویش و شایستگی‌ها و لیاقتش را به هدر دهد و با دست خالی چشم از جهان ببندد و راهی راه زیان‌کاران شود.

آنگاه در دومین نکته اشاره به کسانی می‌کند که آخرت را به سبب بدن‌نگری، به

دنیا فروخته‌اند، می‌فرماید: «(هرگز) دنیای دلپسند او جای آخرتی را که با بدنگری، زشت در نظرش جلوه کرده است نخواهد گرفت»؛ (وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ).

هوای نفس، بلای بزرگی است، گاهی دیدگاه انسان را چنان دگرگون می‌سازد که زشت را زیبا و زیبا را زشت می‌بیند همانگونه که قرآن مجید درباره گروهی از اقوام منحرف پیشین می‌فرماید: «وَزَيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»؛ شیطان اعمال آنها را در نظرشان زینت داده است.<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: «زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»؛ زندگی دنیا در نظر کافران زینت داده شده است.<sup>۲</sup>

طبیعی است، هنگامی که زندگی دنیا در نظر انسان خوشایند و زیبا باشد، آخرت در نظرش زشت و ناپسند است، از آن می‌گریزد و به سوی دنیا باشتاب می‌رود و این است سرنوشت تمام کسانی که وسوسه‌های شیطان و هوی و هوس‌های نفس، دید و فکر آنها را دگرگون ساخته است.

در سومین نکته اشاره به سرنوشت این‌گونه فریب‌خوردگان کرده، می‌فرماید: «آن فریب‌خورده‌ای که با برترین همت (و بالاترین کوشش) بر دنیا ظفر یافته همچون کسی نیست که به کمترین سهم خود از آخرت دست یافته است»؛ (وَمَا الْمَعْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سُهْمَتِهِ).

چه شوم است سرنوشت کسانی که بالاترین همت و تلاش خود را برای دست یافتن به متاع ناپایدار و زودگذر دنیا به کار می‌گیرند و چه زیباست سرنوشت کسانی که با تلاش و کوشش و همت خود سهمی از سعادت اخروی پیدا کرده‌اند، هر چند این سهم کوچک باشد.

۱. عنکبوت، آیه ۳۸.

۲. بقره، آیه ۲۱۲.

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امام صادق علیه السلام آورده است می‌خوانیم که ابوبصیر خدمت حضرت رسید، عرض کرد: فدایت شوم مرا تشویق (به بهشت) کن. امام علیه السلام فرمود: بوی بهشت از فاصله هزار سال به مشام می‌رسد و کمترین منزلی که بهشتیان دارند منزلی است که اگر همه جن و انس را بخواهد به آن دعوت کند می‌تواند از آن‌ها پذیرایی نماید بی آن‌که چیزی از نعمت‌های او کاسته شود و کمترین مقام اهل بهشت مقام کسی است که داخل بهشت می‌شود و سه باغ در برابر او نمایان می‌گردد و هنگامی که در پایین‌ترین آن‌ها وارد می‌شود همسران و خادمان و نهرها و میوه‌های فراوانی می‌بیند و شکر و حمد خدا را به‌جا می‌آورد. به او گفته می‌شود: سر بلند کن و باغ دوم را ببین که در آن نعمت‌هایی است که در باغ اول نیست. عرضه می‌دارد: خداوندا! این باغ را نیز نصیب من کن. می‌فرماید: شاید اگر آن را به تو بدهم باز غیر آن را بخواهی. عرضه می‌دارد: همین را می‌خواهم، همین را می‌خواهم. (و به همین ترتیب باغ دیگری را با نعمت‌های بسیار فراوان مشاهده می‌کند و شکر و سپاس خدا را بسیار به‌جا می‌آورد).<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۱۱.



لَا شَرَفَ أَعْلَىٰ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَا عِزًّا أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَىٰ، وَلَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ، وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَا كَنْزَ أَعْنَىٰ مِنَ الْقَنَاعَةِ، وَلَا مَالَ أَذْهَبُ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَىٰ بِالْقُوَّةِ. وَمَنْ أَقْتَصَرَ عَلَىٰ بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ أَنْتَضَمَ الرَّاحَةَ وَتَبَوَّأَ أَحْفَظَ الدَّعَةِ وَالرَّغْبَةَ مِفْتَاحُ النَّصَبِ وَمَطِيئَةُ التَّعَبِ، وَالْحِرْصُ وَالْكَبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَالشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ شرافتی برتر از اسلام نیست و هیچ عزتی گران بهاتر از تقوا، هیچ پناهگاهی بهتر و نگهدارنده تر از ورع (و پرهیز از شبهات) نمی باشد، هیچ شفיעی نجات بخش تر از توبه، هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت و هیچ سرمایه ای برای از بین بردن فقر بهتر از رضا به مقدار حاجت نمی باشد. آنکس که به مقدار نیاز اکتفا کند به آسایش و راحتی همیشگی دست یافته و در فراخنای آسودگی جای گرفته است در حالی که دنیا پرستی کلید رنج و بلا و مرکب تعب و ناراحتی است. حرص و تکبر و حسد انگیزه هایی هستند برای فرو رفتن در گناهان، و شر و بدکاری، جامع تمام (این) عیب هاست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که مرحوم سید رضی این گوهرهای پرارزش را از خطبه امیر مؤمنان علیه السلام که به نام  
←

## شرح و تفسیر

### ده موضوع مهم و سرنوشت ساز

امام علیه السلام در این جمله‌های کوتاه و پرمعنا اشاره به ده موضوع مهم می‌کند که هفت موضوع مربوط به فضایل اخلاقی و سه موضوع مربوط به رذایل اخلاقی است.

نخست می‌فرماید: «شرافتی برتر از اسلام نیست»؛ (لَا شَرَفَ أَعْلَىٰ مِنَ الْإِسْلَامِ). این نکته با توجه به این‌که اسلام مجموعه‌ای از عقاید و الای دینی و برنامه‌های سازنده عبادی و دستورات مهم اخلاقی است کاملاً روشن است. بسیاری از افراد، شرف را در مقام‌های مادی متزلزل و اموال و ثروت‌های ناپایدار و قدرت قوم و قبیله که دائماً در معرض فناست می‌دانند. در حالی که شرافت واقعی این است که انسان یک مسلمان راستین باشد.

در جمله دوم می‌فرماید: «عزت و قدرتی گران‌بها تر از پرهیزکاری نیست»؛ (وَلَا عِزٌّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَىٰ).

---

→ «خطبة الوسيلة» معروف است برگرفته و گروهی قبل از سید رضی و بعد از او آن را نقل کرده‌اند. از جمله مرحوم کلینی در کتاب روضه کافی آن را به‌طور کامل آورده است و بخشی از آن را ابن شعبه حرانی در تحف العقول آورده همان‌گونه که با تفاوت مختصری در وصیت امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام نیز آمده است. نیز مرحوم صدوق در کتاب امالی به آن اشاره کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۱). اضافه می‌کنیم: در کتاب شریف من لا یحضر نیز این کلمات نورانی به عنوان خطبه‌ای که امیرمؤمنان علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرده ذکر شده است. (من لا یحضر، ج ۴، ص ۴۰۶، ج ۵۸۸۰).

زیرا تقوا چنان انسان را مسلط بر خویش می‌سازد که وسوسه‌های شیطان و هوای نفس را به عقب می‌راند. چه قدرتی از این بالاتر که انسان شیطان را به زمین بزند و هوای نفس را مهار کند.

در سومین جمله می‌فرماید: «هیچ پناهگاهی بهتر و نگهدارنده‌تر از ورع (و پرهیز از شبهات) نیست»؛ (وَلَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ).

لغزش‌های انسان در بسیاری از موارد در امور شبهه‌ناک است که انسان را به پرتگاه محرمات مسلم شرع سوق می‌دهد. کسی که دارای ورع و پرهیز از شبهات است در پناهگاه مطمئنی قرار گرفته که او را از چنین لغزشی بازمی‌دارد. در حکمت چهارم نیز شبیه این جمله گذشت آن‌جا که می‌فرماید: «الْوَرَعُ جُنَّةٌ؛ ورع، سپر محکمی است».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعُ؛ دشوارترین عبادت ورع است».<sup>۱</sup> زیرا علاوه بر ترک محرمات و انجام واجبات، انسان را از ارتکاب شبهات بازمی‌دارد.

در حدیث دیگری آمده است که یکی از یاران امام صادق علیه السلام خدمتش عرض کرد: من توفیق زیارت شما را چند سال یک‌بار پیدا می‌کنم دستوری بیان فرما که به آن عمل کنم (و ضامن سعادت باشد). امام علیه السلام فرمود: «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ؛ تو را به تقوای الهی و ورع و تلاش و کوشش (در مسیر اطاعت پروردگار) سفارش می‌کنم و بدان که تلاش بدون ورع نتیجه‌بخش نخواهد بود».<sup>۲</sup>

در چهارمین نکته می‌فرماید: «هیچ شفیع نجات‌بخش‌تر از توبه نیست»؛ (وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ).

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۷، ح ۵.

۲. همان، ص ۷۶، ح ۱.

زیرا شفاعت شفیعاً دیگر گناه پذیرفته می‌شود و گناه ممکن است پذیرفته نشود زیرا بار گناه، سنگین‌تر از شفاعت است. اما توبه واقعی که با ندامت کامل و تصمیم بر عدم تکرار گناه و جبران گذشته و اعمال صالح آینده صورت گیرد قطعاً در پیشگاه خداوند پذیرفته خواهد شد. بنابراین گنهکاران به جای این که به انتظار شفاعت شفیعان بنشینند بهتر است توبه کنند و شفاعت را برای تأکید بر پذیرش آن از شفیعان بخواهند.

خداوند به طور مطلق در قرآن مجید می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»؛ خداوند کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و گناهان آن‌ها را می‌بخشد.<sup>۱</sup>

در پنجمین نکته اشاره به اهمیت قناعت کرده، می‌فرماید: «هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست»؛ (وَ لَا كُنْزٌ أَغْنَىٰ مِنَ الْقَنَاعَةِ).

گنج‌های دیگر پایان می‌پذیرند، گنجی که پایان نمی‌پذیرد گنج قناعت است. اضافه بر این، برای حفظ گنج‌های ظاهری رنج فراوان باید کشید چراکه دشمنان و سارقان و حسودان دائماً در کمین آن‌اند. ولی گنج قناعت هیچ سارق و دشمن و حسودی ندارد. و به گفته سعدی:

گنج آزادگی و کنج قناعت ملکی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را و به گفته حافظ:

گنج زر، گر نبود، کنج قناعت باقی است

آن‌که آن داد به شاهان به گدایان این داد

در گفتار حکیمانه ۵۷ آمده بود: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛ قناعت سرمایه‌ای است

که هرگز تمام نمی‌شود». همین مضمون در گفتار حکیمانه ۳۴۹ و گفتار حکیمانه ۲۲۹ آمده بود.

۱. شوری، آیه ۲۵.



حقیقت قناعت یک ملکه درونی است که انسان با داشتن آن با حداقل لازم برای زندگی می‌سازد و به دنبال زرق و برق و اضافات و تشریفاتی که وقت و فکر و عمر انسان را مصروف خود می‌سازد نمی‌رود و به همین دلیل آلوده انواع گناهان و مسائل غیر اخلاقی نمی‌شود.

اضافه بر این، شخص قانع، آزادگی فوق‌العاده‌ای دارد زیرا زیر بار منت هیچ‌کس نیست؛ در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است: «الْحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمِعَ وَالْعَبْدُ حُرٌّ إِذَا قَنِعَ؛ شخص آزاده، برده است هنگامی که طمع کند، و برده، آزاده است هنگامی که قناعت پیشه کند».<sup>۱</sup>

در ششمین نکته می‌فرماید: «هیچ مالی برای نابودی فقر بهتر از رضا به مقدار نیاز نیست»؛ (وَلَا مَالٌ أَذْهَبَ لِلْفَقَاةِ مِنَ الرِّضَى بِالْقَوْتِ).

این جمله که در واقع تکمیل‌کننده جمله سابق است اشاره به این دارد که بی‌نیازی حقیقی در آن است که انسان به ضروریات زندگی راضی باشد و در پی مال‌اندوزی و فراهم کردن اسباب و وسایل تجملاتی که به یقین مورد نیاز او نیست خود را به زحمت نیفکند که این نوعی فقر و آن نوعی غناست.

در هفتمین نکته باز بر آنچه در نکته پنجم و ششم گذشت به گونه دیگری مهر تأیید می‌زند و می‌فرماید: «آنکس که به مقدار نیاز اکتفا کند به آسایش و راحتی همیشگی دست یافته و در فراخنای آسودگی جای گرفته است در حالی که دنیاپرستی کلید رنج و بلا و مرکب تعب و ناراحتی است»؛ (وَمَنْ أَقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكِفَافِ فَقَدْ أَنْتَضَمَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ وَالرَّغْبَةَ مِفْتَاحَ النَّصَبِ وَمَطِيئَةَ التَّعَبِ).

«تبوا» از ماده «تبوئه» (بر وزن تذکره) به معنای سکنی دادن به قصد دوام و بقاست.

۱. غررالحکم، ج ۸۹۷۵.

«خفص» معانی متعددی دارد از جمله تنزل و کاهش، فروتنی و نیز به معنای آسایش و فراخی زندگی است.

«دعة» به معنای آسودگی و «رغبة» به معنای دنیاپرستی و «نصب» به معنای خستگی و درماندگی و «مطیة» به معنای مرکب است.

روشن است که آنچه انسان را در زندگی به زحمت و رنج می‌افکند دنیاپرستی است و گرنه برای به دست آوردن یک زندگی ساده آمیخته با قناعت، رنج و زحمت زیادی لازم نیست و همان‌طور که امام علیه السلام در جمله بالا فرمود، دنیاپرستی است که کلید رنج و ناراحتی‌هاست و مرکب ناراحتی و تعب است. در پایان برای تکمیل نکات گذشته به نکته دیگر که ناظر به سه رذیله اخلاقی است با ذکر آثار آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «حرص و تکبر و حسد انگیزه‌ای هستند برای فرو رفتن در گناهان، و شر و بدکاری، جامع تمام (این) عیب‌هاست»؛ (وَالْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّفَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَالشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ).

«تفحّم» به معنای فرو رفتن در چیزی است.

سه رذیله‌ای که امام علیه السلام به عنوان انگیزه غوطه‌ور شدن در گناهان بیان فرموده همان سه رذیله معروف آغاز آفرینش انسان است؛ شیطان بر اثر تکبر رانده درگاه خدا شد و آدم به دلیل حرص، ترک اولی کرد و از درخت ممنوع خورد و از بهشت اخراج شد و قایبل بر اثر حسد، نخستین قتل و جنایت را در عالم بنیان نهاد و منفور ساحت قدس پروردگار گشت.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: «فَأَوَّلُ مَا عُصِيَ اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَهِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَالْحِرْصُ وَهِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَحَوَاءَ حِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ الْحَسَدُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَةِ فَصِرَنَ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ نخستین چیزی که با آن معصیت خدا شد تکبر بود و آن معصیت ابلیس بود هنگامی که از اطاعت فرمان خدا سر باز زد و تکبر کرد و از کافران شد (سپس) حرص بود و آن (سرچشمه) معصیت آدم و حوا شد. هنگامی که خداوند عزوجل به آنها فرمود: از میوه‌های بهشتی هرگونه می‌خواهید بخورید ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ظالمان خواهید شد. ولی آنها چیزی را که نیاز به آن نداشتند برگرفتند و این مشکلی برای ذریه آنها تا روز قیامت ایجاد کرد و از این رو بیشترین چیزی که فرزندان آدم به دنبال آن هستند چیزی است که به آن نیازی ندارند. سپس حسد بود که (سرچشمه) معصیت فرزند آدم (قابیل) شد در آن جا که به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند. و از این صفات رذیله سه گانه، عشق به زنان و عشق به دنیا و عشق به ریاست و راحت طلبی و عشق به سخن گفتن و برتری جویی و ثروت، سرچشمه گرفت و هفت خصلت شد که تمام آنها در حب دنیا جمع شد. از این رو پیغمبران و دانشمندان بعد از آگاهی از این موضوع گفتند: حب دنیا سرچشمه تمام گناهان است»<sup>۱</sup>.

جمله «وَ الشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ» اشاره به این نکته است که این عیوب سه گانه (حرص و کبر و حسد) و عیوب دیگر، همه تحت عنوان «شر» قرار می‌گیرند که نقطه مقابل خیر است و تمام آفات و آسیب‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۱.



لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: يَا جَابِرُ، قَوَامُ الدِّينِ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ: عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكَفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ؛ فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ. يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَالْبَقَاءِ، وَمَنْ لَمْ يَقُمْ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ.

امام علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری چنین فرمود:

ای جابر! قوام و استواری دین و دنیا به چهار چیز است: عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و نادانی که از فراگیری سر باز زند و سخاوتمندی که در بذل و بخشش بخل نوزد و نیازمندی که آخرتش را به دنیا نفروشد. از این رو هرگاه عالم علمش را ضایع کند (و به کار نگیرد)، جاهل از فراگیری علم خودداری خواهد کرد (زیرا به علم عالم بدبین می شود) و هرگاه اغنیا در نیکی بخل ورزند، نیازمندان آخرت خود را به دنیا می فروشند (و به اموال اغنیا حمله می کنند).

ای جابر! کسی که خداوند نعمت فراوانی به او داده نیاز مردم به او بسیار خواهد بود در این حال آن کس که به وظیفه واجب خود در برابر آن اموال عمل کند زمینه دوام و بقاء نعمت‌های خود را فراهم ساخته و کسی که به آنچه درباره آن اموال بر او واجب است قیام نکند آن‌ها را در معرض زوال و فنا قرار داده است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کتاب‌هایی که قبل از تدوین نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را نقل کرده، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام و خصال صدوق و تحف العقول ابن شعبه حرانی است. بعد از نهج البلاغه نیز در کتاب‌های متعددی از شیعه و اهل سنت آمده است از جمله مناقب خوارزمی، روضة الواعظین، مشکاة الانوار و تذکرة الخواص سبط بن جوزی و مجمع الامثال میدانی است که با مختصر تفاوتی آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۲).

## شرح و تفسیر

### ارکان دین و دنیا

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این کلام جامع و نورانی خطاب به جابر بن عبدالله انصاری (آن یار وفادار و باشخصیت) درباره قوام دین و دنیا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار چیز است»؛ (لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: يَا جَابِرُ، قَوَامُ الدِّينِ وَالْدُنْيَا بِأَرْبَعَةٍ).

اشاره به این که اگر این چهار چیز هر کدام در جای خود قرار گیرد هم دین مردم سامان می‌یابد و هم دنیای آنها.

سپس در توضیح آن فرمود: «(نخست) دانشمندی که علم خود را به کار گیرد (و دوم) نادانی که از فراگیری علم سر باززند»؛ (عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ).

بنابراین نخستین پایه‌ها علم و دانش، و تعلیم و تعلم است و تا این دو پایه محکم نشود نه دین مردم سامان می‌یابد نه دنیای آنها؛ در دینشان گرفتار انواع خرافات و بدعت‌ها می‌شوند و در دنیایشان گرفتار انواع پریشانی‌ها و اختلافات و رنج‌ها و ناکامی‌ها.

آنگاه به رکن سوم و چهارم اشاره کرده، می‌فرماید: «(و سوم) سخاوتمندی که در کمک‌های مالی به دیگران بخل نرزد و (چهارم) نیازمندی که آخرت خود را

به دنیا نفروشد؛ (وَجَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ).

«معروف» در این جا به معنای کمک مالی کردن به مردم است.

اشاره به این که بعد از علم و دانش، دو رکن اصلی دیگر، مال و ثروت و تقسیم عادلانه آن و حل مشکلات نیازمندان است. جامعه فقیر و همچنین جامعه‌ای که ثروتمندان بخیلی داشته باشد از آرامش و امنیت محروم خواهد بود. آنگاه امام علیه السلام اشاره به نقطه مقابل این چهار رکن و آثار شوم آن می‌کند و می‌فرماید: «پس هرگاه عالم، علم خود را به کار نگیرد و ضایع کند جاهل از فراگیری علم خودداری خواهد کرد و زمانی که اغنیا در کمک‌های مالی بخل ورزند، نیازمندان، آخرت خود را به دنیا می‌فروشند؛ (فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ).

بدیهی است که افراد غیر عالم هنگامی که ببینند علما به علم خود پایبند نیستند، هم به خود آن‌ها بی‌اعتماد می‌شوند و هم به علمشان و در این حال به دنبال فراگیری علوم آن‌ها نمی‌روند و می‌گویند: اگر علم آن‌ها حقیقتی داشت خودشان به آن عمل می‌کردند. به تعبیر دیگر، بهترین راه تبلیغ علم، عمل به آن است همان‌گونه که در حدیث معروف از امام صادق علیه السلام آمده است: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند مواعظ و اندرزهای او از دل‌ها فرو می‌ریزد آن‌گونه که باران از

۱. در بسیاری از نسخه‌های این حدیث شریف از جمله در خصال صدوق، غررالحکم، تحف العقول و مشکاة الانوار به جای واژه «جواد» واژه «غنی» آمده است و مناسب هم همین است زیرا نقطه مقابل فقیر، غنی است نه جواد. غنی ممکن است بخل بورزد یا نورزد ولی جواد هرگز بخل نخواهد ورزید. در ذیل همین کلام نیز واژه «غنی» آمده است.

۲. کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۴.



سنگ‌های سخت فرو می‌ریزد (و بر آن باقی نمی‌ماند).<sup>۱</sup>  
 نیز روشن است که هرگاه اغنیا به وظایف خود در برابر نیازمندان عمل نکنند  
 آن‌ها سد تقوا را شکسته و آلوده انواع گناهان، امثال سرقت و غارت، خیانت در  
 امانت، حتی قیام‌های عمومی بر ضد ثروتمندان و رفتن به سراغ نظام‌های  
 اشتراکی و کمونیستی می‌شوند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَقَاءِ الْإِسْلَامِ  
 أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَضْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ فَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ  
 الْإِسْلَامِ وَ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ  
 وَ لَا يَضْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ از عوامل بقاء اسلام و مسلمین این است که اموال  
 و ثروت‌ها به دست کسانی بیفتد که حق را در آن بشناسند و به دیگران کمک  
 کنند، و از عوامل فناء اسلام و مسلمین این است که اموال به دست کسانی بیفتد  
 که حق را در آن نشناسند و کمک به دیگران نکنند».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته مهم دیگری اشاره کرده، می‌فرماید:  
 «ای جابر! کسی که نعمت فراوان خداوند به او روی آورد نیاز مردم به او بسیار  
 خواهد شد»؛ (يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ).

طبیعی است که تشنگان به دنبال چشمه‌های آب می‌روند و گرسنگان به دنبال  
 منابع غذا. بنابراین کسانی که خداوند نعمت فراوانی به آن‌ها داده باید از  
 مراجعات مکرر مردم تعجب یا وحشت نکنند، و این خود نعمت دیگری است  
 که بتوانند با نعمت‌های وافری که در اختیار آنهاست گره از کار مردم بگشایند.  
 سپس امام علیه السلام به واکنش‌های مختلف افراد پرنعمت در برابر این وضع و آثار  
 آن اشاره کرده، می‌فرماید: «در این حال آن‌کس که وظیفه واجب خود را در برابر

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۵، ح ۱.

این نعمت‌های الهی انجام دهد زمینه دوام و بقاء آن‌ها را فراهم ساخته و آن‌کس که به وظیفه واجب خود در برابر آن‌ها عمل نکند آن‌ها را در معرض زوال و فنا قرار داده است؛ «فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَالْبَقَاءِ، وَمَنْ لَمْ يَتَّقِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ».

«عرض» از ماده «تعريض» به معنای چیزی را در معرض شخص یا حادثه‌ای قرار دادن است.

همین مضمون با تفاوتی در کتب متعددی از امام حسین سیدالشهدا علیه السلام نقل شده است که در یکی از خطبه‌های خود فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمَلُّوا النِّعْمَ فَتَحْوَرَّ نِقْمًا؛ بدانید نیازهای مردم به شما از نعمت‌های خدا بر شماست از این نعمت ناراحت نشوید که تبدیل به نِقْمت خواهد شد».<sup>۱</sup>

روشن است که هرگاه درخت پرمیوه‌ای در باغ باشد، تمام افرادی که وارد باغ می‌شوند چشم به آن می‌دوزند و از آن توقع و انتظار دارند، حتی پرندگان نیز از آن سهمی می‌خواهند. در صورتی که توقعات مردم برآورده نشود، امواج کینه و عداوت در دل‌ها پیدا می‌شود و همین امر آن نعمت را در معرض زوال قرار می‌دهد. اضافه بر این خداوند برکت را از آن برمی‌دارد و آن نعمت به سوی زوال و فنا می‌رود.

از سویی دیگر نعمت‌های بزرگی که خداوند به افراد می‌دهد خواه مال فراوان باشد یا قدرت بسیار یا هوش سرشار، همه آن برای زندگی شخصی آن‌ها لازم نیست. پیداست که خداوند آن‌ها را مأمور ساخته که به وسیله آن بار مشکلات را از دوش دیگران بردارند و گره از کار آن‌ها بکشایند. حال اگر این امانت‌دار الهی به وظیفه خود عمل نکند خداوند او را عزل کرده امانتش را به دست دیگری می‌سپارد.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۱، ح ۴.

در قرآن مجید در داستان قارون ثروتمند گردنکش نیز آمده است که عقلای بنی اسرائیل به او گفتند: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن، و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن، و هرگز در زمین در جست‌وجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد.<sup>۱</sup>

ولی قارون این نصیحت منطقی و عاقلانه را نپذیرفت و آن ثروت عظیم را مولود علم و تدبیر خود شمرد و برای دیگران در آن سهمی قائل نشد. سرانجام خداوند او و ثروتش را در زمین فرو برد. زلزله‌ای واقع شد و شکافی در زمین ایجاد گردید و او و سرمایه‌اش در آن دفن شدند «فَحَسَنَّا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضُ».<sup>۲</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّتْ مَوْنُهُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَاسْتَدِيْمُوا النُّعْمَةَ بِاِحْتِمَالِ الْمَوْنَةِ وَلَا تُعَرِّضُوا لِلزَّوَالِ فَقَلَّ مَنْ زَالَتْ عَنْهُ النُّعْمَةُ فَكَادَتْ أَنْ تَعُودَ إِلَيْهِ؛ کسی که نعمت خداوند بر او فراوان و عظیم شود نیاز مردم به او شدید خواهد شد پس نعمت‌ها را از طریق تحمل این هزینه‌ها بر خود پایدار سازید و آن را در معرض زوال قرار ندهید زیرا هنگامی که نعمت (بر اثر ناسپاسی) زائل شود کمتر دیده می‌شود که بازگردد».<sup>۳</sup>

در کتاب کافی در همین باب روایات دیگری به همین مضمون وارد شده است و در باب «حسن جوار النعم» نیز روایاتی در این زمینه دیده می‌شود از جمله یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که فرمود: «أَحْسِنُوا جَوَارَ النُّعْمِ قُلْتُ وَمَا حُسْنُ جَوَارِ النُّعْمِ قَالَ الشُّكْرُ لِمَنْ أَنْعَمَ بِهَا وَأَدَاءُ حُقُوقِهَا؛ همسایه و ملازم خوبی برای نعمت‌های الهی باشید. راوی عرض

۱. قصص، آیه ۷۷.

۲. قصص، آیه ۸۱.

۳. کافی، ج ۴، ص ۳۷، ح ۱.

می‌کند: چگونه همسایه و ملازم خوبی باشیم؟ امام علیه السلام می‌فرماید: شکر بخشنده نعمت را به جای آورید و حقوق آن را ادا کنید.<sup>۱</sup>

## نکته

### با جابر بن عبدالله انصاری بیشتر آشنا شویم

جابر بن عبدالله یکی از اصحاب جلیل‌القدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از عاشقان اهل بیت علیهم السلام است و روایات فراوانی در فضیلت او نقل شده است. او در داستان عقبه (گروه هفتاد نفری‌ای که قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، به نزدیکی مکه آمدند و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیمان وفاداری بستند) شرکت داشت و در آن زمان جوان کم سن و سالی بود و بعداً که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود جزء یاران خاص آن حضرت شد و در غالب غزوات اسلامی در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت و در عمر طولانی خود امامان متعددی را ملاقات کرد و در اواخر عمر نابینا شده بود ولی خدمت امام باقر علیه السلام را درک کرد و سلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به او رساند.

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است می‌خوانیم که امام محمد بن علی بن الحسین (الباقر) علیه السلام می‌فرماید: «دَخَلْتُ عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ قَالَ لِي مَنْ أَنْتَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا كُفَّ بَصَرُهُ فَقُلْتُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ يَا بَنِي أَدْنُ مِنْنِي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَبَّلَ يَدِي ثُمَّ أَهْوَى إِلَيَّ رِجْلِي يَقْبَلُهَا فَتَنَحَّيْتُ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ يَقْرِيكَ السَّلَامَ فَقُلْتُ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَكَيْفَ ذَاكَ يَا جَابِرُ فَقَالَ كُنْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ لَعَلَّكَ تَبْقَى حَتَّى تَلْقَى رَجُلًا مِنْ وُلْدِي يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَهَبُ اللَّهُ لَهُ النُّورَ وَ الْحِكْمَةَ فَأَقْرئه مِنِّي السَّلَامَ؛ روزی بر جابر

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ح ۲.

بن عبدالله انصاری وارد شدم و به او سلام کردم. پاسخ سلام مرا گفتم. بعد سؤال کرد گفتم: تو کیستی؟ - و این بعد از آن بود که نابینا شده بود - گفتم: محمد بن علی بن الحسین هستم. گفتم: فرزندم نزدیک من بیا. به نزدیک او رفتم. دست مرا بوسید و خم شد تا پاهای مرا ببوسد که من خود را عقب کشیدم. سپس به من گفتم: رسول خدا ﷺ به تو سلام رساند. گفتم: سلام و رحمت و برکات الهی بر رسول خدا ﷺ باد. ای جابر! این بیان چگونه بوده است؟ جابر عرض کرد: من روزی خدمت پیامبر ﷺ بودم، فرمود: ای جابر! گویا تو باقی می‌مانی تا مردی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد بن علی بن الحسین است. خداوند نور و حکمت و دانش را به او می‌بخشد. سلام مرا به او برسان.<sup>۱</sup>

داستان زیارت قبر امام حسین علیه السلام توسط جابر در اولین اربعین، مشهور است و از نشانه‌های عشق و علاقه او به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که در آن سن و سال در حالی که نابینا بود مسیر میان مدینه و کربلا را طی کرد و خود را در میان انبوه مشکلات به آنجا رسانید و آن زیارت پر معنای مخصوص را در کنار قبر حضرت خواند و گریست.

جابر بن عبدالله انصاری در سال ۷۴ هجری قمری در حالی که ۹۴ ساله بود در شهر مدینه چشم از دنیا بریست.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۷، ح ۸.

۲. برای اطلاع بیشتر از حالات جابر می‌توانید به کتاب اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۵ و سفینه البحار مرحوم محدث قمی ماده «جبر» مراجعه کنید.



## ۳۷۳

وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ وَأَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَّانَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَءٌ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعَلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.

محمد بن جریر طبری (مورخ معروف) در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، فقیه معروف - از کسانی بود که برای پیکار برضد حجاج همراه ابن اشعث خروج کرد - نقل کرده که می‌گوید: در سخنانی که حجاج برای تشویق مردم ایراد کرد چنین گفت که در روزی که با شامیان روبرو بودیم من از علی ع که خداوند درجاتش را در میان صالحان برتر نماید و ثواب شهیدان و صدیقان را به او عنایت کند شنیدم که چنین فرمود:

ای مؤمنان! هرکس ظلم و ستمی را مشاهده کند که در حال انجام گرفتن است یا کار زشت و منکری را ببیند که مردم را به سوی آن فرامی خوانند اگر تنها با قلبش آن را انکار کند راه سلامت را برگزیده و گناهی بر او نیست (به شرط این که بیشتر از آن در توان نداشته باشد) و آن کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد و آن را انکار کند پاداش الهی خواهد داشت و مقامش از گروه نخست، برتر است. اما آن کس که با شمشیر (در آنجا که راهی جز آن نیست) برای اعلای نام خدا و سرنگونی ظالمان، به انکار برخیزد او کسی است که به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در قلبش تابیده است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: با توجه به سندی که سید رضی برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده نیازی به جست و جو برای سند دیگری نداریم زیرا طبری این گفتار نورانی را در حوادث سال ۸۲ با سند خودش از ابی مخنف نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۴).



## شرح و تفسیر

### مراحل سه گانه نهی از منکر

سید رضی در مقدمه این حکمت چنین می گوید: «محمد بن جریر طبری (مورخ معروف) در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، فقیه معروف - که از کسانی که برای پیکار علیه حجاج همراه ابن اشعث خروج کرد - نقل کرده که می گوید: در سخنانی که حجاج برای تشویق مردم ایراد کرد چنین گفت که در روزی که با شامیان روبرو بودیم من از علی علیه السلام که خداوند درجاتش را در میان صالحان برتر نماید و ثواب شهیدان و صدیقان را به او عنایت کند شنیدم که چنین فرمود:» (وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ وَأَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ).

«ای مؤمنان! هرکس ظلم و ستمی را مشاهده کند که در حال انجام است یا کار زشت و منکری را ببیند که مردم را به سوی آن فرامی خوانند اگر تنها با قلبش آن را انکار کند راه سلامت را برگزیده و گناهی بر او نیست (به شرط این که بیشتر از آن در توان نداشته باشد)»؛ «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوًّا نَأَى يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ».

امام علیه السلام مراحل سه گانه ای را برای مبارزه با ظلم ظالم و نهی از منکر بیان

فرموده که نخستین مرحله آن، انکار با قلب و بیزاری از آن در دل است. البته اگر بیش از این در توان شخص نباشد این مقدار بر او واجب است و خداوند از او می‌پذیرد ولی امام علیه السلام پاداشی برای آن ذکر نکرده است شاید به این دلیل که کاری از او سر نزده تنها آلوده گناه نشده و رضایت به گناه نداده است.

سپس امام علیه السلام به سراغ مرحله دوم می‌رود و می‌فرماید: «و آن‌کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد و آن را انکار کند پاداش الهی خواهد داشت و مقامش از گروه نخست، برتر است»؛ (وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ). روشن است که این اجر و پاداش و برتری مقام در صورتی است که توانی نداشته باشد که عملاً با ظلم ظالم و منکرات گنهکاران مبارزه کند و این دومین مرحله نهی از منکر است که فقها نیز در کتب فقهی خود در کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ذکر کرده‌اند.

سپس امام علیه السلام به سراغ برترین و بالاترین و آخرین مرحله نهی از منکر و مبارزه با فساد رفته، می‌فرماید: «اما آن‌کس که با شمشیر برای بالا بردن نام خدا و سرنگونی ظالمان به انکار برخیزد او کسی است که به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در قلبش تابیده است»؛ (وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعَلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ).

تعبیر به «من انکره بالسيف» به معنای تکیه بر قدرت است و «سيف» به معنای شمشیر موضوعیتی ندارد. جمله «لتكون كلمة الله...» بیان‌کننده این حقیقت است که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی و برچیدن بساط ظلم باید از قدرت و قوت استفاده کرد. ممکن است انکار زبانی تأثیرات محدودی داشته باشد ولی آنچه می‌تواند بساط ظلم ظالمان را برچیند و عدل و داد را جایگزین سازد همان تکیه بر قدرت است.

از این جا لزوم تشکیل حکومت اسلامی برای تحقق بخشیدن به اهداف اسلام استفاده می‌شود و این موضوع را با چشم خود در تشکیل نظام جمهوری اسلامی مشاهده کردیم. قبل از آن در مساجد و مجالس مختلف مذهبی سخن از احکام و برنامه‌های اسلامی، بسیار بود کتاب‌های فراوانی در این زمینه نوشته شد ولی تأثیر آن‌ها محدود بود. آنچه توانست به حکومت ظالمان و خودکامگان پایان دهد و به اجرای احکام اسلامی در سطح گسترده کمک کند قیام عمومی مردم و تکیه بر قدرت جماهیر بود.

تعبیر به «فذلک الذی اصاب...» با توجه به مفهوم حصر که از آن استفاده می‌شود اشاره به این است که جز از این راه نمی‌توان در طریق هدایت، به معنای وسیع کلمه، گام نهاد.

تعبیر به «نور فی قلبه الیقین» اشاره به این است که نور یقین و ایمان در چنان محیطی که پاک از ظلم و عدوان است بر دل‌ها می‌تابد.

کلام نورانی ۳۷۴ که بعد از این خواهد آمد نیز توضیح بیشتری برای این کلام محسوب می‌شود.

در نامه معروفی که امام حسین سیدالشهدا علیه السلام برای اهل کوفه نوشت مضمونی دیده می‌شود که در پاره‌ای از جهات به آنچه در کلام مولی آمده، شبیه است. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار چنین نقل می‌کند: امام علیه السلام در نامه‌ای به اشراف اهل کوفه چنین مرقوم داشت: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغْيِرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنِ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّوْا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛

اما بعد از حمد و ثنای الهی؛ شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فرمود: کسی که سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته، به مخالفت سنت رسول الله صلی الله علیه و آله برخاسته و در میان بندگان خدا به گناه و ظلم مشغول است سپس با گفتار و عمل خود با او مخالفت نکند سزاوار است که خداوند او را به سرنوشت همان ظالم گرفتار سازد و شما به خوبی می دانید که این جمعیت (بنی امیه) اصرار بر اطاعت شیطان دارند و از اطاعت رحمن سر باز زده اند، مفاسد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل نموده اند و بر بیت المال مسلمین چنگ انداخته و حرام خدا را حلال شمرده اند و من از همه به این امر (قیام بر ضد آنان) به سبب قرابت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارترم.<sup>۱</sup> از کلام طبری استفاده می شود که امام علیه السلام بار دیگر این سخن را به صورت خطبه در سرزمین بیضه در مقابل حر بن یزید ریاحی و لشکرش که برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام آمده بودند بیان فرمود.<sup>۲</sup>

## نکته‌ها

### ۱. محمد بن جریر طبری

در مقدمه‌ای که مرحوم سید رضی برای این گفتار بسیار پرمحتوا بیان کرده نخست اشاره به ابن جریر طبری شده است. طبری نام دو نفر است یکی شیعه و دیگری اهل سنت که هر دو ابوجعفر محمد بن جریر طبری نام دارند. تاریخ معروف طبری مربوط به طبری اهل سنت است که مردی دانشمند و در عصر و زمان خود کم نظیر بود. نوشته‌های زیادی دارد که از جمله آن‌ها تفسیر مهمی به نام جامع البیان و تاریخ مشهورش است و کتابی به نام کتاب الولاية دارد که طرق مختلف حدیث غدیر را در آن بیان کرده است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

تاریخ او از معروف‌ترین تاریخ‌هاست و مطالب زیادی در آن نقل شده است و نسبت به بسیاری از تواریخ اسلامی دقیق‌تر است (هرچند خالی از اشتباه نیست). او در آمل مازندران در سال ۲۲۴ تولد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد چشم از جهان پوشید.

اما ابن جریر طبری شیعی آملی نیز کنیه‌اش ابو جعفر است و از بزرگان علمای امامیه در قرن چهارم بود. نویسنده کتاب دلائل الامامة و کتاب المسترشد می‌باشد و مرحوم نجاشی او را مردی ثقه و جلیل‌القدر و کثیر العلم از اصحاب ما شمرده است.<sup>۱</sup>

## ۲. عبدالرحمن بن ابی لیلی

به گفته خطیب بغدادی در کتاب تاریخش، ابولیلی پدر عبدالرحمن از یاران خاص علی علیه السلام بود و در خدمت آن حضرت به مدائن آمد و فرزندش نیز از کسانی است که در کتب ما از وی به نیکی یاد شده است و تعبیر به فقیه در کلام سید رضی ظاهراً صفت برای عبدالرحمن است نه صفت برای پدرش ابی لیلی و همان‌گونه که مرحوم سید رضی اشاره کرده عبدالرحمن از کسانی بود که همراه ابن اشعث برای جنگ با حجاج خروج کرد یا از کسانی بود که مردم را به جهاد در مقابل حجاج دعوت می‌کرد.

از نوشته‌های مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه استفاده می‌شود که او از قراء بود، بعضی از قاریان معروف، قرائت قرآن را از او فرا گرفته‌اند. البته فرد دیگری به نام عبدالرحمن بن ابی لیلی در میان فقهای اهل سنت دیده می‌شود که معاصر با امام صادق علیه السلام است و گاه حالات این دو با یکدیگر ممکن است اشتباه شود.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب‌های الکنی و الالقاب، تاریخ نامه طبری و الذریعة مراجعه شود.

و اما ابن اشعث که در بالا به آن اشاره شده نامش عبدالرحمن، فرزند محمّد بن اشعث بن قیس بود. او در زمان حجاج از طرف وی به عنوان والی سجستان انتخاب شد ولی برگشت و با حجاج به پیکار برخاست، چند بار با او جنگید و سرانجام شکست خورد و فرار کرد و در سال ۸۵ جهان را بدرود گفت.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. برای توضیحات بیشتر درباره ابن ابی لیلی و ابن الاشعث به الکنی واللقاب مرحوم محدث قمی و اعیان الشیعه مرحوم سید محسن امین و معجم الرجال آیت الله خویی و شرح نهج البلاغه مرحوم علامه شوشتری ذیل حکمت مورد بحث مراجعه کنید.

وَفِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى:  
 فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛  
 وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ  
 خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خَصْلَةً؛ وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ،  
 فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَ مِنْهُمْ  
 تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ. وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ  
 كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا  
 كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ. وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ  
 أَجَلٍ، وَ لَا يُنْقِصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

امام علیه السلام در گفتار دیگری در همین زمینه فرمود:

گروهی از مردم با دست و زبان و قلب به مبارزه با منکرات و انکار منکر  
 برمی خیزند. آن‌ها تمام خصلت‌های نیک را به‌طور کامل در خود جمع کرده‌اند.  
 گروهی دیگر تنها با زبان و قلب به مبارزه برمی خیزند اما با دست کاری انجام  
 نمی‌دهند آن‌ها به دو خصلت از خصلت‌های نیک تمسک جسته‌اند و یکی را ضایع  
 کرده‌اند.

گروهی دیگر تنها با قلبشان نهی از منکر می‌کنند (و از آن بیزارند) ولی مبارزه با دست و زبان را ترک می‌گویند این گروه بهترین خصلت‌های از این سه را ترک گفته و تنها به یکی چنگ زده‌اند.

گروهی دیگر نه با زبان نهی از منکر می‌کنند و نه با قلب و نه با دست، این‌ها (در حقیقت) مردگانی در میان زندگان هستند.

(بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور. امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد (و بدانید) از همه این‌ها مهمتر سخن حقی است که در برابر سلطان ستمگری گفته شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع گردد).<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است: بخشی از این کلام نورانی را قبل از سید رضی ابوطالب مکی در کتاب القلوب با تفاوت‌هایی آورده است. سپس می‌افزاید: دلیل ایراد این کلام از سوی امام علیه السلام آن‌گونه که در کتاب فقه الرضا که قبل از نهج‌البلاغه نگاشته شده آمده است این است که امیرمؤمنان علیه السلام مشغول خواندن خطبه بود که مردی عرضه داشت: ای امیرمؤمنان! از مرده‌ زندگان برای ما سخن بگو. امام علیه السلام خطبه خود را قطع کرد و گفتار حکیمانه بالا را ایراد فرمود. آنگاه می‌افزاید که در مصادر خطبه ۱۵۴ گذشت که آن خطبه و این گفتار حکیمانه و چند گفتار حکیمانه دیگر (از کلمات قصار) همه خطبه واحدی بوده که یک‌جا از سوی امام علیه السلام ایراد شده (و مرحوم سید رضی آن‌ها را از هم جدا ساخته است). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۵).



## شرح و تفسیر

### مردگان زنده‌نما!

مرحوم سید رضی در ابتدای این گفتار حکیمانه می‌گوید: امام علیه السلام در سخن دیگری که در همین معنا (اشاره به گفتار حکیمانه قبل است) بیان کرده چنین می‌فرماید: «گروهی از مردم با دست و زبان و قلب به مبارزه با منکرات و انکار منکر برمی‌خیزند. آن‌ها تمام خصلت‌های نیک را به‌طور کامل در خود جمع کرده‌اند»؛ (وَفِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى: فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِحِصَالِ الْخَيْرِ).

امام علیه السلام تقسیم سه‌گانه‌ای در این گفتار حکیمانه و پرمعنا برای آمرین به معروف و ناهین از منکر بیان کرده، که این قسم اول آن است و اشاره به کسانی است که با تمام وجود خود و با استفاده از تمام وسایل به مبارزه با منکرات برمی‌خیزند.

منظور از نهی از منکر با قلب (همانگونه که در تفسیر حکمت گذشته آمد) این است که انسان در دل از منکرات متنفر باشد و هرگز به آن رضایت ندهد هرچند نتواند بیش از این کاری انجام دهد و یا بتواند و کوتاهی کند.

منظور از مبارزه با زبان واضح است: نصیحت کند، اعتراض نماید و گاه لازم است فریاد بکشد.

معنای انکار منکر با دست هرگونه اقدام عملی است برای پیشگیری از منکر

یا برچیدن بساط منکرات موجود که گاه منجر به درگیری فیزیکی به سبب مقاومت عاملین به منکر و جسور بودن آنها می شود.

قابل توجه این که امام علیه السلام این سه را به ترتیب اهمیت ذکر کرده است: نخست انکار با ید سپس لسان و بعد قلب.

این که امام علیه السلام می فرماید: چنین کسی تمام خصال نیک را در خود جمع کرده، به سبب این است که کاری فراتر از آن تصور نمی شود و این که بعضی از شارحان نهج البلاغه کمک های مالی را قسم چهارم ذکر کرده اند صحیح به نظر نمی رسد زیرا کمک های مالی نیز جزء اقدامات عملی است که با دست انجام می شود.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ گروه دوم می رود و می فرماید: «گروهی دیگر تنها با زبان و قلب به مبارزه برمی خیزند اما با دست کاری انجام نمی دهند آنها به دو خصلت از خصلت های نیک تمسک بسته اند و یکی را ضایع کرده اند»؛ (وَمِنْهُمْ الْمُتَكِرُّ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً).

شک نیست که افراد ناتوان و یا توانمند فاقد مسئولیت کامل، نخستین چیزی را که ترک می کنند اقدامات عملی در راه نهی از منکر است. تنها در قلبشان از آن متفرند و با زبان هم نصیحت و اعتراض می کنند. آنها در برابر دو قسمتی که انجام داده اند ماجورند و درباره ترک مبارزه عملی با منکر - در صورتی که قدرت داشته باشند - مسئولیت سنگینی در پیشگاه خدا دارند.

سپس امام علیه السلام به سراغ گروه سوم می رود و می فرماید: «گروهی دیگر تنها با قلبشان نهی از منکر می کنند (و از آن بیزارند) ولی مبارزه با دست و زبان را ترک می گویند این گروه بهترین خصلت های این سه را ترک گفته و تنها به یکی چنگ زده اند»؛ (وَمِنْهُمْ الْمُتَكِرُّ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْأَخْصَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ).

تعبیر امام علیه السلام به «اشرف الخصلتين» در واقع از قبیل اضافه صفت به موصوف است و در معنا «الخصلتين الاشرفين» می باشد.

آری آن‌ها مهمترین بخش از نهی از منکر را که بخش عملی و زبانی است رها ساخته و به کمترین آن که مزاحمتی برای هیچ کس تولید نمی کند قناعت نموده اند و آن‌ها ضعیف ترین ناهیان از منکرند. ولی این مرحله نیز دارای تأثیر قابل توجهی است زیرا تنفر قلبی سبب می شود که شخص لا اقل آلوده گناه نشود که اگر این تنفر نباشد او نیز به گناه خو می گیرد و به صف گنهکاران می پیوندد. در حکمت ۲۰۱ نیز گذشت که امیرمؤمنان علیه السلام اشاره به داستان قوم ثمود می کند که یک نفر از آن‌ها آمد ناقه ای را که معجزه آشکار صالح علیه السلام بود پی کرد و به قتل رساند ولی خداوند این کار را به همه آن‌ها نسبت می دهد و می فرماید: «فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ» و امام علیه السلام در توجیه آن می فرماید: «إِنَّمَا عَقَرْنَا نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهْمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمُّوهُ بِالرِّضَا؛ نَاقَةُ ثَمُودَ رَای یک نفر پی کرد ولی خداوند همه را مشمول عذاب ساخت زیرا قلباً به آن راضی بودند».

آنگاه امام علیه السلام به گروه چهارمی اشاره می کند که متفاوت با این سه گروه اند و آن‌ها کسانی هستند که تمام مراحل نهی از منکر را رها کرده و بی خیال از کنار منکرات جامعه می گذرند. می فرماید: «گروهی دیگر نه با زبان نهی از منکر می کنند و نه با قلب و نه با دست. این‌ها (در حقیقت) مردگانی در میان زندگان هستند»؛ (وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ).

چه تعبیر جالب و گویایی! زنده کسی است که دارای حس و حرکت باشد و مؤمن زنده کسی است که در برابر زشتی‌ها حرکتی از خود نشان دهد. کسی که هیچ گونه حرکتی حتی به صورت تنفر قلبی از خودش در مقابل مظاهر زشت و منکر جامعه نشان نمی دهد واقعاً در صف مردگان قرار گرفته است.

از دیدگاه اسلام (کتاب و سنت) گروهی ظاهراً از دنیا رفته اند و در میان ما

نیستند و جسم بی جان آن‌ها در قبرها نهفته است ولی در واقع زنده‌اند چراکه آثارشان در همه جا نمایان است. مگر زندگی چیزی جز نشان دادن آثار حیات است؟ همان‌گونه که قرآن درباره شهدا می‌گوید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علی علیه السلام در گفتار حکیمانه‌ای که خطاب به کمیل بیان کرد می‌فرماید: «هَلَكُ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ؛ ثروت‌اندوزان مرده‌اند ولی علما و دانشمندان تا پایان دنیا زنده‌اند»<sup>۲</sup>.

بنابراین، زندگی بی‌خاصیت مرگ است، مرگی توأم با آثار حیات مادی. آنگاه امام علیه السلام در بخش دیگری از این کلام پرمعنا به بیان اهمیت امر به معروف و نهی از منکر به صورت کلی پرداخته، می‌فرماید: «(بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور»؛ «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْنِي عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفِثَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّي».

این تعبیر به‌راستی تعبیر عجیبی است؛ تمام کارهای نیک: نماز و روزه و زکات و حج و حتی جهاد فی سبیل الله در برابر امر به معروف و نهی از منکر بسیار کوچک و ناچیز است. دلیلش این است که این دو وظیفه بزرگ اسلامی ضامن اجرای تمام آن کارهای نیک و فرائض و واجبات است. اگر امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شود به دنبال آن نماز و روزه و حج و جهاد نیز به تدریج به فراموشی سپرده می‌شود و این است دلیل برتری این دو بر آنها.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین بخش از کلام نورانی خود به افراد ضعیف النفس هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «(بدانید) امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی

۱. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد (و بدانید) از همه این‌ها مهمتر سخن حقی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته می‌شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع می‌گردد)؛ (وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يُنْفَصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ).  
 بسیاری از کسانی که گمان می‌کنند اگر به سراغ انجام این دو وظیفه بروند جانانشان یا نانشان به خطر می‌افتد در حالی که چنین نیست. خداوند حافظ جان و نان آن‌هاست و این تفکر، تفکری است شرک‌آلود و بی‌گانه از حق.  
 جمله «وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ» حقیقت مهمی را بازگو می‌کند و آن این‌که انسان باید شجاع باشد و در برابر ظالمان، بی‌اعتنا به خطراتی که ممکن است او را تهدید کند حق را بیان دارد و ای بسا بیان حق، آن‌ها را بیدار و یا حداقل شرم‌منده سازد و از انجام ظلم‌هایی بازدارد.

جالب این‌که ابن ابی الحدید در ذیل این جمله اشاره به داستان زید بن ارقم در برابر ابن زیاد یا یزید بن معاویه می‌کند و می‌گوید: مصداق این سخن روایتی است که می‌گوید: زید بن ارقم، ابن زیاد - و گاه گفته شده یزید بن معاویه - را دید که با چوبدستی خود به دندان امام حسین علیه السلام می‌زند در آن زمانی که سر آن حضرت را نزد او برده بودند. زید بن ارقم فریاد زد و گفت: چوب را بردار. بسیار دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این دندان‌ها را می‌بوسید.<sup>۱</sup>

نمونه دیگر آن سخنی است که عبدالله بن عقیف ازدی در مسجد کوفه در برابر ابن زیاد گفت و سخنان او را درهم کوبید. هنگامی که ابن زیاد بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش برای قدرت‌نمایی به مسجد کوفه آمد و بر فراز منبر رفت و در برابر انبوه جمعیت، خدا را حمد کرد که پیروز شده و اهانت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۰۷. طبری، مورخ مشهور نیز در تاریخ خود این داستان را آورده است. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹.

شدیدی به حضرت سیدالشهدا علیه السلام کرد و آن حضرت را به دروغگویی نسبت داد، عبدالله بن عقیف ازدی (که چشمش نابینا بود) از میان جمعیت برخاست و فریاد زد: «یا أَبْنِ مَرْجَانَةَ! إِنَّ الْكَذَّابَ وَابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَ أَبُوكَ وَ مَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَ أَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَتَقْتُلُونَ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنْابِرِ الْمُسْلِمِينَ؟» ای پسر مرجانه! دروغگو و فرزند دروغگو تویی و پدر توست و کسی که تو را بر این مسند نشانده و پدر اوست. ای دشمن خدا فرزندان پیامبران را به قتل می‌رسانی و این سخن زشت را بر منبر مسلمانان می‌گویی؟». (قابل توجه این‌که او ابن زیاد را ابن زیاد خطاب نکرد بلکه به مادرش مرجانه نسبت داد تا آلوده بودن نسب او را با این سخن آشکار کند و در میان جمعیت رسوایش سازد). ابن زیاد که انتظار چنین سخنی را از هیچ‌کس نداشت خشمگین شد و گفت: گوینده این سخن کیست؟ عبدالله بن عقیف گفت: منم ای دشمن خدا! آیا خاندان پاکی را که خداوند آن‌ها را از هرگونه آلودگی پیراسته به قتل می‌رسانی و می‌پنداری مسلمانی؟ وا غوثاه؛ کجایند فرزندان مهاجر و انصار که از تو و از آن طغیانگر (یزید) نفرین شده فرزند نفرین شده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، انتقام بگیرند....

به این ترتیب، عبدالله، بذر انقلاب بر ضد بنی‌امیه و خونخواهی امام حسین علیه السلام را در دل‌ها با سخنانش پاشید و هرچند سرانجام در این راه شهید شد ولی کار خود را کرد.<sup>۱</sup>

مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود (بهج‌الصباغه) نمونه دیگری ذکر می‌کند و آن این‌که مروان دستور داد روز عید (فطر یا قربان) منبر را آماده کنند و قبل از ادای نماز عید شروع به خواندن خطبه کرد. مردی برخاست

۱. برای آگاهی از دنباله این داستان عبرت‌آموز به کتاب عاشورا (ریشه‌ها و انگیزه‌ها...) صفحه ۵۸۲ مراجعه کنید.

وگفت: ای مروان تو مخالفت با سنت پیغمبر ﷺ کردی. اولاً منبر را روز عید بیرون آوردی (در حالی که خطبه را باید ایستاده بخوانی نه نشسته بر منبر). ثانیاً خطبه نماز عید را قبل از نماز می خوانی (در حالی که خطبه نماز عید، بعد از نماز است) ابوسعید در آن صحنه حاضر بود، پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: فلان شخص، فرزند فلان شخص. گفت: بدانید این مرد وظیفه خود را انجام داد. من از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: هرکس کار منکری را ببیند اگر بتواند باید آن را با دست خود و عملاً تغییر دهد و اگر نتواند با زبان و اگر نتواند با قلب (متنفر از آن باشد) و این ضعیف ترین مرحله ایمان است.<sup>۱</sup>

قابل توجه این که تغییر دادن زمان خطبه، از بعد از نماز عید به قبل از آن - به گفته ابوبکر کاشانی (نویسنده کتاب بدائع الصنائع و از فقهای اهل سنت) - به این سبب بود که سخنان بی اساسی در خطبه های خود می گفتند و مردم می دانستند و برای خطبه آنها نمی نشستند. ناچار زمان آن را تغییر دادند.<sup>۲</sup>

داستان معروف فرزددق و اشعار مشهورش درباره امام سجاد علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا نیز نمونه زنده و بارزی از این گفتار امام علیه السلام است.<sup>۳</sup>

البته در ذیل این داستان آمده است که هشام سخت از این اشعار عصبانی شد و حقوق فرزددق را از بیت المال قطع کرد ولی امام سجاد علیه السلام آن را جبران فرمود. و در نهایت اشعار فرزددق در تاریخ جاودان و ماندگار شد.

داستان های زیادی در تاریخ اسلام از این دست دیده می شود. گرچه در بعضی از آنها جان ناهی از منکر به خطر افتاد ولی این در موارد نادری بود که با

۱. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲. بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۳.

کلیتی که امام امیرمؤمنان علیه السلام در این گفتار حکیمانه فرموده منافاتی ندارد زیرا همواره عمومات، استثنائاتی دارد.

### نکته

#### امر به معروف و نهی از منکر در تعلیمات اسلامی

درباره این دو فریضه اسلامی آیات فراوان و روایات بسیاری وارد گردیده و مقدار اهمیتی که به آنها داده شده در هیچ موضوع دیگری تا این حد دیده نمی‌شود.

قرآن مجید، امت اسلامی را بهترین امت‌ها شمرده و در تأیید آن نکاتی فرموده که نخستین آن مسئله امر به معروف و نهی از منکر و سپس ایمان به خداست. می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»<sup>۱</sup>.

در شش آیه قبل از آن دستور مؤکد دیگری به صورت گروهی در این باره می‌دهد، می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آن‌ها رستگاران اند»<sup>۲</sup>.

به این ترتیب، هم عنوان بهترین امت‌ها را داشتن و هم در گروه رستگاران بودن در سایه امر به معروف و نهی از منکر حاصل می‌شود.

امام باقر علیه السلام نیز درباره اهمیت این دو وظیفه در حدیث معروفی می‌فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ

۱. آل عمران، آیه ۱۱۰

۲. آل عمران، آیه ۱۰۴



الأَرْضُ وَ يَنْتَصِفُ مِنَ الأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و طریق صالحان است، دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آنها برپا می‌شود، و به وسیله این دو، راه‌ها امن می‌گردد، و کسب و کار مردم حلال و حقوق افراد تأمین می‌شود، و در سایه آن زمین‌ها آباد می‌گردند، از دشمنان انتقام گرفته می‌شود، و در پرتو آن همه کارها روبه‌راه می‌گردد»<sup>۱</sup>.

برای اهمیت این دو فریضه الهی همین بس که از روایات استفاده می‌شود شرط قبولی دعا انجام آنهاست. همانگونه که امیر مؤمنان علیه السلام در واپسین ساعات عمر در بستر شهادت فرمود: «لَا تَشْرُكُوا الأَمْرَ بِالمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ المُنْكَرِ فَيُؤَلَّى عَلَيْكُمْ بِشَرِّكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛ امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می‌شوند سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد»<sup>۲</sup>. آیه ۶۳ سوره مائده علمای اهل کتاب را سخت نکوهش می‌کند که بر اثر ترک امر به معروف و نهی از منکر، امت‌های آنها آلوده انواع گناهان شدند و در پایان آیه می‌گوید: چه زشت است کاری که آنها انجام می‌دادند: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الأَخْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»<sup>۳</sup>.

در خطبه قاصعه<sup>۳</sup> تعبیر تند دیگری درباره تارکان امر به معروف و نهی از منکر دیده می‌شود، می‌فرماید: «فَإِنَّ اللّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ القُرُونَ المَاضِيَةَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلاَّ لِتَرْكِهِمُ الأَمْرَ بِالمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ المُنْكَرِ فَلَعَنَ اللّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ المَعَاصِي، وَ الحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي؛ خداوند سبحان مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، لذا افراد نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت».

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۵ و ۵۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه.

فلسفه این اهمیت - همان‌گونه که در بالا اشاره شده - این است که قوانین الهی در صورتی لباس وجود به خود می‌پوشد و اجرا می‌گردد که نظارتی بر آن باشد و این نظارت در درجه اول همان نظارت عمومی از ناحیه امر به معروف و نهی از منکر است که اگر ترک شود اجرای احکام الهی یا متوقف می‌شود و یا سست. درباره اهمیت این دو فریضه بزرگ الهی و معنای معروف و منکر و مراحل امر و نهی و شرایط آن می‌توان کتاب یا کتاب‌ها نوشت و در فقه اسلامی نیز در کنار مسئله جهاد، کتابی به عنوان کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

در این جا این سخن را با حدیث نابی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی آمده است پایان می‌دهیم، فرمود: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نُزِعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَ سُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ؛ مردم همواره در طریق خیر و سعادت‌اند تا زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌دهند و تعاون بر نیکی و تقوا می‌نمایند. زمانی که این‌ها ترک شود برکات الهی از آن‌ها قطع خواهد شد و بعضی بر بعضی دیگر سلطه پیدا می‌کنند و یآوری در زمین و آسمان نخواهند داشت».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. برای توضیح بیشتر می‌توانید به جواهرالکلام، ج ۲۱ و همچنین تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیات ۱۰۶ و ۱۱۰ سورة آل عمران مراجعه کنید.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۲۲.

وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ  
ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ؛ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَ لَمْ يُنْكَرْ مُنْكَرًا،  
قُلُوبٌ فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَأَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ.

ابو جحیفه می‌گوید: از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌فرمود:

نخستین مرحله‌ای از جهاد که از شما می‌گیرند و در آن مغلوب می‌شوید جهاد با دست (جهاد عملی) است سپس جهاد با زبان و بعد جهاد با قلب. آن‌کس که حتی با قلبش به طرفداری معروف و مبارزه با منکر بر نخیزد قلبش واژگونه می‌شود! بالای آن پایین و پایین آن بالا می‌رود (و حس تشخیص نیک و بد را از دست می‌دهد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر چنین آمده است که این کلام نورانی را قبل از سید رضی علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش و قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم با تفاوتی آورده‌اند. همچنین سید ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی (متوفای ۴۲۴) در امالی خود آن را به صورت مسند ذکر کرده و (بعد از سید رضی) ابو حامد غزالی در احیاء العلوم آن را با تفاوتی آورده است و نیز روایت آمدی در غرر الحکم تفاوتی با روایت سید رضی و روایت دیگران دارد و نشان می‌دهد هر کدام آن را از منبع خاص خود گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۷).

## شرح و تفسیر

### قلب‌های واژگونه!

این کلام نورانی در واقع تکمیل بر دو گفتار حکیمانه‌ای است که قبلاً تحت شماره ۳۷۳ و ۳۷۴ آمد و ناظر به مراحل سه‌گانه امر به معروف و نهی از منکر است و در واقع هر کدام از زاویه‌ای به این مسئله مهم می‌نگرد.

«در این جا ابو جحیفه<sup>۱</sup> می‌گوید: من از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: نخستین مرحله‌ای از جهاد که از شما می‌گیرند و در آن مغلوب می‌شوید جهاد با دست (جهاد عملی) است سپس جهاد با زبان و بعد جهاد با قلب»؛ (وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ: أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِالْقُلُوبِ).

روشن است که ظالمان و دشمنان اسلام نخست تلاش می‌کنند چراغ پرفروغ

۱. نام او وهب بن وهب و بعضی گفته‌اند وهب بن عبد الله سوائی است که در خردسالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرد و جزء جوان‌ترین صحابه محسوب می‌شود با این حال احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده و روایت کرده است. در حدیثی آمده است که ابو جحیفه غذای فراوانی خورده بود و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و در حضور آن حضرت آروغی زد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابو جحیفه چنین مکن. کسی که در دنیا بیش از همه سیر شود در قیامت بیش از همه گرسنه خواهد بود. ابو جحیفه که این سخن را شنید دیگر هرگز شکم خود را پر از غذا نمی‌کرد حتی فردای شبی که شام می‌خورد، صبحانه نمی‌خورد و آن روز که صبحانه می‌خورد شام نمی‌خورد (وگفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به‌طور کامل اطاعت کرد) ابو جحیفه بعداً به کوفه آمد و در تمام جنگ‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام در رکاب آن حضرت بود. علی علیه السلام او را دوست می‌داشت و به او اعتماد می‌کرد و او را وهب الخیر می‌نامید و (به سبب اعتمادی که به او داشت) او را مامور بیت‌المال کوفه کرد. وی در سال ۷۲ هجری قمری دنیا را وداع گفت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۶).

امر به معروف و نهی از منکر عملی را از مسلمانان بگیرند و اجازه ندهند کسی عملاً امر به معروف یا نهی از منکر کند مبادا موقعیت آن‌ها به خطر بیفتد. هنگامی که جهاد عملی را خاموش کردند به سراغ جهاد زبانی می‌روند و اجازه نمی‌دهند کسی بر فراز منابر یا در مجامع دیگر امر به معروف و نهی از منکر کند و کسانی را که اقدام به این کار کنند تحت تعقیب قرار می‌دهند و حتی در تاریخ می‌خوانیم که گاه زبان بعضی از آن‌ها را قطع می‌کردند تا نتوانند امر به معروف و نهی از منکر کنند و بساط ظالمان را متزلزل سازند مانند آنچه درباره میثم تمار، آن یار باوفا و دوست مخلص علی علیه السلام نقل شده که حتی هنگامی که او را به چوبه دار آویزان کردند (معمول بود طناب را زیر بغل شخصی که می‌خواستند به دار بیاویزند قرار می‌دادند) باز بر فراز چوبه دار فضایل علی علیه السلام را بیان می‌کرد. ابن زیاد دستور داد زبانش را قطع کردند.

یا این‌که همچون ابوذر به نقطه دور افتاده‌ای تبعید می‌شدند تا کسی پیام زبان حق‌گوشان را نشنود آن‌گونه که در زمان معاویه و خلیفه سوم روی داد. و هنگامی که این مرحله از جهاد را گرفتند تبلیغات منفی را آغاز می‌کنند به گونه‌ای که آن حالت تنفر قلبی را به تدریج از مردم بگیرند تا شعله جهاد با قلب نیز خاموش شود و یا این‌که وقتی جهاد عملی و جهاد با زبان گرفته شد و مدتی گذشت به تدریج انسان‌ها زشتی منکرات را فراموش می‌کنند همان‌گونه که انسان ماهر در انجام یک کار اگر مدتی آن را ترک کند مهارت خود را به کلی از دست خواهد داد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال دیگری در تفسیر این کلام داده‌اند و آن این‌که وقتی حاکمیت ظالمان ادامه پیدا کند نسل‌هایی که بعداً روی کار می‌آیند زشتی منکرات را فراموش می‌کنند و به این ترتیب جهاد با قلب نیز ترک می‌شود. آنگاه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری پر معنا می‌فرماید: «کسی که حتی با قلبش از

نیکی‌ها طرفداری و با منکرات مبارزه نکند قلبش واژگونه می‌شود، بالای آن پایین و پایین آن بالا قرار می‌گیرد؛ (فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا، قَلْبٌ فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ).

معلوم است که منظور از «قلب» در این جا آن عضو صنوبری که وسیله رسانیدن خون به تمام اعضای بدن است نمی‌باشد بلکه قلب در این جا به معنای عقل و حس تشخیص است زیرا یکی از معانی قلب در لغت، همان عقل است. اشاره به این‌که انسان حس تشخیص نیک و بد را در چنان محیطی از دست می‌دهد و به تدریج نیکی‌ها در نظرش زشت و زشتی‌ها در نظرش زیبا خواهد شد. در حدیثی پرمعنا و پیشگویانه از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؛ چگونه خواهید بود هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانان شما فاسق و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید؟ کسی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا چنین امری واقع می‌شود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری و بدتر از این واقع خواهد شد. چگونه خواهید بود هنگامی که امر به منکر می‌کنید و نهی از معروف؟ عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری و بدتر از این روی می‌دهد. چگونه خواهید بود هنگامی که معروف را منکر و منکر را معروف (و زیبایی‌ها را زشت و زشتی‌ها را زیبا) خواهید دید؟»<sup>۱</sup>.

در قرآن مجید نیز آمده است که یکی از کارهای شیطان این است که زشتی‌ها را در نظر انسان زیبا نشان می‌دهد: «وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۴.

فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ»؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آنها را از راه بازداشته؛ و از این رو هدایت نمی شوند!<sup>۱</sup>

این کار مخصوص شیاطین جن نیست بلکه شیطان‌های انسان‌نما نیز این کار را انجام می دهند.

\*\*\*

---

۱. نمل، آیه ۲۴.





إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ

امام عليه السلام فرمود:

حق، سنگین اما گواراست، و باطل، سبک است اما بلاخیز و مرگ آور.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند بلاذری در انساب الاشراف است که آن را با اضافاتی نقل کرده است همچنین ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۷).

## شرح و تفسیر

### عاقبت حق و باطل

از نوشته بلاذری در انساب الاشراف استفاده می‌شود که این کلام را امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگامی بیان فرمود که عثمان تمام فرمانداران خود را از نقاط مختلف کشور اسلام گردآوری کرده بود تا درباره شکایات مردم از آنها صحبت کند. از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در این مجلس دعوت به عمل آمد. حضرت خطاب به عثمان این جمله را بیان فرمود: «حق، سنگین اما گواراست و باطل، سبک اما بلاخیز و مر آور است»؛ (إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ) «مریء» به معنای گوارا و «وبیء» به معنای وباخیز است که گاه تفسیر به مر آور می‌شود.

سپس افزود: وای بر تو هرگاه کسی به تو راست بگوید عصبانی می‌شوی و اما اگر دروغ بگوید راضی می‌گردی: (انك متي تصدق تسخط و متي تكذب ترض).<sup>۱</sup> توضیح این‌که در کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی آمده است که گروهی از اهل شام نزد عثمان آمدند و از معاویه شکایت کردند و جمعی از خوبان کوفه نزد او آمدند و از والی او سعید بن عاص شکایت داشتند. عثمان گفت: تاکی این‌گونه شکایت‌ها از این دو نفر به من می‌رسد؟ حجاج بن غزیة انصاری گفت: مردم فقط از این دو نفر شکایت ندارند آن‌ها از همه عمال و فرمانداران تو شاکی

۱. الغدیر، ج ۹، ص ۷۱ به نقل از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۴.

هستند. یک بار به سراغ آن‌ها فرستادی و احضارشان کردی سپس بار دیگر آن‌ها را به مقام خود بازگرداندی، اکنون به سراغ آن‌ها بفرست و آن‌ها را در حضور اصحاب پیامبر اکرم ﷺ به این مسجد احضار کن سپس از آن‌ها عهد و پیمان بگیر که به کسی ظلم نکنند و آن‌ها را سوگند ده آنگاه آن‌ها را به جای خود بازگردان و اگر نپذیرفتند دیگری را به جای آن‌ها بفرست زیرا صالحان مسلمین کم نیستند. بسیاری از مردم نیز همین پیشنهاد را تأیید کردند.

به دنبال این ماجرا عثمان به سراغ جمیع کارگزاران و فرماندارانش فرستاد و آن‌ها را احضار کرد سپس رو به اصحاب رسول خدا ﷺ کرد و گفت: ای مردم! این‌ها کارگزاران من‌اند که مورد اعتماد بوده‌اند اگر دوست داشته باشید آن‌ها را عزل می‌کنم و آن‌کس را که شما دوست بدارید به جای آن‌ها می‌گذارم.

این‌جا بود که امیر مؤمنان علی ؑ (که می‌دانست عثمان در این سخن خود پایدار نخواهد ماند) فرمود: ای عثمان! حق، سنگین است (و تلخ) و باطل، سبک است (و شیرین) تو مردی هستی که اگر به تو راست بگویند خشمگین می‌شوی و اگر دروغ بگویند راضی می‌گرددی. مطالب بسیاری از مردم به تو رسیده که اگر آن‌ها را ترک کنی بهتر از آن است که اصرار بر آن‌ها داشته باشی. از خدا بپرهیز و از آنچه مردم درباره‌ت تونمی‌پسندند توبه کن.

آنگاه طلحه نیز سخنانی در تأیید سخنان علی ؑ گفت. سرانجام عثمان عصبانی شد و گفت: چرا مرا رها نمی‌کنید؟ چرا این همه سرزنش می‌کنید؟ من کاری نکرده‌ام. شما اوضاع را بر ضد من دگرگون ساختید...<sup>۱</sup>

حوادث بعد از این ماجرا که در تاریخ صدر اسلام به‌طور مشروح آمده نشان می‌دهد که عثمان سرانجام تن به حق نداد چراکه تلخ و سنگین بود و باطل را برگزید چراکه ظاهراً شیرین بود ولی عاقبت دردناکی برای او و برای جهان

۱. الفتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۹۴-۳۹۵.

اسلام به وجود آمد. ای کاش کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام را پذیرفته بود و آن همه آسیب‌ها به جهان اسلام نمی‌رسید.

سنگینی حق به این دلیل است که در بسیاری از موارد برخلاف میل انسان است و اصولاً حرکت کردن در مسیر حق کار بسیار پیچیده و مشکل است و به گفته بعضی از دانشمندان مانند راه رفتن روی طناب است که اگر اندک خطایی در آن شود انسان سقوط می‌کند؛ در مسیر حق نیز اگر انسان خطا کند در وادی باطل گرفتار خواهد شد. ولی به هر حال نتیجه حق بسیار گواراست، هم در دنیا باعث خوشنودی بندگان خداست و هم در آخرت موجب سعادت جاودان و نجات ابدی است. بعضی آن را تشبیه به داروی تلخ شفابخشی کرده‌اند که خوردن آن ناگوار اما نتیجه آن رهایی از بیماری‌های خطرناک است.

اما به عکس، باطل، سبک و آسان است چراکه انسان هرگونه بخواهد آن را مطابق میل خود تنظیم می‌کند و به‌طور موقت از آن لذت می‌برد ولی عاقبتی دردناک دارد؛ هم در این دنیا مردم بر ضد او می‌شورند و هم در آخرت گرفتار عذاب دردناک الهی می‌شود. در داستان عمال عثمان نیز تاریخ می‌گوید که چه عاقبت ناگوار و بدی در انتظار او بود و چه مشکلات عظیمی برای جهان اسلام به وجود آورد. آری انحراف از حق، آثار بسیار ناگواری دارد.

شبهه همین کلام نورانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت دیگری آمده است که فرمود: «الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ، وَ الْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلْوٌ، وَ رَبُّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْنَ طَوِيلًا؛ حق، سنگین و تلخ است، و باطل، سبک و شیرین؛ لیکن چه بسا یک لحظه شهوت پرستی، نگرانی و حزن طولانی در پی داشته باشد»<sup>۱</sup>.

آری؛ حق، سنگین و تلخ است؛ زیرا گاهی به ضرر و زیان انسان تمام می‌شود و بسیاری از اوقات حق برخلاف خواسته‌های درونی و شهوات انسان است

۱. میزان الحکمة، باب ۸۸۸، ح ۴۱۰۰.

و گاهی نیز اجرای حق، سرزنش دیگران و ناملايمات و مشکلاتی را به همراه دارد که برای انسان گران و سنگین تمام می شود. اما باطل، سبک و شیرین است؛ ولی همچون سم، مهلک و کشنده است؛ به همین دلیل، چه بسا سبب یک عمر پشیمانی و ناراحتی بشود؛ مثلاً کسی که از روی خواسته نفس برای مدت کوتاه گناهی را انجام می دهد که مجازات آن زندان ابد است پس از دستگیری و بازداشت، کفاره یک ساعت گناه را باید یک عمر بپردازد.

\*\*\*



لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» وَلَا تَيَأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».

امام علیه السلام فرمود:

بهترین افراد این امت را از عذاب الهی ایمن ندانید زیرا خداوند می‌فرماید: جز زیان‌کاران هیچ‌کس در برابر مجازات الهی احساس امنیت نمی‌کند. (ممکن است یک روز لغزشی پیدا کند و در صف بدکاران قرار گیرد) و برای بدترین افراد این امت نباید از رحمت خدا مأیوس شوید زیرا خداوند می‌فرماید: از رحمت خدا جز کافران مأیوس نمی‌شوند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید آن را به اضافه کلام حکمت‌آمیز پیشین به صورت کلام واحد آورده و اسامه بن منقذ در لباب الآداب حکمت ۸۲ و ۹۰ و حکمت مورد بحث را در کلام واحدی ذکر کرده و به هر حال این کلام حکمت‌آمیز، هم در کتب پیش از سید رضی و هم کتب بعد از او آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۸).

## شرح و تفسیر

### نه نیکوکاران در امانند نه بدکاران مایوس

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه کوتاه به دو نکته مهم اشاره می کند و در واقع به همگان هشدار می دهد.

در نکته اول می فرماید: «بهترین افراد این امت را نباید از عذاب الهی ایمن بدانید زیرا خداوند می فرماید: جز زیانکاران هیچ کس در برابر مجازات الهی احساس امنیت نمی کند»؛ (لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در این جا ایرادی مطرح کرده و آن را بدون پاسخ گذاشته است و آن این که آیه شریفه اول در مورد قوم زیانکار است که ممکن است در برابر مجازات الهی احساس امنیت کند اما کسی که از بهترین افراد این امت است مشمول این آیه نیست چگونه امام علیه السلام آیه را تطبیق بر این گونه افراد فرموده است؟

پاسخ این ایراد روشن است و تعجب می کنیم چگونه ابن ابی الحدید توجه به آن پیدا نکرده است. منظور امام علیه السلام این است: افرادی که در صف متقین و نیکوکاران قرار دارند از آینده خود در امان نباشند زیرا هر زمان ممکن است لغزشی برای آن ها پیدا شود و از مسیر حق منحرف گردند و گرفتار عذاب الهی شوند. همان گونه که در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افرادی مثل طلحه و زبیر بودند که



در زمان پیامبر ﷺ خدمات بزرگی به اسلام کردند و همه جا از آن‌ها به نیکی یاد می‌شد ولی در زمان علی علیه السلام بیعت او را شکستند و شمشیر به روی امام وقت خود کشیدند و برای به دست آوردن مقام، جنگ جمل را به راه انداختند که گروه زیادی از مسلمانان در آن جنگ کشته شدند و خود آن‌ها نیز به قتل رسیدند.

در ذیل آیه شریفه ۱۷۵ سوره اعراف نیز داستان مردی از بنی اسرائیل در تفاسیر مختلف نوشته شده است که نخست در صف مؤمنان بود و حامل آیات و علوم الهی شده بود سپس از این مسیر گام بیرون نهاد و شیطان به وسوسه او پرداخت و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شد. «وَآتُلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ و بر آن‌ها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد!».

مفسران نام این شخص را بلعم باعورا نوشته‌اند که دانشمند مهمی بود ولی سرانجام بر اثر دنیاپرستی منحرف گشت.

آنگاه در دومین جمله می‌فرماید: «برای بدترین افراد این امت نیز نباید از رحمت خداوند مایوس شد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: از رحمت خدا جز کافران مایوس نمی‌شوند»؛ (وَلَا تَيْأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»).

دلیل آن هم روشن است. چون بدترین افراد ممکن است روزی متنبه شوند و در مقام توبه و انابه برآیند و مشمول رحمت الهی گردند.

همان‌گونه که در جمله دوم منظور امام علیه السلام این نیست که بدترین افراد در حالی که توبه نکرده‌اند و تغییر مسیر نداده‌اند مشمول رحمت حق می‌شوند، در جمله اول نیز به قرینه مقابله همین است که بهترین افراد ممکن است تغییر مسیر دهند و گرفتار عذاب الهی شوند.

در تاریخ اسلام نیز افراد زیادی را سراغ داریم که روزی در صف کفار و بدکاران و سارقان و مانند آن بودند اما ناگهان بیدار شدند و به راه حق برگشتند و عاقبت به خیر شدند.

در ذیل گفتار حکمت‌آمیز شماره ۱۷۰ داستانی از جلد هشتم کافی نقل کردیم که سخن از عابدی می‌گفت که شیطان او را فریب داد و به گناه دعوت کرد ولی زن آلوده گنهکاری او را از گناه نجات داد و خودش نیز اهل نجات شد. توضیح آن را در ذیل همان کلام مطالعه فرمایید.

## نکته

### منظور از مکر الهی چیست؟

«مکر» در فارسی امروز به معنای توطئه مخفیانه برای انجام کارهای خلاف است و جنبه ضدارزش دارد در حالی که در لغت عرب به معنای هر نوع چاره‌اندیشی برای بازداشتن دیگری از کار یا از چیزی است خواه خوب باشد یا بد.

بنابراین هنگامی که مکر به خداوند نسبت داده می‌شود به معنای چاره‌اندیشی برای بازداشتن است که گاه در مورد گنهکاران به کار می‌رود و مفهومی همان مجازات‌های الهی است و گاه در مورد نیکوکاران به کار می‌رود که مفهومی بازداشتن از خطر هاست.

در آیه مورد بحث، مکر به همان معنای اول یعنی مجازات الهی است و می‌دانیم هیچ‌کس - حتی نیکوکارترین شخص - نباید ترس از مجازات را از خود دور سازد چراکه خوف و رجا به صورت متعادل رمز پیشرفت و پیروزی است. تنها جمعیت زیان‌کاران هستند که خود را در امن و امان از مجازات الهی می‌بینند و هر کاری را برای خود روا می‌دارند. ولی مؤمنان و صالحان همواره در بیم و امیدند؛ مبدا لغزشی کنند و حسنات آن‌ها بر باد رود، و همواره به لطف خدا امیدوارند.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می خوانیم: «مَنْ أَمِنَ مَكْرَ اللَّهِ هَلَكَ؛ کسی که خود را از عذاب الهی در امان ببیند هلاک می شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَبْدَ يَتَفَقَّدُ الذُّنُوبَ مِنَ النَّاسِ نَاسِيًا لِدَنْبِهِ فَأَعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ مُكْرَبِهِ؛ هنگامی که ببینید کسی از بندگان خدا گناهان مردم را مورد توجه قرار می دهد و گناه خود را فراموش می کند بدانید فریب خورده (و خود را از عذاب الهی مصون دانسته است)».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، ج ۱۷۱۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۹.



الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ.

امام علیه السلام فرمود:

بخل، جامع تمام عیوب است و وسیله‌ای است که انسان را

به هر بدی‌ای می‌کشاند.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که این کلام حکیمانه را طرطوشی (متوفای ۵۲۰ از دانشمندان اندلس که در شهر طرطوش می‌زیسته است) در کتاب سراج الملوک در ضمن حکمت‌های آن حضرت علیه السلام آورده و مرحوم ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول در وصیت حضرت به امام حسین علیه السلام با تفاوت‌هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).  
 اضافه بر این میدانی در مجمع الامثال، ج ۲، ص ۴۲۱ با تفاوت‌هایی و زمخشری در ربیع الابرار، ج ۴، ص ۳۹۳ عین آن را ذکر کرده است.

## شرح و تفسیر

### سرچشمه تمام عیوب

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بخل را به عنوان یک صفت رذیله که سرچشمه رذایل دیگر است معرفی کرده، می‌فرماید: «بخل، جامع تمام عیب‌ها و وسیله‌ای است که انسان را به سوی هر بدی‌ای می‌کشاند»؛ (الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ).

«مساوی» ظاهراً جمع «مساۃ» به معنای بدی است و بعضی گفته‌اند که «مساوی» جمع «مسوی» می‌باشد.

انسان بخیل از یک سو از پرداخت حقوق شرعی امتناع کرده و سعی می‌کند تا آن‌جا که ممکن است از آن بکاهد.

از سویی دیگر در مواردی که صلهٔ رحمی ایجاب می‌کند به احرام کمک نماید خودداری می‌کند و به این ترتیب جزء قاطعان رحم می‌شود.

از سویی دیگر به سبب علاقهٔ فوق‌العاده به اندوختن مال ممکن است آلودهٔ احتکار، رباخواری، غش در معامله و انواع کسب‌های حرام شود.

نیز برای پوشانیدن چهرهٔ واقعی خود به سراغ ریاکاری می‌رود و برای این‌که در برابر درخواست‌کنندگان کمک جواب رد بدهد متوسل به انواع دروغ‌ها می‌شود و به این ترتیب بخل، سرچشمهٔ گناهان فراوان و عیوب بسیار خواهد بود.

از طرف دیگر شخص بخیل در اعتقادات خود نیز مشکل دارد چراکه اگر

سوءظن به خدا نداشت اتفاق می‌کرد و به وعده‌های الهی دل خوش بود. البته بخل درجاتی دارد و تمام صفاتی که گفته شد مربوط به تمام درجات نیست هرچه شدیدتر باشد آثار سوئش بیشتر است. حقیقت بخل آن است که انسان نخواهد دیگری از اموال یا موقعیت او و یا علم او برخوردار شود.

دانشمندان برای بخل انواع و اقسامی شمرده‌اند. کمترین آن این است که انسان نخواهد دیگران از امکانات او استفاده کنند و بالاترین آن این است که نخواهد دیگران از اموال یکدیگر، یا از اموال خودشان بهره‌مند گردند و گاه بخل به قدری شدید می‌شود که انسان در برابر خویشان هم بخیل می‌گردد و حاضر نیست خودش از امکاناتش بهره‌مند شود.

قرآن مجید بخیلان را به عذاب خوارکننده تهدید کرده است، می‌فرماید: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»؛ آن‌ها کسانی هستند که بخل می‌ورزند، و مردم را به بخل دعوت می‌کنند، و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آن‌ها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛) و ما برای کافران، عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده‌ایم.<sup>۱</sup>

قابل توجه این‌که خداوند اینگونه افراد را جزء کافران شمرده است. در احادیث اسلامی نکوهش‌های زیادی درباره بخل و بخیل آمده است از جمله در حدیثی که در غررالحکم از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم: «الْبُخْلُ يُذِلُّ مُصَاحِبَهُ وَيُعِزُّ مُجَانِبَهُ؛ بخل، صاحبش را ذلیل و بیگانه از او را عزیز می‌کند».<sup>۲</sup>

۱. نساء، آیه ۳۷.

۲. غررالحکم، ج ۳، ۶۵۵۳.

در حدیث دیگری از همان منبع و از همان حضرت می‌خوانیم: «الْبَخِيلُ يَبْخَلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنْ دُنْيَاهُ وَيَسْمَحُ لَوْرَائِهِ بِكُلِّهَا؛ بخیل حتی مقدار کمی از دنیا را بر خود حرام می‌کند ولی همه آن را در اختیار وارث می‌گذارد».<sup>۱</sup>

نیز در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛ بخیل از خدا و مردم دور است و به آتش دوزخ نزدیک».<sup>۲</sup>

سرچشمه اصلی بخل همان سوءظن به وعده‌های الهی است آن‌جا که در برابر انفاق وعده جبران بی‌شمار فرموده و بخیل به این وعده‌های صریح الهی اعتنا نمی‌کند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ؛ بخل ورزیدن درباره آنچه انسان در اختیار دارد نشانه سوءظن به معبود است».<sup>۳</sup>

نقطه مقابل بخل سخاوت است که صفت بارز اولیاءالله و مؤمنان راستین می‌باشد. آن‌ها آنقدر سخاوت به خرج می‌دادند که گاه تمام یا بخش عمده زندگی خود را در اختیار دیگران می‌گذاشتند.

یکی از شاخه‌های بخل، بخل در علم است که متأسفانه مصادیق زیادی دارد: مطلبی را کشف کرده و حاضر نیست به دیگران بیاموزد و گاه بخیلانی در علوم پیدا می‌شوند که علم و دانش خود را با خود به گور می‌برند. در دنیای امروز بخل در علم از ناحیه سردمداران جهان یک کار رایج و بسیار زشت است که حاضر نیستند حتی فرمول‌های داروهای نجات‌بخش را در اختیار دیگران بگذارند هرچند این کار سبب مرگ افراد زیادی شود.

البته همه بخیلان در تمام شاخه‌های بخل مشترک نیستند بعضی بخل به مال دارند بعضی بخل به مقام و گروهی بخل به علم و دانش و گاه بعضی همه این

۱. غررالحکم، ج ۶۵۱۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۵۹، ج ۱۴.

۳. غررالحکم، ج ۶۵۱۲.



بخل‌ها را در خود جمع می‌کنند.  
در عصر و زمان ما کسانی پیدا می‌شوند که چندین شغل را در اختیار گرفته‌اند  
(گاه بیش از ده شغل) در حالی که جوانانی پیدا می‌شوند که از عهده آن‌ها  
برمی‌آیند ولی آن بخیلان حاضر نیستند یکی از آن‌ها را در اختیار آنان بگذارند  
و این نهایت بخل و پستی است.  
به خدا پناه می‌بریم از این‌که گرفتار چنین رذیله اخلاقی شویم که ما را، هم از  
خدا دور می‌کند و هم از خلق خدا.

\*\*\*



يَابْنَ آدَمَ، الرَّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ.  
فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ؛ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ  
مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ  
السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ فِيمَا لَيْسَ لَكَ؛ وَ لَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ  
طَالِبٌ وَ لَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَ لَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدَّ قُدَّرَ لَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! روزی دو گونه است یکی آن روزی که تو به دنبالش می‌روی و دیگری آن روزی که به دنبال تو می‌آید و اگر به دنبالش نروی باز هم به سراغ تو خواهد آمد بنابراین غم و اندوه تمام سال را بر هم و غم امروزت اضافه مکن. غم هر روز برای آن روز کافی است. اگر در تمام سال زنده بمانی و جزء عمر تو باشد خداوند هر روز آنچه از روزی برای تو معین کرده است به تو می‌دهد و اگر تمام آن سال جزء عمر تو نباشد چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست؟ (بدان) هیچ‌کس پیش از تو نمی‌تواند روزی تو را دریافت کند و یا

آن را از دست تو بیرون ببرد و آنچه برای تو مقدر شده است بدون تأخیر  
به تو می‌رسد.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «مضمون این سخن در همین باب گذشت<sup>۲</sup> ولی چون کلام امام علیه السلام در این جا واضح تر و مشروح تر بود آن را براساس روشی که در آغاز کتاب تذکر داده‌ایم تکرار کردیم»؛ (قال الرضی: و قد مضی هذا الکلام فیما تقدّم من هذا الباب، إلا أنه هاهنا أوضح و أشرح، فلذلك كررناه على القاعدة المقررة في أول الكتاب).

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند، ابوطالب مکی در قوت القوت و ابن عبد ربه در عقد الفرید است که آن را در ضمن وصیت امام علیه السلام به محمد بن حنفیه ذکر کرده است و همچنین صدوق در من لایحضره الفقیه و کراچکی در کنزالفوائد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۹).

۲. باب کلمات قصار، حکمت ۲۶۷.

## شرح و تفسیر

### روزی دوگانه است

همان‌گونه که مرحوم سید رضی در ذیل این کلام نورانی آورده (بخشی از) این کلام قبلاً در کلمات قصار (حکمت ۲۶۷) آمده است و همان‌گونه که دیگران گفته‌اند (بخشی از آن) در نامه ۳۱ که وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام را به امام حسن علیه السلام منعکس می‌کند ذکر شده است.

بخش دیگری نیز تنها در این جا آمده است.

به هر حال هدف اصلی امام علیه السلام این است که انسان‌ها را از حرص به دنیا بازدارد و به گونه‌ای نباشند که تمام تلاش و کوشش آن‌ها برای به دست آوردن رزق و روزی باشد و از وظایف دیگر دور بمانند و لزوم تحصیل روزی را بهانه خود برای حرص به دنیا قرار دهند.

می‌فرماید: «ای فرزند آدم! روزی دوگانه است یکی آن‌که تو به دنبالش می‌روی و دیگری آن‌که به دنبال تو می‌آید که اگر به دنبالش نروی باز هم به سراغ تو خواهد آمد»؛ (يَا بَنَ آدَمَ، الرَّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ).  
به یقین همه روزی‌ها مقدر است ولی بعضی مشروط است به تلاش و کوشش و سعی و کار که اگر این شرط حاصل نشود فراهم نخواهد شد. مانند روزی‌هایی که از طریق کشاورزی و دامداری و صنایع و تجارت و امثال آن حاصل می‌شود.

قسم دوم روزی‌هایی است که مشروط به این شرط نیست بلکه ناخواسته

به سراغ انسان می آید. مانند ارث غیر منتظره‌ای که به انسان می‌رسد و یا سود کلانی که بدون تلاش و کوشش از طریق ترقی قیمت‌ها و یا هدایای غیر منتظره عاید انسان می‌گردد.

آنگاه امام علیه السلام چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابراین غم و اندوه تمام سال را بر هم و غم امروزت اضافه مکن. غم هر روز برای آن روز کافی است»؛ (فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ).

درست است که انسان باید آینده‌نگر باشد و تنها به فکر امروز نباشد و به همین دلیل در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم دولت‌ها برنامه‌های پنج ساله و ده ساله و پنجاه ساله دارند. منظور امام علیه السلام این است که حریصان را از حرص زیاد بازدارد تا به بهانه تأمین آینده، شب و روز در فکر دنیا نباشند.

آنگاه امام علیه السلام به استدلال روشنی پرداخته، می‌فرماید: «اگر در تمام سال زنده بمانی و جزء عمر تو باشد خداوند هر روز آنچه از روزی برای تو معین کرده است به تو می‌دهد و اگر تمام آن سال جزء عمر تو نباشد چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست؟»؛ (فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ فِيمَا لَيْسَ لَكَ).

بسیارند کسانی که برای به دست آوردن درآمدهای هنگفت دست و پا می‌زنند در حالی که تنها بخش کوچکی را از آن مصرف کرده و بقیه را برای وارثان خود می‌گذارند و در واقع تلاشگران خسته و بی‌مزدند. هدف امام علیه السلام این است که این گروه از افراد را از تلاش‌های بی‌حد و حساب که آرامش دنیا و نجات آخرت را بر باد می‌دهد بازدارد.

و به گفته شاعر:

آن‌که مکتب بیش از آن خواهد که قسمت کرده‌اند

گو طمع کم کن که زحمت بیش باشد بیش را

در آخرین جمله به نکته دیگری در همین باره اشاره کرده، می‌فرماید: «(بدان) هیچ‌کس پیش از تو نمی‌تواند روزی تو را دریافت کند و یا آن را از دست تو بیرون ببرد و آنچه برای تو مقدر شده است بدون تأخیر به تو می‌رسد»؛

(وَلَنْ يَسْبِقَكَ إِلَىٰ رِزْقِكَ طَالِبٌ وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَلَنْ يُنْطِئَ عَنْكَ مَا قَدْ قُدِّرَ لَكَ).

همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم هرگز هدف امام علیه السلام این نیست که افراد را از تلاش و کوشش برای حل مشکلات اقتصادی بازدارد چراکه آن حضرت و سایر معصومین علیهم السلام در کلمات دیگر خود به این نوع تلاش سفارش کرده‌اند بلکه هدف این است که با بیان این واقعیت‌ها که روزی بر دوگونه است و خداوند آنچه مقدر باشد به انسان می‌رساند، سدی در برابر حرص و طمع و دنیاپرستی و افزون‌طلبی ایجاد کنند.

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام حکیمانه می‌گوید: «مضمون این سخن در همین باب (حکمت ۲۶۷) گذشت ولی چون کلام امام علیه السلام در این جا واضح‌تر و مشروح‌تر بود آن را بر اساس روشی که در آغاز کتاب تذکر داده‌ایم تکرار کردیم»؛ (قال الرضی: وقد مضی هذا الکلام فیما تقدّم من هذا الباب، إلا أنه هاهنا أوضح وأشرح، فلذلك كررناه على القاعدة المقررة في أول الكتاب).

این سخن سید رضی اشاره به نکته‌ای است که در مقدمه نهج البلاغه آورده و آن این‌که کلمات امام علیه السلام گاهی با روایات مختلف نقل شده است. سید رضی آن را مطابق یکی از روایات نقل می‌کند سپس به روایتی که از طریق دیگر نقل شده و مشروح‌تر و گسترده‌تر است دست می‌یابد و لذا آن را تکرار می‌کند تا فایده بیشتری نصیب خوانندگان گردد.

در این زمینه توضیحات دیگری در ذیل حکمت ۲۶۷ و همچنین در ذیل نامه ۳۱ که مشتمل بر حکمت‌ها و اندرزهای فراوان خطاب به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد، آمده است.





رُبَّ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرِهِ، وَ مَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ،  
قَامَتْ بَوَاكِيهِ فِي آخِرِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار کسانی که در آغاز روز زنده بودند اما روز را به پایان نبردند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب زندگی شان مورد غبطه مردم بود اما در پایان همان شب عزاداران به سوگشان نشستند!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کلام مرحوم خطیب در مصادر استفاده می شود که قبل و بعد از سید رضی این گفتار حکیمانه از منابع دیگری اخذ شده است از جمله در کتاب من لایحضره الفقیه آن را جزء وصایای امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه نقل کرده و سبط بن جوزی آن را در تذکرة الخواص توأم با حکمت ۳۴۴ آورده است. نیز آمدی در غررالحکم با تفاوت قابل ملاحظه ای آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۹).

## شرح و تفسیر

### بی اعتباری این جهان

هدف از این کلام حکیمانه بیان بی اعتباری دنیاست و بیدار کردن غافلان از خواب غفلت؛ می فرماید: «چه بسیار کسانی که در آغاز روز زنده بودند اما روز را به پایان نبردند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب زندگی شان مورد غبطه مردم بود اما در پایان همان شب عزاداران به سوگشان نشستند»؛ (رُبَّ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَتَدْبِرِهِ، وَ مَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ، قَامَتْ بَوَاكِيهِ فِي آخِرِهِ).

بسیارند کسانی که خیال می کنند اگر امروز سالم و شاداب و سرخوش اند ماه ها یا سال ها این وضع ادامه پیدا می کند و یا اگر امروز در مجلس جشن و سروری حضور دارند این مجالس تا مدت ها ادامه خواهد یافت.

در حالی که اگر به تاریخ مراجعه کنیم و یا حتی حوادثی را که در دوران عمر خود دیده ایم مورد بررسی قرار دهیم می بینیم این ها خیال باطلی بیش نیست. افرادی بودند بسیار قوی و نیرومند از نظر جسمانی و بسیار قدرتمند از نظر موقعیت اجتماعی ولی ناگهان با گذشتن یک روز یا یک شب همه چیز دگرگون شد. آن آدم سالم، گرفتار سگته مغزی شد و به صورت یک انسان به تمام معنا فلج درآمد و آن شخص قدرتمند به دست یکی از نزدیکانش به قتل رسید همان گونه که درباره نادرشاه افشار نقل کرده اند که در اوج قدرت به وسیله یکی از نزدیکانش به قتل رسید آن گونه که شاعر آن را ترسیم کرده است:

شبانگه به دل قصد تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت  
به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جا ماند نی نادری

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه) اشاره به بعضی از تحولات عراق کرده، می‌گوید: سر شب دولت ملک فیصل که آخرین نفر از شرفاء بود با قدرت بر سر کار بود ولی در آخر شب عبدالکریم قاسم قیام کرد و حکومت جدید را تشکیل داد.<sup>۱</sup>

قرآن مجید روشن‌ترین نمونه را در این زمینه در پایان سوره قصص در داستان قارون، ثروتمند بزرگ بنی اسرائیل آورده است که یک روز تمام یاران و کارگزاران خود را بسیج کرد تا ثروت او را به نمایش بگذارند به گونه‌ای که بسیاری از بنی اسرائیل به حال او غبطه خوردند و گفتند: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!<sup>۲</sup>

ولی فردا که فرمان مر او از سوی خداوند صادر شد و زمین شکافت و خودش و تمام اموالش درون زمین مدفون شد آن‌ها که دیروز آرزوی زندگی او را می‌کردند، گفتند: «وَيَكَاَنَّا اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مِّنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَحَسَفَ بِنَا وَيَكَاَنَّا لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»؛ وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هرکس از بندگانش بخواهد گسترش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد! اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می‌برد! ای وای! گویی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند!<sup>۳</sup>

مرحوم صدوق در کتاب من لا يحضره این کلام شریف را با اضافه پر معنایی

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری (بهج الصباغه)، ج ۱۱، ص ۳۴۳.

۲. قصص، آیه ۷۹.

۳. قصص، آیه ۸۲.

(ذیل وصایای امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه) آورده است و آن این گونه است: «فَلَا يَغُرَّتْكَ مِنَ اللَّهِ طُولُ حُلُولِ النَّعْمِ وَإِنْطَاءُ مَوَارِدِ النَّقْمِ فَإِنَّهُ لَوْ خَشِيَ الْفُؤْتَ عَاجِلَ بِالْعُقُوبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ؛ چون چنین است، فزونی نعمت‌های خداوند و تأخیر مجازات‌های او تو را مغرور نسازد زیرا او اگر از این ترس داشت که مجازات از دست رود قبل از مرگ به سرعت کیفر می‌داد».<sup>۱</sup>

شعرای عرب و عجم در همین مضمون اشعار بیدار کننده‌ای سروده‌اند. از جمله شاعر عرب می‌گوید:

يا راقد الليل مسرورا بأوله      إن الحوادث قد يطرقن أسحارا  
ای کسی که در شب خوشحال به بستر استراحت می‌روی مراقب باش که حوادث تلخ گاهی سحرگاه به سراغ تو می‌آید.  
و دیگری می‌گوید:

عجبا لعين تلذَّ بالرقاد      وملك الموت معه علي وساد  
در شگفتم از چشمی که به خواب خوش فرو می‌رود در حالی که فرشته مرگ همواره در کنار او خوابیده است.<sup>۲</sup>  
و شاعر فارسی زبان می‌گوید:

به شب بودی به پا قصر سرورش      سر و کارش سحر با قبر و گورش  
نماز شام بودش تاج بر سر      شفق چون زد کشیدش خاک در بر  
در ذیل کلام حکمت‌آمیز ۱۹۱ مسائل مشابهی گذشت.

\*\*\*

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۶، ح ۵۸۳۴.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۳۴۳.

## ۳۸۱

الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ وَثَاقِهِ، فَاحْزَنْ  
لِسَانَكَ كَمَا تَحْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ: قُرْبُ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً.

امام علیؑ فرمود:

سخن را تا نگفته‌ای اسیر توست اما همین که گفتی تو اسیر او خواهی بود. زبان  
را همچون طلا و نقره‌ات حفظ کن. ای بسا گفتن یک کلمه نعمت بزرگی را از انسان  
سلب کرده یا بلا و مصیبتی را فراهم ساخته است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب قبل از نهج البلاغه برای این کلام شریف نقل کرده است کتاب من لا یحضر  
مرحوم صدوق است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۹).  
اضافه می‌کنیم که مرحوم صدوق آن را در من لا یحضر در ذیل کلام حکمت‌آمیز گذشته در وصایای  
علیؑ به محمد بن حنفیه نقل کرده است.

## شرح و تفسیر

### حتی با یک کلمه

درباره اهمیت سکوت و خطرات سخن گفتن بی رویه، در کلمات پیشین امام علیه السلام مطالب قابل توجهی خواندید. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در ضمن سه جمله دیگر بر این مسأله تأکید می‌کند.

نخست می‌فرماید: «سخن، تا نگفته‌ای اسیر توست اما همین که گفتی تو اسیر او خواهی بود»؛ (الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ وَثَاقَهُ). چه تشبیه و تعبیر جالبی! به‌راستی، سخن قبل از آن‌که از دهان گوینده‌اش بیرون آید همچون اسیری در نزد اوست ولی همین که از دهان گوینده بیرون آمد نه تنها قادر بر مهار کردنش نیست بلکه در اسارت آن خواهد بود و تمام مسئولیت‌هایش را باید به عهده بگیرد. پس چه بهتر که انسان کم سخن بگوید و سنجیده بگوید.

امام علیه السلام در دومین تعبیر از تشبیه دیگری استفاده کرده، می‌فرماید: «زبان را همچون طلا و نقره‌ات حفظ کن»؛ (فَاخْزِنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزِنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ). شک نیست که انسان اجناس گران‌بهای خود را با دقت محافظت می‌کند مبادا سارقان آن را بر بایند و یا به‌گونه دیگری از دست برود. امام علیه السلام می‌فرماید که زبان تو نیز سرمایه بسیار گران‌بهایی است که باید با دقت در حفظ آن بکوشی. در سومین جمله به عنوان یک دلیل می‌فرماید: «ای بسا گفتن یک کلمه نعمت

بزرگی را از انسان سلب کرده یا بلا و مصیبتی را فراهم ساخته است»؛ (فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً).

اهمیت سکوت تا آنجاست که از داستان زکریا در قرآن مجید استفاده می‌شود خداوند هنگامی که به زکریا بشارت فرزندى را به نام یحیی داد عرضه داشت: «خدایا! نشانه‌ای برای من قرار ده. خطاب آمد: نشانه تو این است که سه شبانه‌روز قدرت تکلم با مردم نخواهی داشت در حالی که زیانت سالم است؛ ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا﴾<sup>۱</sup> و به این ترتیب سکوت به عنوان آیتی از آیات خدا نسبت به موهبتی که ارزانی داشته بود قرار داده شد.

\*\*\*

۱. مریم، آیه ۱۰.





## ۳۸۲

لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيَّ جَوَارِحَ كُلِّهَا  
فَرَأَيْتُ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

چیزی را که علم به آن نداری مگو بلکه همه آنچه را که می دانی نیز مگو،  
زیرا خداوند بر تمام اعضای تو واجباتی قرار داده که روز قیامت  
از آن‌ها بازخواست خواهد کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

قبل از سید رضی مرحوم صدوق این کلام حکیمانه را در کتاب من لا یحضر و مرحوم مفید در کتاب  
اختصاص ضمن وصایای امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه،  
ج ۴، ص ۲۷۹).

## شرح و تفسیر دو نکته حکیمانه

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره می فرماید:  
نخست این که انسان باید از گفتن چیزی که درباره آن آگاهی ندارد بپرهیزد،  
می فرماید: «آنچه را نمی دانی مگو»؛ (لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ).  
زیرا اولاً در آیات متعددی از قرآن مجید از این کار نهی شده است  
به خصوص هرگاه اسناد به خداوند متعال داده شود. در سوره بقره می فرماید:  
«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ او شما را فقط  
به بدی ها و کار زشت فرمان می دهد؛ (و نیز دستور می دهد) آنچه را که  
نمی دانید، به خدا نسبت دهید».<sup>۱</sup>

در سوره اعراف نیز می خوانیم که خداوند می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي  
الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ  
بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را،  
چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم به ناحق را؛  
و این که چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛  
و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید».<sup>۲</sup>

۱. بقره، آیه ۱۶۹.

۲. اعراف، آیه ۳۳.

در سوره اسراء می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چراکه گوش و چشم و دل، همه مسئول اند.<sup>۱</sup>

ثانیاً از نظر عقل نیز کار قبیحی است زیرا هنگامی که انسان چیزی را نمی داند ولی به طور قطع از آن خبر می دهد مفهومی این است که من درباره آن علم و اطلاع دارم در حالی که این دروغ است و دروغ، از زشت ترین کارهاست. اضافه بر این امکان دارد آن سخن برخلاف واقع و کذب باشد بنابراین ذکر آن به طور قطع، نوعی تجری در برابر خداوند است چراکه چیزی را بی پروا می گوید که احتمال دارد معصیت خداوند باشد.

مرحوم کلینی در جلد اول کتاب کافی بابی تحت عنوان «النَّهْيُ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» ذکر کرده که در آن روایات بسیاری آورده است. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُهُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ أَعْلَمُ وَلَيْسَ لِعَبْدٍ لِيُخْبِرَ الْعَالِمَ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ؛ هنگامی که سؤالی از شخص عالمی شود در حالی که پاسخ آن را نمی داند باید بگوید: «الله اعلم» و کسی که عالم نیست حتی این جمله را هم نباید بگوید (زیرا او علمی ندارد که خدا را از خود اعلم بداند).<sup>۲</sup> در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که شخص غیر عالم در برابر چنین سؤالی باید بگوید: «لا ادري؛ نمی دانم» و نگوید: «الله اعلم».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری می خوانیم که زرارة ابن اعین از امام باقر علیه السلام پرسید: خداوند چه حقی بر بندگان دارد؟ امام علیه السلام فرمود: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ از آنچه می دانند سخن بگویند و درباره آنچه نمی دانند توقف کنند».<sup>۴</sup>

۱. اسراء، آیه ۳۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۲، ح ۵.

۳. همان، ح ۶.

۴. همان، ص ۴۳، ح ۷.

احادیث دیگری نیز قریب به همین مضمون نقل شده است.

مرحوم علامه مجلسی نیز در جلد دوم بحارالانوار باب ۱۶، همین مطلب (نهی از گفتن چیزی بدون آگاهی از آن) را عنوان کرده و آیات متعدد و ۵۰ روایت در این زمینه نقل کرده است.

در دومین نکته امام علیه السلام می‌فرماید: «بلکه همه آنچه را می‌دانی نیز مگو زیرا خداوند بر تمام اعضای انسان واجباتی قرار داده که در قیامت از آن‌ها بازخواست می‌کند»؛ (بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيَّ جَوَارِحَكَ كُلَّهَا فَرَأَيْضَ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

زیرا اولاً بیان آنچه انسان می‌داند گاه افشای اسرار مؤمنین و گاه غیبت و عیب‌جویی دیگران است و گاه سبب اهانت و یا ایجاد اختلاف در میان مردم و یا اشاعه فحشا و یا سبب اضطراب افکار عمومی می‌شود و یا افراد کم‌استعدادی را به گمراهی می‌افکند که همه این‌ها از مصادیق گناه است.

ثانیاً بیان آنچه انسان می‌داند گاهی سبب انحراف از فضایل اخلاقی است زیرا گاهی خودستایی و اظهار کبر و غرور و برتری بر دیگران است و گاه شکل ریا و سمعه به خود می‌گیرد که تمام این‌ها مذموم است.

علتی که امام علیه السلام برای نکته دوم گفته است مقصود ایشان را کاملاً آشکار می‌سازد و آن این‌که چشم و گوش و دست و پا و زبان هر کدام مسئولیتی دارند: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۱</sup> و مسئولیت زبان از همه اعضا بیشتر است و گناهایی که با زبان انجام می‌شود فزون‌تر و متنوع‌تر می‌باشد. این احتمال نیز وجود دارد که کلام اخیر امام علیه السلام بیان علت برای هر دو بخش کلام آن حضرت باشد.

۱. اسراء، آیه ۳۶.

ولی نباید فراموش کرد که امام علیه السلام می فرماید: همه آنچه را می دانی (کُلِّ ما تعلم). اشاره به این که بسیاری از چیزهایی را که انسان می داند باید برای دیگران بیان کند و مردم را از جهل و بی خبری درباره احکام الهی و مفسد اخلاقی و یا خطراتی که جامعه اسلامی را تهدید می کند خارج سازد.

\*\*\*



## ۳۸۳

إِخْذَرْ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَ يَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ،  
وَ إِذَا قَوَّيْتَ فَاقَوْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَ إِذَا ضَعُفْتَ فَاضْعُفْ عَنِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

بر حذر باش از این که خدا تو را نزد معصیتش حاضر ببیند و نزد طاعتش غایب

که از زیان کاران خواهی بود، و هرگاه قوی و قدرتمند می شوی قدرت

بر اطاعت خداوند داشته باش و هرگاه ضعیف و ناتوان می گردی

در برابر معصیت خداوند ضعیف و ناتوان باش.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام شریف غیر از نهج البلاغه ذکر کرده کتاب غرر الحکم آمدی است که آن را با تفاوتی از نظر الفاظ آورده است هر چند معنا یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

ولی با مراجعه به کتاب من لایحضره الفقیه مرحوم صدوق روشن می شود که او نیز صدر آن را با تفاوتی ضمن وصیت امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه ذکر نموده است (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۸) و می دانیم مرحوم صدوق پیش از سید رضی می زیسته است. قابل توجه این که در من لایحضر این کلام شریف به صورت دو قسمت جداگانه در دو مورد از وصیت نامه مزبور ذکر شده است. (جمله و اذا قویت... جداگانه است) (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۶).

## شرح و تفسیر

### در برابر معاصی ضعیف و در برابر طاعات قوی باش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش به دو نکته مهم اشاره می‌فرماید. نکته اول این است که به همگان هشدار می‌دهد مراقب اعمال خویش باشند، می‌فرماید: «برحذر باش از این که خداوند تو را نزد معصیت‌هایش حاضر ببیند و نزد طاعاتش غایب که از زیان‌کاران خواهی بود»؛ (اخْذِرْ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَّتِهِ وَ يَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

اشاره به این که عالم محضر خداست و خداوند از ما به ما نزدیک‌تر است حتی افکار و خیالاتی را که در ذهن ما نقش می‌بندد می‌داند و می‌بیند بنابراین چگونه به خود اجازه می‌دهیم که در صحنه‌های معصیت در حضور خداوند، حضور داشته باشیم و در صحنه‌های اطاعت که خاصان و مقربان پروردگار و مؤمنان صالح حضور دارند جای ما خالی باشد؟

امام صادق علیه السلام طبق روایتی که در کتاب شریف کافی آمده است به یکی از یاران خود به نام اسحاق بن عمار می‌فرماید: «يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ؛ ای اسحاق! آن‌گونه از خدا بترس که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. اگر فکر می‌کنی که خدا تو را نمی‌بیند کافر شده‌ای و اگر می‌دانی تو را می‌بیند ولی آشکارا



معصیتش را می‌کنی او را کمترین بینندگان به حساب آورده‌ای (زیرا در برابر یک انسان عادی و حتی گاه در مقابل یک کودک حاضر نیستی بسیاری از گناهان را انجام دهی پس چگونه در محضر پروردگار مرتکب آن می‌شوی؟)»<sup>۱</sup>

از این سخن می‌توان نتیجه گرفت که بی‌تقوایی‌های انسان‌ها نتیجه ضعف ایمان آن‌ها به خداوند و معاد است. یا او را همه‌جا حاضر نمی‌دانند و یا وعده‌های معاد و پاداش و کیفر اعمال را کوچک می‌شمرند که اگر چنین نبود روح تقوا حاکم بود.

از همین رو در حدیثی می‌خوانیم که از امام صادق علیه السلام تفسیر تقوا را پرسیدند. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ؛ حقیقت تقوا این است که خدا تو را در جایی که امر کرده، غایب نبیند و در جایی که نهی کرده حضور نداشته باشی»<sup>۲</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام در جمله دوم از گفتار حکیمانه مورد بحث به نکته دیگری اشاره می‌کند که در واقع تکمیل‌کننده جمله پیشین است. می‌فرماید: «و هرگاه قوی و قدرتمند می‌شوی قدرت بر اطاعت خداوند داشته باش و هرگاه ضعیف و ناتوان می‌گرددی در برابر معصیت خداوند ضعیف و ناتوان باش»؛ (وَ إِذَا قَوِيَتْ فَأَقْوَى عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَإِذَا ضَعُفَتْ فَأَضْعَفُ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ).

اشاره به این که سعی کن اسباب اطاعت را فراهم کنی و در طریق اطاعت پروردگار قوی شوی و نیز سعی کن اسباب معصیت را از میان برداری و در طریق عصیان ضعیف شوی زیرا فراهم آوردن اسباب یا از میان بردن آن غالباً کاری است که در اختیار انسان می‌باشد. مثلاً هنگامی که افراد عادی نزد علما و دانشمندان وارسته دینی بروند تا نصیحتی از آن‌ها بشنوند سبب می‌شود که روح آن‌ها برای اطاعت

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۷، ج ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵.

پروردگار قوی گردد و هنگامی که از بدان و دوستان بدکار دوری کنند اسباب معصیت را از میان برداشته و خود را برای انجام آن ضعیف می سازند.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه **«وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»** آمده است: **«مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَ يَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، فَيُخْرِجُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهُوَى؛** کسی که بداند خدا او را می بیند و آنچه را می گوید می شنود و از اعمال نیک و بدی که انجام می دهد آگاه است و این امر او را از اعمال قبیح بازدارد این کسی است که از مقام پروردگارش خائف است و نفس خویش را از هوای بازمی دارد»<sup>۱</sup>.

در آیات قرآن مجید نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که در واقع گفتار امام علیه السلام برگرفته از آنهاست.

در آیه چهاردهم سوره علق درباره بعضی از کافران و تکذیب کنندگان پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است: **«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؛** آیا او نمی دانست که خداوند اعمالش را می بیند».

در آیه ۱۰۸ سوره نساء می خوانیم: **«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ؛** آن ها زشتکاری خود را از مردم پنهان می دارند؛ اما از خدا پنهان نمی دارند». این سخن را با نکته ای که مرد سالکی بیان کرده پایان می دهیم: نقل شده که او بعد از گناهی توبه کرده بود ولی پیوسته می گریست. به او گفتند: چرا این قدر گریه می کنی؟ مگر نمی دانی خداوند غفور است و آمرزنده گناهان؟ گفت: آری ممکن است او عفو کند ولی این خجالت و شرمساری را از این که او مرا به هنگام گناه دیده است، چگونه از خود دور سازم؟

وان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم؟!

۱. کافی، ج ۲، ص ۷، ح ۱۰.

## ۳۸۶

الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ، وَ التَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا وَتَفَّتْ بِالتَّوَابِ عَلَيْهِ غِبْنٌ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِحْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ.

امام علیؑ فرمود:

اعتماد به دنیا با وجود آنچه با چشم خود از (تحولات و دگرگونی‌های) آن مشاهده می‌کنی جهل و نادانی است و کوتاهی در حُسن عمل با وجود اطمینان به پاداش (الهی) برای آن، غبن و خسارت است و اطمینان به هرکس قبل از آزمایش و امتحان او دلیل عجز و ناتوانی است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

دانشمند معروف، میدانی، در مجمع الامثال این کلام حکیمانه را در ذیل کلمات امیرمؤمنان علیؑ آورده با بعضی از اضافات (که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است). از جمله «البخل جامع لمساویء العیوب» که در حکمت ۳۷۸ گذشت (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰) و بعید نیست که این‌ها هر دو با هم در کلام امام علیؑ آمده و سید رضی آن‌ها را تفکیک نموده است. اضافه می‌کنیم: مرحوم آمدی نیز آن را در غرر با تفاوتی ذکر کرده (غررالحکم، ح ۲۳۵۱، ۱۵۸ و ۹۴۹۰) و همچنین ابن طلحة شافعی در مطالب السؤول با اضافاتی آورده است. (مطالب السؤول، ص ۲۰۳).

## شرح و تفسیر

### سه نکته حکیمانه

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به سه نکته می‌کند که هر کدام حکمت مستقلی است.

نخست می‌فرماید: «اعتماد به دنیا با وجود آنچه با چشم خود از (تحولات و دگرگونی‌های) آن مشاهده می‌کنی جهل و نادانی است»؛ (الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ).

همه افراد، بدون استثنا یا در تواریخ خوانده‌اند و یا درباره پیشینیان شنیده‌اند و یا با چشم خود دیده‌اند که افراد قدرتمند یا ثروتمند و پرتوان ناگهان قدرت و ثروت و توان خود را از دست داده و به صورت فردی ضعیف و ناتوان درآمده‌اند. یک روز امیر بود و فردای آن اسیر است، یک روز جوانی نیرومند و فردا بیمار ناتوانی در بستر، یک روز ثروتمند و روز دیگر فقیری نیازمند. با این تحولات سریع و دگرگونی‌هایی که در امور دنیا می‌بینیم اگر به امکانات آن اعتماد کنیم آیا نشانه جهل و نادانی نیست؟

عقل کسی است که دل به دنیا نبندد هر چند از امکانات فراوانی برخوردار باشد. این‌گونه افراد آسوده زندگی می‌کنند و آسوده از جهان می‌روند و از تحولات و دگرگونی‌های دهر هرگز ناراحت نمی‌شوند. در حالی که دلبستگان به دنیا با از دست دادن مقام یا مال و ثروت، چنان ناراحت می‌شوند که گاه کارشان به جنون و دیوانگی می‌کشد.

مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه خود نقل می‌کند که ابوالفتح ابن عمید از صاحب بن عباد نزد سلطان وقت، مؤیدالدوله، سعایت کرد تا او را از کار خود (وزیر مخصوص بودن) برکنار ساخت و خودش به تدبیر امور پرداخت همانگونه که برای رکن‌الدوله، پدر مؤیدالدوله تدبیر می‌کرد. روزی ندیمان و دوستان خاص خود را دعوت کرد، مجلس عظیمی تشکیل داد و زینت آلات فراوان و ظروف طلا و نقره‌ای که از حد و حصر خارج بود حاضر ساخت و مشغول نوشیدن شراب شد و آن روز و آن شب مرتباً شراب می‌خورد و به غلامان خود دستور داد که مجلس را به همان حال نگه دارید، چیزی از آن کم و زیاد نشود تا فردا نیز ادامه دهیم و به ندیمان و دوستان خاص خود گفت: فردا صبح نیز در این مجلس شرکت کنید. سپس به اتاق خواب خود رفت و ندیمان به خانه‌های خود بازگشتند. سحرگاهان همان شب مؤیدالدوله دستور داد او را دستگیر کردند و کسی را به خانه‌اش فرستاد که آنچه در آن است گردآوری کرده بیاورد و صاحب بن عباد را به وزارت بازگرداند و ابن عمید همچنان در آن حال نکبت بود تا از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام به دومین نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «کوتاهی در حُسن عمل با وجود اطمینان به پاداش (الهی) برای آن، غبن و خسارت است»؛ (وَالْتَفْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ).

اشاره به این‌که اگر انسان شک در معاد و ثواب و عقاب داشته باشد کوتاهی او در انجام کارهای نیک ممکن است قابل توجیه باشد اما افراد باایمان که معاد را باور کرده و به ثواب و جزای الهی ایمان دارند آن هم ثواب‌های بسیار عظیمی که تناسبی با مقدار عمل انسان‌ها ندارد بلکه فقط مناسب فضل و الطاف الهی است اگر در انجام کارهای نیک کوتاهی کنند به‌راستی عجیب است و این همان غبن

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۱۴، ص ۶۰۳.

و خسارتی است که انسان با دست خود بر خویشتن وارد می‌کند. حقیقت غبن آن است که انسان سرمایه‌ای را از دست دهد و نتواند معادل یا بیش از آن به دست آورد و نیز فرصت مناسبی برای به دست آوردن سود کلانی در اختیار او باشد اما فرصت را از دست دهد و آن سود را تحصیل نکند؛ این‌ها همه مصداق غبن است.

قرآن مجید روز قیامت را یوم التغابن نام نهاده، می‌فرماید: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ»؛ این (رستاخیز عام) در زمانی خواهد بود که خداوند همه شما را در روز اجتماع گردآوری می‌کند و آن روز، روز تغابن است.<sup>۱</sup> تغابن از باب تفاعل معمولاً در مورد کاری گفته می‌شود که دو جانبه باشد مانند تعارض و تراحم و این معنی در قیامت صادق است زیرا همگی خود را مغبون می‌بینند، مؤمنان به این دلیل که کارهای نیک بیشتری انجام نداده‌اند و ای بسا کافران مانع بودند و کافران به این دلیل که هیچ اندوخته‌ای برای آن روز به دستشان نیامده و شاید مؤمنان را در خبررسانی مقصر می‌پندارند. از گفته بعضی از اهل لغت نیز استفاده می‌شود که باب تفاعل همیشه به این معنا نیست و تغابن در آیه مزبور به معنی ظهور غبن است. آری آن روز ظاهر می‌شود که چه اشخاصی مغبون بوده‌اند و چه اشخاصی بهره کافی برده‌اند.

سپس امام علیه السلام به سومین و آخرین نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «اطمینان به هرکس قبل از آزمایش و امتحان او دلیل عجز و ناتوانی است»؛ (وَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِخْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ).

با توجه به این‌که ابلیس آدم‌رو بسیار است پس به هر دستی نباید داد دست. دوستان انسان در سرنوشت او تأثیر عمیقی دارند نباید هیچ‌کس را بدون امتحان به دوستی برگزید. سرمایه‌هایی را که خدا به انسان داده نمی‌توان در اختیار

۱. تغابن، آیه ۹.

هرکس گذاشت، ای بسا انسانِ خائن و سارق باشد، باید افراد را کراراً آزمود و سپس به آنها اطمینان کرد.

این مطلب در عصر و زمان ما اهمیت بیشتری پیدا کرده چراکه ابلیسان آدم‌رو و منافقان ظاهرالصلاح و خائنان در لباس خادم فراوان شده‌اند، بنابراین تا اطمینان از طریق امتحان حاصل نشود اعتماد به آنها نشانهٔ عجز و ناتوانی است. قابل توجه این‌که گاه انسان به کسی بعد از آزمایش‌های متعدد اعتماد می‌کند ولی سرانجام، شخص فاسد و مفسدی از آب درمی‌آید، بنابراین چگونه می‌توان بدون آزمایش به هر کسی اعتماد کرد و دین و دنیای خود را به او سپرد؟ به گفتهٔ شاعر عرب:

وَكُنْتُ أَرَى أَنَّ التَّجَارِبَ عُدَّةٌ      وَخَانَتْ ثِقَاةَ النَّاسِ حِينَ التَّجَارِبِ

من چنین می‌پنداشتم که تجربه و آزمایش، وسیلهٔ خوبی است ولی بعضی از افراد مورد اطمینان به‌هنگام تجربه‌ها (ی دشوار) خائن از آب درآمدند. قابل توجه این‌که امام علیه السلام به سه پیامد منفی که مربوط به سه اشتباه است در این کلام حکیمانه‌اش اشاره کرده است: «جهل» و «غبن» و «عجز». نشانهٔ جهل، تکیه کردن بر این دنیای ناپایدار است و سبب غبن، کوتاهی در انجام کارهای نیک است و نشانهٔ عجز، اطمینان به افراد، قبل از اختبار و امتحان می‌باشد.

مرحوم آمدی در غررالحکم روایات دیگری از امام علیه السلام نقل کرده که هماهنگ با جملهٔ اخیر آن حضرت در حکمتِ مورد بحث است. از جمله این‌که می‌فرماید: «الطُّمَّانِينَةُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ اخْتِبَارٍ مِنْ قُصُورِ الْعَقْلِ؛ اطمینان به هرکس پیش از آزمودن او نشانهٔ کم‌عقلی است»<sup>۱</sup>.

و نیز می‌فرماید: «قَدِّمِ الْاِخْتِبَارَ فِي اتِّخَاذِ الْاِخْوَانِ فَإِنَّ الْاِخْتِبَارَ مِعْمَارٌ يُفَرِّقُ بَيْنَ

۱. غررالحکم، ج ۹۴۹۰.

الأخيارِ وَالْأشجارِ؛ قبل از گزینش دوستان، آن‌ها را آزمایش کنید زیرا آزمایش، معماری است که نیکان را از بدان جدا می‌کند.<sup>۱</sup>

ممکن است سؤال شود که در اخبار متعدد اسلامی آمده است که به همه مسلمانان حُسن ظنّ داشته باشید و فعل آن‌ها را حمل بر صحت کنید آیا این روایات با آنچه در بالا آمد سازگار است؟ پاسخ این سؤال روشن است: از نظر کلی و به‌هنگام معاشرت با مردم باید فعل افراد را حمل بر صحت کرد اما اگر کسی بخواهد شریکی انتخاب کند یا دوستی برگزیند و سرمایه دین و دنیای خود را در اختیار او بگذارد به یقین باید بعد از امتحان و اختبار باشد.

\*\*\*

---

۱. غررالحکم، ح ۹۴۹۲.



# ۳۸۵

مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

برای پستی این دنیا (ی فریبنده پرزرق و برق) همین بس که تنها

جایی است که معصیت خدا در آن می‌شود، و برای رسیدن

به پاداش‌های الهی راهی جز ترک آن نیست.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را ابوعثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵) در تعدادی از کتاب‌هایش نقل کرده و آمدی نیز در غررالحکم با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

## شرح و تفسیر

### در پستی دنیا همین بس!

درباره پستی دنیا و بی ارزش بودن زرق و برق آن در قرآن مجید تعبیرات مختلفی دیده می شود. گاهی از آن تعبیر به لهو و لعب شده: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ»<sup>۱</sup> و گاه از آن تعبیر به زخرف شده و این که اگر مردم دنیا پرست همگی به دنیا اقبال نمی کردند به قدری دنیا بی ارزش بود که برای کافران خانه های پر زرق و برق و زینتی قرار می دادیم: «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ \* وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَّكَبُونَ \* وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>

و در احادیث اسلامی به بر درخت نیم جویده در دهان ملخ تشبیه شده است (وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ رَقَّةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا).<sup>۳</sup> و امثال این تعبیرات.

آنچه در این گفتار حکیمانه می بینیم تعبیر جدیدی در این زمینه است. امام علیه السلام می فرماید: «برای پستی دنیا (ی فریبنده و پر زرق و برق) همین بس که معصیت خداوند فقط در آن انجام می شود و برای رسیدن به پاداش الهی راهی جز ترک

۱. عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. زخرف، آیات ۳۳-۳۵.

۳. نهج البلاغه، کلام ۲۲۴.

آن نیست»؛ (مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَوَكُّهَا).

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به دو نکته در پستی دنیا اشاره می‌کند: نخست این که جای معصیت الهی تنها اینجاست و دوم این که وسیله رسیدن به سعادت جاویدان ترک آن است.

عجیب آن است که در حدیثی از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَمَا ارْتَحَلَ مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَقَتْلَهُ وَقَالَ يَوْمًا: وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ مَا بَا إِمَامَ حُسَيْنٍ (پدرم به سوی کربلا) خَارِجٌ شَدِيدٌ إِمَامٌ هَرَّ زَمَانٌ فِي مَنْزِلِي بِبَادِيَةٍ مِي شَدَّ وَ يَا إِنْ أَنْ حَرَكْتُ مِي كَرْدَ بِه يَادِ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَ قَتْلَ أُو مِي اِفْتَادَ وَ رُوْزِي فَرْمُوْدَ: فِي رِيسْتِي دُنْيَا فِي رَابِرِ خَدَاوَنْدِ مَتَعَالِ هَمِيْنِ بَسْ كِه سِرِ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا (پيامبر بزرگ الهی) بَرَايِ زَنِ اَلُوْدَهْ اَيِ اَزِ زَنَانِ اَلُوْدَهْ بَنِي اِسْرَائِيْلِ هَدِيَهْ فَرَسْتَاَدَهْ شَدَّ».<sup>۱</sup>

این تعبیر اشاره روشنی است به پیش‌بینی شهادت امام علیه السلام.

امام کاظم علیه السلام در حدیث معروف هشام بن حکم که در آغاز جلد اول اصول کافی آمده است خطاب به هشام می‌فرماید: «يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوْا فُضُوْلَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنُوْبِ، وَ تَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفُضْلِ وَ تَرَكَ الدُّنُوْبِ مِنَ الْفَرَضِ؛ عَاقِلَانِ اِضَافَاتِ دُنْيَا رَا تَرَكَ كَرْدَهْ اَنْدَ تَا چِه رَسَدَ بِه گَناهاَن، چَراکه تَرَكَ دُنْيَا فُضِيْلَتِ اِسْتِ وَ تَرَكَ گَناهاَن فَرِيضَه».<sup>۲</sup>

از حدیث بالا به خوبی استفاده می‌شود که منظور از ترک دنیا ترک ضروریات و نیازهای زندگانی ساده نیست چراکه در احادیث دیگر، کمکی برای رسیدن به

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۰.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷.

آخرت شمرده شده (نعم العون الدنيا على الآخرة)<sup>۱</sup> بلکه به تعبیر امام کاظم علیه السلام منظور فضول دنیاست، زرق و برقها، زینت و تجملات بی حساب و مانند آن است بنابراین هیچ منافاتی بین کلام حکیمانه بالا و روایاتی که درباره لزوم برخورداری از حد معقول زندگی آمده نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از راهی عبور می کرد، چشمش به بزغاله مرده ای افتاد که در محل گردآوری زباله ها افتاده بود، به اصحابش فرمود: ارزش این بزغاله چقدر است؟ عرض کردند: اگر زنده بود شاید به اندازه یک درهم نیز نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَلدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا الْجَدْيِ عَلَى أَهْلِهِ؛ دنیا کم ارزش تر است در پیشگاه خدا از این بزغاله در نزد صاحبانش».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۵، ص ۷۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۲۹؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۵۵.

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هرکس برای رسیدن به چیزی تلاش کند یا به همه آن می‌رسد  
یا به قسمتی از آن چیز.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام شریف را میدانی در مجمع الامثال آورده است، صاحب کتاب مصادر بعد از ذکر این مطلب می‌گوید: ما بارها گفته‌ایم که میدانی کتابش را از کتب پیشینیان گردآوری کرده (نه از نهج البلاغه) و قاضی قضاعی نیز در کتاب دستور معالم الحکم آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

## شرح و تفسیر

### هر تلاشی سرانجام به نتیجه می‌رسد، کم یا زیاد

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به تأثیر جدّ و جهد بر وصول به مقاصد عالی کرده، می‌فرماید: «هرکس برای رسیدن به چیزی تلاش کند یا به همه آن می‌رسد یا به قسمتی از آن»؛ (مَنْ طَلَبَ شَيْئاً نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ).

بدون شک برای رسیدن به مقصود، عوامل زیادی باید دست به دست هم بدهند ولی در میان همه آن عوامل، نقش تلاش و کوشش از همه پررنگ‌تر است و تجربه نیز همین را نشان می‌دهد که بزرگان دنیا که به مقاصد عالی دست یافته‌اند بر اثر کار و کوشش و تلاش فراوان بوده و حتی مخترعان و مکتشفان که توانسته‌اند نیروهای مختلف جهان طبیعت را به تسخیر خود درآورند، بر فراز آسمان پرواز کنند و یا به بعضی از کرات بالا برسند، در اعماق دریاها سیر کرده و ذخایر آن را کشف نمایند، نیروی اتم را در اختیار بگیرند و از آن برای مقاصد صلح‌جویانه استفاده کنند، به کشفیات فراوانی در علوم مختلف دست یابند و درهای گنجینه‌های علوم را بگشایند، همه این‌ها در سایه تلاش و کوشش و استقامت و پشتکار است.

شبهه آنچه در گفتار حکیمانۀ بالا آمد در افواه دانشمندان مشهور است گاه به عنوان حدیث از آن یاد می‌شود و گاه به عنوان یک ضرب‌المثل عام و آن این‌که «مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَّ وَجَدَّ»؛ کسی که چیزی را طلب کند و جدیت درباره آن

داشته باشد آن را خواهد یافت» و نیز گفته‌اند: «مَنْ قَرَعَ بَاباً وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ کسی که دری را بکوبد و اصرار کند سرانجام وارد می‌شود». و شاعر نیز آن را به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت داده و می‌گوید:

گفت پیغمبر که چون کوبد دری عاقبت ز آن در برون آید سری  
شبهه آنچه در بالا آمد با تفاوتی در غررالحکم از علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که فرمود: «مَنْ اسْتَدَامَ قَرَعَ الْبَابِ وَ لَجَّ وَ لَجَّ؛ کسی که کوبیدن در را ادامه دهد و اصرار کند وارد می‌شود».<sup>۱</sup>

تفاوتی که گفتار حکیمانه مورد بحث با سایر آنچه در این زمینه نقل شده، دارد این است که امام عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: اگر به تمام آنچه می‌خواهید، نائل نشوید لااقل به بخشی از آن خواهید رسید و این نکته حائز اهمیت است که معمولاً انسان به‌طور کامل ناکام نمی‌شود، گاه به تمام آنچه می‌خواهد بر اساس سعی و کوشش می‌رسد و گاه حداقل به بعضی از آن نائل می‌شود.

در حدیث مشابهی نیز از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «وَمَنْ يُكْثِرُ مِنْ قَرَعِ بَابِ الْمَلِكِ يُفْتَحْ لَهُ؛ کسی که بسیار در خانه پادشاه (خداوند عالم هستی) را بکوبد سرانجام برای او گشوده خواهد شد».<sup>۲</sup>

این نکته نیز حائز اهمیت است که گاه برای رسیدن به مقصود کوشش فردی نتیجه‌بخش نیست و باید از دیگران نیز در امور عمومی کمک گرفت، پیدا کردن اعوان و انصار و یاران نیز نتیجه طلب و تلاش و کوشش انسان است، بنابراین آنچه در این گفتار حکیمانه آمد با آنچه در خطبه ۵ نهج البلاغه آمده که می‌فرماید: «أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ؛ کسی که با کمک یاران قیام کند رستگار و پیروز می‌شود» منافاتی ندارد.

۱. غررالحکم، ح ۳۷۵۸.

۲. اعلام الدین، ص ۱۹۲.

آخرین نکته‌ای که لازم می‌دانیم در این جا یادآور شویم این است که آنچه در کلام امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آمده حکم غالبی است چرا که ممکن است در بعضی از موارد، مطلوب انسان به قدری پیچیده و مشکل باشد و یا گاهی غیر ممکن به نظر برسد که با تلاش و کوشش فراوان نیز به آن دست نیابد.

\*\*\*



مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ، وَمَا شَرُّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ، وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ  
الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ، وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

آن خوبی و نعمتی که به دنبالش جهنم باشد خوبی نیست و آن بدی و مشکلی که بعد از آن بهشت باشد بدی نیست، هر نعمتی در مقایسه با بهشت، حقیر و کوچک است و هر رنج و بلایی در مقایسه با جهنم، تندرستی و عافیت محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار نورانی را سه نفر از بزرگانی که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند در کتاب‌های خود آورده‌اند: مرحوم کلینی در کتاب روضة کافی و صدوق در من لایحضره الفقیه و ابن شعبه حرانی در تحف العقول. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۱).

## شرح و تفسیر

### همه چیز دنیا در برابر آخرت ناچیز است

همان‌گونه که در مصادر این گفتار حکیمانه اشاره شد مرحوم کلینی آن را در کتاب کافی آورده و به صورت بخشی از خطبه بسیار مفصلی است که به نام خطبه وسیله معروف شده و طبق نقل کافی امیر مؤمنان علی علیه السلام این خطبه را در مدینه بعد از هفت روز از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد کرد و مواعظ بسیار مهمی در آن بیان شده که اگر مردم آن را به کار می‌بستند وضع مسلمانان بسیار بهتر از امروز بود. امام علیه السلام به دو نکته مهم درباره خیر و شر در این کلام نورانی اشاره کرده است؛ نخست می‌فرماید: «آن خوبی و نعمتی که جهنم دنبال آن باشد خوبی نیست»؛ (مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ).

سپس می‌افزاید: «و آن بدی و مشکلی که بعد از آن بهشت باشد بدی محسوب نمی‌شود»؛ (وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ).

مفهوم «خیر» و «شر» به طور اجمال بر همه روشن است ولی معیار سنجش آن در جوامع و مکاتب مختلف کاملاً متفاوت می‌باشد، مادی‌گراها خیر و نیکی را در لذات مادی می‌دانند و بدی را در ضررها و زیان‌های مادی، در حالی که مکاتب الهی خیر و شر را به گونه دیگری تفسیر می‌کنند آن‌ها خیر را در سعادت جاویدان سرای دیگر و در فضایل انسانی و صفات برجسته اخلاقی می‌دانند، هرچند زیان‌های مادی نیز ظاهراً سنگین است و به عکس، شر و بدی را در

ردایل اخلاقی و کارهای غیر انسانی و آنچه مایه خسران و زیان در سرای دیگر می شود حساب می کنند و اینجاست که دیدگاه این دو مکتب کاملاً از هم جدا می شود.

در این که تعبیر امام علیه السلام که (نفی خیر بودن از خیری که بعد از آن آتش دوزخ است و نفی شر بودن از شری که بعد از آن بهشت جاویدان است)، آیا یک تعبیر حقیقی است یا مجازی و ادعایی؟ دو نظر متفاوت وجود دارد، بعضی می گویند: خیر مادی واقعاً خیر است اما اگر دنبال آن آتش دوزخ باشد به منزله شر محسوب می شود و شر مادی واقعاً شر است و اگر بعد از آن بهشت جاویدان باشد به منزله خیر محسوب می شود. ولی حق این است که تعبیر، یک تعبیر واقعی است زیرا خیر و شر و خوب و بد بودن چیزی با در نظر گرفتن تمام جهات آن می باشد اگر انسان، امروز غذای بسیار لذیذی بخورد ولی بعد از آن یک هفته بیمار شود و در بستر بیفتد هیچ عاقلی آن را خیر نمی نامد و به عکس اگر انسان داروی تلخی را می نوشد و به دنبال آن از یک بیماری سخت بهبودی می یابد هیچ کس آن را شر حساب نمی کند بنابراین آغاز و انجام و تمام جوانب را باید در نظر گرفت تا بتوان حکم به خیر بودن یا شر بودن چیزی کرد، به همین دلیل کارهای ظاهراً خیری که بعد از آن آتش دوزخ است واقعاً شر است، هوس رانی های بی حساب، حکومت کردن به غیر حق، لذات گناه آلود دنیوی، تمامشان از نظر خداپرستان شر است چون پایانش دوزخ است و به عکس، شهادت در راه خدا و انفاق فی سبیل الله و تحمل زحمات در مبارزه با هوای نفس که بعد از آن بهشت جاویدان الهی است واقعاً خیر است.

در ضمن از کلام امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که خیر و شر چیزی است که با حکم عقل درک می شود و پاسخ خوبی است برای اشاعره که منکر خیر و شر به حکم عقل اند. امام علیه السلام در این جا به یک استدلال عقلی تمسک بسته که

عقیده منکران را ابطال می‌کند.

سپس امام علیه السلام به دو نکته دیگر اشاره می‌فرماید که هرکدام تأکیدی بر یکی از دو نکته اول است، در تأکید بر نکته اول می‌فرماید: «هر نعمتی در برابر بهشت، حقیر و کوچک است»؛ (وَكُلُّ نِعْمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ).

بنابراین، نعمت‌های مادی که از طریق حرام به دست آمده گرچه در کوتاه‌مدت لذتی دارد ولی در برابر بهشتی که انسان آن را از دست می‌دهد بسیار کوچک است.

و در تأکید بر نکته دوم می‌فرماید: «هر رنج و بلائی در مقایسه با جهنم، عافیت و تندرستی است»؛ (وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ).

به همین دلیل خداوند انسان را با انواع بلاها آزمایش می‌کند تا صف صابران را از دیگران جدا سازد و پاداش خیر به آن‌ها دهد. قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به صابران.<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَنَبْلُوَنَّكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»؛ و شما را بابتی‌ها و خوبی‌ها آزمایش می‌کنیم و به سوی ما بازگردانده می‌شوید.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. بقره، آیه ۱۵۵.

۲. انبیاء، آیه ۳۵.

أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ  
الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ. أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.

امام علیه السلام فرمود:

آگاه باشید که یکی از بلاها فقر و تنگدستی است و بدتر از آن بیماری جسم  
است و از آن بدتر بیماری قلب (فساد اخلاق و انحراف عقیدتی) می باشد  
و بدانید که تقوای قلب به دلیل صحت بدن است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه - به گفته مرحوم خطیب در مصادر - جزء وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام  
حسن علیه السلام است که مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی خود به صورت مسند از آن حضرت با اضافات فراوانی  
نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۱).  
اضافه می کنیم که مرحوم ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول با اضافاتی نقل کرده است (تحف  
العقول، ص ۲۰۳) نیز در غررالحکم با تفاوتی آمده که نشان می دهد از منابع دیگری گرفته شده است  
(غررالحکم، ج ۸۲۱۹).

## شرح و تفسیر

### بدترین بلاها

امام علیه السلام در این گفتار نورانی در چهار جمله به چهار نکته مهم اشاره می‌کند. در جمله‌های سه‌گانه نخست اشاره به سه بلا کرده که یکی از دیگری شدیدتر و رنج‌آورتر است.

نخست می‌فرماید: «آگاه باشید که فقر و تنگدستی یکی از بلاهاست»؛ (الْأَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَقَاةَ).

در حکمت ۱۶۳ نیز فقر به عنوان «الموت الاکبر؛ مر بزر تر» معرفی شده است. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ؛ فقر مایهٔ روسیاهی در دنیا و آخرت است».<sup>۱</sup>

دلیل آن هم روشن است؛ شخصی که گرفتار فقر و تنگدستی می‌شود چه بسا آلودهٔ گناهان زیادی از قبیل سرقت و خیانت و تقلب و مانند آن می‌گردد. از نظر معنوی، فقر، انسان را به ناشکری و ناسپاسی در برابر پروردگار و جزع و فرج و امی دارد و به این ترتیب، هم از خدا دور می‌شود و هم از خلق خدا.

به همین دلیل در اسلام دستورهای فراوانی برای مبارزه با فقر داده شده است چراکه دعوت به فضایل اخلاقی و ایمان و اعتقاد صحیح به‌هنگام بی‌نیازی، بسیار آسان‌تر است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

البته نمی‌توان انکار کرد که گروهی از اولیاء الله هستند که گرفتار فقرند و در عین حال شاکرند و صابرند و در مسیر حق گام برمی‌دارند.

آنگاه امام علیه السلام در جمله دوم اشاره به چیزی که بدتر از فقر است می‌کند، می‌فرماید: «بدتر از فقر، بیماری بدن است»؛ «وَأَشَدُّ مِنْ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ».

به یقین، غالب افراد اگر زندگانی فقیرانه‌ای داشته باشند ولی تندرست باشند آن را بر غنای توأم با بیماری و بیزاری از همه چیز، ترجیح می‌دهند. انسان بیمار که ملازم و حلیف بستر است چه بهره‌ای می‌تواند از غنا و ثروت خود ببرد جز این‌که ببیند و حسرت بخورد. بسیاری کسانی که حاضرند تمام ثروت خود را بدهند تا از بستر بیماری برخیزند.

اساساً همان‌گونه که اشاره کردیم ثروتمند بیمار نه تنها از ثروت خود بهره‌ای نمی‌برد بلکه زجر هم می‌کشد چون می‌بیند دیگران از ثروت او بهره‌مند می‌شوند و او محروم است.

سپس امام علیه السلام به بلایی که از آن هم بدتر است اشاره کرده، می‌فرماید: «و بدتر از بیماری بدن، بیماری قلب است»؛ «وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ».

روشن است که منظور از قلب در این جا آن عضوی که وسیله خون‌رسانی به تمام بدن است نمی‌باشد بلکه قلب به معنای روح و جان آدمی است و در لغت، یکی از معانی آن نیز همین معنا ذکر شده است. افراد بیمار دل کسانی هستند که یا از نظر اعتقادی گرفتار انحرافات مختلفی شده‌اند و یا از نظر اخلاقی آلوده به انواع رذایل گشته‌اند مانند بخل و حسد و کینه‌توزی و شهوت‌پرستی و ....

معلوم است که بیماری تن در دنیا انسان را آزار می‌دهد ولی بیماری قلب و روح، هم در دنیا انسان را آزار می‌دهد و هم مایه بدبختی او در سرای دیگر است و به همین دلیل بیماری روح و قلب از همه آنچه قبلاً ذکر شد بدتر می‌باشد. در آخرین جمله از این کلام نورانی، امام علیه السلام می‌فرماید: «آگاه باشید که به سبب

صحت بدن تقوای قلب حاصل می شود؛ (أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ). اشاره به این که عقل سالم و اخلاق خوب از سلامت جسم سرچشمه می گیرد یا به تعبیر دیگر انسانی که از نظر جسمی سالم نباشد زمینه های بی تقوایی ممکن است در وی حاصل شود.

ولی باید توجه داشت که این جمله به این صورت در تمام نسخه های اصلی نهج البلاغه که به دست ما رسیده، نیامده است بلکه در همه نسخه های معروف به این صورت نقل شده است: «وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛ بهتر از صحت بدن تقوای قلب است».

به این ترتیب جمله مزبور هماهنگ با جمله های قبل از آن می شود که امام علیه السلام درباره اهمیت تقوای الهی و فضایل اخلاقی و برتری آن بر مال و ثروت و سلامت تن بیان فرموده است. در حالی که جمله مزبور به صورت اول هیچ هماهنگی ای با جمله های قبل ندارد و بعید نیست که صبحی صالح که این نسخه را انتخاب کرده اشتباه نموده باشد.

مرحوم علامه مجلسی نیز در بحارالانوار به نقل از نهج البلاغه جمله مزبور را به صورت دوم آورده است که نشان می دهد نسخه نهج البلاغه ای که نزد ایشان بوده به همین صورت بوده است.<sup>۱</sup>

در نهج البلاغه ای که اخیراً از طرف سازمان اوقاف جمهوری اسلامی منتشر شده و در مقدمه آن تصریح شده که در تحقیق عبارات نهج البلاغه به چهار نسخه قدیمی موجود در کتابخانه های مهم مربوط به زمانی که نزدیک به زمان مرحوم سید رضی بوده اعتماد شده است نیز جمله بالا به صورت دوم یعنی «وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ» آمده است. بنابراین احتمال اشتباه صبحی صالح بسیار قوی به نظر می رسد. به خصوص این که در مصادر نهج البلاغه نیز به همین

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۵، ح ۱۲.



صورت دوم ذکر شده است.

در ضمن، از کلام مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار و کسانی که عبارت نهج البلاغه را به صورت دوم آورده اند استفاده می شود که منشأ اشتباه صبحی صالح حذف بعضی از جمله های گفتار حکیمانه مورد بحث است و در اصل چنین بوده است: «الْأَوْ إِنْ» «مِنَ النَّعْمِ سَعَةَ الْمَالِ وَأَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَأَفْضَلُ» «مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛ آگاه باشید که یکی از نعمت های مهم الهی وسعت مال است و از وسعت مال برتر صحت بدن است و از صحت بدن برتر تقوای قلب است».

در واقع امام علیه السلام در مقابل سه جمله اول که اشاره به فقر و بیماری جسمانی و بیماری قلب فرموده و یکی را از دیگری بدتر شمرده، در این عبارت به نقطه های مقابل آن اشاره کرده (ثروت و مال و صحت بدن و صحت قلب) و هر کدام را از مورد قبلی بالاتر شمرده است.

\*\*\*



## ۳۸۹

«مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»  
و فِي رَوَايَةِ أُخْرَى: مَنْ فَاتَهُ حَسَبٌ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعَهُ حَسَبُ آبَائِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که اعمالش او را عقب براند نسبش او را پیش نخواهد برد.  
و در روایت دیگری آمده است: آن کس که از ارزش‌های وجودی بی‌بهره است  
ارزش پدران و نیاکان سودی به او نخواهد بخشید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر در این جا تنها به این جمله قناعت می‌کند که این کلام حکیمانه از کلماتی است که در نهج البلاغه تکرار شده و تحت شماره ۲۳ آمده است و با مراجعه به آنچه مصادر در آن جا ذکر کرده مشاهده می‌کنیم که جمله اول از این گفتار حکیمانه در کتاب‌های زیادی از جمله نهج‌الایه ابن اثیر، عقد الفرید ابن عبد ربه و غررالحکم آمدی، از آن حضرت نقل شده ولی فخر رازی در ذیل آیه ۸۱ سوره بقره آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. (و البته منافاتی میان این دو نیست) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲). ولی آنچه در حکمت ۲۳ آمده فقط جمله اول است و اما جمله دوم (من فاتته حسب نفسه...) در آن جا ذکر نشده است.

## شرح و تفسیر

### هر افتخاری است در عمل است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که بسیاری، از آن غافل‌اند. می‌فرماید: «کسی که اعمالش او را به عقب براند نسبتش او را پیش نخواهد برد»؛ (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ).

اشاره به این‌که ارزش و شخصیت در انسان به صفات و فضایل شخصی اوست، علم و دانش، شجاعت و سخاوت، بزرگواری و امانت و صفات برجسته دیگر. و آن‌ها که از این صفات بی‌بهره‌اند و تنها به مقام پدران خود افتخار می‌کنند در اشتباه بزرگی هستند و به گفته شاعر:

گیرم پدر تو بود فاضل      از فضل پدر، تو را چه حاصل؟  
و به گفته بعضی از بزرگان: از عجایب روزگار این است که انسان زنده به شخص مرده‌ای افتخار کند و استخوان‌های پوسیده را نشانه عظمت خود بداند. این همان است که قرآن مجید در سوره حجرات به آن اشاره کرده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این‌ها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!»<sup>۱</sup>.

۱. حجرات، آیه ۱۳.

البته عظمت نیاکان ممکن است به صورت تشریفاتی مایه افتخار شود ولی افتخار حقیقی در پرتو صفات و اعمال خود انسان است.

در حدیثی می‌خوانیم: شخصی خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید و عرض کرد: به خدا سوگند که بر روی زمین کسی از نظر شرافت پدر از تو برتر نیست. امام علیه السلام فرمود: «التَّقْوَى شَرَفَتْهُمْ وَطَاعَةُ اللَّهِ أَحْظَتْهُمْ؛ تقوای الهی آن‌ها را شریف نمود و اطاعت پروردگار آن‌ها را والامقام ساخت». آن مرد بار دیگر عرض کرد: به خدا سوگند تو بهترین مردم هستی. امام علیه السلام فرمود: ای مرد! قسم مخور؛ خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ اتَّقَى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اطَّوَعَ لَهُ وَ اللَّهُ مَا نَسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةَ، آيَةٌ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ بهتر از من کسی است که تقوای الهی اش بیشتر و مطیع تر در برابر فرمان خدا باشد به خدا سوگند این آیه را هیچ آیه‌ای نسخ نکرده است: خداوند شما را طوایف و قبایلی قرار داده تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست»<sup>۱</sup>.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «سه چیز است که از اعمال دوران جاهلیت است...» و نخستین آن را «الفخر بالانساب؛ افتخار به نسب» ذکر فرمود.<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می‌دهیم: زید بن موسی (برادر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) در مدینه خروج کرد و بر ضد حکومت قیام نمود و در مدینه آتش افروزی کرد و عده‌ای را به قتل رساند و به همین دلیل زید النار نامیده شد. لشکریان مأمون او را اسیر کردند و نزد مأمون آوردند. مأمون گفت: او را نزد ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ببرید. یاسر (غلام حضرت) می‌گوید: هنگامی که او را نزد امام علیه السلام آوردند حضرت به او

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۷، ح ۳۳

۲. همان، ج ۷۰، ص ۲۹۱، ح ۱۵.

فرمود: آیا سخن افراد بی سروپای کوفه که می‌گویند: فاطمه زهرا علیها السلام دامانش پاک بود و خداوند تمام فرزندانش را بر آتش دوزخ حرام کرد، تو را فریفته؟ این فقط مربوط به امام حسن و امام حسین بود اگر چنین می‌پنداری که تو خدا را معصیت کنی و وارد بهشت شوی و موسی بن جعفر اطاعت خدا را کند و او هم وارد بهشت شود در این صورت مقام تو نزد خداوند از موسی بن جعفر علیه السلام هم بالاتر است.

سپس فرمود: «وَ اللَّهُ مَا يَنَالُ أَحَدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَنَالُهُ بِمَعْصِيَتِهِ فَيُسَّ مَا زَعَمْتَ؛ به خدا سوگند کسی به مقامات الهی نمی‌رسد مگر از طریق طاعت او ولی تو چنین پنداشته‌ای که به آن مقامات از طریق معصیت می‌رسی، چه پندار غلطی!».

سپس زید عرض کرد: من برادرت و فرزند پدرت هستم. حضرت فرمود: تو برادر من هستی مادامی که اطاعت خداوند متعال کنی. نوح عرض کرد: خداوند! فرزند من از خانواده من است و وعده تو حق می‌باشد (که خاندان مرا نجات دهی) و تو احکم الحاکمین. خداوند فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست او عمل غیر صالحی است (= فرد ناشایسته‌ای است). خداوند متعال او را به سبب معصیت از خاندان نوح طرد کرد.<sup>۱</sup>

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که مأمون او را به خاطر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بخشید و او تا پایان خلافت متوکل عباسی زنده بود سپس از دنیا رفت و در سامرا به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌افزاید: «در روایت دیگری (این مطلب به صورت دیگری نقل شده است): آن‌کس که از ارزش‌های وجودی

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۱، ح ۶ و ج ۴۹، ص ۲۱۸، ح ۲

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۴

بی بهره است ارزش پدران و نیاکان سودی به او نخواهد بخشید؛ (مَنْ فَاتَهُ حَسَبُ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعَهُ حَسَبُ آبَائِهِ).

مضمون این سخن همان است که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه اول فرموده و هردو بر این معنا تأکید دارند که ارزش وجودی انسان به فضایل و صفات و ویژگی‌های وجود خود اوست و عظمت پدران و فضایل آن‌ها سودی به انسان نمی‌بخشد اگر خودش از آن‌ها بی بهره باشد.

متأسفانه نه تنها در دوران جاهلیت افتخار به انساب و آباء امر بسیار رایجی بود تا آن‌جا که گاهی به گورستان می‌رفتند و تعداد قبرهای مردگان قبیله خود را می‌شمردند تا برتری خود را بر قبایل دیگر اثبات کنند: ﴿أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾<sup>۱</sup> بلکه در عصر ما نیز همین سنت جاهلی باقی است که عده‌ای فاقد هرگونه علم و دانش و فضیلت اخلاقی، تنها با اتکا به فضایل آباء و نیاکانشان انتظار دارند در جامعه مورد احترام و صاحب شخصیت باشند.

\*\*\*

۱. تکاثر، آیات ۱ و ۲.





لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ. وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرْمَّةٍ لِمَعَاشِهِ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.

امام علیه السلام فرمود:

انسان با ایمان ساعات شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می‌دهد و قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذات حلال و دلپسند می‌گذارد و سزاوار نیست که انسان عاقل حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر حرام.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکمت‌آمیز مطابق آنچه مرحوم شیخ طوسی در امالی آورده جزء وصایای امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام است که در ذیل کلام حکیمانه ۳۸۸ در آن کتاب ذکر شده است. اضافه بر آن قبل از مرحوم سید رضی در کتاب محاسن برقی، کتاب السفر، از اصیغ بن نباتة ذیل آن (ولیس للعاقل...) نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲).

## شرح و تفسیر

### تقسیم صحیح ساعات شب و روز

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برنامه‌ای به منظور نظم زندگی پربرکت برای انسان‌ها، ارائه داده است.

نخست می‌فرماید: «انسان با ایمان ساعات شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند»؛ (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ).

روشن است که منظور از ساعت در اینجا، ساعت مصطلح امروز نیست که عبارت از شصت دقیقه باشد بلکه ساعت به مفهوم لغوی آن است یعنی بخشی از زمان (برحة من الزمان).

آنگاه به این تقسیم سه‌گانه پرداخته، می‌فرماید: «قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می‌دهد و قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذات حلال و دلپسند می‌گذارد»؛ (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ).

به این ترتیب قسمت مهم و اصلی زندگی همان مناجات با پروردگار است و قسمت دوم که انسان را برای بخش اول آماده می‌سازد ترمیم معاش و کسب درآمدهای مادی است به گونه‌ای که سربار دیگران نباشد و زندگی معقول آبرومندی برای خود تهیه کند.

بخش سوم که در واقع کمک به دو بخش اول می‌کند این است که به استراحت و تفریح سالم بپردازد تا هم نشاط برای کار پیدا کند و هم برای عبادت و نیز بتواند سلامتی را که شرط انجام بخش اول و دوم است برای خود حفظ کند.

چه تقسیم جالب و دلپسندی که ضامن سعادت دنیا و آخرت است!

بعضی از شارحان از این تقسیمات سه‌گانه این‌گونه استفاده کرده‌اند که باید به هر کدام هشت ساعت را اختصاص داد؛ کار نباید بیش از هشت ساعت باشد و استراحت و تفریح نیز بیش از این مطلوب نیست و اما مناجات با پروردگار نیز با توجه به مقدمات و آمادگی‌هایی که جهت آن لازم است (شست‌وشوی بدن، طهارت لباس، غسل و وضو و نیز رفتن به مسجد و بازگشت از آن و انجام عبادات) هشت ساعت را دربر می‌گیرد.

البته ممکن است برای عده‌ای این تقسیم به‌طور دقیق انجام نشود ولی با مقداری کم و زیاد تقسیم مزبور صادق است.

اما متأسفانه بعضی آن‌چنان غرق زندگی مادی می‌شوند که تقریباً تمام اوقات شب و روز آن‌ها به آن تعلق می‌گیرد و حتی در خواب نیز حساب درآمدها و بدهی‌ها را انجام می‌دهند و به زن و فرزند خود نیز نمی‌رسند و حتی سلامتی خود را در این راه به خطر می‌اندازند. این‌ها درحقیقت بی‌نویانی هستند که برای دیگران زحمت می‌کشند، جمع می‌کنند و می‌گذارند و می‌روند. نه خود از آن بهره‌ای می‌گیرند و نه به نیازمندان بهره‌ای می‌دهند.

و به عکس، بعضی کسب و کار را رها کرده و گوشه‌ عزلت اختیار نموده و دائماً مشغول عبادت‌اند که به یقین آن‌ها نیز از تعلیمات اسلام دور و با آن بیگانه‌اند. و گروه سومی غرق لذات و عیاشی و هوسرانی هستند؛ نه از دنیا خبر دارند و نه از عقبی، اموال بی‌حسابی از پدر و مادر یا از طرق دیگر به آن‌ها رسیده و همه چیز را رها کرده و به عیش و نوش پرداخته‌اند که به یقین آن‌ها نیز نه

عاقبت خوبی در این دنیا دارند و نه آینده‌ای در آخرت.

در بعضی از روایات ساعات شبانه‌روز به چهار بخش تقسیم شده است. از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین می‌خوانیم: «اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يَخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ؛ کوشش کنید که زمان شما به چهار بخش تقسیم شود: بخشی برای مناجات با پروردگار و بخشی برای امر معاش و بخشی برای معاشرت با دوستان و افراد مورد اعتماد که عیوب شما را برای شما بازگو می‌کنند و با خلوص باطن به شما خدمت می‌نمایند، و بخشی از آن را نیز برای لذات غیر حرام باقی گذارید»<sup>۱</sup>.

و روایات دیگری نیز به همین مضمون یا قریب به آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است. و روشن است که منافاتی بین این تقسیم بندی‌ها نیست برای این که در تقسیم سه گانه بخشی در بخش دیگر ادغام شده است.

در ضمن از این احادیث به خوبی استفاده می‌شود که اسلام هیچ‌گونه مخالفتی با لذات حلال ندارد بلکه بر آن تأکید نموده زیرا همان‌گونه که در بالا به آن اشاره شد تفریح سالم و لذات حلال، روح را آرامش بخشیده و جسم را سالم می‌کند و انسان در پرتو آن می‌تواند به بخش‌های مهم زندگی، بهتر برسد. ولی مهم آن است که خط فاصل لذات حلال و حرام روشن گردد و این احادیث بهانه‌ای برای هوس‌رانی و عیاشان نگردد.

سپس امام علیه السلام در بخش دوم این گفتار حکیمانه همان مطلب را به صورت زیبای دیگری بیان کرده است، می‌فرماید: «سزاوار نیست که انسان عاقل

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱.

حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر حرام؛ (وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ).

جمعی از شارحان نهج البلاغه واژه «شاخص» را در این جا «مسافر» معنا کرده‌اند که البته یکی از معانی این واژه همین است و به این ترتیب گفته‌اند: نه تنها انسان در حضر باید اوقات شبانه‌روز را به سه بخش تقسیم کند بلکه سفرش نیز باید چنین باشد. ولی با توجه به این که واژه شاخص تنها به معنای مسافر نیست بلکه به کسی که برای کاری قیام می‌کند نیز اطلاق می‌شود ضرورتی ندارد که ذیل این کلام حکمت‌آمیز را فقط مربوط به زمانی که کسی در حال سفر است بدانیم.

\*\*\*



أَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا، وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ!

امام علیه السلام فرمود:

زهد و بی‌اعتنایی به (زرق و برق) دنیا پیشه کن تا خداوند چشم تو را برای دیدن عیوب آن بینا سازد و غافل مباش که (فرشتگان الهی و از آن بالاتر ذات پاک پروردگار) مراقب تواند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه تنها به این قناعت می‌کند که می‌گوید: شبیه این سخن در خطبه‌های ۹۷ و ۱۷۳ و ۱۸۶ گذشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲).  
(اضافه می‌کنیم که مرحوم آمدی در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده و به جای عوراتها «عیوبها» آورده است. غررالحکم، ج ۶۰۸۵).

## شرح و تفسیر

### زاهد باش تا ببینی!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «زهد و بی‌اعتنایی به (زرق و برق) دنیا پیشه کن تا خداوند چشم تو را برای دیدن عیوب آن بینا سازد»؛ «أَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا».

روشن است که انسان هرگاه دل‌بسته و عاشق چیزی باشد هرگز عیوب آن را نمی‌بیند بلکه بسیار می‌شود که عیوب را محاسن و صفات برجسته می‌شمرد و در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يَغْمِي وَيَصِمُّ؛ عِلَاقَةُ تَوْبَةٍ بِشَيْءٍ نَابِئًا وَكَرْتٌ مِي كُنْد»<sup>۱</sup>.

این مسأله با تجربه‌های شخصی کاملاً به اثبات رسیده است که در واقع محبت افراطی و عشق به چیزی، از حجاب‌های معرفت محسوب می‌شود و تا این حجاب کنار نرود انسان حسن و عیب‌ها را از هم تشخیص نمی‌دهد.

شاعر عرب هم می‌گوید:

وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ      وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا  
نگاه خوش‌بینانه (و عاشقانه) به چیزی، تمام عیوب را می‌پوشاند ولی  
نگاه‌های خشمگین همه عیوب را آشکار می‌سازد.

۱. من لا یحضر، ج ۴، ص ۳۸۰، ح ۵۸۱۴.



در شعری از مجنون عامری معروف درباره معشوقه‌اش لیلی می‌خوانیم:  
 يَقُولُونَ لَيْلَى سَوْدَةٌ حَبَشِيَّةٌ      وَلَوْ لَا سَوَادُ الْمِسْكِ مَا كَانَ غَالِيَا  
 می‌گویند لیلی سیاه و حبشی است (درست است ولی) اگر مشک، سیاه نباشد  
 گران‌قیمت نیست.

و به گفته شاعر فارسی‌زبان:

اگر بر دیده مجنون نشینی      به جز زیبایی لیلی نبینی  
 از همین رو گفته‌اند که عیوب خود را از دیگران بشنوید و در آینه وجود  
 دیگران ببینید زیرا انسان به خود بسیار خوش‌بین است و همین خوش‌بینی مانع  
 از مشاهده عیوب خویش است. این سخن در مورد تمام اموری که انسان به آن  
 علاقه دارد صادق است. افرادی هستند که وقتی فحش‌های رکیک از فرزندانشان  
 می‌شنوند آن را شیرین‌زبانی می‌پندارند و هنگامی که شیطنت‌های بدی از آن‌ها  
 می‌بینند آن را نشانه نشاط و استعداد آن‌ها می‌شمرند.

امام علیه السلام درباره زیبایی‌های ظاهری دنیا نیز هشدار می‌دهد و می‌فرماید: اگر  
 می‌خواهید از عیوب دنیا آگاه شوید باید زهد در دنیا را پیشه کنید. هنگامی که  
 بی‌اعتنا شدید، عیوب، یکی بعد از دیگری آشکار می‌گردد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ  
 الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ انْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَائِهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ  
 مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛ کسی که زهد در دنیا را پیشه کند خداوند علم  
 و دانش را در قلب او قرار می‌دهد و زبانش را به آن جاری می‌سازد و عیوب دنیا  
 را به او نشان می‌دهد دردهای دنیا و دواهای آن را می‌شناسد و از دنیا سالم به  
 دارالسلام (و جوار رحمت الهی) می‌رود».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری که آن را نیز مرحوم کلینی در کتاب کافی از آن حضرت

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱.

آورده است می خوانیم: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا؛ هنگامی که خداوند خیر و نیکی برای بنده اش اراده کند او را به دنیا بی اعتنا می سازد و عالم به احکام دینش می کند و عیوب دنیا را در نظرش آشکار می سازد»<sup>۱</sup>.

سپس امام علیه السلام در دومین نکته می فرماید: «غافل مباش که (از تو غفلت ندارند و) مراقب تواند»؛ (وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ!).

اشاره به این که مأموران پروردگار و فرشتگان ثبت اعمال، پیوسته مراقب تو می باشند؛ هر عمل کوچک یا بزرگی از تو سر زند آن را ثبت می کنند و از آن بالاتر عالم، محضر خداست و ذات پاک او به تو از تو نزدیک تر است. بنابراین هرگز مورد غفلت نخواهی بود و چون چنین است تو نیز از حال خود غافل مباش. ارتباط این جمله با جمله اول از این جا روشن می شود که انسان های فریفته دنیا غالباً از خود و آینده خویش غافل می شوند و همین امر سبب بدبختی و تیره روزی آن ها می شود و انسان غافل همواره در دام بلاها گرفتار می گردد.

در حدیثی نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «عَجِبْتُ لِغَافِلٍ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ وَ عَجِبْتُ لِطَالِبِ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ عَجِبْتُ لِضَاحِكٍ مَلَأَ فِيهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي أَرْضَى اللَّهُ أَمْ سَخَطَ لَهُ؛ در تعجبم از کسی که غافل است و از او غافل نیستند و نیز در تعجبم از کسی که در طلب دنیا است و مر در طلب اوست و در شگفتم از کسی که با تمام دهانش می خندد (و قهقهه می زند) در حالی که نمی داند خدا از او راضی است یا خشمگین»<sup>۲</sup>.

سلمان فارسی نیز در این زمینه می گوید: «عَجِبْتُ بِسِتِّ ثَلَاثَةٍ أَضْحَكْتَنِي وَ ثَلَاثَةٍ أَبْكْتَنِي فَأَمَّا الَّتِي أَبْكْتَنِي فَفِرَاقُ الْأَحِبَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ الْمُطَّلَعُ وَ الْوُقُوفُ

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۳، ح ۳۸.

بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأُمَّا الَّتِي أَضْحَكْتَنِي فَطَالِبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَغَافِلٌ  
وَلَيْسَ بِمَعْفُولٍ عَنْهُ وَضَاحِكٌ مِلءَ فِيهِ وَلَا يَدْرِي أَرْضِي لَهُ أَمْ سَخِطَ؛ از شش چیز  
در شگفتم؛ سه چیز مرا می خندانند و سه چیز مرا به گریه وامی دارد. اما آنچه مرا به  
گریه وامی دارد جدایی دوستان عزیز است (دوستی همچون محمد ﷺ  
و وحشت قیامت و ایستادن در پیشگاه خداوند عزوجل و اما آنچه مرا به خنده  
وامی دارد طالب دنیا است در حالی که مر در طلب اوست و غافل است در حالی  
که مورد غفلت نیست، و کسی که با تمام دهان خود می خندد و قهقهه می زند در  
حالی که نمی داند از او خوشنود شده اند یا نه»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳، ح ۲۴.



تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا مدرک خاصی ذکر نکرده و ارجاع به کلام حکمت آمیز ۱۴۸ داده ولی مرحوم آمدی در غرر آن را به همین صورت آورده است در حالی که کراچی (متوفای ۴۴۹) در معدن الجواهر با تفاوتی روشن و با اضافهای آورده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است.

## شرح و تفسیر

### شخصیت انسان زیرزبان او نهفته است

امام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره کرده سپس دلیل زیبایی برای آن ذکر می‌کند، نخست می‌فرماید: «سخن بگویند تا شناخته شوید»؛ (تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا).

اشاره به این‌که اگر می‌خواهید مقامات علمی و فضل و کمال و ایمان و ارزش‌های وجودی شما آشکار گردد و مردم از آن بهره‌گیرند سخن بگویند تا شما را بشناسند و به شخصیت شما پی ببرند و جایگاه خود را در جامعه پیدا کنید و بتوانید فرد مفیدی باشید.

زیرا زبان، ترجمان عقل و کلید گنجینه‌های روح آدمی است و «تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد».

و اگر سکوت کنید ممکن است سالیان دراز در میان مردم باشید و شما را شناسند و از وجودتان استفاده نکنند و در واقع مانند محتکری شوید که مواد مورد نیاز مردم را در انباری پنهان کرده و در آن را قفل نموده است.

آنگاه امام علیه السلام با تعبیر جالبی برای آن استدلال می‌کند، می‌فرماید: «زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است»؛ (فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ).

گویی شخصیت انسان مخفی‌گاهی دارد و آن، زیر زبان اوست، هنگامی که سخن بگویند، زبان از روی آن برمی‌خیزد و مخفی‌گاه آشکار می‌شود.

ضمناً از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می شود:

نخست این که گرچه سکوت نشانه کمال انسان است و در روایات تأکید زیادی بر آن شده ولی در مواردی سخن گفتن لازم و واجب است، همان گونه که پیش از این در روایت بسیار پرمعنایی از امام سجاد علیه السلام آمد که از آن حضرت سؤال کردند: آیا کلام افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام فرمود: هر دو آفاتی دارند اگر از آفات سالم بمانند کلام از سکوت افضل است. عرض کردند: چگونه افضل است ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: خداوند متعال انبیا و اوصیا را به سکوت مبعوث نکرد بلکه آن ها را مبعوث به کلام کرد، هرگز بهشت را با سکوت به کسی نمی دهند و ولایت الله با سکوت حاصل نمی شود، پرهیز از آتش دوزخ با سکوت میسر نمی گردد، همه این ها به وسیله کلام به دست می آید. آری من هرگز ماه را با خورشید برابر نمی بینم، حتی اگر بخواهی فضیلت سکوت را بیان کنی باید با کلام، این فضیلت را شرح دهی در حالی که هرگز نمی توانی فضیلت کلام را با سکوت بیان کنی.

دیگر این که افرادی که فضیلتی ندارند و نقایصی در خود می بینند چه بهتر که در مجالس سکوت کنند و شخصیت ناقص خود را که در زیر زبان شان نهفته است آشکار نسازند.

مرحوم صدوق در کتاب خصال سخنی از شعبی (محدث و تابعی معروف، متوفای ۱۰۳) نقل می کند که می گوید: امیرمؤمنان علیه السلام نه جمله را به صورت ارتجالی (بدون مقدمه) بیان فرمود که چشم بلاغت را درآورد و گوهرهای حکمت و دانش را یتیم نمود و همه مردم را حتی از رسیدن به یکی از آن ها بازداشت. سه جمله در باب مناجات است و سه جمله در باب حکمت و سه جمله در باب ادب.

اما سه جمله ای که در باب مناجات است:

«إلهي كفي لي عزاً أن أكون لك عبداً وكفي بي فخراً أن تكون لي رباً أنت كما أُحِبُّ فاجعلني كما تُحِبُّ؛ إلهي این عزت برای من بس که بنده تو باشم و این افتخار برای من بس که تو پروردگار من باشی تو همان‌گونه هستی که من دوست می‌دارم پس مرا آن‌گونه قرار ده که تو دوست داری».

و اما درباره حکمت و دانش چنین فرمود:

«قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ وَمَا هَلَكَ امْرِئٌ عَرَفَ قَدْرَهُ وَالْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ ارزش هر انسانی به اندازه کاری است که به خوبی از عهده آن برمی‌آید، و آن‌کس که قدر خود را بشناسد (و از آن تجاوز نکند) هرگز هلاک نمی‌شود و انسان در زیر زبانش پنهان است».

و اما سه جمله‌ای که درباره آداب است؛ فرمود:

«أَمِنُنَّ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ وَاحْتَجِ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ وَاسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ؛ به هرکس می‌خواهی، نعمتی ببخش تا امیرش باشی و به هرکس می‌خواهی محتاج شو تا اسیرش شوی و از هرکس می‌خواهی بی‌نیاز باش تا نظیرش باشی».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. خصال صدوق، باب التسعة، ح ۴.



## ۳۹۳

خُذْمِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ؛ فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ.

امام علیه السلام فرمود:

از دنیا همان قدر را بگیر که به سراغ تو می آید و از آنچه از تو روی گردانده روی بگردان (و به دنبال آن مشتتاب) و اگر چنین نمی کنی لااقل در طلب دنیا به صورت معقول تلاش کن (و تندروی مکن).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر می کند غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).  
اضافه می کنیم که مرحوم ابن شعبه حرانی قبل از سید رضی آن را در کتاب تحف العقول ضمن وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام با تفاوت مختصری نقل کرده است. (تحف العقول، ص ۷۸).

## شرح و تفسیر

### تلاش معقول

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته اشاره می‌کند که یکی زاهدانه است و دیگری عاقلانه.

در نکته اول می‌فرماید: «از دنیا همان قدر را بگیر که به سراغ تو می‌آید و از آنچه از تو روی گردانده روی بگردان (و به دنبال آن مشتاب)»؛ (خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ).

اشاره به این که هر انسانی در شرایط معمولی و کسب و کار عادی، درآمدی دارد که این درآمد خواه ناخواه به سراغ او می‌آید. مثلاً هنگامی که زراعت می‌کند معمولاً این زراعت درآمدی دارد و همچنین دامداری و تجارت و صنعت.

ولی بسیار می‌شود که اضافه بر آن به سراغ انسان نمی‌آید. امام علیه السلام می‌فرماید: چه بهتر که تو هم به سراغ آن نروی و این حقیقت زهد و بی‌اعتنایی به دنیا است. هرگز منظور امام علیه السلام این نیست که انسان در خانه خود بنشیند تا رزق و روزی‌اش به سراغ او بیاید این همان چیزی است که باصراحت در روایات از آن نهی شده است. بلکه منظور آن است که اصرار بر افزودن مال و ثروت در جایی که اسبابش فراهم نیست نداشته باشد چرا که هم مشقت زیادی را بر انسان تحمیل می‌کند و هم ممکن است آلوده انواع گناهان و انحراف از مسیر شرع شود و ای بسا اگر به آن نرسد زبان به ناشکری و کفران بگشاید.

در جمله دوم می فرماید: «اگر چنین نمی کنی لااقل در طلب دنیا به صورت معقول تلاش کن (و تندروی مکن)»؛ (فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ). اشاره به این که اگر اصرار داری بر مال و جاه خود بیفزایی، تندروی مکن؛ عاقلانه تلاش کن و آلوده گناهان مشو و به تعبیر دیگر مانند افراد حریص و دنیاپرست که به هر دری می زنند مباش. به یقین یک زندگی ساده و آبرومندانه و خالی از هرگونه آلودگی به گناه، بسیار افتخارآمیزتر است از زندگی پرزرق و برقی که از طریق تلاش خسته کننده و آلوده به انواع گناهان به دست آمده است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می خوانیم که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَحْزُونٌ فَأَتَاهُ مَلَكٌ وَمَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ افْتَحْ وَخُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُنْقِصَ شَيْئاً عِنْدِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدُّنْيَا دَارٌ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَلَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ فَقَالَ الْمَلِكُ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْكَلَامَ مِنْ مَلِكٍ يَقُولُهُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ حِينَ أُعْطِيَتْ الْمَفَاتِيحُ؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که غمگین بود از منزل خارج شد فرشته ای خدمت آن حضرت آمد در حالی که کلید گنج های زمین را در دست داشت عرض کرد: ای محمد! این کلید گنج های زمین است پروردگارت می فرماید: آن ها را بگشا و هرچه می خواهی بردار بی آن که چیزی از مقام تو نزد من کم شود. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه دیگری ندارد و آن را کسی گردآوری می کند که عقلی ندارد. آن فرشته عرض کرد: قسم به خدایی که تو را مبعوث به حق کرده است عین این سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم شنیدم در آن هنگام که کلید این گنج ها به دست من داده شد.<sup>۱</sup> مشکلات عظیمی که در دنیای دیروز و امروز و فردا وجود داشته، دارد

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۸.

و خواهد داشت ناشی از حرص حریصان و دنیاپرستان است که به سهم و حق خود از دنیا قانع نیستند و اصرار دارند از دیگران بگیرند و به خود بیفزایند. سرچشمه جنگ‌ها و نزاع‌ها و بسیاری از پرونده‌های سنگین دادگاه‌ها همین حرص دنیا و بیش از حق خود طلبیدن است و اگر به دستوری که امام علیه السلام فرموده عمل شود آتش جنگ‌ها خاموش می‌گردد و پرونده‌های دادگاه‌ها بسته خواهد شد.

این سخن را با شعری از شاعر عرب پایان می‌دهیم هرچند سخن در این جا بسیار است.

يا حَرِيصًا قَطَعَ الْأَيَّامَ فِي      بُؤْسِ عَيْشٍ وَعَنَاءٍ وَ تَعَبٍ  
لَيْسَ يَعْدُوكَ مِنَ الرِّزْقِ الَّذِي      قَسَمَ اللَّهُ فَأَجْمَلُ فِي الطَّلَبِ

ای کسی که تمام روزها را در ناراحتی و رنج و تعب (برای افزودن مال و ثروت) می‌گذرانی!

(بدان) آن رزقی که خدا برای تو مقرر کرده است از تو دریغ نخواهد شد بنابراین در طلب دنیا معقولانه رفتار کن.

\*\*\*

# ۳۹۶

رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلِ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار سخن‌هایی که از حمله کردن (و اعمال قدرت) نافذتر است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب، آمدی آن را در غرر با تفاوتی که بیانگر استفاده از منبع دیگر است آورده (به جای «انفذ»، «اشد» ذکر کرده) و میدانی در مجمع الامثال آن را به عنوان یک ضرب‌المثل مشهور ذکر کرده است بی آن‌که نامی از قائل آن ببرد (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).

## شرح و تفسیر

### کلمات نافذتر از تیرها!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته مهمی درباره تأثیر سخن کرده، می فرماید: «چه بسیار سخنانی که از حمله (و اعمال قدرت) نافذتر است»؛ (رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ).

این کلام حکمت آمیز ممکن است هم ناظر به تأثیرات مثبت سخن باشد هم تأثیرات منفی آن. زیرا گاهی سخن به قدری نافذ و مؤثر است که ممکن است دشمن یا دشمنانی را مغلوب سازد و مردم را بر ضد آنها بشوراند و آنها را به فرار وادارد. نیز گاه ممکن است تأثیر سخن در آزرده اشخاص و ناراحت کردن آنها از حمله کردن با سلاح بیشتر باشد همان گونه که شاعر عرب می گوید:

جِرَاحَاتُ السِّنَانِ لَهَا التِّيَامُ      وَلَا يَلْتَأَمُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ

جراحات نیزه‌ها ممکن است بهبود یابد ولی ای بسا که جراحات زبان هرگز

بهبودی نیابد.

به همین دلیل است که بعضی نام «لسان» را «سنان» گذاشته‌اند.

زبان آدمی به راستی از عجایب مخلوقات پروردگار است. قطعه گوشتی بیشتر نیست اما کارهای حیرت آوری انجام می دهد. به هنگام غذا خوردن، مرتب لقمه را از یک طرف دهان به طرف دیگر به زیر دندان‌ها می فرستد و به قدری ماهرانه کار می کند که خودش زیر دندان‌ها نمی رود ولی گاه اتفاق می افتد که خطایی از او

سر می زند و انسان چنان زبان خود را گاز می گیرد که فریادش بلند می شود آنگاه به یاد این نعمت الهی می افتد که اگر مهارت زبان نبود این گونه حوادث پیوسته اتفاق می افتاد و زندگی را بر انسان تلخ می کرد.

از سوی دیگر هنگامی که غذا آماده بلعیدن شد کمک بسیار مؤثری به بلع آن می کند و اگر نبود بلعیدن غذا امکان نداشت.

تشخیص طعم غذاهای مختلف و جدا کردن خوب از بد و زهر از دارو نیز به وسیله آن انجام می شود.

پزشکان نیز از مشاهده رنگ و شکل زبان به بسیاری از بیماری ها پی می برند. کار مهم دیگر آن به هنگام سخن گفتن آشکار می شود.

صدایی که از تارهای صوتی از گلوی انسان بیرون می آید یک صدای ممتد، یکنواخت و بی معناست. این زبان است که آن را به وسیله حرکات مختلف تبدیل به مخارج حروف می کند و از آن، کلمه و جمله می سازد و مکنون دل آدمی را بیان می کند.

صدایی که از تارهای صوتی برمی خیزد در واقع مانند ترکیبی است که بر نوک قلم های دانشمندان قرار دارد. این مرکب هیچ شکل و قیافه ای ندارد و این قلم است که با گردش خود به آن شکل حروف می دهد و جمله ها را می سازد و مسائل مهم علمی را منعکس می کند.

اما همین زبان اگر از مسیر حق منحرف شد می تواند مبدل به یکی از بلاهای خطرناک شود و آدمی را تا سرحد کفر و مر بکشاند همان گونه که از قدیم ضمن ضرب المثلی گفته اند: «زبان سرخ، سر سبز می دهد بر باد».

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «فِتْنَةُ اللُّسَانِ اَشَدُّ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ؛ گزش زبان از ضربت شمشیر سخت تر است»<sup>۱</sup>.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۶.

در کتاب تمام نهج البلاغه ضمن وصیت مشروحی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که خطاب به اصحابش می‌کند و آداب دین و دنیا را به آنها می‌آموزد چنین آمده است: «إِحْسَبُوا كَلَامَكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ يَقُلُّ كَلَامُكُمْ إِلَّا فِي الْخَيْرِ كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ، وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا تَغْتَنِمُوا فَرَبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ، وَرُبَّ فِتْنَةٍ أَثَارَهَا قَوْلٌ؛ گفتار خود را از اعمال خویش حساب کنید تا سخن شما جز در راه خیر و نیکی کم شود زبان‌های خود را نگاه دارید و تسلیم فرمان خدا باشید تا غنیمت ببرید. چه بسیار سخنانی که از جمله نافذتر است و چه بسیار فتنه‌ها که از گفتارها برخاسته است».<sup>۱</sup>

در کتاب میزان الحکمة در واژه «اللسان» تحت عنوان «خطر اللسان» روایات تکان‌دهنده‌ای ذکر شده است. از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «رَبُّ لِسَانٍ أَتَى عَلِيَّ إِنْسَانَ؛ چه بسیار زبانی که انسانی را به کشتن داده است».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «كَمْ مِنْ دَمٍ سَفَكَهُ قَوْمٌ؛ چه خون‌هایی که با دهان ریخته شده است».<sup>۳</sup>

به عکس، چه بسیار آتش‌های جنگ‌هایی که با چند جمله خاموش شده و نزاع‌های فامیلی و قبیله‌ای با سخنان شیرین و حساب‌شده‌ای پایان یافته است. شاعر فارسی زبان می‌گوید:

با صارم زبان بگشاید هزار حصن      با تیر خامه درشکند پشت صد سوار

\*\*\*

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۷.

۲. غرر الحکم، ح ۴۱۵۴.

۳. همان، ح ۴۱۵۸.



## كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ.

امام علیه السلام فرمود:

به هر مقدار (از دنیا) قناعت کنی همان برای تو کافی است.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام حکمت‌آمیز آورده مجمع الامثال میدانی است و می‌دانیم میدانی بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته است (متوفای ۵۱۸) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).

اضافه می‌کنیم: ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل (ص ۲۰۳) و کفعمی در محاسبة النفس (ص ۷۴) آن را ضمن کلماتی طولانی از حضرت آورده‌اند از جمله این‌که در عبارت خود چنین نقل می‌کنند: «کل مقتصر علیه کاف و کل ما زاد علی الاقتصاد اسراف».

## شرح و تفسیر

### زندگی ساده قانع‌کننده است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای که در طرز زندگی انسان بسیار مؤثر است اشاره کرده، می‌فرماید: «به هر مقدار (از دنیا) قناعت کنی همان برای تو کافی است»؛ (كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ).

اشاره به این‌که نیاز آدمی با نحوه تفکر و روحیات او متفاوت می‌شود. انسان قانع می‌تواند با زندگی ساده‌ای بسازد در حالی که افراد غیر قانع فکر می‌کنند نیاز آن‌ها با این‌گونه زندگی‌ها تأمین نمی‌شود و باید امکانات فراوان در اختیار داشته باشند؛ منزل وسیع همچون یک قصر، وسایل منزل گسترده و در حد آن، خادمان فراوان، مرکب‌های سواری، سفره‌های رنگین و امثال آن.

گاهی تصور می‌کنند این‌ها همه نیازهای اصلی زندگی آنهاست و گاه نام آن‌ها را زندگی در حد شأن می‌گذارند که همه این‌ها فریب نفس اماره است. اگر روح قناعت بر آن‌ها حاکم باشد می‌دانند این‌ها فوق نیاز بلکه اسراف است. همان‌طور که در عبارت کفعمی خواندیم که طبق آن امام علیه السلام می‌فرماید: آنچه مافوق میانه‌روی است اسراف می‌باشد؛ (کل ما زاد علی الاقتصاد اسراف).<sup>۱</sup>

امام علیه السلام در گفتار حکیمانه دیگری که مرحوم علامه مجلسی آن را در بحارالانوار نقل کرده می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَقْنَعِ الْبَيْسِيرَ لَمْ يَنْفَعِ الْكَثِيرُ؛ کسی که

۱. محاسبه النفس، ص ۷۴.

مقدار کم، او را قانع نسازد مقدار زیاد (از دنیا) نیز او را قانع نخواهد ساخت»<sup>۱</sup>.  
در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «ابن آدم! اِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ وَإِنْ كُنْتَ اِنَّمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ؛ ای فرزند آدم! اگر از دنیا به مقداری که لازم است و کفایت می‌کند بخواهی، ساده‌ترین زندگی برای تو کافی است اما اگر چیزی فراتر از آن بخواهی تمام دنیا را هم به تو بدهند تو را کفایت نمی‌کند»<sup>۲</sup>.

این مطلب در میان مردم معروف است و تجربه نیز آن را نشان داده و در اخبار اسلامی هم منعکس می‌باشد که انسان اگر در مسیر حرص قرار بگیرد هیچ چیز او را سیر نمی‌کند و صاحب «نفس لا یشبع» یعنی روح سیری ناپذیر می‌گردد.  
در حدیث معروف قدسی که امام صادق علیه السلام آن را نقل فرموده می‌خوانیم: «إِنَّ فِيمَا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنَ السَّمَاءِ لَوْ أَنَّ لِبْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ يَسِيلَانِ ذَهَبًا وَفِضَّةً لَابْتَغَى إِلَيْهِمَا تَالِثًا يَا ابْنَ آدَمَ اِنَّمَا بَطْنُكَ بَحْرٌ مِنَ الْبُحُورِ وَوَادٍ مِنَ الْوَادِيَةِ لَا يَمْلَأُهُ شَيْءٌ إِلَّا التُّرَابُ؛ از جمله وحی‌های آسمانی این بود که اگر انسان دو رودخانه از طلا و نقره داشته باشد باز هم رود سومی را می‌خواهد. ای فرزند آدم! شکمت دریایی از دریاها و دره‌ای از دره‌هاست که چیزی جز خاک آن را پر نمی‌کند»<sup>۳</sup>.  
به گفته سعدی:

گفت چشم تنگ دنیا دوست را      یا قناعت پر کند یا خاک گور  
این سخن را با روایت دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم: «شَكَرًا رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ يَطْلُبُ فَيَصِيبُ وَلَا يَقْنَعُ وَتَنَازَعُهُ نَفْسُهُ إِلَى مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ وَقَالَ عَلَّمَنِي شَيْئًا أَنْتَفِعَ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنْ كَانَ مَا يَكْفِيكَ يَغْنِيكَ فَأَدْنَى مَا

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۷۶، ح ۳۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۶.

۳. من لايحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۱۸، ح ۵۹۱۲.

فِيهَا يُغْنِيكَ وَإِنْ كَانَ مَا يَكْفِيكَ لَا يُغْنِيكَ فَكُلُّ مَا فِيهَا لَا يُغْنِيكَ؛ مردی به امام صادق علیه السلام شکایت کرد و عرضه داشت که به دنبال چیزهایی (از دنیا) می‌رود و به آن می‌رسد ولی باز هم قانع نیست و نفس او پیوسته بیش از آن را می‌طلبد و گفت: چیزی به من بیاموز که از آن بهره‌مند شوم. امام علیه السلام در پاسخ، مطلبی فرمود که تعبیر دیگری از کلام حکیمانه مورد بحث است، فرمود: اگر آن اندازه که تو را کفایت می‌کند تو را بی‌نیاز سازد، کمترین چیز دنیا سبب بی‌نیازی توست و اگر بی‌نیازت نسازد همه دنیا را هم به تو بدهند باز هم (عطش تو فرو نمی‌نشیند و) بی‌نیاز نخواهی شد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۱۰.

الْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّيْنِيَّةُ! وَالتَّقَلُّ وَلَا التَّوَسُّلُ مَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا، الدَّهْرُ  
يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ، وَيَوْمٌ عَلَيْكَ؛ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطِرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ!

امام علیؑ فرمود:

مرگ آری اما تن دادن به پستی هرگز و قناعت به مقدار کم آری ولی دست نیاز  
به سوی دیگران دراز کردن، نه. آن کس که با تلاش معتدل و صحیح چیزی را به  
دست نیاورد با تلاش نادرست و بی رویه چیزی به دست نخواهد آورد. دنیا دو روز  
است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. در آن روز که به سود توست مست  
و مغرور مباش و آن روز که به زیان توست صابر و شکیباباش.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که مرحوم حرانی این گفتار حکیمانه را در کتاب تحف العقول (قبل از مرحوم سید  
رضی) با تفاوت مختصر و جابه جایی بعضی از جمله‌ها نقل کرده است و این گفتار حکیمانه در کتاب کافی نیز  
در خطبه معروف وسیله با تفاوت‌هایی آمده است. و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده میدانی در  
مجمع الامثال می‌باشد که بخشی از آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴).

## شرح و تفسیر

### مرگ آری ولی تن دادن به ذلت هرگز!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به چهار نکته مهم اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «مر آری اما تن دادن به پستی هرگز»؛ (الْمَيْبِئَةُ وَلَا الدَّيْنِيَّةُ!).

(منیة) به معنای مر و «دنیة» به معنای پستی است.

یعنی انسان با شخصیت اگر بر سر دو راهی قرار بگیرد که یک راه به سوی مر و شهادت می‌رود و راه دیگر به سوی ذلت و پستی، هرگز دومی را بر اولی ترجیح نمی‌دهد؛ با قامتی رسا به سوی خدا می‌رود و با قامتی شکسته و پست، زیر دست افراد دون همت و پست قرار نمی‌گیرد.

نمونه این معنا در زندگی بسیاری از اولیاء الله و به خصوص معصومین علیهم السلام و به ویژه سرور شهیدان کربلا دیده می‌شود که وقتی آن حضرت را بین تسلیم شدن و زنده ماندن و سر بر فرمان یزید نهادن و یا تن به شمشیر و نیزه‌ها سپردن مخیر ساختند، فرمود: «أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَ ابْنَ الدَّعِيَ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ وَهِيَئَاتَ لَهُ ذَلِكَ هِيَئَاتَ مِنِّي الذَّلَّةُ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَجُدُودٌ طَهَّرَتْ وَحُجُورٌ طَابَتْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ؛ آگاه باشید این مرد ناپاک ناپاک‌زاده مرا در میان شمشیر و ذلت رها ساخته هیئات که بتواند چنین کاری را انجام دهد و هیئات که من تن به ذلت بدهم. خداوند از این کار ابا دارد و همچنین پیامبرش و مؤمنان و نیاکان پاک و دامن‌های پاکیزه (این‌ها به ما

اجازه نمی دهد) که اطاعت لثیمان را بر میدان شهادت کریمان مقدم داریم.<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل خطبه ۵۱ جمله زیبایی دارد که گرچه در شرح آن خطبه آوردیم اما تکرار آن در این جا مناسب به نظر می رسد. درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «سَيِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ اخْتِياراً لَهُ عَلَى الدُّنْيَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عُرضَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ وَأَصْحَابِهِ فَأَنْفَ مِنَ الذُّلِّ؛ بزر و پیشوای ستم‌ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مر در سایه شمشیرها را در برابر ذلت و خواری، به مردم جهان داد، حسین بن علی بود، دشمن به او و یارانش امان داد ولی آن‌ها تن به ذلت ندادند».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام در جمله دوم می فرماید: «قناعت به مقدار کم آری ولی دست نیاز به سوی دیگران دراز کردن نه»؛ (وَالْتَقَلُّ وَلَا التَّوَسُّلُ). «تقلل» به معنای اکتفا به مقدار قلیل است. و «توسل» به معنای دست به دامن دیگران زدن می باشد.

روشن است که اگر انسان در زندگی قانع باشد هرگز نیاز ندارد که سر در پیش هرکس خم کند، تملق بگوید، تعریف و تمجید بی جا کند و عزت و کرامت خود را پایمال سازد.

ولی اگر قناعت به کنار رفت و انسان زندگی پرزرق و برق را برای خود انتخاب نمود، اداره کردن چنین زندگی ای غالباً با عزت و سربلندی میسر نیست؛ یا باید آلوده به انواع گناهان شود و از طرق مشروع و نامشروع کسب درآمد کند و یا سر در پیش این و آن خم کند و به تعبیر امام علیه السلام متوسل به این و آن شود و این شیوه آزادگان و رادمردان نیست.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳، ح ۱۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹.

و به گفته شاعر عرب:

أَقْسِمُ بِاللَّهِ لَمَضُّ النَّوَى	وَشَرِبُ مَاءِ الْقَلْبِ الْمَالِحِ
أَحْسَنُ بِالْإِنْسَانِ مِنْ ذُلِّهِ	وَمِنْ سُؤَالِ الْأَوْجِهِ الْكَالِحِ
فَاسْتَعِنِ بِاللَّهِ تَكُنْ ذَا غِنَى	مُغْتَبِطاً بِالصَّفَقَةِ الرَّابِحِ
فَالزُّهُدُ عِزٌّ وَالتُّقَى سُودٌ	وَذِلَّةُ النَّفْسِ لَهَا فَاضِحِ

سوگند به خداوند که مکیدن هسته‌ها (ی خرما برای سد جوع) و نوشیدن آب چاه‌های شور.

برای انسان بهتر است از تن دادن به ذلت و درخواست از افراد ترش‌روی. بنابراین غنای الهی پیشه کن تا غنی و سربلند باشی و مردم با این تجارت پرسود به تو غبطه خورند.

زهد و قناعت عزت است و تقوا بزرگی و ذلت نفس، رسوایی است.<sup>۱</sup>  
و شاعر فارسی‌زبان نیز می‌گوید:

آخر ز بهر دو نان	تا کی دوی چو دونان
و آخر ز بهر سه نان	تا کی خوری سنانش

و شاعر شیرین‌زبان دیگری می‌گوید:

چو حافظ در قناعت کوش	و از دنیای دون بگذر
که یک جو منت دو نان	دو صد من زر نمی‌ارزد

اهمیت قناعت تا آن اندازه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خيارُ امتی القانعُ وشرارُ امتی الطامع؛ نیکان امت من قناعت‌کاران‌اند و بدان آن طمع‌کاران». <sup>۲</sup> و در حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است می‌خوانیم: «مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ؛ چقدر برای مؤمن زشت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۳۶۲.

۲. کنز العمال، ح ۷۰۹۵ (طبق نقل میزان الحکمة، ماده قناعت).



است که علاقه به چیزی پیدا کند که باعث ذلت او گردد»<sup>۱</sup>.  
 در سومین نکته حکمت‌آمیز می‌فرماید: «آن‌کس که با تلاش معتدل و صحیح چیزی را به دست نیاورد با تلاش ناصحیح چیزی به دست نخواهد آورد»؛ (مَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا).

منظور امام علیه السلام این است که انسان باید برای به دست آوردن روزی، از راه‌های صحیح و معقول وارد شود؛ حرص و طمع را کنار بگذارد و گمان نکند همیشه تلاش بیشتر سبب درآمد بیشتر است زیرا اگر چیزی برای انسان مقدر نشده باشد هر قدر هم تلاش و کوشش کند به آن نخواهد رسید.  
 بعضی از شارحان، این جمله را چنین معنا کرده‌اند: اگر چیزی را به انسان با مدارا ندهند، با زور نخواهند داد.

ولی ظاهر همان است که در تفسیر بالا گفتیم.  
 و شبیه آن، تفسیر دیگری است که در کلام ابن ابی‌الحدید آمده است و می‌گوید:  
 اگر چیزی را بدون کوشش به انسان ندهند با کوشش به او نخواهند داد.  
 البته این سخن اگر ناظر به رزق مقسوم باشد قابل قبول است اما روزی‌هایی که مشروط به تلاش است نمی‌تواند در این تفسیر بگنجد.  
 آنگاه امام علیه السلام در آخرین جمله دورنمایی از زندگانی دنیا را نشان می‌دهد که همه حوادث را در دل خود دارد و دستور جامعی برای برخورد با این حوادث بیان می‌کند، می‌فرماید: «دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. در آن روز که به سود توست مست و مغرور باش و آن روز که به زیان توست صابر و شکیب باش»؛ (الدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ، وَيَوْمٌ عَلَيْكَ؛ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ!).

«تبطر» از ماده «بطر» (بر وزن ضرر) به معنای غرور و مستی حاصل از فرونی

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۱.

نعمت است. واقعیت چنین است که دنیا همیشه به کام انسان نیست همانگونه که همواره به زیان او نمی‌باشد؛ مخلوطی است از شیرینی‌ها و تلخی‌ها، کامیابی‌ها و ناکامی‌ها و پیروزی‌ها و شکست‌ها که باید با هر یک از این دو بخش برخورد مناسبی داشت.

آن روز که دنیا به کام انسان است و شاهد پیروزی را در آغوش گرفته و شاهد زندگی خوب و مرفه را چشیده باید مراقب باشد که این پیروزی او را به غرور و مستی نکشاند بلکه شکرگزار بخشنده این نعمت‌ها باشد و حق آن‌ها را ادا کند تا خدا نعمتش را بر او افزون سازد.

و آن روز که دنیا چهره عبوس خود را نشان می‌دهد و کام انسان را با حوادث ناگوار تلخ می‌کند و مشکلات و مصائب یکی پس از دیگری فرامی‌رسد در آن روز نباید دست و پای خود را گم کند و زبان به شکایت بگشاید و جزع و فرع نماید بلکه باید صبر پیشه کند تا از یک سو اجر صابران را داشته باشد «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»<sup>۱</sup> و از سوی دیگر با صبر و شکیبایی می‌تواند اعصابی آرام داشته باشد و برای برون‌رفت از مشکلات راه چاره‌ای بیندیشد زیرا انسانی که به هنگام بروز مشکلات بی‌تابی می‌کند راه چاره را نیز گم خواهد کرد.

به علاوه بسیار می‌شود که کامیابی و ناکامی، هر دو برای آزمایش انسان‌هاست و اگر حق آن‌ها را درست ادا نکند در آزمایش الهی مردود شده است و به همین دلیل در روایت تحف العقول بعد از این دو جمله آمده است: «فَبِكُلَيْهِمَا سَتُخْتَبَرُ؛ با هر دو به زودی آزمایش می‌شوی»<sup>۲</sup>.

امام علیه السلام در نامه ۷۲ همین دوگانگی حوادث روزگار را با تعبیر حکیمانه دیگری بیان فرموده است؛ خطاب به ابن عباس می‌فرماید: «وَاعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ

۱. بقره، آیه ۱۵۵.

۲. تحف العقول، ص ۲۰۷.

يَوْمَانِ يَوْمُ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُولٍ فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ  
 وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ؛ بدان که دنیا دو روز است: روزی به سود  
 توست و روزی به زیان تو. این دنیا سرایی است متغیر (که هر روز به دست  
 گروهی می افتد) آنچه از مواهب دنیا قسمت توست به سوی تو می آید هر چند  
 ضعیف باشی و آنچه به زیان توست گریبانت را خواهد گرفت (هر چند قوی  
 باشی) و نمی توانی با قدرتت آن را از خود دور سازی». به  
 یقین این گونه توجه به حوادث روزگار آرامش فوق العاده ای به انسان  
 می دهد و از تلخی ناکامی ها می کاهد و از مستی و غرور کامیابی ها جلوگیری  
 می کند.

\*\*\*



نِعْمَ الطَّيِّبُ الْمِسْكُ خَفِيفٌ مَحْمَلُهُ عَطِرٌ رِيحُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

مشک، عطر خوبی است حملش سبک و عطرش بسیار خوب است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری اضافه بر نهج البلاغه نقل نکرده است. تنها می گوید: این سخن را امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نقل فرموده است و جای تعجب نیست زیرا علی علیه السلام باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴).  
قابل توجه این که بسیاری از شروح نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را اصلاً ذکر نکرده اند.

## شرح و تفسیر

### بهترین عطرها

امام علیه السلام در این بیان کوتاه و پرمعنا از یکی از مواد معطر یعنی مشک تعریف و تمجید می‌کند، می‌فرماید: «مشک، عطر خوبی است حملش سبک و عطرش بسیار خوب است»؛ (نِعْمَ الطَّيِّبُ الْمِسْكُ خَفِيفٌ مَّحْمَلُهُ عَطْرٌ رِيحُهُ).

بوی خوش در اسلام و مخصوصاً احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام بسیار مدح شده است و به مسلمانان دستور داده‌اند که از عطریات استفاده کنند و همیشه خوشبو باشند و مخصوصاً به هنگام نماز از بوی خوش استفاده نمایند. مرحوم کلینی در جلد ششم کافی از امام سجاده علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت ظرفی داشت که در آن مشک بود و در کنار سجده گاهش می‌گذاشت و هنگامی که می‌خواست وارد نماز شود از آن بر می‌داشت و خود را خوشبو می‌ساخت؛ (كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَارُورَةٌ مِسْكٍ فِي مَسْجِدِهِ فَإِذَا دَخَلَ لِلصَّلَاةِ أَخَذَ مِنْهُ فَمَسَّحَ بِهِ).<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «صَلَاةٌ مُنْتَطِيبٌ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ صَلَاةً بَغَيْرِ طَيْبٍ؛ نماز کسی که خود را خوشبو می‌کند برتر از هفتاد نماز بدون آن است».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۶، ص ۵۱۵، ح ۶.

۲. همان، ص ۵۱۰، ح ۷.

حتی برای روزه‌دار که بوییدن گل‌ها مکروه است استفاده از عطریات نه تنها ممنوع نیست بلکه توصیه شده است: در روایتی می‌خوانیم: «كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَامَ تَطَيَّبَ بِالطَّيِّبِ وَيَقُولُ الطَّيِّبُ تُحْفَةُ الصَّائِمِ؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگامی که روزه می‌گرفت از عطر استفاده می‌کرد و می‌گفت: عطر تحفه روزه‌دار است»<sup>۱</sup>.

استفاده از عطر نه تنها در حال نماز و روزه بلکه در تمام حالات (جز در حال احرام) توصیه شده است تا آن‌جا که درباره پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْفِقُ فِي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يَنْفِقُ فِي الطَّعَامِ؛ آنچه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای عطر هزینه می‌کرد بیش از آن بود که برای غذا هزینه می‌کرد»<sup>۲</sup>.

البته این موضوع هرگز اسراف نبود زیرا هزینه زندگی ساده پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار کم بود و هزینه عطریات به خصوص مشک که از راه‌های دور می‌آوردند نسبتاً زیاد بود.

البته در مورد زنان اکیداً نهی شده است که به‌هنگام بیرون آمدن از خانه یا ملاقات با نامحرم خود را خوشبو سازند به گونه‌ای که دیگران آن عطر را استشمام کنند زیرا ممکن است منشأ مفاسدی گردد.

به هر حال امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در گفتار حکیمانه مورد بحث، درباره برتری مشک بر عطریات دیگر می‌فرماید: امتیاز این عطر بر سایر عطرها این است که اولاً حملش آسان است زیرا ظرف بزرگی لازم ندارد به علاوه مانند بسیاری از عطریات به صورت مایع نیست که مشکلات خاص خود را داشته باشد بلکه به صورت جامد بوده و استفاده کردن از آن نیز بسیار آسان است؛ انسان با سر انگشت خود می‌تواند مقداری از آن را بردارد و به خویش بمالد. اضافه بر این، بوی مشک را غالب مردم با اختلاف سلیقه‌ای که درباره عطر دارند می‌پسندند

۱. کافی، ج ۴، ص ۱۱۳، ح ۳.

۲. همان، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۱۸.

ولذا امام علیه السلام آن را مدح و ستایش می‌کند.

به همین دلیل از حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام استفاده می‌شود که بسیاری از آن بزرگواران از مشک استفاده می‌کردند حتی گاهی مقداری از آن را در غذا می‌ریختند.<sup>۱</sup>

در اهمیت استفاده از بوی خوش در نمازها همین بس که مرحوم کلینی در باب الغالیه در کافی نقل می‌کند که امام علی بن الحسین علیه السلام شبی از شب‌های سرد زمستانی جبه خز و ردایی از خز و عمامه‌ای از خز پوشیده بود و خود را با بوهای خوش کاملاً معطر ساخته بود یکی از یاران حضرت، ایشان را با آن حالت مشاهده کرد، عرض کرد: فدایت شوم در این وقت شب با این وضع کجا می‌روی؟ فرمود: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُخْطَبَ الْحُورَ الْعَيْنِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ؛ من می‌خواهم از خداوند حور العین را خواستگاری کنم».<sup>۲</sup> اشاره به این‌که استفاده از بوی خوش به‌هنگام عبادت و نماز و پوشیدن لباس‌های خوب به‌هنگام رفتن به مسجد از اموری است که در آخرت پاداش‌های مهم الهی دارد. ممکن است از کلام حکیمانه مورد بحث به نکته مهم گسترده‌تری نیز برسیم و آن این‌که انسان‌های شایسته کسانی هستند که خفیف مئونه و پرفایده‌اند و آن‌ها همچون مشک‌اند که وزن آن کم و عطر آن فراوان است.

گفتنی است که مشک که در فارسی، هم به کسر میم و هم به ضم میم خوانده می‌شود ماده‌ای است سیاه و بسیار معطر که از یک نوع آهو گرفته می‌شود و در واقع خونی است که در کیسه‌ای در زیر شکم او پیدا می‌شود سپس جدا شده و می‌افتد. در آغاز به صورت مایع و تیره‌رنگ و بسیار معطر است و پس از خشک شدن سیاه می‌شود و در واقع از عطرهاى تند است.

۱. برای توضیح بیشتر به کافی، باب المسک، ج ۶، ص ۵۱۴ مراجعه فرمایید.

۲. کافی، ج ۶، ص ۵۱۶، ح ۳.



البته مشک علاوه بر این که به عنوان عطر معروفی به کار می رود خواص طبی فراوانی نیز برای آن ذکر کرده اند و از روایاتی که در باب تروک احرام وارد شده است استفاده می شود که در آن زمان گاه در غذا برای خوشبو کردن می ریختند و خوردن آن مجاز بوده است.

\*\*\*

ضَعُ فَخْرَكَ، وَ أَحْطُطُ كِبْرَكَ، وَأَذْكُرُ قَبْرَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

فخر فروشی خود را کنار بگذار و تکبرت را (از خود) فرو ریز  
و به یاد قبرت باش (و برای آن آماده شو).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را قبل از مرحوم سید رضی نویسنده تحف العقول در کتاب خود (با تفاوتی و در ضمن خطبه‌ای طولانی) آورده است و بعد از مرحوم سید رضی مرحوم ورام در مجموعه خود بدون هیچ تغییری ذکر کرده که نشان می‌دهد آن را از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴).

## شرح و تفسیر

### ردای فخر و تکبر را بیفکن!

جمعی از شارحان نهج البلاغه در این جا به شرح این کلام نورانی پرداخته‌اند و جمع دیگری اصلاً آن را ذکر نکرده‌اند شاید به این دلیل که عین این کلام در لابه‌لای خطبه ۱۵۳ آمده و به شرحی که در آن جا داده‌اند قناعت کرده‌اند و می‌دانیم مرحوم سید رضی گاهی جمله‌هایی را از خطبه‌های مفصل برمی‌گزیده و به عنوان کلمات قصار می‌آورده است.

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه سه دستور مهم می‌دهد که هر کس به آن‌ها عمل کند رستگار خواهد بود.

نخست می‌فرماید: «فخر فروشی خود را کنار بگذار!» (ضَعُ فُخْرَكَ).

ممکن است انسان امتیازاتی داشته باشد که مایه افتخار است چه از نظر علم و دانش و چه از نظر موقعیت اجتماعی و حسن ظاهر و صفات برجسته اخلاقی. این‌ها واقعیت است ولی آنچه نکوهیده است این است که انسان افتخارات خود را ذکر کرده و به آن‌ها افتخار کند و خود را به این وسیله از دیگران برتر بشمارد. از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که این کار یکی از زشت‌ترین کارهاست. در قرآن مجید در ضمن نصایح لقمان می‌خوانیم: «وَلَا تُصَعِّرْ حَدَكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»؛ (پسرم!) با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو

که خداوند هیچ متکبر مغرور خیال پردازی را دوست ندارد».<sup>۱</sup>

این موضوع به قدری اهمیت دارد که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب خصال از آن حضرت نقل کرده، می فرماید: «أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلَبُ الْفَخْرِ؛ مردم را دو چیز هلاک کرده است: ترس از فقر (که موجب دست زدن به کارهای خلاف می شود) و فخرفروشی».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام می خوانیم که در ضمن دعای مکارم الاخلاق از خداوند چنین تقاضا می کند: «وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ؛ خداوند! اخلاق برجسته را به من ارزانی کن و از فخرفروشی مرا مصون دار».<sup>۳</sup>

سپس امام علیه السلام در دومین دستور می فرماید: «کبر خود را فرو ریز»؛ (وَاحْطُطْ كِبْرَكَ).

ممکن است کسی فخرفروشی نکند و سخنی از امتیازات واقعی یا خیالی خود به زبان نیاورد ولی برخورد او با مردم متکبرانه و حتی راه رفتن و سایر حرکاتش آمیخته با کبر و غرور باشد زیرا حقیقت کبر آن است که انسان برای خود برتری خاصی نسبت به دیگران قائل باشد خواه این برتری واقعی باشد یا پنداری و خیالی، معنوی باشد یا مادی، این چیزی است که اسلام و تمام مکاتب اخلاقی آن را نمی پذیرند و در قرآن مجید علاوه بر آنچه در سوره لقمان ضمن نصایح آن مرد حکیم آمده است در جای دیگر می فرماید: «﴿وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾؛ در روی زمین متکبرانه راه مرو زیرا تو نه زمین را می توانی زیر پای خود پاره کنی و نه قامت خود را به بلندای

۱. لقمان، آیه ۱۸.

۲. خصال، ج ۱، ص ۶۸.

۳. باید توجه داشت که فخر به معنای مصدری، همان فخر فروختن است و به معنای اسم مصدری افتخاراتی است که نصیب انسان می شود هرچند به رخ دیگران نکشد.

کوه‌ها برسانی».<sup>۱</sup>

این اشاره به حال کسانی است که متکبرانه راه می‌روند گویی به زمین می‌گویند: زیر پای ما مباش و به کوه‌ها می‌گویند: ما همسان شما هستیم. البته این‌گونه راه رفتن مسأله ساده‌ای است، مهم این است که از روحیه‌ای حکایت می‌کند که بسیار خطرناک و زشت و ناپسند است.

واژه «و احطط؛ فرو بریز» گویا اشاره به این است که یک موجود مزاحم اضافی است که به بدن انسان می‌چسبد و انسان باید آن را از خود دور کند و فرو بریزد تا آسایش پیدا کند.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در جلد دوم بابی مشروح و مفصل درباره نکوهش کبر ذکر کرده، از جمله در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که فرمودند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ؛ کسی که به اندازه سنگینی ذره‌ای از تکبر در قلب او باشد وارد بهشت نمی‌شود».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَزُكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ شَيْخٌ زَانٍ وَ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَ مُقَلٌّ مُخْتَالٌ؛ سه گروه‌اند که خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و به آنان (با نظر لطفش) نگاه نمی‌کند و آنها را پاکیزه نمی‌سازد و عذاب دردناکی در انتظار آنهاست: پیرمرد زناکار و پادشاه جبار و فقیر متکبر».<sup>۳</sup>

بی‌شک تکبر برای همه بد است خواه غنی باشد یا فقیر ولی شخص فقیر متکبر در عالم خیال‌بافی برای جبران کمبود خود گرفتار کبر و غرور می‌شود و خطر او بیشتر است.

۱. اسراء، آیه ۳۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۶.

۳. همان، ص ۳۱۱، ح ۱۴.

شک نیست که کبر سرچشمه مفاسد بسیاری است، کسی که خود را برتر از دیگران می‌داند حاضر نیست به دیگران همچون یک برادر نگاه کند بلکه انتظار دارد همه در برابر او تواضع کنند و به فرمایشش گوش فرادهند و چون مردم از چنین روحیه‌ای متنفرند از او فاصله می‌گیرند در نتیجه او کینه مردم را به دل می‌گیرد و آن‌ها را حق‌شناس می‌پندارد و گاه همین امر سبب می‌شود در حق دیگران ظلم و ستم کند.

کار کبر و غرور گاه به جایی می‌رسد که انسان تسلیم حرف حق نمی‌شود و حتی از اطاعت فرمان خدا سرپیچی می‌کند و به دره کفر سقوط می‌نماید همان‌گونه که شیطان بر اثر کبر و غرورش به چنین سرنوشتی گرفتار شد.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام و آیه‌ای از قرآن مجید پایان می‌دهیم. یکی از یاران امام علیه السلام به نام عمر بن یزید خدمتش عرض کرد: ما غذای خوب می‌خوریم و بوی خوش و عطریات استعمال می‌کنیم و سوار بر مرکب باارزش می‌شویم و گاهی خادم ما نیز به دنبال ما می‌آید آیا این واقعاً مصداق تجبر و تکبر است که من همه آن را ترک کنم؟

امام علیه السلام مدتی سکوت نمود در حالی که به زمین نگاه می‌کرد. سپس فرمود: «إِنَّمَا الْجَبَّارُ الْمَلْعُونُ مَنْ غَمَصَ النَّاسَ وَجَهَلَ الْحَقَّ؛ جبار و متکبر ملعون، کسی است که با مردم «با غمص» برخورد کند و حق را نشناسد».

آن مرد عرض کرد: اما من هرگز حق را انکار نمی‌کنم ولی نمی‌دانم غمص چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «مَنْ حَقَّرَ النَّاسَ وَ تَجَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَذَلِكَ الْجَبَّارُ؛ کسی که مردم را کوچک بشمارد و خود را برتر از آن‌ها بداند، که این شخص جبار است»<sup>۱</sup>. قرآن مجید نیز در تعبیر تکان‌دهنده‌ای می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ آن سرای آخرت را

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۱۳.

(تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است!». <sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام در سومین جمله می‌فرماید: «به یاد قبرت باش»؛ (وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ). منظور از این جمله آن است که انسان باید به فکر مرگ و پایان زندگی باشد و بدانند روزی همه آنچه را از مقام و مال و جاه و قدرت و قوت داردها می‌سازد و به صورت جسم بی‌جان روانه گور می‌شود و او را در آن جا دفن می‌کنند و همه حتی عزیزترین عزیزانش از وی جدا می‌شوند و او می‌ماند و اعمالش. به یقین توجه به این نکته انسان را از فخر فروشی و تکبر و ظلم و ستم به دیگران و غفلت از خدا بازمی‌دارد.

در حدیثی که از امام امیرمؤمنان علیه السلام در امالی شیخ طوسی آمده است می‌خوانیم: «الْمَوْتُ طَالِبٌ وَ مَطْلُوبٌ لَا يَعْجِزُهُ الْمُقِيمُ وَ لَا يَفُوتُهُ الْهَارِبُ فَاقْدِمُوا وَ لَا تَتَكَلَّبُوا فَإِنَّهُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ إِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تُقْتُلُوا تَمُوتُوا وَ الَّذِي نَفْسٌ عَلَيَّ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ عَلَيَّ الرَّأْسِ أَهْوَنُ مِنْ مَوْتٍ عَلَيَّ فِرَاشٍ؛ مرگ، هم طلب‌کننده است هم مطلوب (برای اولیاء الله)، نه کسی که از آن فرار نکند می‌تواند بر آن چیره شود و نه کسی که فرار می‌کند بنابراین برای بعد از مرگ خود چیزی بفرستید و اعتماد به زندگی نکنید زیرا هیچ‌گونه راه فراری از مرگ نیست شما اگر شهید نشوید به مرگ طبیعی می‌میرید ولی سوگند به کسی که جان علی به دست اوست هزار ضربه شمشیر بر سر، آسان‌تر است از مردن در بستر». <sup>۲</sup>

آری مردان خدا نه تنها به فکر مرگ بودند بلکه به این فکر بودند که پایان زندگان‌شان شهادت در راه خدا باشد.

\*\*\*

۱. قصص، آیه ۸۳.

۲. امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۴، ح ۵.





إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ  
 أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى  
 الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ أَسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام فرمود:

فرزند بر پدر حقی دارد و پدر را نیز بر فرزند حقی است. حق پدر بر فرزندان این  
 است که در همه چیز جز در معصیت خداوند سبحان از او اطاعت کنند و حق فرزند  
 بر پدر این است که نام نیک بر او بگذارد و او را به خوبی ادب آموزد (و تربیت کند)  
 و قرآن را به او تعلیم دهد.

۱. سند گفتار حکیمانه:

راغب اصفهانی در محاضرات الادباء شبیه این کلام را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۵).

## شرح و تفسیر

### حقوق متقابل پدر و فرزند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به بخشی از حقوق پدران بر فرزندان و حقوق فرزندان بر پدران اشاره می‌کند. برای حق پدر بر فرزند، تنها یک مورد را بیان می‌فرماید و برای حق فرزند بر پدر سه مورد، می‌فرماید: «فرزند را بر پدر حقی است و پدر را نیز بر فرزند حقی»؛ (إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا).

سپس در مورد حق پدر بر فرزند چنین می‌فرماید: «حق پدر بر فرزندان این است که در همه چیز جز در معصیت خداوند سبحان از وی اطاعت کنند»؛ (فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ).

ظاهر این است که حقی را که امام علیه السلام به این گستردگی درباره پدران فرموده اعم از واجب و مستحب است و به تعبیر دیگر، در مواردی اطاعت واجب است و آن جایی است که اگر ترک کند سبب اذیت و آزار می‌شود و منجر به حقوق پدر می‌گردد اما مواردی هست که اگر اطاعت نکند پدر اذیت نمی‌شود. در این جا مستحب است که فرزند به امر پدر احترام بگذارد و اطاعت کند.

البته گاهی مسائل سرنوشت‌سازی است که اگر پسر بخواهد از پدر اطاعت کند گرفتار خسارت عظیمی می‌شود هرچند داخل در عنوان معصیت نیست. مثلاً پدر از عروس خود ناراحت باشد و به فرزند دستور دهد که همسرت را

طلاق بده و یا این که پسر تجارت پرسودی با شریکی دارد و پدر از شریک ناراحت باشد و به پسر بگوید که به شراکت خود خاتمه بده.

در این گونه موارد دلیلی بر وجوب اطاعت پدر هر چند معصیت خدا نیست، نداریم. زیرا اطلاقات ادله از این گونه مصادیق منصرف است و بیشتر ناظر به احترام پدر در مسائل مورد نیاز او یا مرتبط با اوست.

البته مسأله احترام به پدر و برخورد خاضعانه و متواضعانه با او و مصاحبت به معروف هر چند مسلمان نباشد مسأله جداگانه‌ای است که در آیات قرآن به آن اشاره شده است آن جا که می فرماید: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»؛ و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آن‌ها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!»<sup>۱</sup>

و در سوره لقمان می فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبِهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»؛ و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن.<sup>۲</sup> این آیات و مانند آن که در قرآن مجید آمده به خوبی نشان می دهد که تا چه حد حق پدر و مادر زیاد است و تا چه اندازه احترام آن‌ها بر فرزندان لازم می باشد. سپس امام علیه السلام به سراغ حقوق سه گانه فرزند بر پدر رفته، می فرماید: «و حق فرزند بر پدر آن است که نام نیک بر او نهد و ادب و تربیتش را به خوبی انجام دهد و قرآن را به او بیاموزد»؛ (وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ أَسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ).

۱. اسراء، آیه ۲۴.

۲. لقمان، آیه ۱۵.

نامگذاری ممکن است در نظر بعضی، امر ساده‌ای باشد در حالی که چنین نیست. نام، چیزی است که هر روز بارها انسان با آن مخاطب می‌شود و طبعاً اثر تلقینی دارد. اگر به فرض، پدر نام «ظالم» بر پسر بگذارد و هر روز او را به این نام خطاب کنند اگر روح ستمگری بر او غالب شود جای تعجب نیست. و به عکس اگر نام محسن و حسن یا حسین بر او نهند و همواره آن را در خطابات تکرار کنند حقیقت نیکوکاری به تدریج در او راسخ می‌شود. همچنین نام عبدالله و عبدالرحیم و عبدالرحمان که همگی حکایت از عبودیت انسان در برابر خدا دارد.

در روایات اسلامی نیز درباره نامگذاری دقت زیادی شده است حتی در روایتی داریم که اگر نام زشتی بر انسان‌ها و یا حتی شهرها گذاشته شده آن را تغییر دهید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَغَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْقَبِيحَةَ فِي الرِّجَالِ وَ الْبُلْدَانِ؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسماء زشتی را که بر مردان و شهرها گذاشته بودند تغییر می‌داد»<sup>۱</sup> و به یقین کار پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما الگو و اسوه است.

حتی از روایات استفاده می‌شود که برای فرزندان قبل از تولد اسم انتخاب شود و از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: «سَمُّوا أَوْلَادَكُمْ فَإِنْ لَمْ تَدْرُوا أَدَّكُرُّ أَوْ أَنْثَى فَسَمُّوهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الَّتِي تَكُونُ لِلذَّكْرِ وَالْأُنثَى فَإِنَّ اسْقَاطَكُمْ إِذَا لَقَوْكُمْ فِي الْفِيَامَةِ وَ لَمْ تُسَمُّوهُمْ يَقُولُ السَّقَطُ لِأَبِيهِ أَلَّا سَمَّيْتَنِي وَ قَدْ سَمَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُحَسِّنًا قَبْلَ أَنْ يُولَدَ؛ برای فرزندان نام انتخاب کنید (حتی پیش از تولد) و اگر نمی‌دانید پسر است یا دختر برای آن‌ها نام‌هایی انتخاب کنید که هم می‌توان آن‌ها را بر پسر گذاشت و هم دختر زیرا فرزندان از شما که سقط می‌شوند هنگامی که روز قیامت با شما ملاقات می‌کنند و نامی برای آن‌ها انتخاب نکرده‌اید به پدرش می‌گوید: چرا نامی بر من نگذاشتی در حالی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نام محسن را

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۷، ح ۴.

(برای فرزند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام) انتخاب کرد پیش از متولد شدنش.<sup>۱</sup> عجب این که عرب در عصر جاهلیت و حتی بعد از آن نیز نام‌های خشن برای فرزندان‌ش انتخاب می‌کرد مانند کلب (سگ) و نمر (پلنگ) و فهد (یوزپلنگ) و امثال آن.

در حدیثی از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: این انتخاب به دلیل این بود که دشمنان را به وسیله آن بترسانند و به عکس، نام غلامان خود را مبارک و میمون و امثال آن می‌گذاشتند.<sup>۲</sup>

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که هرگاه نام‌های بسیار خوبی مانند نام محمد برای فرزند خود انتخاب کردید احترام بیشتری به فرزند بگذارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِذَا سَمَّيْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمَّدًا فَأَكْرَمُوهُ وَأَوْسَعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَلَا تُقَبِّحُوا لَهُ وَجْهًا؛ هنگامی که فرزند خود را محمد نام نهادید او را گرامی دارید و در مجالس به آن‌ها جای دهید و چهره خود را در مقابل آن‌ها در هم نکشید».<sup>۳</sup> و اما مسأله تعلیم و تربیت: امام علیه السلام تربیت را مقدم داشته و همگان را سفارش می‌کند که فرزندان را به خوبی تربیت کنند و ادب بیاموزند.

می‌دانیم که روح و ذهن انسان در کودکی بسیار تأثیرپذیر است و طبق حدیث معروف، علم در «صغر» همچون نقش بر «حجر» است و بسیار پررنگ و پردوام خواهد بود. از این رو اگر پدر و مادر در تعلیم و تربیت فرزند کوتاهی کنند خسارت عظیمی، هم دامان پدر و مادر را می‌گیرد و هم فرزند را، به خصوص اگر وسوسه‌های شیطانی بر فرزند غلبه کند یا افراد ناباب یا رسانه‌های آلوده با آن‌ها ارتباط برقرار کنند و تعلیمات زشت و ناپسند خود را در روح کودک فرو ریزند. به همین دلیل در نامه‌ای که امام علیه السلام به فرزند دل‌بندش امام حسن علیه السلام نوشت

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۸، ح ۶.

۲. همان، ح ۷.

۳. همان، ح ۸.

و آنچه خیر دنیا و آخرت در آن است در آن نامه ریخت و به فرزندش هدیه کرد می خوانیم: پسر! چون احساس کردم به سن پیری رسیده‌ام و قوایم رو به سستی نهاده به این وصیت مبادرت ورزیدم و بخش‌هایی از آن را برای تو بیان کردم مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در درون سینه داشته‌ام بیان نکرده باشم... از این رو پیش از آن‌که هوی و هوس و فتنه‌های دنیا به تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی، به تعلیم و تربیت تو روی آوردم زیرا «إِنَّمَا قَلْبُ الْخَدِثِ كَالأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَيَشْتَغَلَ لُبُّكَ؛ قلب جوان همچون زمین خالی است و هر بذری در آن بیفشاند آن را می‌پذیرد. به همین دلیل پیش از آن‌که قلبت قساوت یابد و فکرت به امور دیگر مشغول گردد (گفتنی‌ها را گفتم)».<sup>۱</sup>

این مطلب پیش از همه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده شده است که فرمود: «مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الرَّسْمِ فِي الْحَجَرِ وَمَنْ تَعَلَّمَ وَهُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ؛ کسی که در جوانی (و نوجوانی) چیزی را فراگیرد همچون مطلبی است که بر سنگ ترسیم می‌شود و کسی که در بزرگسالی چیزی را فراگیرد همچون نقشی است که بر آب زنند».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام از میان تمام آداب و تعلیمات به تعلیم قرآن توجه کرده و بر آن تأکید می‌کند. چرا که قرآن مجموعه بی‌نظیری است که تمام درس‌های زندگی مادی و معنوی در آن جمع است. توحید و معاد به صورت گسترده در آن تجلی می‌کند، بخش مهم احکام الهی در آن بیان شده و دستورات اخلاقی‌اش فوق‌العاده مؤثر و پربار است و تاریخ عبرت‌انگیز انبیاء پیشین نیز در جای‌جای آن دیده می‌شود. آری باید قبل از هرچیز به فرزندان قرآن تعلیم داد.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۶.

به همین دلیل در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «وَمَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ دُعَىٰ بِالْأَبْوَيْنِ فَيَكْسِيَانِ حُلَّتَيْنِ يَضِيءُ مِنْ نُورِهِمَا وَجُوهُ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ کسی که به فرزندش قرآن تعلیم دهد او و همسرش (پدر و مادر آن فرزند) را در روز قیامت می‌آورند و دو لباس فاخر نورانی بر آنها می‌پوشانند که از نور آنها صورت بهشتیان روشن می‌شود».<sup>۱</sup>

در حدیثی از اصبع بن نباته می‌خوانیم که می‌گوید: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَيَهْمُهُمْ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً حَتَّى لَا يَحَاشِي مِنْهُمْ أَحَدًا إِذَا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَاجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّيْبِ نَاقِلِي أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّلَوَاتِ وَالْوَالِدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحْمَهُمْ فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُمْ؛ خداوند گاه اراده می‌کند همه اهل زمین را هلاک کند و یک نفر را باقی نگذارد و این در زمانی است که غرق گناهان می‌شوند و آلوده انواع معاصی. هرگاه در این زمان پیرمردانی را ببیند که (لنگان لنگان) به سوی نماز (در مسجد) گام برمی‌دارند و کودکانی که مشغول فراگرفتن قرآن‌اند به آنها رحم می‌کند و عذابشان را به تأخیر می‌اندازد».<sup>۲</sup>

این نکته نیز حائز اهمیت است که همان‌گونه که فرزندان بر اثر عدم ادای حق پدران و مادران، عاق پدر و مادر می‌شوند پدر و مادر نیز بر اثر عدم ادای حق فرزندان عاق فرزندان خواهند شد همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «يُلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يُلْزَمُ الْوَالِدَ لَهْمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا».<sup>۳</sup>

## نکته‌ها

### ۱. چه حقوقی پدر و مادر بر فرزندان دارند؟

آنچه در این کلام حکیمانه امام علیه السلام آمد در واقع اشاره به مهمترین حقوق

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۹، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۵، ح ۲.

۳. کافی، ج ۶، ص ۴۸، ح ۵.

پدران و مادران بر فرزندان است و در روایات اسلامی حقوق متعدد دیگری نیز برای آنها ذکر شده است از جمله:

۱. هیچ‌گاه پدر را با نام خطاب نکند. بلکه بگوید «یا ابتاه؛ پدر جان» زیرا خطاب بزرگتر با اسم توسط کوچکتر، خلاف آداب است.
۲. به‌هنگام راه رفتن از او جلوتر نرود.
۳. به‌هنگام ورود در مجلس پیش از او ننشیند.
۴. کاری نکند که مردم پدرش را دشنام دهند یا لعن کنند.

این چهار موضوع در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ سؤالی درباره حق پدر بر فرزند ذکر شده است؛ (لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْسِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسِبُّ لَهُ) <sup>۱</sup>.

«یستسب» از ماده «سب» به معنای طلب کردن سب و دشنام و لعن برای کسی است.

۵. هنگامی که پدر عصبانی می‌شود عکس‌العمل نشان ندهد و تواضع و خشوع کند. همان‌گونه که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ أَنْ يَخْشَعَ لَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ» <sup>۲</sup>.

۶. تشکر کردن در هر حال و خیرخواه آنها بودن در آشکار و پنهان. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «يَجِبُ لِلْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ شُكْرُهُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ... وَ نَصِيحَتُهُمَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ» <sup>۳</sup>.

۷. توجه به این نکته که پدر (و مادر) اصل و ریشه انسان هستند. بنابراین هرگاه امتیازی در خود ببیند باید بداند اساس این نعمت از آنهاست پس خدا را شکرگزاری کند. (فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَصْلُكَ وَأَنَّ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ فَمَهُمَا رَأَيْتَ فِي نَفْسِكَ

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۵.

۲. کنز العمال، ح ۴۵۵۱۲ (بنا به نقل میزان الحکمة).

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۶، ح ۱۰۷.



مِمَّا يَعْجِبُكَ فَأَعْلَمَ أَنَّ أَبَاكَ أَصْلُ النُّعْمَةِ عَلَيْكَ فِيهِ فَأَحْمَدِ اللَّهَ وَ اشْكُرْهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ).<sup>۱</sup> و شاید به همین دلیل خداوند شکرگزاری در برابر پدر و مادر را به دنبال شکرگزاری نعمت‌های خود ذکر کرده است: «أَنْ اشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ».<sup>۲</sup>

۸. احسان و نیکی به پدر و مادر. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت درباره تفسیر آیه شریفه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»<sup>۳</sup> سؤال کردند که مراد از احسان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَأَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَكَ شَيْئاً مِمَّا يَخْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَإِنْ كَانَا مُسْتَعِينِينَ؛ برخوردار با آن‌ها نیکو کن و اگر چیزی نیاز داشتند پیش از آن‌که از تو بخواهند برای آن‌ها فراهم کن تا ناچار نشوند از تو درخواست کنند هر چند خودشان هم بتوانند مشکل خویش را حل کنند».<sup>۴</sup>

۹. اگر آن‌ها بدهکاری دارند و در حیات خود نتوانستند دین خویش را ادا کنند فرزند دین آن‌ها را ادا کند و برای گناهان آن‌ها استغفار نمایند همان‌گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «وَإِنَّهُ لَيَكُونُ عَاقِبًا لَهُمَا فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍ بِهِمَا فَإِذَا مَاتَا قَضَى دَيْنَهُمَا وَاسْتَغْفَرَ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَارًا؛ گاه فرزند در حیات پدر و مادر عاق آنهاست و نیکی در حق آن‌ها نکرده اما بعد از وفات آن‌ها بدهی آن‌ها را ادا می‌کند و برای آن‌ها استغفار می‌نماید. خدا او را جزء نیکوکاران (نه عاق) محسوب می‌دارد».<sup>۵</sup>

۱۰. یکی دیگر از حقوق مهم پدران و مادران بر فرزندان این است که به‌هنگام ضعف و پیری و ناتوانی که نیاز شدید به کمک و حمایت دارند آن‌ها را

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶.

۲. لقمان، آیه ۱۴.

۳. بقره، آیه ۸۳.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۱.

۵. همان، ص ۱۶۳، ح ۲۱.

فراموش نکنند و مشکلات آن‌ها را تا آن‌جا که در توان دارند حل کنند به عکس آنچه در دنیای امروز دیده می‌شود که به محض این‌که پدر و مادر پیر و ناتوان شدند فرزندان از آنان فاصله می‌گیرند و حداکثر کاری که درباره آن‌ها می‌کنند این است که آن‌ها را به خانه‌های سالمندان می‌سپارند و گاه حتی از این کار نیز خودداری می‌کنند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یارانش خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: پدرم بسیار پیر و ناتوان شده به گونه‌ای که برای قضای حاجت باید او را بر دوش بگیریم. امام علیه السلام فرمود: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِيَّ ذَلِكَ مِنْهُ فَأَفْعَلْ وَ لَقَمَّهُ بِبَيْدِكَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ لَكَ غَدًا؛ اگر توانستی این کار را برای او انجام دهی انجام ده حتی لقمه غذا را با دست خود به دهان او بگذار که این کار سپری است برای تو در فردای قیامت (در برابر آتش دوزخ)».<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این امر دارد آن‌جا که می‌فرماید: «إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آن‌ها بگو! (و مشکلات آن‌ها را حل کن)».<sup>۲</sup>

## ۲. فرزندان بر پدران و مادران چه حقوقی دارند؟

در روایات اسلامی همان‌گونه که موارد فراوانی از حقوق پدران و مادران بر فرزندان ذکر شده موارد زیادی نیز از حقوق فرزندان بر پدران و مادران بیان گردیده است که سه قسمت مهم آن را امام امیرمؤمنان علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث بیان فرموده است: اسم نیکو نهادن، تربیت خوب و تعلیم قرآن. در

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۱۳.

۲. اسراء، آیه ۲۳.

روایات، حقوق دیگری نیز ذکر شده از جمله:

۴. خواندن و نوشتن را به آنها بیاموزند.
۵. شنا و تیراندازی را به آنها تعلیم دهند. (شنا برای جلوگیری از غرق شدن و تیراندازی برای جهاد).
۶. غذای حلال به او بدهند.

این سه حق در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ وَالسِّبَاخَةَ وَالرِّمَاءَ وَأَنْ لَا يَرْزُقَهُ إِلَّا طَيِّبًا»<sup>۱</sup>.

۷. به هنگام بلوغ (و آمادگی برای ازدواج) وسیله ازدواج او را فراهم کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می خوانیم که فرمود: یکی از حقوق فرزندان این است که «يَرْزُقُهُ إِذَا بَلَغَ»<sup>۲</sup>.

۸. نماز (و فرائض دینی) را به آنها بیاموزند (و آنها را به تدریج عادت دهند) و هنگامی که بالغ شدند آنها را وادار به نماز کنند. در غررالحکم از امیرمؤمنان علی عليه السلام نقل شده است که فرمود: «عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَخُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ»<sup>۳</sup>.

۹. عدالت را در میان فرزندان رعایت کنند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی عليه السلام نقل شده که می فرماید: پیغمبر اکرم ﷺ مردی را دید که دو فرزند دارد، یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. پیامبر ﷺ فرمود: «فَهَلَّا وَأَسَيْتَ بَيْنَهُمَا؛ چرا میان آنها عدالت را رعایت نکردی؟»<sup>۴</sup>.

۱۰. به فرزندانشان در کارهای نیک کمک کنند (و آنها را تشویق نمایند). در روایات متعددی که مرحوم محدث نوری در مستدرک الوسائل نقل کرده به این

۱. کنز العمال، ج ۴۵۳۴۰ (طبق نقل میزان الحکمة).

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۰.

۳. غررالحکم، ج ۳۳۴۵.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۴، ج ۹۴.

معنا توصیه شده از جمله این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «رَجِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ أَعَانَا  
وَلَدَهُمَا عَلَيَّ بِرَّهِمَا»<sup>۱</sup>.

\* \* \*

۱. مستدرک، ج ۱۰، ص ۱۶۸، ح ۲.



الْعَيْنُ حَقٌّ، وَ الرَّقَى حَقٌّ، وَ السِّحْرُ حَقٌّ، وَ الْفَالُ حَقٌّ، وَ الطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ،  
وَ الْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَ الطَّيْبُ نُشْرَةٌ، وَ الْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَ الرُّكُوبُ نُشْرَةٌ،  
وَ النَّظْرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ.

امام عليه السلام فرمود:

«چشم زخم» حق است و تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است  
و سحر حق است و فال (نیک) نیز حق است اما طیره (فال بد) حق نیست و عدوی  
(اثرگذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست. بوی خوش، عسل، سوار  
شدن بر مرکب و نگاه کردن به سبزه، مایه قوت و نشاط است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر می‌گوید: بخشی از این گفتار حکیمانه (جمله: و التطيب نشرة و الغسل نشرة و النظر الخضرة  
نشرة و الركوب نشرة...) قبل از مرحوم سید رضی در کتاب صحیفة الرضا از علی عليه السلام نقل شده است. ولی  
برای بقیه آن مدرک دیگری ذکر نکرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۶).  
اضافه می‌کنیم که مرحوم صدوق بخش اخیر را در عیون اخبار الرضا با سندش از علی بن موسی الرضا عليه السلام  
از امیرمؤمنان علی عليه السلام نقل کرده است. (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۰، ح ۱۲۶).

## شرح و تفسیر

### کدام حق است و کدام خرافه؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه تأثیر چهار موضوع از امور غیر عادی را تصدیق و تأثیر دو موضوع خرافی را نفی می‌کند و چهار چیز را مؤثر در نشاط آدمی می‌شمرد. نخست می‌فرماید: «چشم زخم حق است»؛ (الْعَيْنُ حَقٌّ). همان‌گونه که در تفسیر نمونه در ذیل آخرین آیات سوره قلم آمده است بسیاری از مردم معتقدند که چشم‌های برخی از افراد، دارای اثر مخصوصی است و یا به تعبیر دیگر، انرژی خاص و فوق‌العاده‌ای دارد که هرگاه از روی تعجب به چیزی بنگرند ممکن است آن را درهم بشکنند و یا تأثیر بدی در آن بگذارند. این نیروی مغناطیسی و انرژی فوق‌العاده و یا هرچه نام آن بگذاریم مطلب قابل انکاری نیست که در بعضی از چشم‌ها به‌طور طبیعی و گاه با تمرین به‌وجود می‌آید و بسیاری نقل می‌کنند که با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای چنین نیروی مرموزی بوده‌اند که به حیوانات یا انسان‌ها یا اشیا از طریق چشم زدن آسیب رسانده‌اند.

مسأله خواب مغناطیسی و این‌که افرادی با چشم‌های خود می‌توانند دیگری را به خواب مخصوصی فرو برند و مطالبی را از او کشف کنند در بسیاری از کتاب‌ها نوشته شده و جنبه علمی به خود گرفته و حتی برای درمان‌های پزشکی مربوط به مسائل روانی از آن کمک می‌گیرند.

بنابراین هرگز نباید چشم زخم را فوراً حمل بر خرافات کرد به خصوص این که در قرآن مجید و در روایات اسلامی به آن اشاره شده و کلام امام علیه السلام که در بالا آمد اشاره به واقعیت داشتن آن است.

آن گاه امام علیه السلام به دعاهایی اشاره می فرماید که برای خنثی کردن چشم زخم است، می فرماید: «تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است»؛ **(وَالرُّقَىٰ حَقٌّ)**.

گاه «رقی» به معنی وسیع تری تفسیر شده و آن هرگونه دعایی است که جلوی آفت‌ها را می‌گیرد.

در حدیثی می‌خوانیم که اسماء بنت عمیس (از زنان مشهور و بافضیلت اسلام در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: گاه فرزندان جعفر را چشم می‌زنند آیا رقیه (دعایی که جلوی چشم زخم را بگیرد) برای آن‌ها بگیرم؟ پیامبر فرمود: مانعی ندارد.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که ابن ابی‌الحدید در ذیل همین گفتار در شرح نهج‌البلاغه خود آورده است می‌خوانیم که عوفی بن مالک اشجعی می‌گوید: ما در زمان جاهلیت معتقد به رقیه بودیم، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: نظر مبارک شما درباره آن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعْرِضُوا عَلَيَّ رُقَاكُمْ فَلَا بَأْسَ بِالرُّقَىٰ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا شَرٌّ؛ رقیه‌های خود را به من عرضه کنید اگر مطلب شرک‌آلودی در آن نباشد مانعی ندارد».<sup>۲</sup>

اشاره به این که نباید در دعاهای دفع چشم زخم مطلبی مخالف توحید وجود داشته باشد.

و اگر در روایاتی، از رقیه مذمت شده اشاره به رقیه‌های شرک‌آلود است و یا

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۷.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۳۷۳.

این که افرادی توکل بر خدا را به کلی فراموش کرده و تنها به رقیه‌ها دل ببندند. حتی در بعضی از روایات اسلامی آمده است که جبرئیل برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که بیمار شده بود رقیه آورد و آن حضرت را از شر چشم حاسدان و هر بیماری و هر موجود ایذاگری به خداوند بزرگ سپرد.<sup>۱</sup>

به هر حال دربارهٔ تأثیر رقیه و دعاهای تعویذ، روایات متعددی در کتب اسلامی نقل شده و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (جلد ۶۰) بحث مفصلی در این زمینه دارد. وی در همین جلد از بعضی نقل می‌کند که می‌گویند: این امکان وجود دارد که از بعضی از چشم‌ها اجزاء لطیفه‌ای جدا شود و در اشخاص یا موجوداتی تأثیر بگذارد و این ویژگی در بعضی از چشم‌ها باشد همان‌طور که بعضی از اشیا خواصی دارند که در مشابه آن‌ها نیست.

این همان چیزی است که امروز از آن تعبیر به امواج مغناطیسی یا مانند آن می‌شود و معتقدند که این امواج و انرژی‌ها در بعضی از موارد آثار عجیبی از خود به جا می‌گذارد.

البته شک نیست که از طریق توکل بر خدا و دعاها و مخصوصاً سوره‌های حمد و ناس و فلق و آیه شریفه **﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ...﴾** و همچنین ذکر **«ما شاء الله ولا حول ولا قوة إلا بالله العلیّ العظیم»** می‌توان جلوی تأثیر این‌گونه چشم‌ها را گرفت. سپس امام علیه السلام به سومین موضوع از آن چهار موضوع مثبت اشاره کرده، می‌فرماید: **«سحر (نیز) حق است»؛ (وَالسَّحْرُ حَقٌّ)**.

در آیات فراوانی از قرآن مجید اشاره به مسأله سحر شده به خصوص در داستان موسی علیه السلام و فرعون، کراراً از سحر ساحران سخن به میان آمده است و تأثیر آن اجمالاً مورد تأیید واقع شده که از طریق معجزه موسی علیه السلام سحر آن‌ها باطل شد.

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۷.



در سوره بقره در داستان دو فرشته‌ای که به بابل آمدند نیز اشاره به مسأله سحر و تأثیر آن شده است.

نیز از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که مسأله سحر، اجمالاً در میان اقوام گذشته معروف بوده و لذا بسیاری از پیغمبران را متهم به سحر کردند: ﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾.<sup>۱</sup>

سحر در اصل به معنای هر کاری است که مأخذ آن پنهان باشد حتی در زبان روزمره گاه به کارهای مهم، سحر اطلاق می‌شود. ولی حقیقت سحر آن است که چیزی به صورت خارق‌العاده انجام شود که عوامل متعددی می‌تواند داشته باشد. گاه صرفاً جنبه چشم‌بندی و تردستی دارد، گاه از عوامل تلقینی ناشی می‌شود و گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام.

از قرآن استفاده می‌شود که سحر ساحران فرعونى مجموعه‌ای بود از این امور، زیرا در یک جا می‌فرماید: ﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾؛ مردم را چشم‌بندی کردند و ترساندند؛ و سحر عظیمی پدید آوردند.<sup>۲</sup> در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾؛ در این هنگام طناب‌ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کنند!<sup>۳</sup> ولی از داستان دو فرشته بابل استفاده می‌شود که ساحران واقعاً در مردم تغییراتی ایجاد می‌کردند از جمله زن و شوهر را چنان به هم بدبین می‌ساختند که کارشان منجر به طلاق می‌شد. ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾؛ ولی آن‌ها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.<sup>۴</sup>

۱. ذاریات، آیه ۵۲

۲. اعراف، آیه ۱۱۶

۳. طه، آیه ۶۶

۴. بقره، آیه ۱۰۲

امروز هم افراد زیادی پیدا می‌شوند که می‌توانند از طریق چشم‌بندی و تردستی و استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اشیا کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهند.

نوع دیگری از سحر نیز وجود دارد که ساحر به وسیله ریاضت‌های شدید، اراده خود را چنان تقویت می‌کند که می‌تواند آثار خارق‌العاده‌ای از خود نشان دهد که جنبه چشم‌بندی ندارد.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که کلام حکیمانه امام علیه السلام که فرموده سحر حق است، بیان یک واقعیت می‌باشد.<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام به سراغ چهارمین موضوعی که حق است رفته، می‌فرماید: «فال (نیک) حق است»؛ (وَالْفَالُ حَقٌّ).

منظور از فال در ادبیات عرب این است که انسان حادثه‌ای را نشان پیروزی، موفقیت و پیشامدهای خیر بداند. مثلاً بگویند که چون فلان نوزاد در روز میلاد مبارک یکی از معصومین علیهم السلام متولد شده آینده خوبی دارد و یا این که صبحگاهان که از منزل خارج می‌شود وقتی با انسان صالح و خوب و درست‌کاری برخورد کرد بگویند این نشان می‌دهد که امروز کارهای ما روبه‌راه خواهد بود. عرب از این گونه پیش‌بینی‌ها به فال تعبیر می‌کند که همان تفأل خوب است.

اما این که آیا واقعاً رابطه‌ای میان این گونه حوادث و حوادث دیگری که پشت سر آن پیش‌بینی می‌کنند وجود دارد؟ هیچ دلیلی برای آن در دست نیست ولی یک نکته را نمی‌توان انکار کرد و آن این که وقتی انسان تفأل به خوبی می‌زند اثر روانی قابل ملاحظه‌ای در او دارد؛ او را امیدوار به آینده خوب می‌سازد و اراده او

۱. برای آگاهی بیشتر درباره سحر و اقسام سحر و عوامل و امور بازدارنده از آن به بحارالانوار، ج ۶۰ و تفسیر نمونه، ج ۱ ذیل آیه ۱۰۲ سوره بقره و ج ۱۳ ذیل آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره طه و انوار الفقاهة، المکاسب المحرمة، بحث حرمت سحر، ص ۲۷۵ مراجعه فرمایید.

را برای ادامه کارها تقویت می‌کند و به او شجاعت و استقامت می‌بخشد و این اثر روانی، قابل انکار نیست و ای بسا همان، سبب پیشرفت و پیروزی می‌شود. شاید به همین دلیل است که در حالات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیده می‌شود گاه خودش تَفَالٌ به خیر می‌زد و گاه از تَفَالٌ دیگران اظهار رضایت می‌کرد. مثلاً در ماجرای برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین حدیبیه آمده است: هنگامی که سهیل بن عمرو به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ مسلمانان آمد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نام او آگاه شد فرمود: قَدْ سَهَّلَ عَلَيْكُمْ أَمْرَكُمْ؛ کار بر شما آسان شد (چون نام آن مرد سهیل بود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را به فال نیک گرفت).<sup>۱</sup>

جمله معروف «تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ» فال نیک بزنید آن را خواهید یافت» نیز که در تفسیر المیزان به عنوان حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده هر چند آن را در منابع معروف حدیث نیافتیم بلکه آنچه در حدیث علوی در غررالحکم آمده این است: «تَفَالٌ بِالْخَيْرِ تَنْجَحُ؛ فال نیک بزن تا پیروز شوی»<sup>۲</sup> همه گواه بر این است که اسلام نظر مثبتی درباره فال نیک زدن دارد.

لذا در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْفَالُ الْاِحْسَنَ؛ خداوند فال نیک را دوست دارد».<sup>۳</sup>

به یقین اگر فال نیک با توکل بر خدا همراه باشد اثر معنوی آن غیر قابل انکار است.

بنابراین، اعتقاد به تأثیر فال نیک به آن معنا که گفتیم نه یک امر خرافی است و نه چیزی برخلاف عقیده توحیدی و بسیار شده که خود ما نیز آثار مثبت فال نیک را در زندگی دیده‌ایم.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. غررالحکم، ج ۱۸۵۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به سراغ دو چیز می رود که آن‌ها را غیر حق می نامد، می فرماید: «طیره (فال بد) حق نیست و عدوی (اثرگذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست»؛ «وَالطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالْعَدَوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ».

اما «طیره» به کسر طاء در اصل به معنای فال بد زدن است و چون اعراب به وسیله پرنده‌گان فال بد می زدند این واژه که از ماده طیر است به معنای فال بد به کار رفته، در برابر «تفال» که به معنای فال نیک است. در قرآن مجید نیز به طور مکرر واژه «طیره» در همین معنا به کار رفته که مشرکان خرافی مسلک در برابر پیامبران الهی به این حربه متوسل می شدند تا روحیه آن‌ها را تضعیف کنند و یا مردم را از اطراف آن‌ها پراکنده سازند. در مورد موسی علیه السلام و یارانش می فرماید: «يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ»<sup>۱</sup> هرگاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آن را به شوم بودن موسی و همراهانش نسبت می دادند.

در مورد قوم ثمود نیز می فرماید: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ»؛ گفتند: ما به تو و کسانی که با تو هستند فال بد می زنیم و شما را شوم می دانیم»<sup>۲</sup> و پیامبر آن‌ها صالح علیه السلام در جواب آن‌ها گفت: «قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ»؛ فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدرات به قدرت او تعیین می گردد)؛ بلکه شما گروهی هستید فریب خورده».

و در جای دیگر می فرماید: «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ»؛ (رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است»<sup>۳</sup>.

به هر حال این واژه به معنای فال بد است و در کلام امام علیه السلام نیز به معنای فال بد ذکر شده هرچند «طائر» گاه به معنای فال بد و گاه به معنای فال نیک و یا به

۱. اعراف، آیه ۱۳۱.

۲. نمل، آیه ۴۷.

۳. یس، آیه ۱۹.

معنای عمل خوب و بد به کار می‌رود.

اما این که چرا از فال بد نهی شده است؟ برای این که اولاً یک مسأله خرافی است و هیچ‌گونه رابطه‌ای در میان پرواز پرندگان، یا به‌ویژه کلاغ و حوادث شوم وجود ندارد و ثانیاً باعث تضعیف روحیه‌ها و سستی اراده‌ها می‌گردد.

به همین دلیل در روایات اسلامی نکوهش شدیدی درباره فال بد زدن و تطییر دیده می‌شود تا آن جا که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الطیيرة شرك؛ فال بد زدن نوعی شرک است»<sup>۱</sup> زیرا مفهومش این است که غیر از خدا را در سرنوشت خودمان مؤثر و شریک بدانیم و این نوعی شرک است.

در روایت دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَنْ خَرَجَ يُرِيدُ سَفَرًا فَرَجَعَ مِنْ طَيْرٍ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؛ کسی که اراده سفری کند و از منزل به سوی مقصد حرکت نماید ولی پرنده‌ای را ببیند و به فال بد بگیرد و به خانه برگردد به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کافر گردیده است»<sup>۲</sup>. زیرا پدیدن پرنده‌ای را در سرنوشت خود مؤثر دانسته به گونه‌ای که او را از حرکت به سوی مقصد بازداشته است.

و در روایات اسلامی دستور داده شده است که به فال بد اعتنا نکنید و توکل بر خدا کنید هیچ مشکلی برای شما پیش نخواهد آمد. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «الطیيرة شركٌ ولكن الله عزّ وجلّ يُدْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ؛ فال بد زدن نوعی شرک است و لیکن خداوند متعال آن را با توکل از بین می‌برد»<sup>۳</sup>. این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم: «أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَحِبُّ الْفَالَ الْحَسَنَ وَيَكْرَهُ الطَّيْرَةَ وَكَانَ صلی الله علیه و آله يَأْمُرُ مَنْ رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ وَيَتَطَيَّرُ مِنْهُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ لَا يُؤْتِي الْخَيْرَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۱۴، ح ۲۸۵۷۰.

۳. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۷.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می داشت و از فال بد متنفر بود و دستور می داد اگر کسی چیزی ببیند که می شود با آن فال بد زد (برای رفع نگرانی) بگوید: خداوندا! هیچ کس جز تو نیکی عطا نمی کند و هیچ کس جز تو بدی ها را دور نمی سازد و هیچ پناه و نیرویی جز به وسیله تو نیست»<sup>۱</sup>.  
 از مجموع آنچه درباره فال و طیره گفته شد این نکته به دست می آید که شخص موحد هرگز به سراغ خرافات نمی رود و غیر خدا را در سرنوشت خود مؤثر نمی داند. در واقع فال نیک که سبب خوش بینی به آینده و امیدواری و نشاط می گردد ضرری ندارد اما فال بد که نگرانی و آشفتگی و گاه یأس و حتی بدبینی به ساحت قدس خداوند ایجاد می کند کار زشت و ناپسندی است.

و اما «عدوی» به معنای سرایت است به خصوص در مورد سرایت بیماری از کسی به دیگری به کار می رود و این که امام علیه السلام سرایت را نفی فرموده به این معنا نیست که هیچ گونه از بیماری ها واگیردار نمی باشد زیرا امروز مسلم است که بسیاری از بیماری ها از فردی به دیگری منتقل می شود مانند بیماری سل و سرماخوردگی و امثال آن. اما چنین هم نیست که تمام بیماری ها واگیردار باشد بسیاری از بیماری ها مانند بیماری قند، فشار خون، انواع سکته های قلبی و مغزی چیزی نیست که از کسی به دیگری سرایت کند.

به نظر می رسد که در عصر جاهلیت افرادی بودند که به شدت از همه بیماران پرهیز می کردند و شاید اصلاً به عیادت آنها نمی رفتند و یک اعتقاد خرافی داشتند که باید از هر بیماری پرهیز کرد. اسلام این عقیده افراطی و خرافی را نفی می کند تا مردم به عیادت بیماران بروند و به کمک آنها بشتابند و از آنها روی گردان نشوند.

گاه این تفکر افراطی انحرافی به امور دیگر غیر از بیماری ها نیز سرایت

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲.

می‌کند مثلاً می‌گویند: فلان کس فرزندش را از دست داده، به سراغ او نرویم ممکن است فرزندمان از دست برود، یا در امر تجارت ورشکست شده با او دوستی نکنیم ممکن است به ما هم سرایت کند، و امثال این خرافات که اسلام با همه آنها مخالفت کرده است.

جمعی از بزرگان<sup>۱</sup> تفسیر دیگری برای نفی «عدوی» ذکر کرده‌اند و آن این‌که اسلام می‌خواهد به پیروان خود تعلیم دهد که حتی سرایت بیماری از کسی به دیگری بدون اراده خداوند نمی‌شود و هیچ سببی از اسباب این جهان استقلال در تأثیر ندارد بلکه باید اراده و فرمان خدا با آن همراه باشد.

ولی این تفسیر، مناسب به نظر نمی‌رسد زیرا این مطلب منحصر به بیماری‌ها نیست، تمام اسباب و علل این جهان چنین است چرا در روایت فقط سرایت بیماری‌ها ذکر شده است؟

آنگاه در پایان این سخن اشاره به چهار موضوع نشاط‌آور و برطرف‌کننده غم و اندوه می‌کند، می‌فرماید: «بوی خوش، عسل، سوار شدن بر مرکب و نگاه کردن به سبزه، مایه قوت و نشاط است»؛ (وَ الطَّيِّبُ نَشْرَةٌ، وَالْعَسَلُ نَشْرَةٌ، وَالرُّكُوبُ نَشْرَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْخَضِرَةِ نَشْرَةٌ).

«نشرة» در بسیاری از منابع لغت به عنوان تعویذ و حرز است، یعنی همان دعا و چیزی که به بیمار یا مصروع می‌دهند تا شفا پیدا کند و سبب زوال غم و اندوه او گردد و لذا بعضی مانند علامه مجلسی آن را به چیزی که سبب زوال غم و اندوه می‌شود تفسیر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

و در اصل از ماده «نشر» (بر وزن حشر) گرفته شده زیرا حرز و تعویذ و امثال آن سبب انتشار آثار مثبت در شخص بیمار یا غیر بیمار می‌شود و لذا در کتاب

۱. علامه مجلسی در بحار الانوار و ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی.

۲. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۹۱.

التحقیق ریشه اصلی آن «هو بسط بعد قبض» ذکر شده است. البته این مسأله گاه جنبه خرافی داشته و گمان می‌کردند اشخاصی که گرفتار بیماری صرع می‌شوند جن در آن‌ها نفوذ کرده و به وسیله تعویذ می‌خواستند جن را بیرون کنند و لذا در بعضی از روایات آمده است: «النُّشْرَةُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»<sup>۱</sup> ولی در بسیاری از اوقات جنبه مثبت داشته و آن این‌که به وسیله دعا و حرز که به بیمار می‌دادند از خدا تقاضای شفای او را می‌کردند.

و از آن‌جا که بوی خوش و عسل و سوار شدن بر مرکب راهوار و نگاه کردن به سبزه سبب نشاط و زوال غم و اندوه می‌شود امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آن را شبیه حرز و تعویذ دانسته و این تعبیر زیبا را درباره آن به کار برده، گویی این چهار موضوع همچون حرز و تعویذی است که غم و اندوه را از انسان زایل می‌کند و این موضوع علاوه بر این‌که به تجربه ثابت شده هم‌اکنون مورد تأکید پزشکان برای رفع غم و اندوه و افسردگی و تجدید نشاط بعد از خستگی می‌باشد. قابل توجه این‌که در بعضی از روایات به جای «عسل» «عُسل» آمده است. مرحوم طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق حدیث را اینگونه نقل می‌کند: «التَّطْيِيبُ نُشْرَةٌ وَالْعُسلُ نُشْرَةٌ وَالنَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ؛ خوشبو کردن خویشتن و غسل نمودن و نگاه کردن به سبزه و سوار بر مرکب شدن موجب زوال غم و اندوه است»<sup>۲</sup>.

## نکته

### اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه

فراگیر بودن احکام اسلام سبب شده که اهمیتی نیز به اسباب نشاط و زوال

۱. نهاییه ابن اثیر، در ماده نشر.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۲.



غم و اندوه بدهد تا مسلمان‌ها بتوانند از این طریق تجدید نشاط کنند و به زندگی سالم و شاد خود ادامه دهند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب محاسن برقی نقل شده چنین می‌خوانیم: «النُّشْرَةُ فِي عَشْرَةِ أَشْيَاءَ الْمَشْيِ وَ الرُّكُوبِ وَ الْإِزْتِمَاسِ فِي الْمَاءِ وَ النَّظَرِ إِلَى الْخَضْرَاءِ وَ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ وَ النَّظَرِ إِلَى الْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ وَ الْجَمَاعِ وَ السَّوَاكِ وَ مُحَادَثَةِ الرَّجَالِ؛ اسباب نشاط در ده چیز است: پیاده‌روی، سوار بر مرکب شدن، آب‌تنی کردن، نگاه به سبزه افکندن، غذا و نوشابه (خوب و مناسب) خوردن، نگاه به همسر زیبا، آمیزش جنسی، مسواک زدن و گفتگو (ی دوستانه) با مردان داشتن»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری شستن سر با خطمی (گیاهی است که معمولاً از گل آن برای شست‌وشو استفاده می‌کنند)<sup>۲</sup> و در احادیث دیگری، ملاقات الاخوان؛ دیدار دوستان، استفاده از داروی حمام و کوتاه کردن موی شارب (اصلاح کردن سر و صورت) از اسباب نشاط شمرده شده است.

بسیاری از آنچه در این روایات آمده است نیز به تجربه ثابت شده هر چند راهنمایی روایات گسترده‌تر از تجربیات ماست.

البته آنچه در روایات بالا در مورد نشرة و اسباب زدودن غم و اندوه آمده بر حسب حالات عمومی مردم است ولی اولیاء الله وسیله دیگری دارند که از همه آنها برتر و مهمتر است و آن، راز و نیاز با خدا و عبادت و نماز و خلوت کردن با اوست.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثُ: الطَّيِّبِ وَ النَّسَاءِ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ سه چیز از دنیای شما در نظر من محبوب

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۲۲، ح ۳.

است: بوی خوش و همسران و نور چشمان من در نماز است»<sup>۱</sup> گواه روشنی بر این مطلب است.

\* \* \*

---

۱. معدن الجواهر، ص ۳۱.

# ۲۰۱

مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ.

امام عليه السلام فرمود:

هماهنگی (معقول) با مردم در اخلاقشان سبب ایمنی از  
کینه توزی و دشمنی آن‌هاست.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را به این صورت آورده است: «قَارِبِ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ تَأْمَنُ غَوَائِلَهُمْ» (این تفاوت نشان می‌دهد که غرر آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه آورده است) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶).

## شرح و تفسیر

### هماهنگی معقول با مردم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یک نکته لطیف اجتماعی می‌کند می‌فرماید: «هماهنگی با مردم در اخلاقشان سبب در امان بودن از کینه‌توزی و دشمنی آن‌هاست»؛ (مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ). شک نیست که هر قوم و جمعیت بلکه هر انسانی صفات و اخلاق ویژه خود را دارد و به کسانی علاقه‌مند است که در صفات و اخلاق با او هماهنگ باشند، به آداب و رسوم احترام بگذارند و مطابق خواسته‌های او عمل کنند. هماهنگی با مردم در این امور - البته در مواردی که برخلاف شرع و عقل نیست - سبب می‌شود که آن‌ها انسان را از خود بدانند و با او رابطه دوستی برقرار کنند و همین امر سبب امنیت از کینه‌توزی و دشمنی آن‌ها می‌شود.

البته همان‌گونه که اشاره شد منظور، هم‌رنگ جماعت شدن در زشتی و بدی‌ها و آداب و رسوم غلط و کارهای خلاف شرع و عقل نیست چراکه نه شرع به ما چنین اجازه‌ای را می‌دهد و نه عقل و خرد.

در روایات اسلامی عنوان دیگری مطرح است که با آنچه در این کلام شریف آمده قریب‌المضمون می‌باشد و آن مسأله مدارا با مردم است.

در احادیث فراوانی به مدارا کردن با مردم توصیه و بر آن تأکید شده است از جمله امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «دَارِ النَّاسِ تَأْمِنُ غَوَائِلَهُمْ وَ تَسْلَمُ مِنْ

مکاپیدهم؛ با مردم مدارا کن تا از دشمنی آنها و کید و مکرشان در امان باشی».<sup>۱</sup>

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در جلد دوم بابی تحت عنوان «باب المداراة» مطرح کرده که در ذیل آن روایات متعددی آورده است از جمله در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتَمَّ لَهُ عَمَلٌ وَرَعٌ يَخْجُرُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَخُلُقٌ يَدَارِي بِهِ النَّاسَ وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ؛ سه چیز است که در هرکس نباشد هیچ کاری از کارهای او سامان نمی‌پذیرد: ورع و تقوایی که او را از معصیت خدا بازدارد و اخلاقی که او را به مدارا کردن با مردم وادارد و حلم و بردباری‌ای که جهل جاهلان را با آن از خود دور سازد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت این مسأله با تأکید بیشتری عنوان شده است، می‌فرماید: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ؛ پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم دستور داده همان‌گونه که دستور به فرائض و واجبات داده است».<sup>۳</sup>

و در حدیث سومی باز هم تأکید بیشتری در این زمینه شده، می‌فرماید: «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ؛ مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و رفاقت با آنها نصف زندگی است».<sup>۴</sup>

کلام امام علیؑ دربارهٔ هماهنگی با اخلاق مردم و احادیث متعددی که در بالا از پیامبر اکرم ﷺ در مورد مدارا کردن با خلق خدا و رفاقت با آنها نقل کردیم نشانهٔ روشنی از روح اجتماعی تعلیمات اسلام است که تا چه اندازه مسائل مختلف اخلاقی و روانی را برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با مردم مورد توجه قرار داده است.

۱. غررالحکم، ح ۱۰۱۷۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱.

۳. همان، ص ۱۱۷، ح ۴.

۴. همان، ح ۵.

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم: «إِنَّ قَوْمًا مِنَ النَّاسِ قَلَّتْ مَدَارَاتُهُمْ لِلنَّاسِ فَأَنْفُوا (فَنُفُوا) مِنْ قُرَيْشٍ وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا كَانَ بِأَحْسَابِهِمْ بَأْسٌ وَإِنَّ قَوْمًا مِنْ غَيْرِ قُرَيْشٍ حَسَنَتْ مَدَارَاتُهُمْ فَأَلْحِقُوا بِالْبَيْتِ الرَّفِيعِ؛ گروهی از مردم مدارا کردنشان نسبت به دیگران کم و ضعیف بود و لذا از قبیلۀ قریش نفی و طرد شدند و به خدا سوگند از نظر حسب و نسب مشکلی نداشتند (مشکلشان عدم مدارا بود) و گروهی از غیر قریش مدارا کردنشان خوب بود و ملحق به این بیت رفیع شدند»<sup>۱</sup>.

بار دیگر تأکید می کنیم که منظور از هماهنگی و مدارا با مردم این نیست که هم رنگ آنها در خلاف کاری ها و معاصی و آلودگی شویم. به یقین کسی که پایبند به موازین شرع باشد چنین فکری به خود راه نمی دهد بلکه منظور هماهنگی و مدارا در امور مباح و چیزهایی است که مورد علاقه آنها و مشروع می باشد.

\* \* \*

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۶.

## ۲۰۲

لِبَعْضِ مُخَاطِبِيهِ وَ قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَضَعَرُ مِثْلُهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا:  
لَقَدْ طَرَّتْ شَكِيرًا، وَ هَدَرَتْ سَقْبًا.

امام علیه السلام به شخصی که در حضورش سخنی بالاتر از شأن خود گفت، فرمود:  
پیش از پردرآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگ برآوردی.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می‌روید پیش از آن که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می‌شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ، فریاد مخصوص را سر نمی‌دهد»؛ (قال الرضی: والشکیر هاهنا: أول ما ینبت من ریش الطائر قبل أن یقوی ویستخصف. والسقب: الصغیر من الإبل، ولا یهدر إلا بعد أن یتفجل).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل نمی‌کند جز چیزی که از غرالحکم نقل کرده و معتقد است عبارت غرر غلط می‌باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶).  
اضافه می‌کنیم که زمخشری در ربیع الابرار آن را به همین صورت نقل کرده است. (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۶۱).

## شرح و تفسیر

### فرا تر از حد تو سخن مگو

از مقدمه این کلام استفاده می‌شود که شخصی در حضور امام علیه السلام سخنی بیش از حد و مقدار خود گفت (و به تعبیر رایج میان مردم: بزر تر از دهانش حرف زد) امام علیه السلام برای این‌که او را بر سر جایش بنشانند و او دیگر زیاد از حد خود سخن نگوید با تعبیر بسیار زیبا و ذکر دو مثال جالب اشتباه او را به او گوشزد کرد و فرمود: «پیش از پر درآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگی که درخور بالغان است سردادی»؛ (لِبَعْضِ مُخَاطِبِيهِ وَ قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَضَعَرُ مِثْلُهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا: لَقَدْ طَرَتْ شَكِيرًا، وَ هَدَرَتْ سَقْبًا).

مرحوم سید رضی در شرح کلام امام علیه السلام چنین می‌گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می‌روید پیش از آن‌که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می‌شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ فریاد مخصوص را سر نمی‌دهد»؛ (قال الرضی: والشکیر هاهنا: أول ما ينبت من ريش الطائر قبل أن يقوى ويستخصف. والسقب: الصغیر من الإبل، ولا يهدر إلا بعد أن يستفجل).

امام علیه السلام دو تشبیه درباره عمل شخصی که در محضرش بیش از حد خود سخن گفته بود بیان فرمود. نخست او را تشبیه به پرندگانی کرد که هنوز بال و پر آن‌ها قوی نشده سعی می‌کنند مانند بزرگسالان پرواز کنند؛ برمی‌خیزند و بر زمین می‌خورند.



تشبیه دیگر این که شتر بچه آن صدای مخصوص شتران را که عرب آن را «هدیر» می گوید سر نمی دهد. امام علیه السلام می فرماید: به شتر بچه ای می مانی که مانند شتران بزرگسال هدیر سر می دهی.

فصاحت و بلاغتی که در این کلام کوتاه و پرمعنا به کار رفته بر هیچ کس پوشیده نیست و این نشان می دهد که امام علیه السلام چنان بر سخن گفتن مسلط بود که با دو جمله کوتاه مطلب مهمی را به زیباترین وجه بیان می کند.

یکی از آداب مجلس این است که هر کس در جای خود بنشیند و هر کس به اندازه قدر و مقام خود سخن بگوید. حافظ نیز با توجه به این رسم و آداب چنین گفته است:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن

خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن

بنابراین کسانی که بلندپروازی می کنند و بیش از حد خود سخن می گویند

کارشان نوعی بی ادبی محسوب می شود و همگان بر آن ها خرده می گیرند.

از این رو در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده که فرمود: «رَحِمَ اللهُ امراً عَرَفَ قَدْرَهُ

وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ؛ خداوند رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند».<sup>۱</sup>

تاریخ نشان می دهد افرادی که بلندپروازی کردند و از حد خود تجاوز

نمودند و سخنان نامناسبی گفتند گرفتار مشکلات مهمی شدند و شاید گاه جان

خود را بر سر سخنان خود دادند.

بنابراین، گفتار امام علیه السلام خطاب به شخص معینی نیست بلکه همه انسان ها

۱. غررالحکم، ج ۴۶۶۶.

مخاطب آن حضرت اند که حد و مقام خود را بشناسند و در گفتار و عمل و ادعا از آن تجاوز نکنند تا آبروی آن‌ها در میان خاص و عام نرود.

در عربی و فارسی نیز ضرب‌المثل‌هایی مشابه این سخن دیده می‌شود هرچند هرگز آن فصاحت و بلاغت را ندارد. مثلاً عرب‌ها به کسی که بیش از حد خود سخن بگوید یا عملی انجام دهد می‌گویند: «ز بیت و انت حصرم؛ هنوز غوره هستی مویز شدی».

در فارسی گفته می‌شود: سخن بزرگتر از دهانت می‌گویی، یا گفته می‌شود: هنوز غوره نشده مویز شدی.

اشتباه نشود، ممکن است افراد کوچکی دارای استعداد‌های مهم و فوق‌العاده باشند و سخن‌های مهمی بگویند. این‌گونه افراد نه تنها نباید تحقیر شوند بلکه باید مورد تشویق قرار گیرند. سخن امام علیه السلام ناظر به کسانی است که ادعایی بیش از حد خود دارند و بیش از آنچه زینده آن‌هاست حرف می‌زنند.

مرحوم حاج شیخ محمدعلی انصاری، برادر واعظ معروف حاج شیخ مرتضی انصاری که شاعر باذوقی بود و تمام نهج‌البلاغه را به شعر درآورده و با شرح و ترجمه آمیخته که در چندین جلد منتشر شده است در ترجمه این کلام امام علیه السلام چنین می‌گوید:

تو پیش از پر درآوردن پریدی	نگشته فحل، فریادی کشیدی
تویی کوچک نشاید در محافل	بزرگان را شوی قرن و ممائل
فرا تر از گلیم خویش پا را	مکش، در جای خود راحت بیاسا

\*\*\*

## مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَّفَاوِتِ خَذَلْتَهُ الْحَيْلُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که به کارهای مختلف بپردازد نقشه‌ها و تدبیرهایش به جایی نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که این گفتار حکمت‌آمیز را پیش از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول در ضمن وصیتی که امام علیه السلام به مالک اشتر فرمود، آورده است اما با این تفاوت: «مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَّفَاوِتِ خَذَلْتَهُ الرَّغْبَةُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۷). ولی در نسخه‌ای که از تحف العقول نزد ماست چنین آمده است: «مَنْ أَهْوَى إِلَى مُتَّفَاوِتِ خَذَلْتَهُ الرَّغْبَةُ». (تحف العقول، ص ۲۰۲).

## شرح و تفسیر

### پراکنده کاری و شکست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از اصول مهم مدیریت کرده، می‌فرماید: «کسی که به کارهای مختلف پردازد نقشه‌ها و تدبیرهایش به جایی نمی‌رسد»؛ (مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتِ خَدَاتِهِ أَلْحَيْلُ).

افراد زیادی را در جامعه می‌بینیم که قانع به یک یا چند شغل نیستند و حتی گاهی شغل‌های متضاد و مختلف برای خود انتخاب می‌کنند و با این‌که از استعداد خوبی برخوردارند و گاه ممکن است جزء نخبه‌ها و نابغه‌ها باشند باز می‌بینیم به موفقیت چشمگیری نائل نمی‌شوند.

دلیل آن روشن است؛ هر کاری تدبیر خاص خودش را می‌طلبد و کارهای مختلف تدبیرهای مختلفی را طلب می‌کند و جمع کردن بین تدبیرهای متضاد، کار بسیار مشکلی است به همین دلیل افرادی را می‌بینیم که تمام هم خود را مصروف به یک فن می‌کنند و توفیقات زیادی به دست می‌آورند ولی افرادی که چندین فن مختلف و گاه متضاد را بر عهده می‌گیرند غالباً همه را ناقص می‌گذارند و یا نتیجه مهم و چشمگیری به دست نمی‌آورند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این کلام نورانی را به معنای جمع دنیا و آخرت گرفته و گفته‌اند: کسانی که بخواهند هم دنیا و هم آخرت را به طور کامل به دست آورند ناکام می‌مانند زیرا این دو با هم جمع نمی‌شوند.

و بعضی آن را به معنای جمع میان حق و باطل تفسیر کرده‌اند؛ کسی بخواهد از حق طرفداری کند و در عین حال حامی باطل نیز باشد و یا به تعبیر دیگر بخواهد همه را از خود راضی کند. تدبیرهای چنین کسی نیز به جایی نمی‌رسد. این تفسیرها را به عنوان یکی از مصادیق آن مفهوم کلی و جامع کلام امام علیه السلام می‌توان پذیرفت اما منحصر ساختن مفهوم کلام به این تفاسیر، صحیح به نظر نمی‌رسد.

بعضی نیز آن را به معنای قبول کردن شغل‌های زیاد گرفته‌اند که حتی در زمان ما مرسوم است بعضی چندین شغل برای خودشان انتخاب می‌کنند اما هیچ‌کدام را به‌طور صحیح نمی‌توانند انجام دهند ولی این تفسیر با تعبیر «متفاوت» سازگار نیست زیرا متفاوت، مفهومش «ناهماهنگ» و یا «متضاد» است و این غیر از شغل‌های زیادی است که ممکن است ناهماهنگ نیز نباشد.

اصولاً پیشرفت کارها بدون مدیریت صحیح امکان‌پذیر نیست و مدیریت صحیح، اصول و شرایطی دارد. یکی از شرایط مهمش همان است که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده و آن این است که مدیر از پراکنده‌کاری پرهیزد کارها را از هم جدا کند و هر کاری را به کسی یا به گروهی واگذار نماید و ناظرانی بر آن‌ها بگمارد. اما هرگاه به یک نفر یا یک گروه چندین کار متضاد و مختلف را بدهد به یقین همه آن‌ها ناقص خواهد شد و این برخلاف مدیریت صحیح است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی نقل کرده است می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خاصش به نام فضیل بن یسار فرمود: «إِنَّهُ مَنْ كَانَ هَمُّهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ وَمَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كُلِّ وَادٍ لَمْ يَبَالِ اللَّهُ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ؛ به یقین کسی که یک هدف داشته باشد خداوند او را برای رسیدن به هدفش کمک می‌کند اما آن‌کس که هم او در وادی‌های مختلف است در هر

وادی ای هلاک شود خدا او را کمک نخواهد کرد».<sup>۱</sup>  
 البته برای این حدیث تفسیرهای دیگری هم شده است، که انسان باید مذهب حق را پیدا کند و برگزیند و در مسیر آن گام بردارد و از سیر در مذاهب باطل گوناگون پرهیزد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه پرمحتوای مالک اشتر هنگامی که دستورات مربوط به فرماندهی لشکر را می دهد می فرماید: «وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسْعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّى يَكُونَ هُمُومًا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ؛ دستور بده که فرماندهان لشکر از امکاناتی که در اختیار دارند به سپاهیان کمک کنند به اندازه ای که نفراتی که تحت تکفل آنها هستند به خوبی اداره شوند به گونه ای که هم آنها هم واحدی باشد و آن جهاد با دشمن است».  
 این دستور نیز نشان می دهد که تمرکز بر برنامه ها و فعالیت در یک بخش سبب پیروزی و موفقیت است.

این جمله از شیخ بهایی نیز معروف است که می گوید: «غَلَبْتُ كُلَّ ذِي فُنُونٍ وَغَلَبَنِي ذُو فَنٍّ وَاحِدٍ؛ بر تمام دانشمندانی که مثل من در علوم مختلفی کار کرده بودند غلبه کردم اما دانشمندی که تنها در یک علم فعالیت داشت بر من غلبه نمود».

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۴۶، ح ۵.

وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ:  
 «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا، وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا؛  
 فَمَتَى مَلَكَنَا مَا هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفْنَا، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا.

امام علیه السلام در پاسخ سؤالی درباره معنای «لا حول و لا قوة الا بالله» چنین فرمود:  
 ما در برابر خداوند با مالکیت او شریک نیستیم بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز  
 آنچه او به ما تملیک کرده و هرگاه قدرت یا مالی را به ما ببخشد - در حالی که او از ما  
 به آن مال سزاوارتر است - ما را مکلف به وظایفی (درباره آن) فرموده و هرگاه آن را  
 از ما باز پس گیرد تکلیفش را نیز از ما برداشته است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که مضمون این گفتار حکیمانه در کتاب تحف العقول (که پیش از  
 نهج البلاغه تألیف شده) در لابه لای سؤالاتی که عبایه بن ربیع اسدی از حضرت کرد آمده است. (مصادر  
 نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۷). (و عبارت تحف العقول چنین است که امام علیه السلام در تفسیر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا  
 بِاللَّهِ» فرمود: «لَا حَوْلَ عَنِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ وَ لَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ قَالَ: فَوُتِبَ عِبَايَةَ  
 فَقَبِلَ يَدَيْهِ وَ رَجَلَيْهِ». تحف العقول، در کلمات امام هادی علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام، ص ۴۶۸).

## شرح و تفسیر

### هر چه هست از اوست!

به نظر می‌رسد - همانگونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه استنباط کرده‌اند<sup>۱</sup> - شخصی که معنای «لا حول و لا قوه الا بالله» برای او مفهوم نبود و گرفتار شبهه جبر شده بود سؤالی در این باره از حضرت کرد و امام علیه السلام برای رفع شبهه او سه جمله بیان فرمود.

نخست فرمود: «ما در برابر مالکیت خداوند مالک چیزی نیستیم»؛ (وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» - : إِنْ لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً).

بنابراین مالک اصلی خداست و هیچ کس استقلال در مالکیت ندارد و به تعبیر دیگر، توحید در مالکیت، یکی از شاخه‌های توحید افعالی است که بدون اعتقاد به آن توحید انسان کامل نمی‌شود.

سپس در جمله دوم می‌افزاید: «بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز آنچه او به ما تملیک کرده است»؛ (وَ لَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا).

بنابراین مالکیت ما از ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد؛ آنچه اراده کند به ما می‌دهد و آنچه را اراده کند باز پس می‌گیرد و به تعبیر دیگر، مالکیت ما نسبت به مالکیت خداوند مالکیت طولی است نه مالکیت عرضی.

آنگاه در جمله سوم می‌فرماید: «هرگاه او چیزی را به ما تملیک کند که

۱. مرحوم محقق کمره‌ای در شرح نهج البلاغه خود این سخن را آورده است.



در واقع خودش به آن سزاوارتر از ماست ما را (درباره آن) مکلف به وظایفی می‌کند و هرگاه آن را از ما باز پس گیرد تکلیفش را از ما برمی‌دارد؛ (وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا؛ فَمَتَى مَلَكَنَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفَنَا، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا).

این همان نکته باریک و دقیق و بسیار جالب «الأمرُ بین الأمرین» است. نه چنان است که ما از خود استقلال تام داشته باشیم و صاحب قدرتی در برابر خدا و مالکیتی در برابر مالکیت او گردیم و نه چنان است که در اعمال خود مطلقاً اراده و اختیاری نداشته باشیم. بلکه او به ما قدرت و قوت و اختیار داده و هماهنگ با آن تکالیفی بر عهده ما گذاشته است. تا زمانی که آن قدرت و قوت وجود دارد تکالیف هم هست هنگامی که گرفته شد تکالیف از بین می‌رود.

او به ما اموالی بخشیده و تملیک کرده و تکلیف خمس و زکات را در کنار آن قرار داده است، قوت و قدرت جسمانی داده و تکلیف نماز و روزه و حج و جهاد را در کنار آن مقرر فرموده، هرگاه مال را باز پس گیرد تکلیف خمس و زکات نیز برداشته می‌شود هرگاه قوت و قدرت جسمانی را از ما سلب کند واجباتی که نیاز به قوت و قدرت جسمانی دارد از ما برداشته خواهد شد.

همین معنا در حدیث دیگری که از امام علیه السلام نقل شده منعکس است:

«عبایه، از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام از آن حضرت درباره مسأله توانایی‌های انسان که با آن برمی‌خیزد و می‌نشیند و کارهایی انجام می‌دهد سؤال کرد (که آیا این‌ها جبری است یا اختیاری؟) امام امیرمؤمنان علی علیه السلام از او پرسید: منظور تو کدام توانایی است؟ توانایی بدون پروردگار یا با پروردگار؟ عبایه ساکت شد و پاسخی نداد، امام علیه السلام فرمود: بگو، عرض کرد: چه بگویم، فرمود: اگر بگویی با خداوند (در عرض خداوند) مالک قدرتی هستی، مایه هلاکت توست و اگر بگویی بدون خداوند چنین قدرتی را پیدا کردی آن هم مایه هلاکت توست. عبایه عرض کرد: چه بگویم ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: باید بگویی که این

قدرت را خداوند به تو ارزانی داشته اگر این قدرت را برای تو ادامه دهد عطا و بخشش اوست و اگر از تو بگیرد بلا و آزمایش اوست. او مالک قدرتی است که به تو داده و قادر بر چیزی است که تو را بر آن قادر نموده، آیا نشیدی مردم حول و قوه الهی رامی طلبند در آن جا که می گویند: «لا حولَ ولا قوَّةَ الا بالله العلیّ العظیم». عبايه عرض کرد: تفسیر این سخن چیست؟ فرمود: پناهی در برابر معاصی الهی نیست مگر پناه خداوند و قوتی بر طاعات نیست مگر با اعانت پروردگار. عبايه برخاست و خود را به روی دست و پای امام علیه السلام انداخت و بوسه زد.<sup>۱</sup>

برای روشن شدن این بحث پیچیده و دقیق و ظریف یک مثال حسی داریم که سابقاً نیز به آن اشاره کردیم و آن این است که فرض کنید یک قطار برقی به حرکت درآمده است این قطار نیروی خود را لحظه به لحظه از سیم برقی که در طول مسیر کشیده اند و حلقه لغزنده قطار روی آن حرکت می کند دریافت می دارد هر لحظه مسئول اداره برق اراده کند می تواند برق آن قطار را از همان مبدأ قطع کند ولی مادامی که قطع نکرده راننده قطار با میل و اراده و آزادی، قطار را در مسیر به حرکت وامی دارد. هر کجا لازم بود توقف می کند هر کجا لازم بود سرعت می گیرد و هر کجا خواست ملایم می رود، این راننده قادر است قطار را به صورت های مختلف هدایت کند ولی این قوت و قدرت را از مبدائی می گیرد که لحظه به لحظه به او نیرو می بخشد و هر لحظه بخواهد می تواند این قدرت و نیرو را قطع کند. بنابراین این راننده، هم اختیار دارد و هم ندارد، اختیار برای انتخاب حرکت و توقف ولی عدم اختیار در بقاء نیرویش.

و این است معنی الامر بین الامرین: نه جبر و سلب اختیار و نه آزادی مطلق. نکته قابل توجه این است که «حول» در لغت به دو معناست: یکی حرکت و تحول و دیگری ممانعت و حائل شدن. اگر در لغت عرب به «سال» حول گفته

۱. تحف العقول، ص ۳۴۵، در کلمات امام هادی علیه السلام.

می‌شود به این دلیل است که انسان از زمانی به زمان دیگر متحول می‌شود و حرکت می‌کند.

بنابر این معنا، معنی لاحول ولا قوة الا بالله این است که هیچ نوع حرکت و تحول و هیچ قوت و قدرتی جز از سوی خدا نیست، اوست که به ما این نیروها را بخشیده و به ما توانایی و اختیار داده تا بتوانیم به سوی مقاصد خویش حرکت کنیم.

و بنابر معنی دوم، معنی جمله این است که هیچ مانعی در برابر معاصی و هیچ قدرتی بر اطاعات جز به وسیله خداوند نیست، همانگونه که در ذیل حدیث عبایه آمده بود و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر جمله «لا حول ولا قوة الا بالله» می‌خوانیم که فرمود: «لا يحولُ بيننا وبين المعاصي الا الله ولا يقوينا على اداء الطاعة والفرائض الا الله؛ میان ما و گناهان جز خداوند حائل نمی‌شود و برای ادای اطاعت و واجبات جز خداوند به ما نیرو نمی‌بخشد».<sup>۱</sup>

به این ترتیب جمله پرمعنی و پرمحتوای «لا حول ولا قوة الا بالله» دو معنی دارد که هر دو در روایات معصومین علیهم السلام آمده است.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۸۹، ح ۲۴.

۲. برای توضیح بیشتر درباره مسئله جبر و تفویض و قضا و قدر می‌توانید به کتاب انوار الاصول، ج ۱، و تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیه ۳۸ سوره نبا و همچنین ج ۱۱، ذیل آیه ۳۳ سوره نحل، و بحث‌هایی که سابقاً در پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۲، ص ۴۶۱، ذیل حکمت ۷۸ داشتیم، مراجعه کنید.



لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا:  
 دَعَاهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَ عَلَى عَمْدٍ  
 لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ.

امام علیه السلام هنگامی که شنید عمار یاسر با مغیره بن شعبه (آن مرد منافق لجوج) جرّ و بحث می‌کند، فرمود:

ای عمار! ره‌ایش کن، چراکه او از دین خدا آن مقدار گرفته که به دنیا نزدیکش  
 سازد و از روی عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش‌ها  
 و خلاف‌هایش قرار دهد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که این گفتار حکیمانه را ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال مغیره بن شعبه  
 و ابن قتیبه در الامامة و السياسة با تفاوتی نقل کرده‌اند و (قبیل از سید رضی) مرحوم شیخ مفید آن را در  
 کتاب مجالس آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۸).

## شرح و تفسیر

### این مرد لجوج را رها کن

از مقدمه این کلام استفاده می‌شود که عمار یاسر، آن صحابی پاکباز و شجاع و مخلص با مغیره بن شعبه در مسائل مهم دینی گفتگو داشت و مغیره، آن مرد منافق و کوردل نمی‌پذیرفت. امام علیه السلام گفتگویی را که میان این دو نفر رد و بدل می‌شد شنید و چند جمله کوتاه و پرمعنا درباره مغیره بن شعبه فرمود که تمام روحيات و برنامه زندگی او در آن خلاصه شد. فرمود: «ای عمار! رهايش کن، چراکه او از دين خدا آن مقدار گرفته که به دنيا نزدیکش سازد و از روی عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش‌ها و خلاف‌هایش قرار دهد»؛ (لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا: دَعَاهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ).

امام علیه السلام روی دو نکته اساسی در این کلام حکیمانه تکیه فرموده که یکی مربوط به دنیای مغیره است و دیگری مربوط به اعتقادات و آخرتش. در نکته اول می‌فرماید: او اعتقادی به مسائل اسلامی ندارد با آن هماهنگ نیست، آن‌جا که به نفع دنیای او باشد دیندار می‌شود و آن‌جا که به زیان دنیای او باشد احکام دین را رها می‌کند.

قرآن مجید این وصف را برای جمعی از منافقان بیان کرده که راه تبعیض را

پیش می‌گرفتند و آنچه را به نفعشان بود می‌پذیرفتند و بقیه را انکار می‌کردند، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»؛ کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می‌گویند: «به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند».<sup>۱</sup>

یکی از صفات زشت یهود نیز همین بود همان‌گونه که قرآن درباره آن‌ها می‌فرماید: «أَفْتُوْمُنُونَ بِنِعْمِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آورید، و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب‌ها گرفتار می‌شوند. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست».<sup>۲</sup>

همین معنا در کلام سالار شهیدان امام حسین علیه السلام به هنگام ورود به کربلا، در دوم محرم آمده است آن‌جا که رو به سوی یارانش کرد و فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعَقِّ عَلَىٰ أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»؛ مردم، بردگان دنیا هستند و دین، تنها بر زبان آن‌هاست؛ تا آن زمان که زندگی آن‌ها تأمین شود به دنبال دین هستند اما هنگامی که گرفتار بلا و آزمون الهی شدند (و دین از منافع مادی آن‌ها جدا شد) دینداران کم‌اند».<sup>۳</sup>

ولی مؤمنان راستین کسانی هستند که آیین خدا را به‌طور کامل با تمام وجود

۱. نساء، آیه ۱۵۰.

۲. بقره، آیه ۸۵.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

می پذیرند خواه به منفعت مادی آن‌ها باشد یا به زیان آن و اصولاً بر سر همین دو راهی، دینداران از افراد منافق و بی‌دین، شناخته می‌شوند که دین از یک مسیر می‌رود و منافع مادی آن‌ها از مسیر دیگر.

در جمله دوم می‌فرماید: او برای این‌که خود را در نظر خویش یا در نظر مردم معذور بشمرد عمداً حقایق را بر خود مشتبه می‌سازد و شبهاتی را بهانه برای کارهای خلافش قرار می‌دهد و این همان کاری است که همه منافقین انجام می‌دهند؛ به شبهات پناه می‌برند و وجدان خود را فریب می‌دهند و کارهای خلاف خود را به این وسیله توجیه می‌کنند.

قرآن مجید درباره بعضی از کافران می‌گوید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ \* يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ \*» (انسان شک در معاد ندارد) بلکه می‌خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند! (از این رو) می‌پرسد: «قیامت کی خواهد بود؟»<sup>۱</sup>

بر این اساس امام علیه السلام عمار را نهی کرد از این‌که سخن را با او ادامه دهد زیرا او کسی نبود که در برابر حق تسلیم شود و یا حتی حق را نشناخته باشد آگاهانه مخالفت می‌کرد و برای حفظ منافع مادی خود طرح شبهه می‌نمود، و سخن گفتن با چنین کسی روا نیست؛ نه مصداق ارشاد جاهل است و نه تنبیه غافل. این‌گونه افراد در واقع مصداق آیه شریفه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup> می‌باشند.

## نکته‌ها

### ۱. ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره

مرحوم سید رضی به این نکته اشاره نکرده که میان عمار یاسر و مغیره بن

۱. قیامت، آیات ۵ و ۶

۲. بقره، آیه ۶



شعبه چه گفتگویی بود که علی علیه السلام به عمار چنان فرمود. اما مرحوم علامه شوشتری نقل می‌کند که گفتگوی عمار با مغیره درباره این بود که عمار مغیره را دعوت کرد تا با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کند و او را در برابر دشمنانش (از جمله معاویه) یاری دهد. مغیره نپذیرفت و به عمار گفت: یاری تو برای علی بن ابی طالب مانند کسی است که از گرما به بیابان سوزان فرار کند یعنی تو از آن مصیبت‌های زمان عثمان فرار کردی و الآن در فشار معاویه‌ای خواهی افتاد که مصائبش بیشتر از اوست. هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام این گفتگو را (یا گوشه‌ای از آن را شنید) آن سخنان را به عمار فرمود.<sup>۱</sup>

## ۲. عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم

درباره عمار یاسر، آن صحابی بزرگ و مخلص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابی فداکار جانشینش، امیرمؤمنان علی علیه السلام پیش از این در جلد ۷، صفحه ۸۳ از همین کتاب و جاهای دیگر سخن گفته‌ایم ولی فضایل و مناقب آن مرد پاکباز بیش از این‌هاست. او کسی است که یکی از آیات قرآن درباره او نازل شد زمانی که جماعتی از مشرکین، او و پدر و مادرش را شکنجه کردند تا اظهار برائت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کنند پدر و مادرش حاضر نشدند و شهید گشتند ولی عمار با زبان و لفظ خود آنچه را می‌خواستند گفت و گریه کنان خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد. آیه شریفه نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»؛ کسانی که بعد از ایمان کافر شوند (مجازات می‌شوند) به جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است»<sup>۲</sup> در این جا بعضی از ناآگاهان گفتند: عمار با گفتن الفاظ مربوط به برائت و بیزاری از اسلام، کافر شد.

۱. بهج الصباغة، ج ۹، ص ۵۹۳.

۲. نحل، آیه ۱۰۶.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «كَلَّا إِنَّ عَمَّارًا مَلِيٌّ إِيْمَانًا مِنْ قَرْبِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيْمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ؛ چنین نیست، عمار از فرق سر تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله افزود: اگر باز در چنین شرایطی قرار گرفتی همین‌گونه عمل کن.<sup>۱</sup>

این آیه و روایت از مدارک روشنی است که اجازه تقیه را در شرایطی که جان انسان در خطر است می‌دهد.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او بشارت داد، فرمود: «یا ابا الیقظان (انتخاب این کنیه برای عمار شاید به این دلیل بود که در بعضی از جنگ‌ها او و بعضی دیگر از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله شب بیدار بودند و از لشکریان حفاظت می‌کردند تا دشمن به آن‌ها شبیخون نزند) فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ فِي دِيَانَتِهِ وَمِنْ أَفْضَلِ أَهْلِ وَ لَآئِيْتِهِ وَ مِنَ الْمَقْتُولِيْنَ فِي مَحَبَّتِهِ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ تو برادر علی در دیانتش هستی و از افراد برجسته اهل ولایت او می‌باشی و از کسانی هستی که در محبت او شهید می‌شوی و تو را گروه ستمکار شهید می‌کنند».<sup>۲</sup>

و همین‌گونه شد؛ او در صفین به دست لشکریان معاویه به شهادت رسید. جالب این‌که علمای اهل سنت نیز در فضیلت عمار مطالب قابل توجهی نقل کرده‌اند ولی با نهایت تأسف عثمان بلایی بر سر عمار آورد که هر مسلمانی از شنیدن آن ناراحت می‌شود. بلاذری، از علمای معروف اهل سنت، در کتاب انساب الاشراف می‌نویسد که مقداد و عمار یاسر و طلحه و زبیر و جمعی دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای نوشتند و کارهای خلاف عثمان را در آن برشمردند و او را از عذاب الهی ترساندند و به او گفتند که اگر دست از کارهایش برندارد بر ضد او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفت و نزد عثمان آمد

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۵.

۲. همان، ج ۲۲، ص ۳۳۳.

و بخشی از آن را برای عثمان خواند. عثمان گفت: تو چرا از میان آن‌ها داوطلب شدی؟ عمار گفت: برای این که من بیش از آن‌ها خیرخواه تو هستم. عثمان به او گفت: دروغ گفتی ای فرزند سمیه (او را به نام مادرش نامید که توهین بزرگی محسوب می‌شد، یعنی پدر تو معلوم نیست) عمار گفت: من فرزند سمیه هستم و پدرم یاسر است. عثمان دستور داد غلامانش دست و پای او را گرفتند و کشیدند و عثمان با دو پای خود با کفش به پایین شکم او زد و او دچار فتق (پارگی پرده شکم) شد.<sup>۱</sup>

همین داستان را ابن عبدالبر، عالم دیگر اهل سنت در کتاب الاستیعاب در شرح حال عمار نقل کرده و افزوده که یکی از دنده‌های عمار را نیز شکستند.<sup>۲</sup> اما مغیره بن شعبه: بسیاری در مورد او نوشتند که مرد بسیار باهوشی بود و به همین دلیل بعد از پیامبر اکرم ﷺ نیز از طرف خلفا مناصب مهمی به او داده شد که آخرین منصبش فرمانداری کوفه بود ولی در عین حال مردی بسیار سنگدل و جنایت‌پیشه بود.

ابوالفرج اصفهانی درباره اسلام آوردن او چنین نوشته است که مغیره درباره اسلام آوردن خودش می‌گوید: با گروهی از طائفه بنی مالک در عصر جاهلیت نزد پادشاه مصر رفتیم و هدایایی برای او بردیم. او هدایا را گرفت و دستور داد جوایزی به همه ما دادند بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر ولی به من چیز بسیار کمی داد و چندان اعتنایی به من نکرد. گروهی از قبیله بنی مالک که با من بودند با استفاده از کمک سلطان مصر هدایایی برای خانواده خود گرفتند و بسیار خوشحال بودند و هیچ‌کدام حاضر نشدند با من مواسات کنند (و من کینه آن‌ها را به دل گرفتم). هنگامی که از مصر خارج شدیم مقداری شراب با خود آوردند

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹ طبق نقل الغدیر، ج ۹، ص ۱۶.

۲. الغدیر، ج ۹، ص ۱۶.

و از آن نوشیدند من هم با آنها خوردم ولی دوست نداشتم با آنها باشم، با خود گفتم: این‌ها به طائف بازمی‌گردند و به قبیله من می‌گویند که سلطان مصر به من بی‌اعتنایی کرد به همین دلیل تصمیم گرفتم آنها را به قتل برسانم. به آنها گفتم: من گرفتار سردردی شده‌ام. آنها شراب خود را حاضر کردند و مرا دعوت نمودند. گفتم: چون سردرد دارم نمی‌نوشم اما شما بنشینید من ساقی شما می‌شوم. قبول کرده و شروع به نوشیدن شراب نمودند و هنگامی که در آنها اثر کرد باز هم تقاضای شراب کردند. آنقدر نوشیدند و مست شدند که به خواب عمیقی فرو رفتند. من برخاستم و همه آنها را به قتل رساندم و آنچه با آنها بود برداشتم و به مدینه آمدم. دیدم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مسجد است و ابوبکر نزد اوست، مرا می‌شناخت (پرسید: برای چه آمده‌ای؟) گفتم: آمده‌ام شهادتین بگویم و مسلمان شوم. ابوبکر گفت: از مصر آمده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: آنهایی که با تو بودند چه کردند؟ گفتم: میان من و آنها اختلافاتی بروز کرد و ما مشرک بودیم من همه آنها را کشتم و غنائمشان را برگرفتم و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم تا خمس آن را تقدیم کنم چون غنیمت مشرکین است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اسلامت را می‌پذیرم ولی چیزی از اموالت را نمی‌گیرم و آن را تخمیس نمی‌کنم زیرا تو به آنها خیانت کردی. عرض کردم: هنگامی که آنها را کشتم بت پرست بودم اکنون مسلمان شده‌ام. فرمود: بسیار خوب، اسلام، گذشته‌ها را می‌پوشاند. چیزی نگذشت که این خبر (قتل سیزده نفر) به قبیله ثقیف رسید که در طائف بودند. آنها تصمیم گرفتند با طائفه ما بجنگند سپس صلح کردند که سیزده دیه پرداخت شود و غائله پایان یابد.<sup>۱</sup>

آری این است سابقه مغیره بن شعبه.

ابن ابی‌الحدید این داستان را نقل کرده و بعد از آن می‌افزاید: جمعی از

۱. اغانی، ج ۱۶، ص ۸۰ طبق نقل شرح نهج البلاغه علامه شوشتری (بهج الصباغه)، ج ۹، ص ۵۹۳.

اصحاب ما چنین می‌گویند: کسی که اسلام آوردنش این‌گونه باشد و پایان کارش خبر متواتری باشد که تا پایان عمرش علی علیه السلام را بر منابر لعن می‌کرد و در میان این آغاز و پایان، کارش فسق و فجور و پر کردن شکم و هوس‌بازی جنسی و همراهی با فاسقان و صرف وقت در غیر اطاعت خدا بود چگونه ممکن است کسی به او علاقه داشته باشد و ما چه عذری داریم اگر فسق او را برای مردم آشکار نسازیم.<sup>۱</sup>

این گفتار ابن ابی‌الحدید در واقع اشاره به داستان عدالت صحابه است که اهل سنت همه آن‌ها را از خوب و بد و زشت و زیبا و مؤمن و فاسق، محترم می‌شمارند. مقصود ابن ابی‌الحدید این است که آیا کسی را با این زندگی سراسر کثیف و آلوده تنها به عنوان این‌که جزء صحابه بوده یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده می‌توان تبرئه کرد یا او را عادل شمرد؟<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰.

۲. کسانی که بخواهند اطلاعات بیشتری درباره مغیره و کارهای زشت و کثیف او پیدا کنند می‌توانند به تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، ج ۶۰، ص ۱۳ تا ۶۳ مراجعه کنند.



## ۲۰۶

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلِبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ! وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ  
الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

چه زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا، برای رسیدن به  
پاداش‌های الهی، و از آن بهتر بی‌اعتنایی و بزرگ‌منشی مستمندان است  
در برابر اغنیا برای توکل بر خدا.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این کلام نورانی را نقل کرده‌اند ابو طالب مکی در قوت القلوب است سپس در داستانی از خطیب بغدادی در تاریخ بغداد در شرح حالات فتح بن شخرف نقل می‌کند که او بعد از ختم قرآن در یکی از کوه‌های انطاکیه شبی امیرمؤمنان علیه السلام را در خواب دید و تقاضا کرد کلام خیری به او تعلیم دهد امام علیه السلام دست مبارکش را باز کرد در آن دو سطر نوشته شده بود و آن این بود: مَا رَأَيْتَ أَحْسَنَ مِنْ تَوَاضُعِ الْغَنِيِّ لِلْفَقِيرِ يَطْلُبُ ثَوَابَ اللَّهِ، وَأَحْسَنَ مِنْ ذَلِكَ تِيَهُ الْفَقِيرِ عَلَى الْغَنِيِّ ثِقَةً بِاللَّهِ (کلامی که شباهت زیادی به گفتار حکیمانه بالا دارد.) نیز از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده‌اند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۹).

## شرح و تفسیر

### دو کار زیبا!

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به دو نکته اشاره می‌کند که اگر در جامعه پیاده شود بسیاری از نابسامانی‌ها سامان می‌یابد. زیرا دو چیز است که باعث تباهی جامعه و شکاف وسیع طبقاتی می‌شود: تکبر صاحبان ثروت و خضوع ذلت‌بار مستمندان در برابر آنها.

در واقع این دو رذیله اخلاقی علاوه بر این‌که چهره جامعه انسانی را زشت و نفرت‌انگیز می‌کند سرچشمه انواع نابسامانی‌ها، عداوت‌ها و کینه‌ها و بی‌ثباتی‌هاست.

به همین دلیل امام علیه السلام در جمله اول، اغنیا و ثروتمندان را به تواضع دعوت می‌کند و به آن‌ها مژده پاداش الهی می‌دهد، می‌فرماید: «چه خوب و زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش‌های الهی»؛  
(مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ!).

وقتی افرادی که امکانات مالی فراوان دارند در برابر نیازمندان تواضع کنند که لازمه این تواضع آن است که به درد دل آن‌ها گوش فرادهند و مشکلاتشان را تا آن‌جا که در توان دارند حل کنند، کینه‌ها تبدیل به دوستی، و فاصله‌ها مبدل به نزدیکی خواهد شد و اغنیا علاوه بر پاداش‌های الهی آرامشی نیز در این جهان خواهند داشت که زندگی را برای آن‌ها شیرین می‌کند.



آری، تواضع از سوی هر کسی زیباست ولی از سوی اغنیا و ثروتمندان زیباتر است چراکه نشان می‌دهد آن‌ها به سبب ثروت، بر مرکب غرور سوار نشده‌اند و خود را گم نکرده‌اند و این فضیلت بزرگی است که به هنگام فزونی نعمت‌های الهی، انسان خود را فراموش نکند.

از این گذشته، اغنیا نباید فراموش کنند که همه اموال و ثروت‌ها از آن خداست و همه ما نمایندگان و خلفای او در استفاده از آن اموال هستیم همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ»؛ انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است.<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام به سراغ جمله دوم رفته، چنین می‌فرماید: «و از آن بهتر بی‌اعتنایی و بزر منشی مستمندان در برابر اغنیا برای تکیه کردن بر خداست»؛ (وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ).

«تیه» در لغت به دو معنا آمده است: نخست، سرگردانی؛ همان‌گونه که خداوند در قرآن مجید درباره قوم بنی اسرائیل و سرگردانی آن‌ها در صحرای سینا به مدت چهار سال می‌فرماید: «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ»<sup>۲</sup> و معنای دیگر، تکبر و بزر منشی و بی‌اعتنایی است و در کلام امام علیه السلام منظور، معنای دوم است.

روشن است که اگر نیازمندان دست حاجت به سوی اغنیا دراز کنند و خود را در برابر آنان ذلیل و خوار نمایند از یک سو شخصیت خود را پایمال کرده‌اند و از سوی دیگر به جای این‌که به خدا پناه ببرند به غیر خدا پناه برده‌اند و این نوعی شرک خفی است.

به همین دلیل در کلام حکیمانه ۲۲۸ آمده بود: «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِيُغْنَاهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهِ»؛ کسی که به سراغ ثروتمندی برای ثروتش برود و در برابر او

۱. حدید، آیه ۷.

۲. مائده، آیه ۲۶.

تواضع کند دو سوم دینش از دست رفته است». و همانگونه که در آن جا گفتیم ایمان دارای سه رکن است: معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین؛ کسی که در برابر چنین ثروتمندی خضوع می‌کند در واقع اقرار زبانی به توحید را با کلمات تملق‌آمیزش درهم شکسته و همچنین خضوعی که باید در برابر ذات پاک پروردگار داشته باشد به وسیله خضوع در مقابل این ثروتمند، به شرک آلوده کرده است. بنابراین، دو رکن از ارکان ایمان را بر باد داده هرچند ایمان قلبی او محفوظ مانده باشد.

اشتباه نشود، منظور این نیست که نیازمندان در برابر اغنیا موضع‌گیری کرده و راه خصومت در پیش گیرند و آتش دشمنی و عناد در میان این دو گروه برافروخته شود بلکه منظور این است که آن‌ها بزرگ منشی خود را حفظ کنند و اغنیا نیز در برابر آن‌ها متواضع باشند و کمک‌های خود را بدون منت در اختیارشان بگذارند.

لذا در حدیثی می‌خوانیم: «ذَكَرَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْأَغْنِيَاءَ وَ وَقَعَ فِيهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اسْكُتْ فَإِنَّ الْغَنِيَّ إِذَا كَانَ وَصُولًا لِرَحْمِهِ بَارًا بِأَخْوَانِهِ أضعفَ اللَّهُ لَهُ الْأَجْرَ ضِعْفَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِأَلْتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ؛ مردی نزد امام صادق علیه السلام سخن از اغنیا به میان آورد و درباره آن‌ها بدگویی کرد. امام علیه السلام فرمود: ساکت باش، اگر غنی صلهٔ رحم به جا آورد و به برادران دینی خود نیکی کند خداوند اجر او را دو چندان خواهد داد زیرا در قرآن مجید فرموده: اموال و اولادتان شما را به ما نزدیک نمی‌کند مگر کسی که ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد که پاداش آن‌ها به دلیل اعمالشان دو چندان است و در غرفه‌های بهشتی در امنیت خواهند بود».<sup>۱</sup>

در حالات معصومین علیهم السلام نیز می‌خوانیم که به گونه‌ای به نیازمندان کمک

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲، ح ۳.

می‌کردند که هرگز شخصیت آن‌ها درهم نشکند و احساس شرمندگی نکنند. در حدیث جالبی از امام حسن مجتبیٰ علیه السلام می‌خوانیم که مردی خدمت امام علیه السلام رسید و اظهار فقر و پریشانی فراوان کرد و این دو بیت شعر را برای بیان نهایت فقر و درماندگی خود تقدیم نمود:

لَمْ يَبَقَ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدِرْهَمٍ      يَكْفِيكَ مَنْظَرُ حَالَتِي عَنْ مَخْبَرِي  
إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجَهٍ صُنْتُهُ      أَلَّا يُبَاعَ وَقَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي

چیزی در بساط من باقی نمانده که حتی یک درهم ارزش داشته باشد. نگاه به چهره من کافی است و نیازی به خبر دادن نیست.

تنها چیزی که باقی مانده آبرویم است که آن را هرگز نفروخته‌ام ولی اکنون تو را مشتری یافتم و می‌خواهم به تو بفروشم.

امام مجتبیٰ علیه السلام وکیل خویش را طلبید و فرمود: چقدر مال نزد توست؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: همه آن را به این مرد فقیر بده، من از او شرمندهام. عرض کرد: چیزی برای مخارج روزانه نمی‌ماند. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده و حسن ظن به خدا داشته باش، خداوند جبران می‌کند.

سپس امام علیه السلام آن مرد فقیر را طلبید و پول‌ها را به او داد و این دو بیت شعر را در جواب اشعارش فرمود:

عَاجَلْتَنَا فَاتَاكَ وَإِبْلُ بَرْنَا      طَلًّا وَلَوْ أَمَهَلْتَنَا لَمْ تُمَطِّرِ  
فَخُذِ الْقَلِيلَ وَكُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ      مَا صُنْتُهُ وَكَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِي

به سراغ ما آمدی و باران فیض ما به سراغ تو آمد و اگر دیر آمده بودی شرمندهامی شدیم. با این حال این مقدار کم را بگیر و چنان باش که گویی آبرویت را که محفوظ می‌داشتی به ما نفروختی و ما هم از تو چیزی نخریدیم.<sup>۱</sup>

آری! این پاسخ از آن عطای فوق‌العاده زیباتر بود.

۱. منتهی الآمال، حالات امام حسن مجتبیٰ علیه السلام.



مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمًا مَا!

امام علیه السلام فرمود:

خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت ننهاده جز این که روزی  
به وسیله آن وی را نجات خواهد داد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر غیر از نهج البلاغه نقل کرده روایت آمدی در غرر الحکم است که آن را با کمی تفاوت ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۰).  
اضافه می‌کنیم که مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در کتاب امالی خود از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با تفاوتی ذکر کرده که عبارت او چنین است: «ما استودع الله عبدا عقلا إلا استنقذه به يوما». (امالی طوسی، ص ۵۶، ح ۴۸).

## شرح و تفسیر

### هر درک عاقلانه‌ای روزی نجات‌بخش است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به حکمت خداوند می‌کند و این‌که هر چه را به هر کس داده روی حساب و کتابی بوده است، می‌فرماید: «خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت ننهاده جز این‌که روزی به وسیله آن وی را نجات خواهد داد»؛ (مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ أُمَّراً عَقْلاً إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمَ مَا!).

از تعبیر امام علیه السلام استفاده می‌شود که عقل، شاخه‌های مختلفی دارد و خداوند در هر کسی شاخه یا شاخه‌هایی از آن را به ودیعت می‌نهد. تعبیر امام علیه السلام به «عقلا» به صورت نکره اشاره به همین نکته است.

آری، بعضی عقل معاد دارند، بعضی عقل معاش و بعضی هر دو. عقل معاد نیز شاخه‌های متعددی دارد؛ کسانی از طریق ادله عقلی وارد می‌شوند و افرادی از طریق ادله نقلی که هر کدام نیز شاخه‌های متعددی دارد و در عقل معاش نیز بعضی عقل صنعت دارند، بعضی استعداد خوبی برای کشاورزی و بعضی برای امور دیگر و هر کدام از این‌ها نیز برای خود شاخه‌هایی دارد.

امام علیه السلام می‌فرماید: این نقاط قوت که نامش عقل است و خداوند در میان بندگان تقسیم کرده همه روی حساب است. ممکن است کسی عقل خاصی در وجودش باشد و سالیان دراز از آن استفاده نکند و گاه حتی خودش فکر کند که این عقل و استعداد خاص در وجود او به چه کار می‌آید ولی ناگهان جریانی در

زندگانی او رخ می‌دهد که تا دست به دامان آن عقل و استعداد خاص نزنند نجات نمی‌یابد و این نکته‌ای است که کمتر کسی به آن توجه دارد و یا در نوشته‌های خود آورده است ولی امام علیه السلام به واسطه علم گسترده و وسیعش به این نکته اشاره فرموده است.

قابل توجه این‌که غالب شارحان نهج البلاغه به نکره بودن «عقل» که اشاره به شاخه‌های خاص عقل است توجه نکرده‌اند و نقش عقل را به‌طور کلی در زندگی انسان ستوده و تشریح کرده‌اند در حالی که منظور امام علیه السلام بیان اهمیت عقل در این گفتار حکیمانه نیست هرچند عقل از نظر اسلام فوق‌العاده اهمیت دارد و در آیات و روایات اشارات گسترده‌ای درباره آن آمده بلکه منظور امام علیه السلام این است که بسیاری از افراد، دارای عقل خاصی هستند که از مواهب الهی است و آن عقل خاص روزی به یاری آن‌ها می‌آید و آن‌ها را از مشکلات مهمی نجات می‌دهد، که نمونه‌های آن عبارت است از:

سلمان فارسی دارای یک عقل تجربی در مورد راه دفاع از شهرها از طریق کندن خندق در اطراف آن بود این عقل همواره در وجود او بود تا جریان جنگ احزاب پیش آمد، از آن استفاده کرد و نه تنها خودش را نجات داد بلکه لشکر اسلام را نیز از این طریق محافظت نمود.

مرحوم علامه شوشتی مثال دیگری در این‌جا انتخاب کرده، می‌گوید: داستان عابد بنی اسرائیل و آن زن بدکاره که هشیاری او سبب نجات عابد شد نمونه‌ای از این کلام است. این عقل در واپسین روزهای زندگی به کار او آمد که هم خودش را نجات داد هم دیگری را.

و این‌که در قرآن و روایات اسلامی تأکید بر مشورت شده ممکن است به ملاحظه همین امر باشد که هرکس دارای عقل و تدبیر و هشیاری خاصی است که به‌هنگام مشورت ظاهر می‌شود و ممکن است یکی از آن‌ها مورد قبول همه

طرف‌های مشورت قرار گیرد و سبب نجات گردد.  
در داستان مبارزه امیرمؤمنان علی علیه السلام با عمرو بن عبدود نیز می‌بینیم که  
حضرت با استفاده از یک شگرد، عمرو را مغلوب کرد و بر زمین انداخت.

\*\*\*





مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعهُ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که با حق درافتد، حق او را بر زمین خواهد زد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که «قبل از سید رضی» این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند مرحوم شیخ مفید در ارشاد است و از کسانی که «بعد از سید رضی» آن را در کتب خود آورده‌اند میدانم در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و قضاعی در دستور معالم الحکم است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).

## شرح و تفسیر

### با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهم و سرنوشت‌سازی اشاره کرده، می‌فرماید: «آن‌کس که با حق درافتد حق او را بر زمین خواهد زد»؛  
(مَنْ صَارَ عَ الْحَقِّ صَرَعهُ).

آنچه امام علیه السلام در این گفتار نورانی بیان فرموده همان چیزی است که بارها تجربه شده و تاریخ شواهد فراوانی برای آن دارد.

زیرا حق به معنای واقعیت است و در برابر آن، باطل چیزی است که برخلاف واقع است و طرفداران آن می‌خواهند با زور و فشار آن را سرپا نگاه دارند و طبیعی است روزی فرا می‌رسد که آن زور و فشار کم می‌شود و بساط باطل برچیده خواهد شد.

شک نیست که طرفداری از حق نیز گاه مشکلات فراوانی دارد و طرفداری از باطل گاه ساده و آسان است ولی اصل کلی بر این است که حق چون بر پایه واقعیت‌ها استوار است سرانجام ثابت و برقرار خواهد شد و باطل چون برخلاف واقعیت‌هاست سرانجام شکست خواهد خورد.

قرآن مجید در مثالی که برای حق و باطل زده می‌فرماید: حق همچون آب است و باطل همچون کف‌های روی آب، این کف‌ها مدتی خودنمایی و جوش و خروش دارند ولی چیزی نمی‌گذرد که محو و نابود می‌شوند و آب که حق

است باقی می ماند: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>.

از این گذشته، بالاترین حق و واقعیت در عالم، ذات پاک خداست و اوست که از حق حمایت می کند و فرشتگان او مأمورند که طرفداران حق را حمایت کنند. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است»<sup>۲</sup>.

هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظهور کرد تنها بود و با گروه عظیم دشمنان سرسخت و لجوج و نیرومند روبرو شد اما چون طرفدار حق بود پیروز گشت و چون دشمنانش با حق درآویختند بر زمین خوردند. سایر انبیا از ابراهیم گرفته تا موسی بن عمران عَلَيْهِمُ السَّلَام و مردان مبارزی که حمایت از حق کردند به پیروزی رسیدند گرچه گروهی از آنها در این راه شربت شهادت نوشیدند ولی اهداف و برنامه های آنها زنده و جاویدان ماند.

این وعده الهی است که در آیات متعددی از قرآن نیز به آن اشاره شده از جمله: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را

۱. رعد، آیه ۱۷.

۲. فصلت، آیه ۳۰.

بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن‌چنان‌که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت»<sup>۱</sup>.

جالب توجه این‌که ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه قاصعه پس از اشاره به فعالیت‌های تبلیغاتی بنی‌امیه برای محو آثار علی علیه السلام و فضایل او و تعیین جایزه برای کسانی که اخبار و احادیث برای خلفای پیشین ذکر کنند می‌گوید: آن‌ها در هنگامی که قدرت به دست داشتند از هیچ کوششی برای محو کردن نام علی علیه السلام و فرزندان او و خاموش کردن نور آن‌ها و کتمان فضایل و مناقب و سوابقشان و وادار کردن مردم به سب و لعن آن‌ها بر منابر کوتاهی نکردند. پیوسته خون از شمشیرهای آن‌ها می‌چکید در حالی که اهل بیت علیهم السلام در آن زمان عده کمی بودند و دشمنان، بسیار. بعضی را کشتند و بعضی را اسیر کردند و بعضی را تبعید نمودند و بعضی فرار کردند و پنهان شدند و بعضی پیوسته در خوف به سر می‌بردند این اوضاع به قدری وخیم بود که گاه فقیه و محدث و قاضی و متکلمی را ملاقات می‌کردند و او را تهدید شدید به اشد عقوبات می‌نمودند که کمترین سخنی از فضایل اهل بیت علیهم السلام نگوید و کار تقیه به جایی رسید که وقتی یکی از محدثین می‌خواست حدیثی از علی علیه السلام نقل کند نام او رانمی‌برد و به جای آن می‌گفت: مردی از قریش چنین گفت یا مردی از قریش چنین کرد....

سپس می‌افزاید: معاویه و یزید و بنی مروان در ایام حکومتشان که هشتاد سال طول کشید با تمام توان تلاش کردند که مردم را مجبور به دشنام دادن به امیرمؤمنان علی علیه السلام و پنهان کردن فضایلش کنند تا آن‌جا که عامر بن عبدالله بن زبیر به فرزندش گفت: پسر علی علیه السلام را جز به نیکی یاد مکن زیرا بنی‌امیه هشتاد سال او را بر منابر لعن کردند اما این کار چیزی جز بر رفعت مقام و عظمت

۱. نور، آیه ۵۵.

علی علیه السلام نیز فرود. سپس اشاره به دوران حجاج می‌کند که چه جنایاتی را برای اخفاء فضایل علی علیه السلام و فرزندان و شیعیانش مرتکب شد.

و در پایان می‌گوید: ولی خداوند اراده کرده بود که روزبه‌روز بر نور و روشنایی فضایل آن‌ها بیفزاید و محبت آن‌ها را در دل‌ها افزون کند. اگر فضایل آن حضرت مانند کعبه آشکار و روشن نبود چیزی از آن امروز به دست ما نمی‌رسید.<sup>۱</sup>

آری، به گفته امام شافعی: در شگفتم از مردی که دشمنانش فضایل او را از روی حسد کتمان کردند و دوستانش از ترس، ولی با این حال شرق و غرب جهان را پر کرده است.<sup>۲</sup>

در مقابل، دشمنانش چنان منفور شدند که در مرکز حکومت آن‌ها (شام) حتی قبر آبادی از آن‌ها دیده نمی‌شود در حالی که آثار اهل بیت علیهم السلام در پایتخت حکومت آن‌ها مثل آفتاب می‌درخشد.

آری کسی که با حق بجنگد حق او را بر زمین می‌کوبد.

در این جا ممکن است سؤال شود که پس چرا ما جمعی از طرفداران باطل را می‌بینیم که مدت‌ها بر سر کار ماندند و حکومت کردند و با حق درافتادند و در عین حال به زمین نخوردند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که این‌گونه حکومت‌ها برای حفظ خود کارهای مثبتی نیز داشتند: ایجاد امنیت، پیشرفت اقتصادی و گاه کمک به نیازمندان. آن‌ها به دلیل همین مقدار از حق که عمل می‌کردند مدتی بر سر کار ماندند نه به سبب حمایت‌هایی که از باطل داشتند.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که گروه‌هایی ممکن است بر اثر اشتباه در

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۹ به بعد.

۲. علی فی الکتاب و السنة، ج ۱، ص ۱۰.

راه باطل گام گذاشته باشند و اکثریت را در بعضی از جوامع تشکیل دهند اما چون با حق مبارزه ندارند مصداق کلام امیرمؤمنان علیه السلام نیستند که حق، آنها را بر زمین بزند.

\*\*\*

## الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ.

امام علیه السلام فرمود:

قلب، کتاب چشم است. (و آنچه را انسان با چشم می بیند و می آزماید  
در قلبش نقش می بندد).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر به عنوان منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل می کند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).  
اضافه می کنیم که ابوظلحه شافعی نیز در مطالب السؤؤل آن را به عین همین عبارت از علی علیه السلام نقل کرده است. (مطالب السؤؤل، ص ۲۰۳).

## شرح و تفسیر

### قلب کتاب چشم است

برای این کلام حکیمانه دو تفسیر مختلف شده است: نخست اینکه «قلب، کتاب چشم است (و آنچه انسان با چشم می‌بیند و می‌آزماید در قلبش نقش می‌بندد)؛ (الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ).

به این ترتیب امام علیه السلام می‌خواهد اهمیت علوم تجربی و حقایق زیادی را که انسان می‌تواند با چشم درک کند بیان فرماید؛ علوم و حقایق مربوط به اسرار آفرینش، نشانه‌های عظمت خدا، آثار پیشینیان و کتاب‌ها و نوشته‌هایی که از آن‌ها باقی مانده و درس‌های عبرتی که انسان در طول عمر خود می‌بیند.

به یقین قسمت بسیار مهمی از علوم و دانش‌های ما از طریق چشم حاصل می‌شود اعم از آنچه مستقیماً با چشم می‌بینیم و یا آنچه در آثار گذشتگان می‌خوانیم. بنابراین اگر گفته شود قلب، مصحف و کتاب چشم است سخنی حکیمانه است و گویی چشم به منزله قلمی است که پیوسته در کتاب قلب می‌نویسد و رقم می‌زند. تعبیرات دیگری که از امام علیه السلام نقل شده نیز این معنا را تأیید می‌کند. از جمله در تعبیری می‌خوانیم: «العین رائد القلب؛ چشم راهنمای قلب است».<sup>۱</sup>

در تعبیر دیگری می‌فرماید: «العین برید القلب؛ چشم همچون نامه‌رسان قلب است».<sup>۲</sup>

۱. غررالحکم، ح ۶۶۷

۲. همان، ح ۶۶۸



مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِمَاذَا يَسْتَعَانُ عَلَى غَضِّ الْبَصْرِ فَقَالَ بِالْخُمُودِ تَحْتَ سُلْطَانِ الْمُطَّلِعِ عَلَى سِرِّكَ وَالْعَيْنُ جَاسُوسُ الْقَلْبِ وَبَرِيدُ الْعَقْلِ فَعُضُّ بَصْرِكَ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِدِينِكَ وَيَكْرَهُهُ قَلْبُكَ وَ يَنْكِرُهُ عَقْلُكَ؛ از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال شد که چگونه انسان می تواند چشم (از ناروایی ها) بپوشد؟ فرمود: از طریق قرار گرفتن تحت سلطه خداوندی که مطلع از اسرار توست و چشم، جاسوس قلب است و نامه رسان عقل. چشمت را از آنچه مناسب دین تو نیست و قلب و عقلت آن را انکار می کند بپوشان.»<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز می گوید: «﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چراکه چشم های ظاهر، نابینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست کور می شود.»<sup>۲</sup>

اشاره به این که اگر چشم باز و بینا داشته باشند و سیر در زمین کنند، هم آثار عظمت خدا را می بینند و هم درس های عبرتی را که از پیشینیان و پایان کار آنها باقی مانده فرامی گیرند.

از سوی دیگر نیز بسیار می شود که انسان نگاه های هوس آلود می کند و آثار شوم آن در مصحف قلب نوشته می شود و منشأ حزن طویل یا انحراف کثیر می گردد و به گفته شاعر:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد      که هرچه دیده بیند دل کند یاد  
در تفسیر دوم، مفهومی درست مقابل تفسیر اول مورد توجه قرار گرفته و آن

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۱، ح ۵۲.

۲. حج، آیه ۴۶.

این که آنچه در قلب و درون روح انسان باشد در چشمان او نمایان است. در واقع چشم تابلویی است برای اسرار درون؛ شبیه آن چیزی که در حکمت ۲۶ آمد که امام علیه السلام می فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَائِتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ کس چیزی را در ضمیر و درون خود پنهان نمی کند مگر این که در سخنان (بی اندیشه) او و در رخسارش نمایان می شود». و این همان چیزی است که در ضرب المثل فارسی خود نیز داریم: رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر. بنا بر این تعبیر، قلب همچون کتاب پرمطلبی است که مطالب خود را از دریچه چشم بیرون می فرستد، و از نگاه و دید افراد، بسیاری از مطالب درونشان را می توان درک کرد.

و به گفته شاعر عرب:

إِنَّ الْعَيُونَ لَتُبْدِي فِي تَقْلِبِهَا مَا فِي الضَّمَائِرِ مِنْ وُدٍّ وَمِنْ حَقِّقِ

چشم‌ها در گردش خود آشکار می سازد آنچه در درون، از محبت و عداوت است.

و شاعر دیگر می گوید:

تَخْبِرُنِي الْعَيْنَانِ مَا الْقَلْبُ كَاتِمٌ وَمَا جَنَّ بِالْبَغْضَاءِ وَالنَّظَرِ الشَّرِّ

چشم‌ها به من خبر می دهد آنچه را که در دل پنهان است؛ و آنچه از کینه‌ها و عداوت‌ها در دل وجود دارد از نگاه‌های غضب‌آلود که با گوشه چشم می شود ظاهر می گردد.<sup>۱</sup>

ولی قرائن نشان می دهد که معنای اول مناسب تر است. بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال دیگری نیز داده‌اند که مناسب به نظر نمی رسد لذا از ذکر آن خودداری کردیم.<sup>۲</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۶.

۲. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۴، ص ۲۲۵.

# ۴۱۰

## التُّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ.

امام علیه السلام فرمود:

پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر در ذیل این گفتار حکیمانه نیز اشاره شده که میدانی آن را در مجمع الامثال نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).  
اضافه می‌کنیم که زمخشری آن را در ربیع الأبرار و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل از امیرمؤمنان علیه السلام آورده‌اند. (ربیع الابرار، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۱۸۰؛ مطالب السؤل، ص ۲۰۳).

## شرح و تفسیر

### رئیس صفات پسندیده

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه تقوا با صفات برجسته و اخلاق انسانی بیان می‌کند، می‌فرماید: «پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است»؛ (التُّقَىٰ رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ).

برای پی بردن به عمق کلام امام علیه السلام لازم است نخست مفهوم تقوا را آن‌چنان‌که هست بدانیم.

تقوا در اصل از ماده «وقایه» به معنای نگهداری یا خویشتن‌داری گرفته شده و به گفته راغب در مفردات «وقایه» در اصل به معنای نگهداری اشیا در برابر اموری است که به آن‌ها زیان می‌رساند و تقوا به معنای قراردادن روح و فکر در پوشش حفاظتی در برابر خطرهای گناهان است.

بنابراین، تقوا آن حالت خداترسی و احساس مسئولیت درونی است که بازدارنده انسان در برابر سرپیچی از فرمان خداست.

عبدالله بن معنز (متوفای قرن سوم) این سخن را به شعر درآورده و گفته

است:

وَكَبِيرَهَا فَهُوَ التُّقَىٰ      خَلِّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا

۱. «تقی» جمع «تقاة» به معنای تقواست و گاه به صورت مفرد و به معنای مصدری همانند تقوا استعمال شده است.

واصنَعْ كَمَا شِ فَوْقَ أَرْ  
ضِ الشَّوْكِ يَحْذَرُ مَا يَرِي  
لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً  
إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى

همه گناهان را از کوچک و بزرگ رها کن که حقیقت تقوا همین است.  
و همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام برمی دارد  
و پیوسته مراقب اطراف خویش است.  
گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه‌های بلند از سنگریزه‌ها تشکیل  
شده است.

اما «اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قفل) و «خُلُق» (بر وزن افق) به معنای قوا  
و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود و آثاری در ظاهر  
دارد و گاه به همان آثار و اعمال و رفتاری که از خلیقات درونی ناشی می‌گردد  
اخلاق گفته می‌شود و در واقع، اولی، اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق  
رفتاری و اخلاق به دو بخش تقسیم می‌شود: اخلاق فضیله که سرچشمه کارهای  
نیک می‌شود و اخلاق رذیله که منشأ کارهای زشت است.

در زمینه رابطه علم و اخلاق، رابطه اخلاق و عرفان و این که آیا اخلاق قابل  
تغییر است و نقش اخلاق در زندگی انسان‌ها، بحث است که در این مختصر  
نمی‌گنجد.<sup>۱</sup>

با توجه به این دو تفسیر (تفسیر تقوا و تعریف اخلاق) روشن می‌شود که  
تقوا رئیس اخلاق است زیرا این ملکه درونی، انسان را از بخل و حسد و کینه  
و عداوت و غیبت و ظلم و ستم و کبر و غرور و مانند آن بازمی‌دارد و به همین  
دلیل امام علیه السلام آن را رئیس اخلاق شمرده است و نیز به همین دلیل آن‌ها که از  
تقوای الهی بی‌بهره‌اند آلوده انواع رذایل اخلاقی می‌شوند.

شاید به همین دلیل است که قرآن مجید تقوا را تشبیه به لباس کرده است

۱. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب ما، «اخلاق در قرآن» ج ۱ مراجعه کنند.

ومی فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ حَيْرٌ»<sup>۱</sup>. همانگونه که لباس، بدن انسان را از آسیب‌های فراوانی که در هر لحظه ممکن است بر جسم انسان وارد شود حفظ می‌کند تقوا نیز که لباس معنوی و روحانی است انسان را از آسیب مفسد اخلاقی حفظ می‌نماید.

در خطبه ۲۳۰ امام علیه السلام این مطلب را به شکل دیگری بیان کرده، می‌فرماید: «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَ ذَخِيرَةٌ مَعَادٍ، وَ عِثْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَکَةٍ، وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَاکَةٍ. بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ، وَ يَنْجُو السَّهَّارِبُ، وَ تُنَالُ الرَّغَائِبُ؛ بِهِ يَقِينُ تَقْوَا وَ پرهیزکاری کلید درهای راستی است و ذخیره روز قیامت و سبب آزادی از هرگونه گناهی است که بر انسان چیره می‌شود و موجب نجات انسان از هرگونه هلاکت است. به وسیله تقوا جویندگان به مقصود خود می‌رسند و فرار کنندگان (از کیفر الهی) رهایی می‌یابند و با تقوا به هر هدف و خواسته رفیع و بلندی می‌توان رسید». چنانچه «تقی» را جمع بدانیم، با توجه به این که «اخلاق» نیز جمع است و هر دو شاخه‌های مختلفی دارند ممکن است کلام امام علیه السلام اشاره به این باشد که هر شاخه‌ای از تقوا شاخه‌ای از اخلاق را سرپرستی می‌کند. تقوای مالی جلوی بخل را می‌گیرد، تقوای زبانی جلوی تهمت و غیبت را می‌گیرد و به همین طریق.

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هُنَّ قَالَ هُنَّ الْوَرَعُ وَ الْقَنَاعَةُ وَ الصَّبْرُ وَ الشُّكْرُ وَ الْحِلْمُ وَ الْحَيَاءُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ وَ الْغَيْرَةُ وَ الْبِرُّ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ خداوند متعال پیامبران را به فضایل اخلاقی آراست. کسی که این فضایل در او باشد خدا را بر آن سپاس گوید و کسی

۱. اعراف، آیه ۲۶.

که نداشته باشد به درگاه خداوند متعال تضرع کند و آنها را از او بخواهد. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم، این مکارم اخلاق که فرمودید چیست؟ فرمود: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راستگویی و ادای امانت است.<sup>۱</sup>

آری کسی که این اوصاف دوازده‌گانه را داشته باشد به یقین انسان کامل و برجسته و در خط انبیا و اولیاست.

\*\*\*

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۳.





## ۳۱۱

لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

تندی و تیزی زبانت را بر ضد کسی که سخن گفتن را به تو آموخته به کار مگیر  
و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز را آمدی در غرر با تفاوتی آورده است که نشان می‌دهد از غیر  
نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).  
افزون بر این، زمخشری آن را در ربیع الابرار از علی علیه السلام نقل می‌کند. (ربیع الابرار، ج ۴، ص ۸۶، ح ۳۹۶).

## شرح و تفسیر

### مراقب باش با چه کسی سخن می‌گویی؟

امام علیه السلام در این کلام نورانی به یک نکته اخلاقی و عاطفی اشاره کرده، می‌فرماید: «تندی و تیزی زیانت را بر ضد کسی که نیکو سخن گفتن را به تو آموخت به کار مگیر و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن»؛ «لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبِلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ».

اشاره به این که حق‌شناسی ایجاب می‌کند که اگر انسان نعمت و موهبتی از کسی به دست آورده، بر ضد او به کار نگیرد زیرا این نهایت بی‌انصافی و ناسپاسی است.

این سخن شامل پدر و مادرها و همه استادان و معلم‌ها می‌شود؛ انسان نباید در برابر پدر و مادری که یک حرف و دو حرف بر زبانش گذاشته‌اند تا شیوه سخن گفتن را فراگیرد درشتی و خشونت کند. این کار گذشته از این که از نظر شرعی منفور و زشت است تا آن‌جا که قرآن می‌فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزین! و گفتار لطیف

و سنجیده و بزرگوارانه به آن‌ها بگو!»<sup>۱</sup> از نظر وجدانی نیز کاری ناپسند و ناجوانمردانه است.

همچنین استادی که به انسان شیوه نوشتن و سخن گفتن فصیح و بلیغ را آموخته هرگز نباید از این سرمایه بر ضد او استفاده کرد. تجربه نشان داده است بعضی از کسانی که مرتکب چنین کاری می‌شوند عمر کوتاهی دارند.

شاعر عرب می‌گوید:

فَا عَجَبًا لِمَنْ رَبَّيْتُ طِفْلًا	أَلْقَمَهُ بِأَطْرَافِ الْبَنَانِ
أَعَلِمَهُ الرِّمَايَةَ كُلَّ يَوْمٍ	فَلَمَّا اشْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَانِي
أَعَلِمَهُ الْفُتُوَّةَ فَلَمَّا	طَرَّ شَارِبُهُ جَفَانِي
وَ كَمْ قَدْ عَلَّمْتَهُ نَظْمَ الْقَوَافِي	فَلَمَّا قَالَ شِعْرًا قَدْ هَجَانِي

در شگفتم از کسی که او را در کودکی تربیت کردم و با انگشتان خود لقمه در دهانش گذاشتم.

هر روز تیراندازی را به او می‌آموختم اما هنگامی که دست و بازویش قوی شد مرا نشانه گرفت و به سوی من تیر انداخت.

من جوانمردی را به او آموختم اما همین که پشت لب‌هایش مو سبز شد به من جفا کرد.

چقدر نظم قافیه‌ها را به او آموختم ولی هنگامی که قدرت بر شعر گفتن پیدا کرد مرا با اشعار خود هجو نمود.<sup>۲</sup>

«ذَرَب» (بر وزن طرب) به معنای تیزی و حدت و خشونت است. و «ذَرِب» (بر وزن خشن) به معنای شخص فصیح و سخنور و گاه نیز به معنای انسان بدزبان آمده است.

۱. اسراء، آیه ۲۳.

۲. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱، ص ۶۲۲.

در حدیثی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است می خوانیم که به هنگام وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: «وَأَكْرَمِ الَّذِينَ بِهِمْ تَصُولُ وَازْدَدْ لَهُمْ طُولَ الصُّحْبَةِ بَرًّا وَإِكْرَامًا وَتَبْجِيلًا وَتَعْظِيمًا فَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ عَظَّمَ شَأْنَكَ أَنْ تَضَعَ مِنْ قَدْرِهِ وَلَا جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ؛ با برادران دینی و کسانی که به کمک آن‌ها به دشمن حمله می‌کنی خوش رفتاری کن و آن‌ها را گرمی و بزرگوار دار چرا که جزای کسی که مقام تو را بالا برده این نیست که از قدرش بکاهی و نیز جزای کسی که تو را مسرور کرده این نیست که او را غمگین سازی».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از حدیفه (صحابی معروف) نقل شده که می‌گوید: من مردی بودم که به خانواده‌ام درشتی می‌کردم و خشونت زبان داشتم، به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! می‌ترسم زبانم مرا وارد دوزخ کند فرمود: «فَأَيْنَ أَنْتَ مِنَ الِاسْتِغْفَارِ إِنِّي لِأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةً؛ چرا استغفار نمی‌کنی من نیز هر روز یکصد مرتبه استغفار می‌کنم».<sup>۲</sup>

در خطبه ۱۸۶ نیز آمده بود که امام علیه السلام فرمود: «وَلْيُخْزِنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَاللَّهِ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ؛ انسان باید زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند زیرا این زبان در برابر صاحبش سرکش است. به خدا سوگند بنده‌ای را نمی‌بینم که باتقوا باشد و تقوایش به او سودی ببخشد مگر این که زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند».

\*\*\*

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۱، ح ۵۸۶۴.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۷.

كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ أَجْتَنَابُ مَا تَكَرَّهُهُ مِنْ غَيْرِكَ.

امام علیؑ فرمود:

برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی اجتناب ورزی.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه اشاره می کند که همین سخن در (ذیل) حکمت شماره ۳۶۵ گذشت و در آن جا مدارکی برای آن ذکر کردیم و اضافه می کنیم که مرحوم کلینی آن را در روضه کافی و مرحوم حرانی در تحف العقول ضمن خطبه معروف وسیله آورده اند. همان گونه که حرانی در ضمن بعضی از وصایای امام علیؑ به فرزندش امام حسین علیؑ آن را (با کمی تفاوت) ذکر کرده و از این معلوم می شود که امام علیؑ بارها این گفتار حکیمانه را بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).

## شرح و تفسیر

### بهترین راه تأدیب خویشتن

امام علیه السلام در این کلام نورانی راه خوب و مؤثری به انسان‌ها برای تربیت خویش آموخته است. می‌فرماید: «برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی‌پسندی اجتناب ورزی»؛ (كَفَاكَ اَدْبَاً لِنَفْسِكَ اَجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

بسیاری از افراد دوست دارند واقعاً خود را اصلاح کنند ولی اصلاح خویشتن و زدودن صفات رذیله از خود کار آسانی نیست زیرا در این جا حجابی وجود دارد که نمی‌گذارد انسان عیوب خود را ببیند و آن حجاب حب ذات است و ای بسا نقاط ضعف خود را بر اثر این حجاب نقاط قوت پندارد و به جای آن که آن‌ها را از نفس خویشتن بزداید سعی در تقویت آن کند.

امام علیه السلام راه روشنی برای تهذیب نفس و تعلیم و تربیت خویشتن به همه انسان‌ها آموخته و آن این که در اعمال و رفتار و صفات دیگران دقت کنند و ببینند چه چیزهایی را برای آن‌ها عیب و چه اعمالی را ناروا می‌شمرند، همان‌ها را از خود دور سازند.

چه تعبیر زیبا و چه راه روشن و چه روش مؤثری امام علیه السلام پیشنهاد می‌فرماید. انسان در برابر دیگران خرده‌بین و خرده‌گیر است و کمترین عیوب و اشکالات کار آن‌ها را می‌بیند زیرا آن حجاب که به آن اشاره کردیم در مورد دیگران وجود

ندارد. بنابراین می‌تواند آن‌ها را آینه‌ای برای دیدن صفات زشت و رفتار ناپسند خود قرار دهد و با این آینه خود را اصلاح کند و به صفات انسانی بیاراید و با اعمال و رفتار نیکو راه را برای رسیدن به قله‌های سعادت بگشاید.

انزوا و گوشه‌گیری و جدا شدن از مردم عیوب زیادی دارد. یکی از عیوبش همین است که انسان را از این آینه خوب برای اصلاح خود محروم می‌سازد و به همین دلیل گوشه‌گیران غالباً گرفتار توهم و خود بزر بینی و گاه ادعاهای ناروا و بی‌اساس می‌شوند. در حالی که اگر در اجتماع گام بگذارند و صفات خود را در دیگران ببینند و آن را به نقد بکشند می‌توانند از این مرکب شیطان پیاده شوند.

همان‌گونه که به‌هنگام ذکر مصادر اشاره شد امام علیه السلام این سخن را کرارا بیان فرموده است. در ذیل حکمت ۳۶۵ با عبارت: «كَفَىٰ أَدْبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ»، اشاره به این مطلب فرموده بود و در حکمت ۳۵۳ با تعبیر دیگری آن را بیان فرموده: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيْبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ؛ بزر ترین عیب آن است که چیزی دیگران را به عیب بگیری که در خود تو موجود است».

این تعبیرات متنوع و متعدد نشان می‌دهد که امام علیه السلام اهمیت فراوانی برای این مطلب قائل بوده و آن را به شکل‌های مختلف ارائه می‌فرموده است. در وصیت امام علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام همین مطلب به صورت گسترده‌تر و تعبیرات متنوع‌تر آمده است. آن‌جا که می‌فرماید: «فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ؛ پسر من! خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می‌داری و برای آن‌ها نپسند آنچه را برای خود نمی‌پسندی. به دیگران ستم نکن همان‌گونه که دوست نداری به تو

ستم شود. به دیگران نیکی کن چنانکه دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می‌شمری برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می‌شوی. آنچه را که نمی‌دانی مگو، اگرچه آنچه می‌دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره‌ تو بگویند، درباره‌ دیگران مگو.<sup>۱</sup>

### نکته

#### روح ادب و اسباب آن

«أدب» (بر وزن ابر) در اصل به معنای دعوت کردن به مهمانی است و لذا به مجلس مهمانی مَادْبَةٌ و مَدْعَاة می‌گویند.

«أَدَب» (بر وزن طلب) به معنای دعوت کردن دیگری به نیکی‌ها و ترک زشتی‌هاست و تأدیب نیز همین معنا را می‌رساند.

این کار وظیفه تمام انبیا و اولیا و معلمان و پیشوایان و پدران و مادران است که پیروان و شاگردان و فرزندان خود را به نیکی‌ها دعوت کنند و از بدی بازدارند. بلکه قبل از همه، ادب کردن کار خداست که گاه از طریق فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب آسمانی، انسان‌ها را ادب می‌کند و گاه از طریق آزمون‌های تکوینی و مجازات‌های مادی و معنوی.

این واژه گاه معنای اسم مصدری دارد و اشاره به حالتی است که انسان در پرتو نیکی‌ها و ترک زشتی‌ها پیدا می‌کند.

در روایات اسلامی بحث‌های گسترده‌ای درباره‌ ادب وارد شده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «أَفْضَلُ الشَّرَفِ الْأَدَبُ؛ ادب بالاترین شرافت

است».<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. غررالحکم، ج ۵۰۷۵.



در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْآبْنَاءُ الْأَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می‌گذارند ادب است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «قَلِيلُ الْأَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ ادب اندک برتر است از بسیاری از نسب‌ها (و شرف‌های خانواده و فامیل)».<sup>۲</sup> و تعبیرات فراوان و جالب دیگری که نقل همه آنها به طول می‌انجامد.

نیز در دستورات اسلامی وارد شده که در درجه اول انسان باید خویشتن را تأدیب کند. در حکمت ۷۳ نیز این گفتار حکیمانه آمده بود: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ؛ کسی که خود را پیشوای مردم می‌داند باید قبل از تعلیم دیگران، خویشتن را تعلیم دهد و باید ادب آموختن او از طریق اعمال خویش پیش از ادب آموختن به زبانش باشد و آن‌کس که معلم خویشتن و تأدیب‌کننده خود می‌باشد به احترام سزاوارتر است از کسی که به مردم تعلیم می‌دهد و آن‌ها را تأدیب می‌کند».

در تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیات ۱ تا ۵ سوره حجرات بحث‌های دیگری در این زمینه آمده است.

\*\*\*

۱. غررالحکم، ح ۹۳۴۷.

۲. همان، ح ۵۱۱۵.



## ۲۱۳

مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْأَحْرَارَ، وَإِلَّا سَلَ سُلُو الْأَعْمَارِ.

امام علیه السلام فرمود:

هرکس همچون آزادگان شکیبا باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) و گرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت می‌زند (و بی نصیب خواهد بود).

## ۲۱۴

وَفِي خَبْرٍ آخَرَ أَنَّهُ علیه السلام قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ مُعَزِّياً عَنِ ابْنِ لَه: إِنَّ صَبْرَتَ صَبْرَ الْأَكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُو الْبِهَائِمِ.

امام علیه السلام در خبر دیگری (همین مضمون را) به اشعث بن قیس به عنوان

تسلیت درگذشت فرزندش فرمود:

هرگاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) و گرنه همچون

چهار پایان، خود را به غفلت خواهی زد (و بی نصیب می‌مانی).<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز (۴۱۳) را ماوردی در ادب الدنيا والدین آورده است. و در ذیل کلام حکمت‌آمیز ۴۱۴ این را از آمدی نقل کرده و در دنبال آن می‌گوید: تسلیت گفتن امیرمؤمنان علی علیه السلام به اشعث بن قیس مشهور است که علما و بزرگان دین قبل از سید رضی و بعد از او به عبارات مختلف آن را نقل کرده‌اند و مضمون همه یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۲).

## شرح و تفسیر

### دو راهی مصائب

به نظر می‌رسد امام علیه السلام این جمله گفتار حکیمانه ۴۱۳ را به‌هنگام تسلیت گفتن به یکی از افراد مصیبت‌زده بیان فرموده و بعید نیست حکمت بعدی (۴۱۴) که خطاب به اشعث بن قیس است تعبیر دیگری از این حکمت، و مخاطب در هر دو اشعث بن قیس باشد. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه مصیبت‌زدگان را بر سر دو راهی قرار می‌دهد، می‌فرماید: «هرکس همچون آزادگان شکیبیا باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) و گرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت خواهد زد»؛ (مَنْ صَبَرَ صَبِرَ الْأَحْزَارِ، وَالْأَسْلُ سَلُّوا الْأَعْمَارِ).

«سلا» از ماده «سَلُو» (بر وزن غلو) به معنای به فراموشی سپردن و از یاد بردن چیزی است.

و «اغمار» جمع «عُمر» (بر وزن عمق) به معنای انسان جاهل و نادان است. این واژه در اصل به معنای از بین بردن اثر چیزی است مانند آب زیادی که چهره چیزی را می‌پوشاند و یا جهل و نادانی عمیق که انسان را در خود فرو می‌برد و گرفتار غفلت و سرگردانی می‌کند.

اشاره به این‌که برای تخفیف آلام و دردهای مصائب، انسان دو راه در پیش دارد؛ راهی را عاقلان برمی‌گزینند و راه دیگر را جاهلان.

افراد عاقل و بزرگوار و باشخصیت در برابر مصائب شکیبایی پیشه می‌کنند، جزع و فرع به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند زندگی دنیا به هر حال، آمیخته با درد و رنج‌هاست که بسیاری از آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است و همگان گرفتار آن می‌شوند، خواه یک فرد ضعیف باشد یا رئیس نیرومند یک کشور و فرمانده یک لشکر.

این شکیبایی سبب می‌شود که آن‌ها زبان به ناشکری نگشایند و از خداوند شکایت نکنند و در عمل نیز جزع و فرع ننمایند بلکه خدا را شکر گویند و مصیبت را آزمون الهی یا جبران خطاها و یا مقدمه نعمتی بدانند. آن‌ها اجر و پاداش صابران را خواهند داشت که قرآن مجید از آن‌ها با عظمت یاد کرده، می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان! آن‌ها که هرگاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خداییم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم». اینها، همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آن‌ها هدایت‌یافتگان هستند!.<sup>۱</sup>

اما جاهلان، این راه روشن و پرافتخار را رها کرده برای فراموش کردن مصائب، خود را به غفلت و بی‌خبری می‌زنند و به سرگرمی‌های ناسالم و لهو و لعب می‌پردازند؛ نه اجر صابران را دارند و نه افتخارات آن‌ها را.

روشن است که منظور امام علیه السلام این نیست که یکی از این دو راه را انتخاب کنید بلکه منظور این است که اگر راه اول را نپذیرفتید به راه دوم خواهید افتاد که رهبر شما در این راه، شیطان و هوای نفس است.

۱. بقره، آیات ۱۵۵-۱۵۷.

البته بعضی از جاهلان راه سومی انتخاب می‌کنند؛ آنقدر جزع و فزع و بی‌تابی می‌کنند و سخنان ناموزون می‌گویند تا خسته شوند و با گذشت زمان به تدریج فشار مصیبت کاسته شود؛ این راه نیز راه عاقلان و افراد باایمان نیست.

در حکمت ۴۱۴ که تعبیر دیگری از حکمت ۴۱۳ است می‌خوانیم که امام علیه السلام در خبر دیگری این سخن را خطاب به اشعث به عنوان تسلیت مر فرزندانش عنوان کرد و فرمود: «هرگاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) وگرنه همچون چهارپایان، خود را به غفلت خواهی زد»؛ (إِنَّ صَبْرَتَ صَبْرَ الْأَكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلوَ الْبَهَائِمِ).

تفاوت میان این دو گفتار حکیمانه این است که در جمله دوم به جای احرار (آزادگان)، اکارم (بزرگواران) آمده است که هر دو قریب‌المضمون هستند و به جای اغمار (جاهلان)، بهائم (چهارپایان) ذکر شده که آن‌ها نیز مضمونی شبیه به هم دارند.

در حکمت ۲۹۱ تسلیت امام علیه السلام به اشعث بن قیس برای مر فرزندان به صورت گسترده‌تری آمده است که شرح آن را در ذیل همان حکمت بیان کردیم. شرح حال اشعث بن قیس را نیز که از منافقان مشهور بود و امام علیه السلام به دلایلی با او مدارا می‌کرد در ذیل نامه پنجم (جلد نهم پیام امام علیه السلام) آوردیم.

## نکته

### راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی

زندگی، خالی از مشکلات و درد و رنج‌ها نیست. پاره‌ای از آن‌ها قابل اجتناب است که انسان باید با هشیاری جلوی آن‌ها را بگیرد و یا اگر بر اثر غفلت مشکلی دامان او را گرفت راهی برای برون رفت از آن پیدا کند و دست روی دست نگذارد تا مشکل، او را از پای درآورد.

ولی پاره‌ای از مشکلات چنین نیست و هیچ‌کس قادر بر دفع آن‌نمی‌باشد از جمله این‌که همهٔ دوستان و خویشاوندان با هم به دنیا نمی‌آیند و همه با هم از دنیا نمی‌روند؛ فقدان عزیزان مطلبی است غیر قابل اجتناب.

این از یک‌سو، از سوی دیگر فشار مصیبت گاه به‌قدری سنگین است که اگر انسان چاره‌ای برای آن نیندیشد او را از پای درمی‌آورد. بهترین راه برای کاستن و از بین بردن فشار مصیبت توجه به پاداش صابران و شخصیت آن‌ها در پیشگاه خداوند است و این زاییدهٔ ایمان و تقواست.

انسان مؤمن و متقی می‌داند هرچه از سوی دوست می‌رسد نیکوست و ای بسا در مصائب، مصالحی باشد که بسیار مفید و مؤثر بوده و از اهمیت مصیبت، برتر و بالاتر است و یا جبران‌گناهی است که از انسان سرزده و سبب پاکی او می‌شود و یا آزمونی است که اگر از عهدهٔ آن برآید مقام مقربان درگاه خدا را پیدا می‌کند.

این تفکر و اندیشه است که فشار مصیبت را می‌کاهد و از بین می‌برد. تعبیر به «احرار» در کلام امام علیه السلام نیز ناظر به همین معناست که آزادگان می‌کوشند از طرق مختلف، آثار سوء حوادث ناگوار را از خود دور سازند و با صبر و شکیبایی به استقبال آیندهٔ روشنی بروند و تا آن‌جا که ممکن است حوادث ناگوار را جبران سازند ولی اغمار (جاهلان) یا زبان به ناشکری می‌گشایند و یا با سرگرمی‌های ناسالم خود را مشغول می‌کنند. توجه به آنچه در آیات و روایات دربارهٔ پاداش صابران آمده نیز تأثیر بسزایی در صبر و شکیبایی انسان در برابر حوادث ناگوار دارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَّرَكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند به بنده‌ای از بندگانش چیزی بهتر و گسترده‌تر از صبر عنایت نکرده است»<sup>۱</sup>.

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۹.



در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ فِي الرَّخَاءِ؛ صبر در برابر مشکلات، برتر از عافیت در وسعت است»<sup>۱</sup>. زیرا اجر فراوان اخروی آن قابل مقایسه نیست.

\*\*\*

---

۱. غررالحکم، ح ۶۲۷۱.



في صفة الدنيا:

تَعُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، وَ لَا عِقَاباً  
لِأَعْدَائِهِ. إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ بَيْنَاهُمْ حُلُوءٌ إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا.

امام علیؑ در وصف دنیا فرمود:

می‌فریبید و زیان می‌رساند و می‌گذرد. خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش  
برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش نپذیرفته  
است. اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده‌اند که  
قافله سالار فریاد می‌زند (کوچ کنید): و آن‌ها کوچ می‌کنند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این کلام حکمت‌آمیز را در کتاب‌های خود آورده‌اند راغب اصفهانی در محاضرات و ماوردی در  
ادب الدنيا و الدین و آمدی در غررالحکم و ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل است که بعضی از آن‌ها آن  
را با تفاوتی نقل کرده‌اند و این تفاوت نشان می‌دهد مصدری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته‌اند. میدانی  
نیز در مجمع الامثال آن را با تفاوت‌هایی نقل کرده است. همچنین طبرسی در مشکاة الانوار. (مصادر  
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۳).  
اضافه می‌کنیم که مجمع الامثال و مطالب السؤل این کلام را در ضمن یک کلام طولانی از امام علیؑ نقل  
کرده‌اند.

## شرح و تفسیر

### سه ویژگی دنیا

امام علیه السلام در این بیان کوتاه و حکیمانه پنج صفت برای دنیا بیان فرموده است. در سه وصف اول می فرماید: «دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد»؛  
(فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ).

فریبندگی دنیا از طریق ظواهر پرزرق و برق آن است؛ اموال و ثروت‌ها، کاخ‌ها و زینت‌ها، مقام‌ها و قدرت‌ها؛ همه از مظاهر فریبنده دنیا است که گروه زیادی را به سوی خود جلب کرده و می‌کند.

و زیان رساندن دنیا از طریق ناکامی‌ها، درد و رنج‌ها، شکست‌ها و مصیبت‌هاست. هنوز انسان دوران جوانی را طی نکرده برف پیری بر سر و روی او می‌نشیند و هنوز از قدرتش استفاده نکرده دیگران آن را از چنگ او درمی‌آورند. هنوز از سلامتی‌اش بهره‌مند نشده امواج بیماری و درد و رنج او را احاطه می‌کند.

اساساً فریبندگی دنیا گویا مقدمه‌ای برای زیان رساندن آن است؛ انسان را غرق نعمت می‌کند ناگهان از او بازمی‌ستاند و گرفتار امواج غم و اندوه می‌کند. و گذرا بودن دنیا چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد. تاریخ، بهترین شاهد و گواه آن است و حوادثی که با چشم خود در طول عمر دیده‌ایم گواه دیگری است.

فرعون‌ها و نمرودها و شدادها همه رفتند سلاطین بزر و قدرتمند و جهان‌گشا همگی در زیر خاک پنهان شدند. تنها کاخ‌های ویران‌شده آن‌ها باقی مانده است.

در عمر خود نیز کسان بسیاری را دیده‌ایم که یک روز در اوج قدرت بودند و روز دیگر در نهایت ذلت.

بعضی از شارحان «تَمَرُّ» را از ماده «مرارة» به معنای تلخی دانسته و گفته‌اند: مفهوم کلام این است که دنیا می‌فریبد و ضرر می‌زند و تلخ می‌شود.<sup>۱</sup> آنگاه امام علیه السلام به چهارمین وصف دنیا پرداخته که حقارت آن را در پیشگاه خداوند روشن می‌سازد، می‌فرماید: «خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش پذیرفته است»؛ (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، وَ لَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ).

این تعبیر بسیار جالبی است. درست مثل این که کسی بگوید: فلان مبلغ ناچیز به قدری بی‌اهمیت است که نمی‌تواند بخشیدن آن سبب تشویق دوستان و نبخشیدنش سبب مجازات دشمنان گردد و این نهایت حقارت دنیا را نشان می‌دهد.

قرآن مجید در سوره زخرف می‌فرماید: «﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾ \* وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَاباً وَسُرُوراً عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ \* وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم، امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان، کافر

۱. تَمَرُّ فعل لازم است و اگر به باب افعال برود بعضی گفته‌اند که معنای متعدی دارد و بعضی از ارباب لغت گفته‌اند که آن هم معنای فعل لازم دارد. ولی بودن آن به معنای مرور و عبور با آنچه در ذیل این گفتار حکیمانه آمده است و با تناسب مقام، مناسب‌تر است. به علاوه «تضر» معنای مرارت را نیز دارد و نیازی به تکرار نیست.

می‌شدند خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی که از آن بالا روند و برای اطاق‌های آن‌ها درهایی (پرزرق و برق) و تخت‌هایی (زیبا) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند، و هرگونه زیوری را در اختیار آن‌ها می‌گذاشتیم، ولی این‌ها همه، متاع زندگی دنیاست، و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است»<sup>۱</sup>.

البته خداوند اقوام متعددی را به عذاب‌های دنیوی گرفتار کرده است که در قرآن مجید نمونه‌های فراوانی از آن دیده می‌شود ولی این به آن معنا نیست که فقط عذاب‌های دنیا و سلب نعمت‌ها جزای کافران باشد؛ جزای اصلی آن‌ها در قیامت است. همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (عذاب آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند!»<sup>۲</sup>.

در پنجمین و آخرین جمله امام علیه السلام شرح ناپایداری دنیا را در لباس مثال گویایی بیان کرده، می‌فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نی‌فکنده‌اند که قافله‌سالار فریاد می‌زند (کوچ کنید) و آن‌ها کوچ می‌کنند»؛ (وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَبٍ بَيْنَاهُمْ حُلُومًا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارًا تَحُلُوا).

اشاره به این‌که مردم دنیا حتی وضعشان از مسافران عادی نیز بدتر است زیرا مسافران عادی هنگامی که وارد منزلی شدند مقداری در آن جا می‌مانند و استراحت می‌کنند و خود را آماده‌ادامه راه می‌نمایند مگر این‌که قافله‌سالار بعد از اجازه اقامت احساس کند در آن منزلگاه خطری است، در این صورت بلافاصله اعلام می‌دارد همه برخیزند و آماده حرکت شوند و اهل دنیا درست به چنین قافله و قافله‌سالاری می‌مانند و این مربوط به شرایط غیر عادی است.

۱. زخرف، آیات ۳۳-۳۵.

۲. سجده، آیه ۲۱.

## نکته

## ناپایداری مواهب این جهان

درباره بی‌وفایی و ناپایداری دنیا تعبیرات مختلفی در روایات اسلامی دیده می‌شود که هر یک از دیگری گویاتر است از جمله:

گاه دنیا را تشبیه به پلی کرده‌اند که باید از آن عبور کرد و ایستادن و توقف بر آن معنا ندارد. «إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا»<sup>۱</sup>.

در جایی دیگر دنیا به عنوان سرای عبور و نه دار اقامت معرفی شده است همان‌گونه که امام امیرمؤمنان علیه السلام در حکمت ۱۳۳ فرموده است: «الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارُ مَقَرٍّ».

در تعبیر زیبای سومی دنیا تشبیه به لباسی شده که تمام آن از هم شکافته و تنها به نخ بند است که هر زمان احتمال می‌رود آن نخ، پاره شود و لباس فرو افتد همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْلُ ثَوْبٍ شُقَّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَيَبْقَى مُتَعَلِّقًا بِخَيْطٍ فِي آخِرِهِ يَوْشِكُ ذَلِكَ الْخَيْطُ أَنْ يَنْقَطِعَ»<sup>۲</sup>.

در تعبیر چهارمی دنیا تشبیه به سایه ابرها شده که هرگز پایدار نیست و همچون صحنه‌های دل‌انگیز خواب است که به زودی می‌گذرد همان‌گونه که در غررالحکم از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ الدُّنْيَا ظِلُّ الْغَمَامِ وَحُلْمُ الْمَنَامِ»<sup>۳</sup>.

در پنجمین تعبیر، وضعیت انسان در برابر دنیا تشبیه به سواری شده است که برای استراحت و خواب نیمروز در سایه درختی در یک روز داغ تابستانی پیاده می‌شود و بعد از ساعتی استراحت آن را ترک می‌گوید و می‌رود همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ مَرَّ لِلْقَيْلُولَةِ فِي ظِلِّ

۱. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹، ح ۲۰.

۲. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳. غررالحکم، ح ۲۱۶۶.

شَجَرَةٍ فِي يَوْمٍ صَيْفٍ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَ كَهَا»<sup>۱</sup>.

پیش از همه این‌ها قرآن مجید با مثال روشنی ناپایداری و بی‌وفایی دنیا را ترسیم کرده است: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا»<sup>۲</sup>.

و عجیب این است که با این همه توصیف و تشبیه باز هم گروه کثیری غافل‌اند و همچنان بر این دنیای ناپایدار تکیه می‌کنند و برای به‌دست آوردن گوشه‌ای از آن جانفشانی می‌نمایند.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

۲. کتف، آیه ۴۵.



لَا بُنِيَهُ الْحَسَنَ عَلَيْهِ:

لَا تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقَّيْتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ هَدَيْنَ حَقِيقًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ.

امام علیؑ به فرزندش امام حسن علیؑ فرمود:

چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می‌گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می‌کند که در این صورت او به چیزی سعادت‌مند شده که تو به سبب آن محروم شده‌ای یا برای کسی می‌گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می‌گیرد در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته‌ای شقاوت‌مند، و محروم از سعادت می‌شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده‌ای و سزاوار نیست هیچ‌یک از این دو کس را بر خویشتن مقدم داری.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: اما تعبیر اول را که امام علیؑ به فرزندش امام حسن علیؑ

مرحوم سید رضی می‌گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است: اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می‌رسد تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می‌کنی: یکی آن کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می‌کند و با آن سعادت مند می‌شود در حالی که تو از آن محروم مانده‌ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می‌کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده‌ای شقاوت مند خواهی شد (چراکه کمک به گناه کرده‌ای). هیچ‌یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کشی بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ وَهُوَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ، وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيهَا جَمْعَتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيَتْ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَشَقِيَتْ بِمَا جَمَعَتْ لَهُ. وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ، وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ، فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ، وَلِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ).

→ وصیت می‌کند گروهی از علما قبل از سید رضی و بعد از او روایت کرده‌اند مانند صدوق در کتاب خصال و ابن عساکر در تاریخ دمشق و آمدی در غرر (با تفاوت مختصری).  
 اما جمله دوم را مرحوم کلینی در روضه کافی نقل کرده و مخاطب امام علیه السلام یکی از اصحابش است که مال قابل توجهی از امام علیه السلام درخواست کرد. امام علیه السلام فرمود: به زودی سهم من از بیت‌المال معین می‌شود و من آن را با تو تقسیم می‌کنم. او گفت: من به این قناعت نمی‌کنم. از نزد حضرت بیرون رفت و به معاویه پیوست. امام علیه السلام این سخن را به صورت نامه‌ای برای او نوشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۴).

## شرح و تفسیر

### برای چه کسی باقی می‌گذاری؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه با استدلال روشنی حریصان را از مال‌اندوزی باز می‌دارد و خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می‌گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می‌کند که در این صورت او به سبب چیزی سعادت‌مند شده که تو به سبب آن شقاوت یافته و محروم شده‌ای یا برای کسی می‌گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می‌گیرد در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته‌ای شقاوت‌مند، و محروم از سعادت می‌شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده‌ای»؛ (وَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام: لَا تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بَطَاطَةَ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْناً لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ).

و در پایان می‌فرماید: «و سزاوار نیست هیچ‌یک از این دو کس را بر خویشان مقدم داری»؛ (وَلَيْسَ أَحَدٌ هُدَيْنَ حَقِيقاً أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ).

شک نیست که گذاشتن اموالی به عنوان ارثیه در حد نیاز فرزندان و بازماندگان مذموم و نکوهیده نیست و بسیاری از اولیاء الله و نیکان اموالی داشته‌اند که به فرزندان و همسران یا سایر بستگان آن‌ها رسیده و حتی در آیه ۱۸۰ سوره بقره

خداوند توصیه می‌کند که به‌هنگام فرار رسیدن مرگ، کسانی که اموالی دارند، برای پدر و مادر و نزدیکان به‌طور شایسته وصیت کنند و آن را حقی بر پرهیزکاران می‌شمرد: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ و حتی در این آیه از مال الارث به عنوان «خیر» یاد شده است که نشان می‌دهد باقی گذاشتن چنین مالی نه تنها عیب نیست بلکه مایه خیر و برکت است.

مخاطب امام علیه السلام حریصانی هستند که به نام تأمین آینده فرزندان به هر دری می‌زنند و حلال و حرام را به هم می‌آمیزند و خود را به زحمت و درد و رنج فراوان و مسئولیت‌های سنگین گرفتار می‌کنند.

امام علیه السلام به این‌گونه افراد می‌فرماید: برای چه کسی این اموال را ذخیره می‌کنید؟ برای افراد صالح که از آن در راه اطاعت خداوند بهره می‌گیرند؟ در این صورت آن‌ها خوشبخت می‌شوند و شما محروم و زیان‌کار؛ در حالی که زحمت جمع کردن مال را شما کشیده‌اید.

و اگر این اموال به‌دست افراد ناصالح و فاسد بیفتد و از آن در مسیر معصیت پروردگار کمک بگیرند سرنوشت بدتری خواهید داشت زیرا علاوه بر این که از برکات مال خود محروم شده‌اید، اعانت به اثم و کمک به گناه کرده‌اید.

بنابراین چه بهتر که انسان حرص و طمع را کنار بگذارد و به کفاف و عفاف قناعت کند و از گردآوری اینگونه اموال پرهیزد و اگر اموال فراوانی، خواسته یا ناخواسته به‌دست او افتاد، تا زنده است از آن‌ها بهره بگیرد و بار سفر آخرت خود را با آن ببندد و صالحات و باقیاتی از خود به‌جای نهد و بخشی از آن را به‌صورت ارث برای بازماندگانش بگذارد. در این صورت در قیامت گرفتار حسرت و اندوه نخواهد شد به عکس کسانی که اموالی را از طرق مختلف گردآوری کرده و برای دیگران گذاشته‌اند که در هر صورت گرفتار حسرت

و اندوه یوم القیامة خواهند بود.

بنابراین از هرکس شایسته‌تر برای اموالی که انسان گردآوری کرده است خود اوست که زحمت و مسئولیتش را بر دوش گرفته است.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که چرا نگوییم در صورت اول که بازماندگان، اموال را در راه خیر مصرف می‌کنند شخص گردآوری کننده کمک به طاعت آن‌ها کرده و از این نظر دارای ثواب و پاداش، و سعادت‌مند است همان‌گونه که در صورت دوم به سبب اعانت بر گناه، شقاوتمند محسوب می‌شود؟ با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این است که به فرض که به انسان به دلیل کمک و اطاعت پاداشی بدهند ولی بدون شک اگر خودش آن را در طریق اطاعت مصرف می‌کرد چندین برابر عایدش می‌شد و از این نظر گرفتار خسران شده است.

اضافه بر این ممکن است در جمع‌آوری این اموال دقت در حلال و حرام بودن آن‌ها نکرده باشد که در این صورت وزر و وبال آن برای اوست و بهره گرفتن از آن در طریق طاعت برای کسی که از وجود حرام در آن خبر نداشته نصیب دیگران می‌شود.

سؤال دیگر این که فقها در بحث اعانت بر گناه نیت را لازم می‌دانند و می‌دانیم شخصی که اموالی را گردآوری کرده نیتش این نیست که فرزند ناصالحش آن را حتماً در طریق گناه مصرف کند بنابراین چگونه امام علیه السلام می‌فرماید: اعانت بر گناه کرده است؟

پاسخ این است که در بحث اعانت بر اثم گفته‌ایم که اگر انسان یقین داشته باشد مثلاً انگوری که به کارخانه شراب‌سازی می‌فروشد حتماً برای ساخت شراب مورد استفاده واقع می‌شود آن را نیز مصداق اعانت بر اثم می‌دانیم و ای بسا حریصانی که اموالی را جمع‌آوری کرده‌اند بدانند فرزندان آن‌ها از آن در

کارهای ناشایست استفاده می‌کنند بنابراین مصداق اعانت بر اثم می‌شود.

مرحوم سید رضی بعد از پایان این گفتار حکمت‌آمیز می‌گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ وَهُوَ).

این قسمت، که مرحوم سید رضی نقل می‌کند از نظر معنا تفاوتی با بخش گذشته ندارد و روشن است که نقل به معنا شده است یا آن بخش نقل به معنای این بخش بود. ولی این تفاوت در آن دیده می‌شود که بخش گذشته به صورت وصیتی به امام حسن مجتبی علیه السلام بود اما این بخش به صورت خطبه ایراد شده است چون در آغازش «اما بعد» آمده که معمولاً در آغاز خطبه‌ها می‌آید. به هر حال می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می‌رسد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ).

آنگاه می‌افزاید: «تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می‌کنی: یکی آن‌کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می‌کند و با آن سعادت‌مند می‌شود در حالی که تو از آن محروم مانده‌ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می‌کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده‌ای شقاوت‌مند خواهی شد (چراکه کمک به گناه کرده‌ای)»؛ (وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَهُ لَهُ).

و در پایان می‌فرماید: «هیچ‌یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کنی»؛ (وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَا مِنْ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ، وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ).

آنگاه نتیجه می‌گیرد و می‌فرماید: «بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛ (فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ، وَلِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ).

در حکمت ۳۵۲ نیز مطلبی آمده بود که از بعضی جهات شبیه کلام مورد بحث است آن‌جا که می‌فرماید: بیشترین دل‌مشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آنها) اختصاص مده زیرا اگر آن‌ها از دوستان خدا باشند خداوند دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می‌کنی؟ (وَقَالَ ﷺ: لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ فَإِنَّ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هُمُكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ).

و در حکمت ۴۲۹ نیز تنها به یک بخش از حکمت مورد بحث اشاره شده است که به خواست خدا خواهد آمد.

مرحوم علامه شوشتری در ذیل این کلام حکمت‌آمیز داستان جالبی از کتاب انوار نعمانیة نقل می‌کند، می‌گوید: حضرت عیسی علیه السلام روزی با جماعتی از یارانش از کنار زراعتی می‌گذشت که هنگام دروی آن رسیده بود. عرض کردند: ای پیغمبر خدا! ما همه گرسنه‌ایم. خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرستاد که به آن‌ها اجازه بده به مقدار قوتشان از آن زراعت بخورند. آن‌ها در آن زراعت متفرق شدند و هرکدام مقداری را آماده خوردن کردند و خوردند. در این هنگام صاحب زراعت رسید و فریاد زد: این زراعت و زمین من است که از پدرانم به ارث برده‌ام. به اجازه چه کسی از آن می‌خورید؟ حضرت مسیح علیه السلام از خداوند تقاضا کرد تمام کسانی که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا آن زمان مالک آن زمین شده بودند همه را مبعوث و حاضر کند. آن‌ها حاضر شدند و هرکدام فریاد زدند: زراعت من و زمین من است که از پدرانم به ارث برده‌ام. صاحب زمین از این

صحنه در وحشت فرورفت و کار و جایگاه حضرت عیسی علیه السلام به اطلاع او رسید (که به آن‌ها اجازه استفاده از آن زمین را داده است). خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: من تو را نشناختم. زراعتم برای تو حلال است. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: همه کسانی را که دیدی، این زمین را به ارث برده، آباد کرده و گذاشته بودند و رفته بودند و تو نیز خواهی رفت و به آن‌ها ملحق خواهی شد در حالی که نه زمینی و نه مالی خواهی داشت.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۶۲۳.



لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»:

تَحَلَّتْكَ أُمُّكَ، أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَهُوَ أَسْمُ وَاقِعٍ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَالثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بِالْأَخْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَنْقَتَهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».

امام علیؑ به شخصی که در حضور او (از روی غفلت و بی خبری) استغفرالله

گفت، فرمود:

مادرت به عزایت بنشیند آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلندمرتبه گان است و واژه ای است که بر شش معنا اطلاق می شود (مراحل شش گانه ای دارد): نخست پشیمانی از اعمال گذشته، دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن ها در آینده. سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به

آن‌ها بازگردانی تا به هنگام ملاقات پروردگار (به هنگام مرگ یا محشور شدن در قیامت) مدیون کسی نباشی و چهارم این‌که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به جای آوری) پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها بروید و ششم آن‌که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به خود چشاندی زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی. پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام آموزنده را قبل از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول نقل کرده ولی طولانی‌تر از مرحوم سید رضی، و بعد از مرحوم سید رضی فخر رازی در تفسیر خود و دیلمی در کتاب ارشاد آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۵).

## شرح و تفسیر

### مراحل استغفار کامل

امام علیه السلام در این گفتار بسیار پرمعنا، حقیقت استغفار را بیان می‌کند. استغفاری که جامع جمیع شرایط است و انسان را از تمام آثار گناه پاک می‌سازد و شست‌وشو می‌دهد. داستان این گفتار از این قرار است: «شخصی در حضور امام علیه السلام (از روی غفلت و بی‌خبری) گفت: استغفرالله. امام علیه السلام (که احساس کرد استغفار او ظاهری بیش ندارد او را مخاطب ساخته) فرمود: مادرت به عزایت بنشیند؛ (لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»): تَكَلَّمْتُكَ أُمَّكَ).

«تکل» در لغت به معنای از دست دادن فرزند و یا از دست دادن یکی از عزیزان است بنابراین جمله (تَكَلَّمْتُكَ أُمَّكَ) یعنی مادرت تو را از دست بدهد که نتیجه آن این است که او عزادار می‌شود.

البته منظور از این جمله واقعاً نفرین به مر نیست بلکه این، تعبیری است که هنگام نهی اکید از چیزی، در ادبیات عرب به کار می‌رود. همان‌گونه که ما وقتی کسی کار بدی انجام می‌دهد و می‌خواهیم به شدت او را نهی کنیم می‌گوییم: خدا مرگت دهد چرا این کار را می‌کنی؟ این در واقع نفرین جدی به مر نیست بلکه اشاره به نهی شدید است.

به هر حال، از قرائن معلوم می‌شود که شخص مزبور انسان آلوده به گناهی بوده که استغفار ظاهری و یا بسیار کم‌محتوا بوده است. امام علیه السلام در این جا

فرصت را غنیمت می‌شمرد تا کامل‌ترین مرحله توبه و استغفار را بیان کند. نخست به او می‌فرماید: «می‌دانی استغفار یعنی چه؟»، (أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟). این استفهام در واقع استفهام انکاری است یعنی تو حقیقت استغفار را نمی‌دانی، بگذار برای تو شرح دهم.

سپس می‌افزاید: «استغفار مقام بلند مرتبه گان است»، (الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةٌ أَعْلَى). «علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل به معنای مکان بلند یا اشخاصی است که در محل بالا می‌نشینند و به اشخاص والامقام که از نظر معنوی در مکان بالایی هستند نیز اطلاق می‌شود. بعضی نیز گفته‌اند که ذکر علیین به صیغه جمع به منظور تأکید است یعنی (عُلُوٌّ فِي عُلُوٍّ) ولی در کلام امام علیه السلام به معنای اشخاص والامقام می‌باشد و معنای جمله این است که استغفار، مقام بلند پایگان نزد خداست و آن‌ها هستند که از هر ترک اولایی استغفار می‌کنند؛ استغفاری که جامع شرایط باشد (شرایط مذکور، در ادامه می‌آید).

آنگاه امام علیه السلام در تفسیر این سخن می‌فرماید: «استغفار واژه‌ای است که بر شش معنا اطلاق می‌شود (و مراحل شش‌گانه‌ای دارد)»، (وَهُوَ أَسْمٌ وَقَعَّ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ).

آنگاه امام علیه السلام به شرح این مقامات شش‌گانه پرداخته، می‌فرماید: «نخست پشیمانی از اعمال گذشته و دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن‌ها در آینده است»، (أَوَّلُهَا النَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا).

به یقین، کسی که در مقام استغفار و توبه برمی‌آید باید از گذشته خویش پشیمان باشد و کسی که از گذشته خویش واقعاً پشیمان است باید تصمیم بر ترک آن‌ها در آینده داشته باشد. چگونه ممکن است کسی از خدا تقاضای عفو گناهی را کند اما در عین حال از انجام آن پشیمان نباشد و یا تصمیم به تکرار آن در آینده داشته باشد؟ این دو از ارکان قطعی استغفار و توبه است و بدون آن توبه مفهومی نخواهد داشت.

لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام در کتاب شریف کافی می خوانیم: «الْمُتَّيْمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَعْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِي؛ کسی که به گناه خود ادامه می دهد و در عین حال استغفار می کند گویی دارد (خود را یا حکم گناه را یا نعوذ بالله خدا را) مسخره می کند».<sup>۱</sup>

آنگاه می فرماید: «سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آن ها بازگردانی تا به هنگام ملاقات پروردگار (به هنگام مرگ یا محسور شدن در قیامت) حق کسی بر تو نباشد و چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به جای آوری)؛ (وَ الثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعْتَهَا فُتُودِيَّ حَقَّهَا).

این دو قسمت در حقیقت از آثار قطعی پشیمانی واقعی از گناه است زیرا کسی که از کاری پشیمان شده سعی می کند آن را جبران نماید و جبران، در ضایع کردن حقوق مردم، بازگرداندن حقوق به آن ها و در تضييع حق الله قضای آن است. بدیهی است که این دو رکن در مواردی است که قابل جبران باشد اما گناهی که از طریق قضا کردن یا ادای حقوق مردم قابل جبران نیست تنها با انجام اعمال صالح دیگر می توان آثار آن را از روح و جان شست.

به همین دلیل در آیات بسیاری بعد از ذکر توبه، ذکر اصلاح (جبران با اعمال صالحه) آمده است از جمله در سوره بقره آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ درباره علمای یهود که حقایق را مخفی می کردند می خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ \* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۱۰.

مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز آن‌ها را لعن می‌کنند. مگر آن‌ها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آن‌ها را می‌پذیرم؛ که من تواب و رحیمم».

در واقع شخص گنهکار به خصوص کسی که اصرار بر گناه داشته مانند بیماری است که نیروهای خود را از دست داده است؛ هنگامی که بیماری قطع شد باید به تقویت خویشتن بپردازد تا نیروهای از دست رفته بازگردد و به صورت نخستین درآید. تأثیر گناه بر روح انسان نیز همین‌گونه است و جبران و اصلاح آن نیز از طریق انجام اعمال صالحه است.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ پنجمین و ششمین مرحله که آخرین ارکان توبه و بالاترین مراحل آن هستند رفته، می‌فرماید: «پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روئیده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها بروید و ششم آن‌که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به جسمت چشاندی زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی»؛ (وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّخْتِ فَتُذِيبُهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ).

البته این مربوط به جایی است که گوشت انسان از اموال حرام روئیده باشد و تعبیر به «حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ؛ تا پوستت به استخوانت بچسبد» نوعی تأکید و مبالغه است. حداقل چنین شخصی که در عیش و نوش و اموال حرام فربه شده به وسیله گرفتن روزه‌های مستحب لاغر شود و بخش قابل توجهی از آن گوشت‌ها را از طریق روزه و ریاضت آب کند.

قابل توجه این‌که این دو مرحله یکی ناظر به جنبه‌های جسمی است

و دیگری ناظر به جنبه‌های روحی (هر چند هر دو از طریق جسم انجام می‌شود)؛ جسم را با ریاضت لاغر می‌کند و روح را با چشیدن زحمت طاعت، همان‌گونه که در حال معصیت جسمش را با اموال حرام چاق و فربه کرد و روحش را با گناهانی مانند شنیدن انواع موسیقی‌ها و کارهای حرام دیگری که از طریق جسم به روح منتقل می‌شود.

در پایان می‌فرماید: «پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»).

بنابراین استغفار بازیچه نیست و لقلقه‌زبان نمی‌باشد که انسان هر زمان مرتکب گناهی شود بی‌آن‌که شرایط توبه را فراهم کرده باشد با گفتن استغفرالله خود را راحت کند و گمان کند گنااهش بخشوده شده و از عذاب الهی در امان است. البته بعضی از این مراحل شش‌گانه از ارکان است و بعضی دیگر از شرایط کمال. به یقین چهار مرحله اول از ارکان می‌باشد زیرا بدون پشیمانی که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است و بدون جبران مافات از حقوق الناس و حقوق الله حقیقت توبه حاصل نمی‌شود. ولی آب شدن گوشت‌هایی که از حرام روییده و یا چشیدن مرارت طاعت برای از بین رفتن آثار لذت حرام، از مراحل کمال است. به تعبیر دیگر - آن‌گونه که مرحوم امام خمینی رحمته‌الله در مکاسب محرمة خود بیان کرده - دو مرحله اول، حقیقت توبه است، مرحله سوم و چهارم شرط پذیرش آن و مرحله پنجم و ششم شرط کمال آن است.

## نکته‌ها

### ۱. شرایط توبه واقعی

نخستین گام در سیر و سلوک الی الله از نظر عمل، توبه از گناه است؛ تا انسان از آثار گناهان پیشین از طریق توبه صحیح، پاک و پاکیزه نشود در حریم قرب پروردگار راهی نخواهد داشت.

در واقع توبه یک کلاس تربیتی مهم است زیرا اگر گنهکار راه بازگشت را به روی خود بسته ببیند از ادامه گناه پرهیز نخواهد کرد و پیش خود فکر می‌کند: اکنون که من رانده درگاه خدا شده‌ام آب از سرم گذشته چه یک قامت چه صد قامت. امام سجاد علیه السلام حقیقت توبه را در مناجات تائبین به صورت بسیار زیبایی ترسیم کرده است: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَيَّ اللَّهُ تَوْبَةً نَصُوحًا فَمَا عُذْرٌ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خداوند! تو همان کسی هستی که دری به سوی عفو تو برای بندگان گشوده‌ای و نام آن را باب توبه گذاشته‌ای و از همه گنهکاران دعوت کرده‌ای و فرموده‌ای: به سوی خدا بازگردید و توبه کنید؛ توبه‌ای خالص. اکنون که این باب رحمت گشوده است کسانی که از آن وارد نمی‌شوند چه عذری دارند؟» همان‌گونه که علمای اخلاق توبه را به عنوان گام نخستین، بسیار مهم می‌شمارند فقها نیز آن را جزء واجبات می‌دانند و بر همه واجب می‌کنند که اگر لغزشی از کسی سر زد بلافاصله توبه کند و در مقام جبران برآید.

جالب این است که توبه در آیات قرآن در بسیاری از موارد به گنهکار نسبت داده شده ولی در پاره‌ای از موارد به خدا نسبت داده شده است: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ به یقین خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن‌که نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن‌ها را پذیرفت، که او درباره آنان مهربان و رحیم است! <sup>۱</sup>.

هر دو توبه به معنای بازگشت است ولی توبه بندگان بازگشت از گناه به

۱. توبه، آیه ۱۱۷.



اطاعت است و توبه خداوند بازگشت از مجازات به رحمت.

و جالب این‌که هر دو توبه در یک آیه از قرآن در کنار هم قرار داده شده است آن‌جا که می‌فرماید: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ اما آن‌کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می‌پذیرد؛ (و از مجازات الهی؛ معاف می‌شود، زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است.<sup>۱</sup>

درباره توبه، هم در آیات قرآن به‌طور گسترده بحث شده و هم در روایات. در قرآن مجید بیش از هشتاد بار این واژه و مشتقات آن استعمال شده است. همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امت‌های مختلف مأموریت پیدا می‌کردند قبل از هر چیز، آن‌ها را به توبه دعوت می‌نمودند. هود و صالح و شعیب و... علیهم‌السلام همه قوم خویش را به توبه دعوت کردند و همچنین پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. امیر مؤمنان علیه‌السلام در وصیت‌نامه‌ای که خطاب به امام مجتبی علیه‌السلام نوشته است می‌فرماید: «إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ هر وقت مرتکب گناهی شدی هر چه سریع‌تر آن را به وسیله توبه محو کن» و به مؤمنان هشدار داده شده است که در مسأله توبه از تأخیر و تسویف بپرهیزند.<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «مُسَوِّفٌ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجْلِ عَلَيَّ أَعْظَمُ الْخَطَرِ؛ کسی که در برابر هجوم اجل، توبه را به تأخیر بیندازد خود را در معرض بزرگ‌ترین خطرات قرار داده است».<sup>۳</sup>

درباره توبه بحث‌های زیادی مطرح است که در اینجا نمی‌توان به تمام آن پرداخت، از جمله این‌که قبول شدن توبه عقلی است یا نقلی؟ شرایط توبه و مراتب آن و آثار و برکاتش چیست؟ یکی از بحث‌ها نیز این است که توبه تا چه

۱. مانده، آیه ۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۸.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۰.

زمانی پذیرفته می‌گردد؟ و چه زمانی درهای توبه بسته می‌شود؟ که از آیات و روایات استفاده می‌شود هنگامی که انسان در آستانه مرگ قرار گرفت و چشم برزخی پیدا کرد درهای توبه بسته می‌شود.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ توبه کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آن‌ها فرا می‌رسد می‌گوید: «الآن توبه کردم!» پذیرفته نیست؛ و نه کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ این‌ها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم.<sup>۱</sup>

امام امیرمؤمنان علیه السلام در حکمت مورد بحث شرایط توبه کامل و جامع را در عباراتی کوتاه و بسیار پرمعنا بیان فرموده که چیزی فراتر از آن در امر توبه وجود ندارد.

چنین توبه‌ای است که انسان را از هرگونه گناه و از تمام آثار وضعی و تکوینی آن پاک و پاکیزه می‌کند و از نفوذ گناه در اعماق وجود انسان جلوگیری می‌نماید. البته گاه آلودگی انسان به اندازه‌ای است که تصمیم به توبه گرفتن کار آسانی نیست؛ زندگی او آلوده به انواع اموال حرام شده، شغل او و فکر او آلوده به گناه است. در این گونه موارد تصمیم شجاعانه‌ای لازم است که توأم با امدادهای الهی شود و انسان را از منجلاب گناه بیرون آورد. همانگونه که در داستان معروف ابوبصیر و همسایه توبه کارش آمده است.

## ۲. سرگذشت عجیب همسایه ابوبصیر

او می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی‌امیه یا

۱. نساء، آیه ۱۸.

بنی عباس) بود و از این طریق اموال فراوانی را به دست آورده و مشغول عیش و نوش و لهو و لعب بود. اضافه بر این، افراد فاسد را به مجلس خود دعوت می کرد. بارها او را نصیحت کردم ولی دست برنداشت اما هنگامی که زیاد اصرار نمودم گفت: ای مرد! من آدمی آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی اگر شرح حال مرا برای یارت امام صادق علیه السلام بازگو کنی امید می رود نجات یابم.

ابوبصیر می گوید: گفته های او در دل من اثر کرده هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم شرح حال او را به آن حضرت عرض کردم. فرمود: هنگامی که به کوفه بازگشتی او به دیدار تو می آید. به او بگو جعفر بن محمد برای تو پیغام فرستاده و گفته است که دست از این کارها بردار، من بهشت را برای تو تضمین می کنم. ابوبصیر می گوید: وقتی به کوفه بازگشتم در میان کسانی که به دیدار من آمدند همسایه گنهارم بود. هنگامی که خواست برخیزد و برود اشاره کردم بنشین تا منزل خلوت شود من کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم: حال تو را برای امام صادق علیه السلام شرح دادم امام علیه السلام فرمود: سلام مرا به او برسان و به او بگو اعمال ناشایست خود را ترک کند و در برابر آن، من بهشت را برای او تضمین می کنم.

مرد همسایه با شنیدن این سخن، سخت متقلب شد و گریه کرد. سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین پیامی به من داده است؟ ابوبصیر می گوید: قسم یاد کردم که این پیام آن حضرت است.

آن مرد گفت: همین کافی است و سپس از نزد من بیرون رفت.

بعد از چند روز کسی را به سراغ من فرستاد تا نزد او بروم. دیدم پشت در خانه ایستاده در حالی که بدنش تقریباً برهنه است. گفت: ای ابوبصیر! هرچه در منزل از اموال حرام بود آن ها را در راه خدا دادم. (یا به صاحبانش بازگرداندم) و تو می بینی اکنون در چه حالم.

ابوبصیر می‌گوید: با کمک برادران شیعه، لباس (و سایر نیازمندی‌ها را) برای او گردآوری کردم (در حالی که از تصمیم و همت او سخت شگفت‌زده بودم). مدتی گذشت بار دیگر به سراغ من فرستاد که بیا من بیمارم. ابوبصیر می‌گوید: به سراغش رفتم و مرتباً برای درمان او می‌کوشیدم ولی درمان‌ها سودی نبخشید و سرانجام در آستانه رحلت از دنیا قرار گرفت.

ابوبصیر می‌گوید: در واپسین ساعات عمر در کنار او نشسته بودم و او بیهوش شد. هنگامی که به هوش آمد صدا زد: ای ابوبصیر! دوست تو به عهدش وفا کرد. این سخن را گفت و چشم از دنیا فرو بست.

ابوبصیر اضافه می‌کند: مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق علیه السلام به مدینه آمدم هنگامی که می‌خواستم وارد منزل آن حضرت شوم در حالی که یک پای من در دالان خانه بود و پای دیگرم در حیاط خانه، امام علیه السلام از داخل اطاق صدا زد و فرمود: «یا ابا بصیر قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ؛ ای ابوبصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم!»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۷۴، ح ۵.

# ۶۱۸

## الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

حلم همچون یک قوم و قبیله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفیهان).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار موجز حکمت‌آمیز ذکر نکرده و ما هم جست‌وجو کردیم و منبع دیگری جز نهج‌البلاغه نیافتیم جز این‌که در غررالحکم نیز با عین همین عبارت ذکر شده است. (غررالحکم، ح ۶۳۷۹) همچنین دانشمند معروف، واسطی نیز که در قرن ششم می‌زیسته در کتاب عیون الحکم و المواعظ آن را آورده است. (عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۸).

## شرح و تفسیر

### بهترین یاور در برابر سفیهان

امام علیه السلام در این گفتار بسیار کوتاه و حکیمانه به حقیقت مهمی اشاره کرده، می‌فرماید: «حلم همچون یک قوم و قبیله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفیهان)»؛ (الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ).

حقیقت حلم همان بردباری در برابر اهانت‌ها و سخنان درشت و سخیف و بی‌ادبانه افراد نادان است و همیشه در جوامع انسانی چنین افرادی بوده و هستند که گاهی از سر حسادت و یا نادانی، افراد باشخصیت را مورد اهانت قرار داده و می‌دهند.

یکی از دستورات اسلام که هم در آیات قرآن به اشاره شده و هم در روایات، سکوت و تحمل در برابر این افراد است. قرآن مجید می‌گوید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»؛ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن‌ها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»؛ و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت

۱. فرقان، آیه ۶۳.

نمی‌کنند؛ و هنگامی که بالغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند.<sup>۱</sup> امام علیه السلام در این کلام نورانی می‌فرماید: هرگاه افراد باشخصیت در مقابل نادانی که ناسزا می‌گوید و اهانت می‌کند سکوت کنند و بردبار باشند مردم به یاری آن‌ها برمی‌خیزند و شخص نادان بی‌ادب را بر سر جای خود می‌نشانند و چه بهتر که دشمن انسان به دست دیگران تنبیه شود.

در همین کلمات قصار نهج البلاغه در حکمت ۲۰۶ خواندیم که امام علیه السلام فرمود: «أَوَّلُ عَوْضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ؛ نخستین سودی که شخص حلیم از حلم خود می‌برد این است که مردم در برابر شخص جاهل از او حمایت می‌کنند».

در حدیث دیگری که در غررالحکم آمده همین معنی به تعبیر زیبای دیگری بیان شده است. امام علیه السلام می‌فرماید: «وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ أَنْصَرِي مِنَ شُجْعَانِ الرَّجَالِ؛ بردباری و تحمل را یآوری بهتر از مردان شجاع یافتم».<sup>۲</sup>

اضافه بر این، سکوت افراد باشخصیت در مقابل اینگونه افراد سبب می‌شود خودشان شرمند شوند و دهان فرو بندند همان‌گونه که در حکمت ۲۱۱ آمده بود: «وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری دهان‌بند سفیهان است». ولی اگر افراد باشخصیت به مقابله برخیزند، هم مقام خودشان را تنزل می‌دهند و هم بر آتش جهل جاهلان می‌افزایند و نتیجه معکوس خواهند گرفت.

مرحوم علامه شعرانی در پاورقی‌هایی که بر شرح اصول کافی مرحوم ملاصالح مازندرانی نوشته در تفسیر جمله «الحلم عشيرة» چنین می‌گوید: بعضی از افراد نادان چنین می‌پندارند که حلم و بردباری نشانه ضعف است و شخص نیرومند باغیرت هرگز آزار مردم را تحمل نمی‌کند زیرا قبول ظلم از ظلم کردن

۱. فرقان، آیه ۷۲.

۲. غررالحکم، ج ۶۴۶۷.

زشت تر و بدتر است و گاه به آیه شریفه «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»<sup>۱</sup> و آیه شریفه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»<sup>۲</sup> و آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا»<sup>۳</sup> استدلال می کنند اضافه بر این، سکوت در برابر ظلم و رضایت دادن به آن سبب جرأت و جسارت شخص ظالم می شود و افراد ظالم و بی ادب اگر بدانند انسان های باشخصیت، مأمور به سکوت اند بر ظلم و جسارتشان می افزایند.

نامبرده در پاسخ این اشکال می گوید: حلم و بردباری جایی دارد و مطالبه حقوق جای دیگر. آنچه مسلم است این است که انسان نباید تسلیم عواطف ناشی از شهوت و غضب شود به گونه ای که اختیار را از او سلب کند و در مسیر قوه و همیه قرار گیرد بلکه واجب است مالک نفس خویش باشد. حتی قصاص و انتقام و ایستادش در برابر شخص متجاوز باید به مقتضای عقل باشد نه برای ارضای عواطف و متابعت از هوای نفس و شهوات زیرا امتیاز انسان نسبت به حیوان در همین است و پیروی از حلم از وظایف انسان است نه پیروی از هوی، و آن چیزی است که ذخیره او برای قیامت می شود و مقتضای عقل همین است.<sup>۴</sup> از بعضی روایات معصومین علیهم السلام استفاده می شود که آن بزرگواران حتی طرز حلم کردن و برخورد با سفیهان و جاهلان را به ما آموخته اند.

در حدیث معروف عنوان بصری که خدمت امام صادق علیه السلام برای آموختن علم آمد از جمله مطالبی که امام علیه السلام به او فرمود این بود: من نُه چیز را به تو سفارش می کنم که برای همه سالکان الی الله نیز همان را توصیه می نمایم. سه نکته درباره ریاضت نفس است و سه نکته درباره حلم و سه نکته درباره علم. آن ها را به

۱. بقره، آیه ۱۹۴.

۲. بقره، آیه ۱۷۹.

۳. اسراء، آیه ۳۳.

۴. شرح کافی، ج ۸، ص ۳۱۰.



خاطر بسیار و در آن سستی مکن.

عنوان بصری می‌گوید: تمام فکر و قلبم را متوجه آن حضرت ساختم. فرمود: اما آنچه درباره ریاضت نفس است این است که هرگز چیزی را که به آن تمایل نداری نخور که موجب حماقت است و هنگامی که سیر شدی دست به سوی غذا مبر و هنگامی که می‌خواهی چیزی بخوری باید از حلال باشد و نام خدا را ببری.... و اما سه نکته‌ای که درباره حلم است: اگر کسی به تو بگوید: اگر یک سخن نسنجیده درباره من بگویی ده برابر آن را درباره تو می‌گویم، تو در مقابل چنین شخصی باید بگویی: اگر ده گفتار نسنجیده بگویی حتی یکی هم نخواهم گفت و کسی که به تو دشنام و نسبت بد بدهد به او بگو: اگر در آنچه می‌گویی صادق هستی از خدا می‌خواهم مرا ببخشد و اگر کاذب هستی از خدا می‌خواهم تو را ببخشد. و هرگاه به تو وعده شروبدی بدهد تو وعده نصیحت و خیرخواهی به او بده. اما آن سه چیز که در مورد علم است این است که آنچه رانمی‌دانی از علما بپرس و بپرهیز از این که برای آزار و آزمودن از آن‌ها سؤال کنی، و از این که تنها به رأی خود چیزی را عمل کنی بپرهیز و راه احتیاط را در پیش گیر....<sup>۱</sup>

نقطه مقابل حلم؛ حدت، تندى و پرخاشگرى است. افردای را سراغ داریم که با شنیدن یک جمله نامناسب از یک فرد نادان ناگهان تبدیل به کوره‌ای از آتش می‌شوند و عکس‌العمل‌های تند و شدیدی نشان می‌دهند که هم از مقام آن‌ها کاسته می‌شود و هم شخص نادان را جسورتر می‌کند و هم کسی به یاری آن‌ها بر نمی‌خیزد.

لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْحِلْمُ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ وَالْحِدَّةُ تُوجِّعُ إِحْرَاقَهُ؛ حلم و بردباری آتش غضب را خاموش می‌کند اما حدت و تندى بر آتش آن می‌افزاید».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. غررالحکم، ج ۶۴۵۰.

در حکمت ۲۵۵ از نهج البلاغه نیز خواندیم: «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ؛ حِدْتٌ وَ تَنْدِي وَ تَنْدَخْوِي نَوْعِيٌّ مِنْ جُنُونٍ وَ دِيَوَانِكِي اسْت.»  
 جالب این که افراد سفیه و نادان دوست دارند عکس العملی در برابر آن‌ها نشان داده شود تا به کار خود ادامه دهند و عقده دل را بگشایند اما هنگامی که به آن‌ها بی‌اعتنایی شود غمگین می‌شوند. آیا بهتر نیست با بی‌اعتنایی آن‌ها را غمگین و مأیوس سازیم همانگونه که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا حُلِمْتَ عَنِ السَّفِيهِ غَمَّتْهُ فَزِدْهُ غَمًّا بِحِلْمِكَ عَنْهُ؛ هنگامی که در برابر شخص سفیه و نادان بردباری نشان دهی غمگین می‌شود. حال که چنین است با حلم خود بر غم و اندوه او بیفزای.»<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، ج ۳۸۹، ۶.

مِسْكِينُ ابْنِ آدَمَ: مَكْتُومٌ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ تَوْلِيمُهُ  
الْبَقَّةُ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ.

امام علیه السلام فرمود:

بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی اش نامعلوم، عوامل بیماری اش ناپیدا و (تمام) اعمالش در جایی محفوظ است. پشه او را آزار می دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا) موجب مرگ او می شود و عرق، او را متعفن و بدبو می سازد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، جاحظ در المائة المختارة این کلام حکمت آمیز را آورده و بعد از سید رضی آمدی در غررالحکم آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده و همچنین ابن القاسم در ریاض الاخبار با بعضی اضافات آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۶).  
اضافه می کنیم که طبق نقل دمیری در کتاب حیاة الحیوان اصبغ بن نباتة از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت را به این صورت نقل کرده است: ابن آدم و ما ابن آدم تؤولمه البقة و تنتنه العرقه و تقتله الشرقة. (ر.ک: شرح علامه تستری، ج ۱۱، ص ۳۳۷). نیز زمخشری در ربیع الابرار آن را با اضافه جمله «وتميته العرقه» آورده است. (ربیع الابرار، ج ۲، ص ۳۴۲).

## شرح و تفسیر

### نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه پرده از روی ضعف انسان برداشته و غرور و غفلت او را درهم می‌شکند و نشان می‌دهد که در برابر تمام نقطه‌های قوت و توانایی‌هایی که انسان دارد نقاط ضعف عجیبی را نیز داراست و در مجموع به شش نقطه از این نقاط ضعف اشاره می‌فرماید، سه قسمت از درون انسان سرچشمه می‌گیرد و سه قسمت از برون.

اما دربارهٔ سه قسمت اول می‌فرماید: «بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی‌اش نامعلوم، عوامل بیماری‌اش ناپیدا و اعمالش در جایی محفوظ است»؛ (مِسْكِينٌ ابْنُ آدَمَ! مَكْتُومٌ الْأَجَلُ مَكْنُونٌ الْعِلَلِ، مَحْفُوظٌ الْعَمَلِ).

آری از یک‌سو نمی‌داند پایان عمر او در چه زمان و تاریخی است؛ شب می‌خوابد از صبح خبر ندارد، صبح می‌شود از عصر خبر ندارد. خواه پیر باشد یا جوان یا کودک در هر لحظه احتمال فرار رسیدن مرگ وجود دارد.

و از سویی دیگر عوامل بیماری در درون بدن او به صورت ناپیدا وجود دارد. به خصوص با کشفیات امروز که می‌گویند: در هر ساعت از طریق آب و هوا و غذا و پوست بدن میکروب‌هایی وارد جسم انسان شده و در خون انسان شناور

---

۱. در این جمله «ابْنُ آدَمَ» مبتدای مؤخر است و «مِسْكِينٌ» خبر مقدم و تنوین مِسْكِينٌ گاه برای تخویف حذف می‌شود.

می‌شوند. هر زمان که بخشی از آن‌ها غلبه کنند انسان به یکی از بیماری‌ها مبتلا می‌شود.

دستگاه‌های بدن انسان اعم از دستگاه تنفس و قلب و کلیه و عروق و مغز، همه آسیب‌پذیرند و در معرض انواع آفات و بیماری‌ها قرار دارند. با این حال چگونه انسان می‌تواند به فردای خود مطمئن باشد که سالم است و توانا؟ از سوی سوم، هر عملی که به‌جا می‌آورد در نامه اعمال او ثبت می‌شود و فرشتگان الهی مأمور حفظ اعمال او هستند. اضافه بر این، زمین و زمان و اعضای بدن او نیز همگی مأموریت ضبط اعمال او را دارند.

آیا چنین انسانی شایسته عنوان مسکین نیست که امام علیه السلام فرموده است؟  
 آنگاه اشاره به عوامل بیرونی کرده و به چند نمونه ظاهراً کوچک آن که می‌تواند زندگی انسان را برهم زند اشاره می‌کند، می‌فرماید: «پشه‌ای او را آزار می‌دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا) موجب مرگ اوست و عرق، او را متعفن و بدبو می‌سازد»؛ (تُولِمُهُ الْبَقَّةُ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تُنَبِّئُهُ الْعَرَقَةُ).

«شرقة» اسم «مره» از ماده «شَرَقَ» (بر وزن طرب) به معنای گلوگیر شدن است. آری پشه‌ای که گاه به آسانی به چشم نمی‌آید و در گوشه و کنار در کمین انسان است که بر بدن او بنشیند و با نیش خود بخشی از خون او را بمکد و خواب و استراحت را از او بگیرد. اضافه بر پشه‌های خطرناکی که گاه مایه مرگ انسان‌اند یا بیماری‌هایی را به او تحمیل می‌کنند.

از سویی دیگر مجرای تنفس و تغذیه انسان دقیقاً در کنار یکدیگر قرار دارند. به هنگامی که انسان می‌خواهد غذایی ببلعد دریچه تنفس بسته می‌شود و به هنگامی که بلعیدن تمام شد باز می‌شود. حال اگر آن دریچه کوچکی که این وظیفه را برعهده دارد دیر بجنبند و مقداری آب یا غذا وارد ریه شود اگر بسیار کم باشد با سرفه‌های شدید به خارج پرتاب می‌شود و اگر زیاد باشد حالت خفگی

به انسان دست می دهد و پایان عمر او فرامی رسد. همچنین اگر لقمه یا جرعه آب در آن فضا بایستد و حرکت نکند راه نفس کشیدن را بر انسان می بندد و اگر در مدت کوتاهی مشکل برطرف نشود مرگ به سراغ او می آید.

انسانی که اینقدر مرز زندگی و مرگش به هم نزدیک است چگونه ممکن است مغرور شود و از باده قدرت سرمست گردد و دست به هر کاری بزند؟ همچنین هر انسانی به هنگامی که فعالیت جسمانی شدیدی داشته باشد و یا در گرمای هوا گرفتار شود عرق از روزه های پوست او جاری می گردد و بدن او را بدبو می سازد یعنی عوامل تعفن به وسیله خود او بر بدنش آشکار می شود. از مجموع این نقاط ضعف شش گانه به خوبی روشن می شود که چرا انسان مسکین و بیچاره است.

امام علیه السلام با این گفتار حکیمانه اش نمی خواهد مقام انسان را کاهش دهد و یا از عظمت او بکاهد؛ انسانی که خلیفه الله و گل سرسبد آفرینش و مسجود فرشتگان الهی است. بلکه می خواهد غرور و غفلت او را درهم بشکنند؛ همان غرور و غفلتی که او را آلوده انواع گناهان و ظلم و ستمها و مفسد بی شمار می سازد. جالب این است که ابن معروف (قاضی القضاة ابو محمد عبیدالله بن احمد بن معروف، متولد ۳۰۶) اشعاری دارد که ظاهراً از کلام امام علیه السلام در آن الهام گرفته است. او می گوید:

یا بُؤْسَ لِلإِنْسَانِ فِي	الدُّنْيَا وَ إِنَّ نَالَ الأَمَلَ
يَعِيشُ مَكشُوفَ العِلَلِ	فِيهَا وَ مَكْتُومَ الأَجَلِ
بَيْنَا يُرَى فِي صِحَّةٍ	مُعْتَبِطاً قِيْلَ اعْتَلَلِ
وَ بَيْنَمَا يُوجَدُ فِيهَا	ثَاوِيّاً قِيْلَ انْتَقَلَ
فَأَوْفَرَ الحِطِّ لِمَنْ	يَتَّبَعُهُ حُسْنَ العَمَلِ

بدا به حال انسان در دنیا هر چند به آرزوهای (دراز) خود برسد.

زندگی می‌کند در حالی که عوامل بیماری در او مکتوم و پایان عمرش نیز ناپیداست.

در حالی که کاملاً در سلامت است به طوری که مردم به حال او غبطه می‌خورند ناگهان گفته می‌شود که بیمار شد.

و در حالی که مشغول حرکت به این طرف و آن طرف است ناگهان می‌گویند که از این جهان چشم فرو بست.

بنابراین بهره کامل از آن کسانی است که اعمال نیک در پی داشته باشند.<sup>۱</sup>

## نکته‌ها

### ۱. نیرومند ضعیف!

انسان موجودی است از یک نظر بسیار قوی و نیرومند که عرصه زمین و پهنای آسمان و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار داده و تمام موجودات زمینی را مستخر خود ساخته و از تمام مواهب این جهان به نفع خود استفاده می‌کند. ولی با تمام قدرتی که دارد موجودی بسیار ضعیف و آسیب پذیر است. یک پشه کوچک که گاه با چشم هم دیده نمی‌شود او را آزار می‌دهد یا بیمار می‌کند و گاهی سبب مرگ او می‌شود و از آن کوچک تر میکروب‌ها و ویروس‌های بیماری‌زا هستند که ابداً با چشم دیده نمی‌شوند ولی این موجودات نامرئی و ظاهراً بسیار ضعیف و ناتوان انسان‌های قوی و قهرمان را می‌توانند از پای درآورند.

این ترکیب عجیب انسان از قوت و ضعف ظاهراً برای این است که از طرفی بتواند مدارج ترقی و کمال را طی کند و از سویی دیگر گرفتار غرور و غفلت و خودبزر بینی نشود.

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۶۷.

از جمله مسائلی که انسان با آن دست به گریبان است زمان اجل اوست که کاملاً مخفی و پنهان است. این نیز هشداری برای انسان‌هاست که آنی غافل نشوند و به گمان زندگی طولانی دست به هر کاری نزنند و فکر نکنند که زمان توبه از گناه و جبران خطاها وسیع است چراکه هر لحظه ممکن است مر او فرارسد. یک جرعه آب یا یک لقمه غذا می‌تواند گلوی او را بفشارد و در عین سلامتی، راهی دیار آخرت کند.

این‌ها حقایقی است که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آن اشاره فرموده و ریشه آن در قرآن مجید است می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»؛ خدا می‌خواهد کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده است.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌خوانیم: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا \* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»؛ انسان، حریص آفریده شده \* هنگامی که ناراحتی به او رسد بسیار جزع و فزع می‌کند.<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ و هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است!<sup>۳</sup>

در روایات آمده است: هنگامی که خداوند پشه‌ها را بر نمرود و لشکرش مسلط ساخت تعداد فوق‌العاده زیادی اطراف لشکر او را احاطه کردند. نمرود از لشکرش جدا شد و در خانه‌اش وارد گشت و تمام درها را بست و پرده‌ها را فرو افکند و بر پشت خود خوابید، فکر می‌کرد که چگونه از این لشکر عظیم پشه‌ها رهایی یابد ناگهان پشه‌ای وارد بینی او شد و به‌سوی مغز او بالا رفت. چهل روز

۱. نساء، آیه ۲۸.

۲. معارج، آیات ۱۹ و ۲۰.

۳. لقمان، آیه ۳۴.



او را آزار می داد به گونه ای که برای پیدا کردن آرامش موقت، سر خود را بر زمین می کوبید و در این حال بود تا به هلاکت رسید.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام نزد منصور دوانیقی بود در این حال پشه ای منصور را آزار می داد و هر زمان او را از خود دور می ساخت دو مرتبه به سوی او بازمی گشت. او روی به امام صادق علیه السلام نمود و عرض کرد: خداوند چرا این پشه (مزاحم) را آفریده است. امام علیه السلام فرمود: «لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَابِرَةَ مِثْلَكَ؛ برای این که ستمگرانی مانند تو را خوار کند».<sup>۲</sup>

## ۲. مواد تشکیل دهنده عرق بدبو

دانشمندان تحقیقاتی درباره عرق کردن انسان و ماده تشکیل دهنده عرق و عوامل بدبویی آن کرده و به نتایج عجیب و شگفت انگیزی دست یافته اند. از جمله:

آن ها معتقدند که عرق بر دو گونه است: گونه ای از آن همان است که به هنگام فعالیت زیاد که بدن انسان گرم می شود و یا گرمی هوا تأثیر می گذارد بدن برای خنک شدن عرق می کند. این نوع عرق بدبو نیست.

نوع دوم عرقی است که در زیر بغل، کشاله ران، پاها و گاه کف دست ها ظاهر می شود. آن عرق بدبوست و تازه خود عرق نیز بدبو نمی باشد بلکه موجودات زنده ذره بینی که در این نقاط از بدن هستند از عرق استفاده می کنند و مدفوعی از خود خارج می سازند که بوی بد از آن است و به همین دلیل دستور داده شده که به خصوص این نقاط از بدن شسته شود تا محلی برای پرورش این موجودات زنده باقی نماند و در روایات اسلامی نیز آمده است که یکی از فایده های غسل

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۳۳۹.

۲. همان.

جمعه آن است که بوی بد زیر بغل را برطرف می‌کند.  
البته وجود موهای زائد و بلند در زیر بغل نیز محل مناسبی برای پرورش این موجودات ذره‌بینی مزاحم است و لذا در روایات اسلامی دستور به برطرف کردن آن‌ها داده شده است.<sup>۱</sup>

### ۳. پشه، موجودی کوچک اما شگفت‌انگیز

پشه ظاهراً موجود بسیار کوچک و بی‌ارزشی است ولی تحقیقات دانشمندان نشان می‌دهد که آن‌ها نیز جهان بزرگی برای خود دارند. آنان می‌گویند که بیش از ۲۸۰۰ گونه پشه در سراسر جهان وجود دارد و چون حشراتی خون‌سرد هستند در فصل زمستان به خواب زمستانی فرو می‌روند ولی به هنگامی که فعال می‌شوند به خون نیاز دارند اما نه برای تأمین انرژی بلکه پشه‌های ماده از آن برای تولید مثل و نمو تخم‌های خود استفاده می‌کنند.

خرطوم و نیش پشه از دو کانال مجزا تشکیل یافته، یکی مجرای بزاق است و دیگری برای مکیدن خون و عجیب این‌که پشه هنگام مکیدن خون، از طریق بزاق خود یک ماده ضد انعقاد خون ترشح می‌کند تا هنگام مکیدن آن لخته نگردد و همین بزاق پشه است که موجب تحریک بدن می‌گردد و در نتیجه خارش و تورم و قرمزی در محل پدید می‌آید.

پشه ماده قادر است از فاصله سی متری و گاه پنجاه متری بوی بدن انسان را احساس کند و به سوی او برای گرفتن خون بیاید. افرادی که گروه خونی آن‌ها O می‌باشد بیشتر گزیده می‌شوند و آنهایی که گروه خونی شان A می‌باشد کمتر.

\*\*\*

۱. رجوع شود به وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب اغسال مسنونه، ح ۱۵.

وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ  
بِأَبْصَارِهِمْ،

إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ؛ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ  
إِلَى امْرَأَةٍ تَعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَتُهُ كَأَمْرَاتِهِ.  
فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ: «قَاتِلْهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهُهُ» فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ،  
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُوَيْدًا إِنَّمَا هُوَ سَبُّ بِسَبِّ، أَوْ عَفْوٌ عَن ذَنْبٍ!

روایت شده است که آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی  
(که تمام چهره‌اش را نپوشانده بود) از آن جا عبور کرد و چشم حاضران را به  
خود جلب نمود.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایهٔ تحریک  
و هیجان آن هاست. هرگاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال  
بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش!  
در این هنگام مردی از خوارج گفت: خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا

و فقیه است!! هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند، ولی امام علیه السلام فرمود: آرام باشید جواب دشنام، بدگویی است و یا گذشت از گناه (نه کشتن مرد بدزبان).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق در خصال و مرحوم ابن شعبه در تحف العقول (با تفاوتی در ضمن حدیث اربع مائه) قبل از سید رضی آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۷).

## شرح و تفسیر

### راه غلبه بر شهوت

این گفتار حکیمانه زمانی از امام علیه السلام صادر شد که روایت شده است آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی (که تمام چهره‌اش را نپوشانده بود) از آن جا عبور کرد و چشم حاضران را به خود جلب نمود. امام علیه السلام فرمود: «چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایه تحریک و هیجان آن‌هاست»؛ (و رُوی أَنَّهُ علیه السلام كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحٌ؛ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا).

«رَمَقَ» از ماده «رَمَقَ» (بر وزن رنگ) به معنای نگاه کردن است.

«فحول» جمع «فَحْلٌ» (بر وزن نخل) به معنای جنس مذکر قوی است.

«طوامح» جمع «طامح» به معنای طغیانگر است.

«هباب» در بسیاری از نسخه‌ها و در لغت «هباب» به (کسر هاء) آمده و به معنای هیجان است و مجموع این سخن که در نهایت فصاحت و بلاغت بیان شده اشاره به این است که وقتی نظر مردی (مخصوصاً مرد جوان) بی اختیار به زن زیبایی می‌افتد هیجان جنسی پیدا می‌کند و راه علاجش همان است که امام علیه السلام در ادامه این سخن بیان فرموده است.

در این جا امام علیه السلام تصریح می‌کند که افتادن چشم اصحاب بر چنین زنی

خواهناخواه سبب تحریک آنها می شود.

سپس به عنوان یک حکیم آگاه و مهربان راه حل مشکل را به آنها نشان می دهد، می فرماید: «هرگاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش»؛  
 (فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَتِهِ).

درست است که زن‌ها از نظر زیبایی و جاذبه جنسی با هم متفاوت اند ولی نتیجه نهایی ارتباط با آنها که آمیزش جنسی است کم و بیش یکسان است و می تواند جلوی تحریکات و انحرافات را بگیرد.

و این درسی است از سوی امام علیه السلام به همه جوانان که برای نجات از انحرافات جنسی و آلودگی به گناه اقدام به ازدواج کنند زیرا یک همسر مناسب می تواند جلوی همه این هیجانات را بگیرد و اگر کسی هوی پرست و شهوت پرست نباشد مشکل جنسی خود را با همسرش به هر صورت حل خواهد کرد.

در این هنگام مردی از خوارج گفت: «خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا و فقیه است»؛ (فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ: «قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهَهُ»).

هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند ولی امام علیه السلام فرمود: «آرام باشید جواب دشنام، دشنام است و یا گذشت از گناه (نه اعدام)»؛ (فَوَثَبَ الْقَوْمَ لِيَقْتُلُوهُ، فَقَالَ علیه السلام: رُوِيَ أَنَّهَا هُوَ سَبُّ سَبِّ، أَوْ عَفْوٌ عَنِ ذَنْبٍ!).

در این جا سؤالاتی پیش می آید که باید به پاسخ آنها پرداخت:

۱. بعضی سؤال می کنند که چرا امام علیه السلام در این جا نهی از منکر نفرمود بلکه تنها دستوری داد که اصحاب و یارانش در آینده با مشاهده زنی زیبا گرفتار مشکلی نشوند.

پاسخ این سؤال روشن است و آن این که نظرانداختن اصحاب و یاران

امام علیه السلام به آن زن عمدی نبود بلکه یک نظر اتفاقی و غیر ارادی بود و می دانیم چنین نظرهایی جزء منکرات نیست که از آن نهی کنند. اگر کسی چشمش بی اختیار به چنین منظره‌ای افتاد و بعد به نگاه کردن ادامه داد، ادامه آن نگاه، گناه است. همچنین در بعضی از روایات از علی علیه السلام نقل شده است: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الرَّجُلِ تَمُرُّ بِهِ الْمَرْأَةُ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا فَقَالَ أَوَّلُ نَظْرَةٍ لَكَ وَالثَّانِيَةُ عَلَيْكَ وَلَا لَكَ وَالثَّلَاثَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ إِبْلِيسَ مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ أَعْقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ؛ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند که زنی (زیبا) از مقابل مردی عبور می کند و آن مرد به او نگاه می نماید (چه حکمی دارد؟) پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: نخستین نظر از آن توست (چون بی اختیار است و گناهی در آن نیست) و نگاه دوم بر ضد توست نه به سود تو و نگاه سوم تیر زهرآگینی از تیرهای شیطان است، هرکس آن را برای خدا نه به سبب دیگری ترک کند خداوند ایمانی در قلب او ایجاد می کند که طعم آن را احساس می نماید»<sup>۱</sup>.

۲. سؤال دیگر این که آن مرد خارجی که نعوذ بالله نسبت کفر به امام علیه السلام داد قطعاً ناصبی و کافر بود. چرا امام علیه السلام اجازه نداد او را به قتل برسانند؟ پاسخ این است که امام علیه السلام از تعبیر او استفاده کفر به معنای واقعی نفرمود بلکه این کفر همان کفری بود که خوارج می گفتند؛ آن‌ها معتقد بودند که هرکس گناه کبیره‌ای مرتکب شود و توبه نکند کافر خواهد بود و چون به زعم آن‌ها امام علیه السلام تن به مسأله حکمیت داده بود و این حکمیت به پندار آن‌ها برخلاف شرع بود چنین نسبتی را به امام علیه السلام داد و لذا امام علیه السلام او را در حد یک سب و لعن تلقی کرد و فرمود: «إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ».

۳. سؤال دیگر این که آیا می توان در مقابل دشنام، دشنام داد که در عبارت امام علیه السلام آمده است؟

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۸، ح ۱.

جواب این که مراد از سب در این جا لعن است یعنی می توان چنین شخص بدزبانی را لعن کرد چون مستحق لعن است.

در عین حال اشاره فرمود: راه دیگر، استفاده از عفو است همان راهی که امام علیه السلام درباره او انتخاب فرمود.

۴. سؤال دیگر همان چیزی است که ابن ابی الحدید در شرح این گفتار حکیمانه مطرح کرده است و آن این که می گوید: یکی از دوستان من هنگامی که این گفتار امام علیه السلام را شنید پرسید: چرا امام علیه السلام آن مرد را که از خوارج بود عفو کرد ولی هنگامی که اشعث تعبیر زشتی درباره امام علیه السلام در برابر سخنی که فرموده بود به کار برد و گفت: «هذه عليك لا لك؛ این سخن بر ضد توست نه به نفع تو»، امام علیه السلام برآشفست و او را به شدت توبیخ کرد و حتی او را مخاطب به خطاب «منافق بن کافر» فرمود؟

سپس چنین پاسخ می گوید که این مرد خارجی علم امام علیه السلام را ستود و در عین حال کلمه زشتی به امام علیه السلام گفت در حالی که اشعث بن قیس منافق، علم امام علیه السلام را انکار کرد و حضرت را به ناآگاهی متهم ساخت. چنین شخصی مستحق لعن و هرگونه سرزنش است.<sup>۱</sup>

بعضی نیز در پاسخ این سؤال گفته اند که اشعث، مرد منافق و شروری بود و می خواست با این سخنش شری به پا کند. امام علیه السلام محکم در مقابل او ایستاد و محکم او را بر سر جایش نشاند ولی این مرد خارجی چنین نظری نداشت و لذا امام علیه السلام او را مورد عفو قرار داد.

۵. سؤال دیگری نیز در این جا مطرح است قرآن این که نسبت کفر به امام علیه السلام به هر معنا باشد سب امام علیه السلام محسوب می شود و می دانیم سب امامان معصوم علیهم السلام موجب کفر است همان گونه که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۶۳.



«مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ؛ کسی که علی علیه السلام را سب کند مرا سب کرده و کسی که مرا سب کند خدا را سب کرده است (و به یقین چنین کسی کافر است)»<sup>۱</sup>.

بنابراین چرا امام علیه السلام اجازه قتل او را نداد؟

پاسخ این سؤال با توجه به سیره امام علیه السلام در هنگام حکومتش روشن می شود و آن این که امام علیه السلام برای جلوگیری از اختلاف در میان مسلمین و نقشه های شوم منافقین که پیوسته در صدد ایجاد اختلاف و جنگ داخلی بودند در بسیاری از این گونه موارد با مدارا رفتار کرد و مجازات بسیاری از مستحقین مجازات را موکول به زمان دیگری فرمود و محل کلام ما نیز از این قبیل بود که اگر امام علیه السلام دستور قتل این خارجی را می داد جمعیت خوارج فریاد بلند می کردند و غوغایی به راه می انداختند.

### نکته

#### راه های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی

می دانیم که یکی از سرکش ترین غرائز انسان غریزه جنسی اوست، تا آن جا که مطابق بعضی از روایات تأثیر آن روی انسان مساوی است با تأثیر تمام غرائز دیگر. حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب شریف کافی آمده شاهد این مدعاست، می فرماید: «مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ... فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النُّصْفِ الْآخِرِ؛ کسی که ازدواج کند نیمی از دین خود را حفظ کرده، پس تقوای الهی را در نیم دیگر رعایت کند»<sup>۲</sup>.

به همین دلیل بسیاری از پرونده های جنایی به این مسأله ختم می شود، تا

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. کافی، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۲.

آن جا که بعضی گفته اند: هیچ پرونده جنایی مهمی وجود ندارد که در آن پای زنی در میان نباشد. نیز به همین دلیل، اسلام برای پیشگیری از خطرات ناشی از این غریزه سرکش دستورات فراوانی داده است که بخش مهمی از آن در سوره نور که در واقع سوره عفت و پاکدامنی است آمده است از جمله:

تأکید بر مسأله ازدواج جوانان می فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!.<sup>۱</sup>

اشاره به این که حتی فقر نمی تواند بهانه ای برای فرار از این موضوع شود.

روشن است که اگر منظور از ازدواج، ازدواج های پر زرق و برق و پر از تشریفات و چشم و هم چشمی ها باشد و هزینه های تالارهای پر از گناه آن ها سنگین و کمرشکن گردد بسیارند کسانی که قادر بر آن نیستند. اما اگر ساده باشد و مهریه گاه یک قرآن مجید و گاه یک شاخه گل و یا چهارده سکه طلا باشد و مراسمی ساده و مملو از معنویت و صفا برگزار کنند و دامنه توقعات، به خصوص در سنین جوانی که آغاز زندگی است کم شود، ازدواج کار آسانی خواهد بود. اسلام بر همه این موضوعات تأکید کرده است.

دیگر این که دستور مؤکد به حجاب داده تا یکی از مهمترین عوامل تحریک جوانان که خودنمایی زنان است از میان برود و از سویی دیگر به همه دستور داده که از چشم چرانی به شدت پرهیزند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ \* وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ

۱. نور، آیه ۳۲.

عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ؛<sup>۱</sup> به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است، و به زنان باایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود).<sup>۱</sup>

و حتی در ذیل آیه اخیر از این‌که زنان به‌هنگام راه رفتن پایشان را محکم به زمین بزنند تا صدای خلخال‌ی که بر پا دارند به گوش افراد نامحرم برسد نهی فرموده، که حاکی از نهایت دقت اسلام در این زمینه است: «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ».

و در سوره احزاب از این‌که زنان به‌هنگام سخن گفتن طرز کلام خود را به صورت هوس‌انگیز درآورند نهی فرموده مبادا بیمار دلان به آن‌ها طمع کنند: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ».<sup>۲</sup>

در روایات اسلامی نیز دستورات جالب و دقیقی در این زمینه دیده می‌شود از جمله از رسول خدا ﷺ نقل شده است که هرگاه زنی در جایی بنشیند و آن محل بر اثر نشستن او کمی گرم شود مرد نامحرمی بلافاصله در آن‌جا ننشیند، تا آن محل سرد شود: «إِذَا جَلَسَتِ الْمَرْأَةُ مَجْلِسًا فَقَامَتْ عَنْهُ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسِهَا رَجُلٌ حَتَّىٰ يَبْرُدَ».<sup>۳</sup> حتی در صورتی که دسترسی به ازدواج دائم نباشد اجازه ازدواج موقت را داده که شرایط آن بسیار آسان و ساده‌تر است.

و دستورات فراوان دیگری که نقل همه آن‌ها نیاز به تألیف کتاب مستقلی دارد.

۱. نور، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲. احزاب، آیه ۳۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۵۴۶، ح ۳۸.



كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه‌های گمراهی را از راه سعادت برای تو واضح و روشن سازد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها مدرک دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که آن را با تفاوتی که حاکی از تعدد منبع است آورده، می‌گوید: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَبَانَ رُشْدَكَ مِنْ غَيْبِكَ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۹).

## شرح و تفسیر

### عقل کافی

می‌دانیم عقل شاخه‌های متعدد و آثار فراوانی دارد و حتی گاهی شیطنت با عقل اشتباه می‌شود. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه نشانه عقلی را که مایه نجات انسان است به روشنی بیان می‌کند و می‌فرماید: «این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه‌های گمراهی را از راه سعادت برای تو واضح و روشن سازد»؛  
(كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ عَيْتِكَ مِنْ رُشْدِكَ).

ارباب لغت «غی» را به معنای گمراهی یا سرگردانی در بیراهه‌ها تفسیر کرده‌اند ولی به عقیده راغب در مفردات به هرگونه گمراهی غی گفته نمی‌شود بلکه به نوعی از گمراهی اطلاق می‌گردد که از فساد عقیده سرچشمه می‌گیرد و به تعبیر دیگر، گمراهی توأم با اعتقاد فاسد است.

«رشد» در لغت به معنای راه یافتن به مقصد و مقصود و رسیدن به واقع است و اگر به کودک بالغ شده و آگاه «رشید» گفته می‌شود برای این است که به مقصود رسیده و صلاح و مفسده خود را درک می‌کند.

البته در مورد عقل مراحل بالاتری نیز وجود دارد که انسان به وسیله آن دقایق معانی و مسائل عمیق علمی را درک می‌کند و می‌تواند نوآوری‌ها و ابتکارات فراوانی در علوم مختلف از خود به یادگار بگذارد. این مرحله از عقل، بسیار خوب است و مهم و تأثیرگذار ولی برای نجات انسان کافی نیست و چه بسیار

عالمان بزرگی در فنون مختلف بودند که گرفتار انحرافات می شدند. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش انگشت روی آن شاخه از عقل گذاشته که مایه نجات انسان در دنیا و آخرت است و هدف اصلی از آفرینش عقل همان می باشد.

به همین دلیل در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ؛ خداوند در میان بندگانش هیچ نعمتی را مهمتر از عقل تقسیم نکرده است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ کسی که عاقل باشد دیندار است و کسی که دیندار باشد وارد بهشت می شود».<sup>۲</sup>

حتی ممکن است انسان در مسیر حق باشد ولی چون عقل درستی ندارد ناگهان فریب هوای نفس یا شیطان و یا انسان‌های شیطان‌صفت را بخورد و از راه منحرف گردد.

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَأَنْظِرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يَجَازِي بِعَقْلِهِ؛ هنگامی که به شما خبر برسد که فلان شخص دارای حالت خوبی (و در مسیر اطاعت) است، به آن قناعت نکنید و نگاه به خوبی عقل او کنید چرا که جزای اعمال به مقدار عقل است».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری که در تحف العقول آمده می خوانیم: جمعی در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند. مردی نصرانی از اهل نجران که دارای بیان خوب و وقار و هیبتی بود وارد مدینه شده بود. به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: چقدر این مرد نصرانی عاقل و هشیار است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نگویند. عاقل کسی

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۱.

۲. همان، ص ۱۱، ح ۶.

۳. همان، ص ۱۲، ح ۹.

است که به یگانگی خداوند ایمان داشته باشد و اطاعت فرمان او کند؛ «هَهُ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَّدَ اللَّهَ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ»<sup>۱</sup>.

این سخن را با اشعاری که در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علیه السلام آمده و هماهنگ با این گفتار حکیمانه است پایان می دهیم:

و أَفْضَلُ قَسَمِ اللَّهِ لِلْمَرْءِ عَقْلُهُ      فَلَيْسَ مِنَ الْخَيْرَاتِ شَيْءٌ يُقَارِبُهُ  
 إِذَا أَكْمَلَ الرَّحْمَنُ لِلْمَرْءِ عَقْلَهُ      فَقَدْ كَمَلَتْ أَخْلَاقَهُ وَ مَأْرِبُهُ  
 يَعِيشُ الْفَتَى فِي النَّاسِ بِالْعَقْلِ إِنَّهُ      عَلَى الْعَقْلِ يَجْرِي عِلْمُهُ وَ تِجَارِبُهُ  
 يُرِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ صِحَّةَ عَقْلِهِ      وَإِنْ كَانَ مَحْظُورًا عَلَيْهِ مَكَاسِبُهُ  
 يُشِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ قِلَّةَ عَقْلِهِ      وَإِنْ كَرُمَتْ أَعْرَاقُهُ وَ مَنَاصِبُهُ

برترین تقسیم نعمتی که خداوند برای انسان کرده است عقل اوست و هیچ چیز از نیکی ها به پای آن نمی رسد.

هنگامی که خداوند بخشنده عقل انسان را کامل کند به یقین تمام اخلاق و اعمال او کامل می شود.

جوانمردان در میان مردم، با عقل خود زندگی می کنند چراکه علم و تجربه همراه عقل است.

آنچه انسان را در میان مردم زینت می دهد سلامت عقل اوست هر چند کسب و کار پر رونقی نداشته باشد.

و آنچه چهره انسان را در میان مردم زشت می سازد کمی عقل اوست هر چند ریشه ها و منصب های او فراوان باشد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. تحف العقول، ص ۵۴.

۲. دیوان علی، ص ۶۶.



إَفْعَلُوا الْخَيْرَ وَ لَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَ قَلِيلُهُ كَثِيرٌ،  
وَ لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونُ وَ اللَّهُ كَذَلِكَ، إِنَّ  
لِلْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكَتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید چراکه کوچک آن بزرگ و کمش بسیار است. هیچ یک از شما نگوید: فلان کس در انجام (این) کار خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد. هرکدام از خیر و شر را اهلی است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می دهند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه غیر از نهج البلاغه نقل می کند غرر الحکم آمدی است که آن را با تفاوت‌هایی نه چندان زیاد آورده است (و احتمالاً از منبع دیگری گرفته است) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۹).

## شرح و تفسیر

### کار نیک کمش، بسیار است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم و سرنوشت ساز در زندگی بشر اشاره می کند. نخست می فرماید: «کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید چراکه کوچک آن بزرگ و کمش بسیار است»؛ (افْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئاً، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلُهُ كَثِيرٌ).

بسیارند اشخاصی که وقتی به کارهای نیک کوچک برخورد می کنند بی اعتنا از کنار آن می گذرند در حالی که گاهی همین کارهای کوچک، سرنوشت ساز است؛ ممکن است جرعه آبی تشنه ای را از مرگ نجات دهد یا مقدار کمی دوا مایه نجات انسانی از مرگ شود.

اضافه بر این اگر همه مردم حتی به کارهای نیک کوچک اهمیت دهند، قطره قطره جمع می شود و تبدیل به دریایی از خیر و خیرات می گردد.

از این گذشته هرگاه کار خیر به نیت اطاعت فرمان خدا انجام گیرد بزرگ خواهد بود همان گونه که گناه، هر قدر کوچک باشد به دلیل جایگاه عظیم پروردگار، بزرگ خواهد بود.

اضافه بر این، رفتن به سوی کارهای خیر کوچک انسان را به تدریج آماده برای

---

۱. «خیر» معنای وسیعی دارد که شامل هرگونه کار نیکی اعم از عبادات و خدمات مردمی و انسانی می شود. گاه در همین معنای عام به کار می رود مانند محل کلام ما و گاه در بخش خاصی به کار می رود که از قرینه کلام فهمیده می شود.

خیرات بزر می‌کند و این خود نکته مهمی است.

در حکمت ۹۵ نیز به این نکته اشاره شده است: «لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَىٰ وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يَتَقَبَّلُ؛ هیچ عملی اگر با تقوا (و قصد قربت) همراه باشد کم نیست و چگونه کم خواهد بود عملی که مقبول درگاه خداوند است».

با توجه به این چهار نکته هیچ کار خیری را هر چند کم و کوچک باشد نباید نادیده گرفت. همان‌گونه که شر کوچک را نباید کوچک گرفت که گاه از کار شر کوچکی آتشی بی پایان برمی‌خیزد؛ می‌توان با یک کبریت شهر بزرگی را آتش زد و در تاریخ نیز خوانده‌ایم که حادثه قتل یک شاهزاده در اروپا جرعه جنگ جهانی را زد و به دنبال آن تمام اروپا در آتش سوخت.

به این ترتیب امام علیه السلام همه مردم را به کارهای نیک اعم از کوچک و بزر تشویق می‌کند تا در سایه آن جامعه اسلامی راستین به وجود آید.

در بخش دوم امام علیه السلام به عذر و بهانه‌هایی که بعضی از افراد برای فرار از کار نیک می‌آورند اشاره کرده و پاسخ می‌گوید. می‌فرماید: «هیچ یک از شما نگوید: فلان کس در انجام (این) کار خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد»؛ (وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَىٰ بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونُ وَ اللَّهُ كَذْلِكَ).

سپس امام علیه السلام توضیح می‌دهد و می‌فرماید: «هرکدام از خیر و شر را اهلی است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می‌دهند»؛ (إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكَتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَا كُمُوهُ أَهْلُهُ).

در میان مردم، معمول است که وقتی کار خیری به کسی پیشنهاد می‌شود برای این که از آن فرار کند می‌گوید چرا به سراغ فلان کس نمی‌روی که هم ثروتش از

۱. در تعدادی از نسخ نهج البلاغه به جای مهما «ما» آمده و در غررالحکم نیز همین‌گونه است اگر چنین باشد ضمیر مفرد «ترکتتموه» به آن برمی‌گردد ولی اگر به صورت مهما شرطیه باشد مرجع ضمیر مبهم خواهد شد. بنابراین نسخه «ما» صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

من بیشتر است و هم امکانات فراوانی دارد؟ با وجود او نوبت به من و امثال من نمی‌رسد.

این در واقع بهانه‌ای است که انسان را از انجام کارهای خیر محروم می‌سازد. امام علیه السلام می‌فرماید: ای بسا همین سخن سبب شود که توفیق از چنین انسانی سلب گردد و هیچ‌گاه نتواند کار خیری انجام دهد.

اضافه بر آن، کارهای خیر بر زمین نمی‌ماند همان‌گونه که کارهای شر هم طرفدارانی از افراد شیطان‌صفت دارد. پس باید سعی کرد در صف گروه اول قرار گرفت و از قرار گرفتن در صف گروه دوم پرهیز کرد.

قرآن مجید نیز در این زمینه اشارات پرمعنایی دارد که مضمون همه آن‌ها این است که اگر گروهی به دنبال راه حق و کارهای نیک نباشند این بار بر زمین نمی‌ماند؛ اقوام دیگری هستند که آن را بر دوش می‌کشند و راه حق را هموار می‌سازند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوًّا بِهَا بِكَافِرِينَ»؛ آن‌ها (پیامبران) کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم؛ و اگر (این گروه) به آن کفر ورزند، (آیین حق زمین نمی‌ماند؛ زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می‌سازیم که به آن، کافر نیستند.<sup>۱</sup> و در جای دیگری می‌فرماید: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»؛ و هرگاه (شما) سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد که آن‌ها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندانه در راه خدا انفاق می‌کنند).<sup>۲</sup>

در جای دیگر از زبان هود علیه السلام پیغمبر الهی، خطاب به مخالفان قولش می‌گوید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ

۱. انعام، آیه ۸۹.

۲. محمد، آیه ۳۸.

وَلَا تَصْرُوهُ شَيْئاً إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ؛ پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم؛ و پروردگارم گروه دیگری را جانشین شما می‌کند؛ و شما کمترین ضرری به او نمی‌رسانید؛ پروردگارم حافظ و نگاهبان هرچیز است!<sup>۱</sup>

نیز در آیه دیگر خطاب به گروهی از امت اسلامی که برای رفتن به میدان جنگ تعلق می‌ورزیدند می‌فرماید: «إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئاً وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می‌کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می‌دهد؛ و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید؛ و خداوند بر هرچیزی تواناست!<sup>۲</sup>

کوتاه‌سخن این‌که آیین خدا در هیچ عصر و زمانی بدون پیرو راستین و فداکار نمی‌ماند ما باید سعی کنیم جزء آن گروه باشیم؛ چه افتخاری از این بزرگتر و چه فرصتی از این بهتر.

آخرین نکته‌ای که لازم است در این جا به آن اشاره کنیم این می‌باشد که مفهوم جمله اخیر در کلام امام علیه السلام این نیست که نیک و بد هرکدام طالبانی دارد و اگر شما نیک و بد را ترک کنید آن‌ها به سراغش می‌روند بلکه منظور این است که این دو هرکدام طالبانی دارد شما به سوی نیکی‌ها و مبارزه با بدی‌ها بروید و اگر شما نروید کسانی هستند که این بار را به مقصد برسانند.

\*\*\*

۱. هود، آیه ۵۷.

۲. توبه، آیه ۳۹.



## ۲۲۳

مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ، وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ.

امام علیؑ فرمود:

آن کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می‌نماید و هر کس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیایش را سامان می‌بخشد و آن کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا می‌گوید: این گفتار حکیمانه شبیه همان است که در حکمت ۸۹ با تفاوتی در الفاظ و اضافه‌ای بر این جاگذشت. منظور او این است که مدارک این سخن همان مدارکی می‌باشد که در آن جا ذکر کرده از جمله: تذکره ابن جوزی و نیز کسانی که قبل از سید رضی آن را آورده‌اند از جمله مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال و کتاب امالی و کلینی در روضة کافی با اضافه‌ای که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

## شرح و تفسیر

### اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی...

مردم معمولاً خواهان سه چیزند: آراستگی ظاهر، تأمین امر معاش و حسن رابطه با سایر مردم. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و نورانی طرق معنوی رسیدن به این خواسته‌های سه‌گانه را در سه جمله کوتاه و پرمعنی بیان فرموده است. نخست می‌فرماید: «آن‌کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می‌نماید»؛ (مَنْ أَصْلَحَ سِرِّرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ).

البته رابطه وثیق میان ظاهر و باطن، روح و جسم، و سریره و علانیه ایجاب می‌کند که حسن باطن تأثیر در حسن ظاهر بگذارد ولی از این گفتار امام علیه السلام استفاده می‌شود که خداوند نیز در این امر امداد و کمک می‌کند و به یقین با امداد الهی ظاهر چنین انسانی نیز اصلاح خواهد شد.

در دومین جمله می‌فرماید: «هرکس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیایش را سامان می‌بخشد»؛ (وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ).

عمل به دستورات دینی تنها منحصر به نماز و روزه و عبادات نیست بلکه سعی و تلاش و کوشش برای تحصیل روزی حلال و زندگی آبرومند نیز جزء آن است و به یقین دستورات دینی چنان است که اگر کسی به آن عمل کند دنیای او نیز آباد می‌شود و خداوند متعال برای رسیدن به این هدف به او کمک خواهد کرد. قرآن مجید در سوره طلاق می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \*



وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا؛ و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد؛ و هرکس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هرچیزی اندازه‌ای قرار داده است!.<sup>۱</sup>

و اگر می‌بینیم کسانی ظاهراً اهل دین‌اند ولی دنیای آن‌ها تباه شده است، یا به این دلیل است که دین را به تمام و کمال نشناخته‌اند و تنها به بخشی از آن بسنده کرده‌اند یا نتیجه اعمال سابق خود را درک می‌کنند یا درگیر آزمونی از آزمون‌های الهی برای ترفیع مقام هستند و یا امور دیگری از این قبیل. بنابراین نباید وجود بعضی از استثنائات، ما را درباره اصل این قانون دچار شک کند.

در سومین جمله می‌فرماید: «و آن‌کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد»؛ (وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ).

کسی که پیوند خود را با خدا محکم سازد به یقین خیانت نمی‌کند، راستگو و درست‌کردار است، دارای سخاوت و محبت در برابر خلق خداست و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و به یقین این اعمال سبب حسن ظن مردم به او و حسن رابطه آنها با وی می‌گردد.

قرآن مجید در سوره مریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»؛ مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد!.<sup>۲</sup>

و در دعای ابراهیم عليه السلام برای فرزندانش در سوره ابراهیم عليه السلام می‌خوانیم:

۱. طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲. مریم، آیه ۹۶.

«فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»؛ دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز.<sup>۱</sup> جالب توجه این‌که مرحوم کلینی هنگامی که این گفتار حکیمانه را در روضه‌کافی از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند مقدمه‌ای به این صورت می‌آورد: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَانَتْ الْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ إِذَا كَتَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ كَتَبُوا بِثَلَاثَةِ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ آخِرَتَهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ...؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: دانشمندان و علما (انبیا و اولیا) هنگامی که می‌خواستند نصیحتی برای دیگران بنویسند سه چیز را که چهارمی نداشت می‌نگاشتند: کسی که در فکر آخرتش باشد خدا مشکل دنیایش را حل خواهد کرد و کسی که باطنش را اصلاح کند...»<sup>۲</sup>.

از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که عمل به این سه برنامه مهم برای سعادت انسان در دنیا و آخرت کافی است و نیاز به چیز دیگری نمی‌باشد. مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستان عجیبی که شاهد بخشی از سخن مولاست در ذیل این کلام از تاریخ مروج الذهب نقل کرده، می‌گوید: در زمان متوکل عباسی شخصی به نام اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد بود شبی در خواب دید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او می‌گوید: این قاتل را آزاد کن. اسحاق بسیار ترسید و روز بعد فهرست اسامی زندانیان را بررسی کرد و قاتلی در آن ندید. دستور داد مأموران زندان را احضار کردند. سؤال کرد: آیا شخص متهم به قتل در زندان‌ها وجود دارد؟ یکی از آن‌ها گفت: آری ما اسمش را در فهرست زندانیان نوشته‌ایم. اسحاق مجدداً نگاهی به فهرست اسامی کرد در لابه‌لای آن‌ها نام مردی را دید که شهود گواهی به قاتل بودن او داده و خودش نیز اقرار کرده بود. دستور داد احضارش کنید، به او گفت: اگر راست بگویی من تو را

۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. کافی، ج ۸، ص ۳۰۷، ح ۴۷۷.

آزاد خواهم کرد. آن مرد داستان خود را چنین نقل کرد: من و جمعی از دوستانم آلوده به انواع مفسد و محرّمات بودیم. در منزلی در شهری به نام منصور حضور می‌یافتیم و هر کاری می‌خواستیم انجام می‌دادیم. روزی پیرزنی که واسطهٔ فساد در میان ما بود آمد و زن جوان زیبایی همراه داشت. هنگامی که آن زن وارد خانه شد فریاد کشید. من به سراغ او رفتم و او را در اتاقی وارد ساختم و به او آرامش دادم و دربارهٔ این کار او سؤال کردم. گفت: شما را به خدا سوگند مراعات حال مرا بکنید و از من دست بردارید این پیرزن مرا فریب داد و به من گفت خزانه‌ای دارد که در آن جعبهٔ زیبایی است که هیچ‌کس مثل آن را ندیده و مرا تشویق کرد که آن را ببینم. من به سخن او اطمینان پیدا کردم و با او به این جا آمدم که ناگهان خود را در میان شما دیدم. جد من رسول خدا ﷺ است و مادرم فاطمهٔ زهرا علیها السلام و از دودمان حسن بن علی علیه السلام هستم احترام آن‌ها را دربارهٔ من رعایت کنید. من به او تضمین دادم که هر طور باشد او را خلاص خواهم کرد. به سراغ دوستانم رفتم و وضع آن زن را برای آن‌ها بازگو کردم ولی گویا مایهٔ تشویق آن‌ها برای تجاوز به آن زن شدم و به من گفتند: تو خواستهٔ خود را از آن زن برآورده کردی می‌خواهی ما را از او باز داری؟ برخاستند و به سراغ آن زن رفتند و من هم به حمایت از او برخاستم. در میان ما درگیری شد تا این که مرا مجروح ساختند. من به آن فردی که از همه بیشتر در مورد آن زن اصرار داشت و تصمیم بر هتک او گرفته بود حمله کردم و او را کشتم و پیوسته از آن زن دفاع می‌کردم تا این که او را رهایی بخشیدم و از خانه بیرون بردم. آن زن برای من دعا کرد و گفت: خداوند تو را از شر دشمنان محفوظ دارد همان‌گونه که تو مرا محفوظ داشتی و خداوند حامی تو باشد همان‌گونه که تو حامی من شدی. در این هنگام همسایگان صدای فریاد را از خانهٔ ما شنیدند و به سوی ما آمدند، کارد را در دست من دیدند در حالی که مقتول در خون خود دست و پا می‌زد. به همین صورت مرا نزد مأمورین

حکومت آوردند. اسحاق گفت: فهمیدم که تو در حفظ آن زن کوشیده‌ای. تو را به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشیدم. آن مرد نیز گفت: قسم به حق کسی که مرا به او بخشیده‌ای هرگز به هیچ گناهی بازگشت نمی‌کنم و تا پایان عمر به جاهای آلوده نخواهم رفت. در این جا بود که اسحاق خوابی را که دیده بود برای او بازگو کرد و گفت: خداوند خدمت تو را بی‌پاداش نگذاشت. سپس مال فراوانی را به او عرضه کرد اما او چیزی از آن را نپذیرفت.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲ مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه)، ج ۱۴، ص ۵۳۵.

## ۲۲۶

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ،  
وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ.<sup>۱</sup>

امام علیؑ فرمود:

حلم پرده‌ای است ساتر و عقل شمشیری است برنده؛ بنابراین، عیوب اخلاقی  
خود را با حلمت بپوشان و با هوی و هوس‌های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن.

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند مرحوم کلینی در اصول کافی است  
که با تفاوت و اضافه‌ای آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰).  
اضافه می‌کنیم: مرحوم آمدی بخشی از آن را در غرر آورده (غررالحکم، ج ۳۰۰) و زمخشری در ربیع الابرار  
آن را به‌طور کامل نقل کرده است (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۴۴۶) و نویری (متوفای ۷۳۳) همین کلام نورانی را  
با اضافاتی در نهیة الارب آورده است. (نهیة الارب، ج ۶، ص ۹۶).

## شرح و تفسیر

### نقش حلم و عقل

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نعمت خدادادی اشاره می‌فرماید که اگر انسان آن دو را در اختیار داشته باشد می‌تواند خود را از خطرات مادی و معنوی حفظ کند. می‌فرماید: «حلم پرده‌ای است پوشنده و عقل شمشیری است برنده»؛ (الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ).

سپس کاربرد این دو را در یک کلام کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند، می‌فرماید: «بنابراین، عیوب اخلاقی خود را با حلمت بپوشان و با هوی و هوس‌های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن»؛ (فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ).

انسان برای حفظ خود در برابر خطرات مادی و معنوی احتیاج به دو چیز دارد: یکی وسیله‌ای که خود را در برابر خطرات بپوشاند مانند زره و دژهایی که در سابق وجود داشت و وسایل نقلیه محکمی که امروز در جنگ‌ها در آن خود را حفظ می‌کنند و دیگری سلاحی که به وسیله آن با دشمن مبارزه کند و او را از خود دور سازد.

امام علیه السلام این دو وسیله حیاتی را به حلم و عقل تفسیر کرده است. حلم چگونه عیوب انسان را می‌پوشاند؟ روشن است که وقتی انسان عصبانی شد هم سخنان زشتی ممکن است بر زبان او بیاید و هم حرکات نادرستی انجام

دهد و خوی حیوانی خود را ظاهر و آشکار سازد و اضافه بر این بر آتش خشم سفیه و نادانی که در برابر او به درشت‌گویی و پرخاشگری برخاسته افزوده می‌شود و ناسزاهای دیگری می‌گوید و ای بسا عیوب پنهانی انسان را نیز آشکار سازد. بنابراین حلم تمام این‌ها را می‌پوشاند و از ضایعات حاصل از آن جلوگیری می‌کند.

قرآن مجید دربارهٔ پرهیزکاران راستین صفاتی را در سورهٔ آل عمران برشمرده که از جملهٔ آن‌ها این است: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛ آنهایی که بر خشم خود مسلط می‌شوند و غضب خود را فرو می‌نشانند و مردم (نادان و خطاکار) را می‌بخشند.<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا؛ انسان بنده واقعی خدا نخواهد بود مگر آن زمانی که صاحب حلم و بردباری شود».<sup>۲</sup>

در حکمت ۲۱۱ نیز خواندیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری، دهان‌بند سفیهان است».

در حدیث پرمعنای دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا وَقَعَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُنَازَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ فَيَقُولَانِ لِلْسَّفِيهِ مِنْهُمَا قُلْتَ وَقُلْتَ وَأَنْتَ أَهْلٌ لِمَا قُلْتَ سَتُجْزَى بِمَا قُلْتَ وَيَقُولَانِ لِلْحَلِيمِ مِنْهُمَا صَبَرْتَ وَحَلَمْتَ سَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ إِنْ أَتَمَمْتَ ذَلِكَ قَالَ فَإِنْ رَدَّ الْحَلِيمُ عَلَيْهِ أَرْتَفَعَ الْمَلَكَانِ؛ هنگامی که میان دو نفر نزاعی رخ دهد دو فرشته الهی در آن جا نازل می‌شوند. به سفیه می‌گویند: آنچه می‌خواستی گفتی و همهٔ آن سزاوار خودت است و به زودی کیفر سخنانت را خواهی دید و به حلیم می‌گویند: صبر کردی و بردباری نشان دادی خداوند به زودی تو را می‌آمرزد اگر

۱. آل عمران، آیه ۱۳۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۱.

به همین حال نزاع را به پایان رسانی. اما اگر شخص حلیم مقابله کرد هر دو ملک آن جا را ترک می‌گویند. (نه وعده غفرانی به حلیم می‌دهند و نه سفیه را تهدید می‌کنند).<sup>۱</sup>

البته حلم و بردباری در مقابل افراد سفیه و نادان فایده بسیار مهم دیگری نیز دارد که در چند مورد از کلمات امام علیه السلام به آن اشاره شد و آن این که وقتی انسان باشخصیتی در مقابل سفیه سکوت آمیخته با حلم می‌کند مردم به یاری او برمی‌خیزند حتی در تعبیری امام علیه السلام می‌فرماید: حلم به منزلهٔ عشیره و قبیله‌ای است که انسان را در مقابل نادان حمایت می‌کند.<sup>۲</sup>

و برای دفع خطرات هوای نفس دستور می‌دهد که با شمشیر عقل با آن مبارزه کن. به یقین خطرناک‌ترین دشمن انسان - همان‌گونه که در روایت نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده است - هوای نفس اوست: (أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ).<sup>۳</sup>

و تنها چیزی که می‌تواند در مقابل این دشمن بسیار خطرناک بایستد همان عقل است؛ عقلی که زیان‌های هوی پرستی را برای انسان تشریح می‌کند و عاقبت کار هوس‌بازان را به او نشان می‌دهد. هر قدر این عقل قوی‌تر باشد بازدارندگی آن بیشتر است و اگر ضعیف و ناتوان گردد هوای نفس بر آن غلبه می‌کند و او را به گوشه‌ای می‌راند و محصور می‌سازد و خودش یکه‌تاز میدان وجود انسان می‌شود.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ نَيْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَلْيَغْلِبِ الْهَوَى؛ کسی که دوست دارد به درجات بالای فضیلت انسانی برسد باید بر هوای نفس خود غالب گردد».<sup>۴</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۸.

۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۱.

۴. غرر الحکم، ح ۴۸۹۳.



در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید: «وَتَوَقَّ مُجَازِفَةَ الْهَوَىٰ بِدَلَالَةِ الْعَقْلِ وَ قِفْ عِنْدَ غَلْبَةِ الْهَوَىٰ بِاسْتِرْشَاءِ الْعِلْمِ؛ از بیهوده کاری هوای نفس با راهنمایی عقل پرهیز کن و اگر هوای نفس خواست بر تو غالب شود با راهنمایی علم و اندیشه در برابر آن بایست.»<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۳، ح ۱.



إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ، فَيُقِرُّهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا  
بَدَلُوهَا؛ فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَىٰ غَيْرِهِمْ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند بندگانی دارد که نعمت‌های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره‌گیرند، به همین دلیل مادامی که از این نعمت‌ها به دیگران می‌بخشد خدا آن را در دستشان نگه می‌دارد اما هنگامی که آن نعمت‌ها را از دیگران دریغ داشتند از آن‌ها می‌گیرد و آن را به گروهی دیگر می‌دهد (که این شکرانه را انجام می‌دهند).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی را مرحوم آمدی در غررالحکم با تفاوت‌هایی آورده که به احتمال قوی منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه نزد او بوده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰).  
 اضافه می‌کنیم: همین سخن با تفاوت مختصری در تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۶۶).

## شرح و تفسیر

### واسطه‌های فیض

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «خداوند بندگان را دارد که نعمت‌های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره گیرند»؛ (إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنَّعْمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ).  
زیرا بندگان ضعیفی پیدا می‌شوند که توانایی مدیریت اموال خود را ندارند خداوند این مدیریت را به افرادی می‌سپارد که توان آن را دارند و در واقع سهم بندگان ضعیف را در اختیار بندگان قوی قرار می‌دهد تا آن را مدیریت کنند و به‌هنگام نیاز به آن‌ها بپردازند.

در واقع آن‌ها و کیلان خداوند در آن اموال هستند همان‌گونه که در حدیث قدسی وارد شده است: «الْمَالُ مَالِي وَالْفُقْرَاءُ عِيَالِي وَالْأَغْنِيَاءُ وَكَلَائِي فَمَنْ بَخَلَ بِمَالِي عَلَى عِيَالِي أَدْخَلَهُ النَّارَ وَلَا أَبَالِي؛ اموال، متعلق به من است و فقرا تحت کفالت من قرار دارند و اغنیا و کیلان من هستند و اگر از دادن اموال من به آن‌ها که تحت تکفل من اند خودداری کنند آن‌ها را وارد دوزخ می‌کنم و اهمیتی (به آنان) نمی‌دهم».<sup>۱</sup>  
سپس امام علیه السلام در ذیل این گفتار حکیمانه نتیجه‌گیری کرده، می‌فرماید: «اکنون که چنین است مادامی که از این نعمت‌ها به دیگران می‌بخشند خدا آن را در دستشان نگه می‌دارد اما هنگامی که آن نعمت‌ها را از دیگران دریغ دارند از آن‌ها

۱. جامع الاخبار، ۸۰.

می‌گیرد سپس آن را به گروهی دیگر می‌دهد (که این وظیفه را انجام می‌دهند)؛  
 (فَيُتْرَهُمَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَلُوها؛ فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَىٰ غَيْرِهِمْ).

این کلام در واقع اختار شدیدی به افراد متمکن و ثروتمند است که گمان نکنند همه آنچه را خداوند به آن‌ها ارزانی داشته متعلق به خود آن‌هاست بلکه خداوند سرپرستی اموال مورد نیاز نیازمندان را نیز به آن‌ها سپرده است. اگر به وظیفه خود در این سرپرستی و مدیریت عمل نکنند از آن‌ها می‌گیرد و به افرادی که وظیفه‌شناس اند می‌دهد.

حدیث قدسی بالا نیز که فرمود: فقرا تحت تکفل من‌اند و اغنیا وکلای من می‌باشند اشاره به این است که وکیل مادامی می‌تواند وکیل باشد که خیانت در امر وکالت نکند، آن روز که خیانت کند او را عزل می‌کنند و به دیگری می‌سپارند.  
 گفتار حکیمانه ۱۳ نیز که امام علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقَلَّةِ الشُّكْرِ؛ هنگامی که مقدمات نعمت به شما روی آورد دنباله آن را به واسطه قلت شکرگزاری از خود دور نسازید». می‌تواند اشاره‌ای به همین نکته باشد زیرا یکی از شئون شکرگزاری نعمت این است که دیگران را هم در آن سهیم و بهره‌مند سازند.

در حدیثی که معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند می‌خوانیم: «مَا عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَىٰ عَبْدٍ إِلَّا عَظُمَتْ مَنُونَةُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ تِلْكَ الْمُنُونَةَ فَقَدْ عَرَّضَ تِلْكَ النِّعْمَةَ لِلزَّوَالِ؛ نعمت خداوند بر هیچ بنده‌ای فزونی نمی‌یابد مگر این‌که هزینه‌های مردم بر او زیاد می‌شود کسی که آن هزینه‌ها را نپردازد آن نعمت را در معرض زوال قرار داده است»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَبَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ فَإِنَّ مِنْ

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ابواب فعل المعروف، باب ۱۴، ح ۱۲.

فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ یکی از عوامل بقاء مسلمانان و بقاء اسلام این است که ثروت‌ها نزد کسانی باشد که حق را در آن بشناسند و کارهای نیک انجام دهند (و به نیازمندان کمک کنند) و یکی از عوامل فناء اسلام و فناء مسلمین این است که ثروت‌ها در دست کسانی باشد که حق را در آن نشناسند و نیکی نکنند.<sup>۱</sup> مضمون این گفتار حکیمانه با عبارات مختلف در روایات معصومین علیهم السلام بیان شده است.

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَهْلًا مِنْ خَلْقِهِ حَبَبَ إِلَيْهِمْ فَعَالَهُ وَ وَجَّهَ لِطَلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَيَسَّرَ لَهُمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَسَّرَ الْغَيْثَ لِلْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُخَيِّبَهَا وَيُخَيِّبَ بِهِنَّ أَهْلَهَا وَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَعْدَاءً مِنْ خَلْقِهِ بَغَضَ إِلَيْهِمْ الْمَعْرُوفَ وَبَغَضَ إِلَيْهِمْ فَعَالَهُ وَحَظَرَ عَلَى طَلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَحَظَرَ عَلَيْهِمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَحْزُمُ الْغَيْثَ عَلَى الْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُهْلِكَهَا وَيُهْلِكَ أَهْلَهَا وَمَا يَغْفُو اللَّهُ أَكْثَرَ؛ خداوند متعال برای کارهای نیک (و خدمت به مردم) افرادی از خلق خود را قرار داده و انجام آن را محبوب آن‌ها ساخته و طالبان کمک را به سوی آن‌ها فرستاده و برآوردن حاجت آنان را برای آن‌ها آسان نموده همان‌گونه که باران در سرزمین خشک تأثیر می‌گذارد و آن را زنده می‌کند و صاحبان زمین به وسیله آن زنده می‌شوند و نیز خداوند دشمنانی برای کار نیک از خلقش قرار داده (که بر اثر اعمال و نیات سوئشان گرفتار این دشمنی شده‌اند) و انجام آن را در نظر آن‌ها مبعوض ساخته و طلب کردن از آن‌ها را بر طالبان نیکی ممنوع کرده همان‌گونه که باریدن بر (پاره‌ای از) زمین‌های خشک را بر باران ممنوع کرده تا آن زمین و اهلس هلاک شوند و آنچه خداوند عفو می‌کند بیشتر است».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۵، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقَ بِخَصَلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَى، إِذْ سَقِمَ؛ وَ بَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذَا افْتَقَرَ.

امام علیه السلام فرمود:

سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چراکه در همان حال که انسانی را تندرست می‌بینی ناگهان بیمار می‌شود و در همان حال که او را ثروتمند مشاهده می‌کنی ناگهان فقیر و مستمند می‌گردد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: منابع دیگر آن را در پایان بحث‌های نهج‌البلاغه خواهیم آورد. گویا در آن موقع دسترسی به منابع مختلف نداشته و یا وقت او اجازه نداده و موقوف به بعد کرده است و متأسفانه بعداً هم موفق نشده به وعده خود در این مورد و امثال آن وفا کند. خدایش غریق رحمت گرداند. اضافه می‌کنیم: در کتاب التذکرة الحمدونیه ابن حمدون از علمای قرن ششم (که تمایل به تشیع داشته) این گفتار حکیمانه با مختصر تفاوتی آمده است. (التذکرة الحمدونیه، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۹۸۳).

## شرح و تفسیر

### بی اعتباری این دو نعمت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای درباره ناپایداری نعمت‌های دنیا اشاره کرده و مخصوصاً دو نعمت بزرگ سلامتی و بی‌نیازی را مورد توجه قرار داده، می‌فرماید: «سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چراکه در همان حال که انسانی را تندرست می‌بینی ناگهان بیمار می‌شود و در همان حال که او را ثروتمند می‌بینی ناگهان فقیر و مستمند می‌گردد»؛ (لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقَ بِخَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافِيًا، إِذْ سَقِمَ؛ وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذْ أَفْتَقَرَ).

آنچه را امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان فرموده همه یا غالب ما در طول عمر خود نمونه‌های متعددی از آن را دیده‌ایم؛ افرادی سالم، قوی پیکر و قهرمان را مشاهده کرده‌ایم که ناگهان به ما اطلاع دادند بیمار شده و در بستر بیماری افتاده و قادر به حرکت نیست.

آری! انسان بسیار آسیب‌پذیر است، یک میکروب بسیار کوچک و از آن کوچکتر یک ویروس که با چشم مسلح نیز به زحمت دیده می‌شود ممکن است انسانی را از پای درآورد.

بیماری بسیار خطرناک سرطان، از طغیان یک سلول در بدن شروع می‌شود که رشد و نمو پی‌درپی می‌کند و تبدیل به غده‌ای سرطانی می‌شود و انسان



قدرتمندی را از پای درمی آورد.

یک ر کوچک از ر هایی که قلب را تغذیه می کند به وسیله ذره کوچک خون لخته شده ای بسته می شود و ممکن است منجر به ایست قلبی گردد. ر های بسیار ظریفی که از لابه لای مغز می گذرند و آن را تغذیه می کنند اگر بر اثر فشار خون یا عامل دیگری پاره شوند و خون، بخشی از مغز را فراگیرد ممکن است قسمت مهمی از بدن را فلج کند یا انسان را به دیار باقی بفرستد. با این حال چگونه انسان مغرور می شود و چنین می پندارد که سلامتی او دائماً باقی و برقرار است و هر کاری از دستش برمی آید باید انجام دهد و به هر کس می خواهد ظلم و ستم روا دارد؟

اموال و ثروت های کلان انسان نیز وضع بهتری از این ندارد؛ یک آتش سوزی مهیب، یک زلزله، یک خشکسالی، یک تلاطم در امور اقتصادی جهان، یک جنگ محلی یا جهانی ممکن است آن ها را بر باد دهد، شب بخوابد در حالی که ثروتمندترین مردم جامعه خویش است، فردا به صورت فقیرترین افراد درآید و به گفته شاعر:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو      کان را به شبی برند و این را به تبی  
آیا با این حال سزاوار است که انسان به اموال خویش مغرور گردد؟  
شاعر عرب می گوید:

وَيَبِينَا الْمَرْءُ فِي الْأَحْيَاءِ مُغْتَبِطٌ      إِذْ صَارَ فِي اللَّحْدِ تَسْفِيَهُ الْأَعاصِيرِ  
در همان حال که انسان در میان زندگان مورد غبطه این و آن است ناگهان چشم از دنیا فرو می بندد و به قبر سپرده می شود و بادها بر قبر او می وزند.  
و شاعر دیگری می گوید:

لَا يَغُرُّكَ عِشَاءُ سَاكِنٌ      قَدْ يُوَفَى بِالْمَنِيَّاتِ السَّحَرِ  
شب آرام، تو را مغرور نسازد گاه ممکن است سحرگاهان مر در انتظارت باشد.

شاعر دیگری می گوید:

وَ كَمْ بَاتَ مِنْ مُتَرَفٍ فِي الْقُصُورِ      فَعَوَّضَ فِي الصُّبْحِ عَنْهَا الْقُبُورَا  
چه بسیار ثروتمندانی که شبانه در قصرها زندگی می کردند و صبحگاهان  
به جای آن در قبرها قرار گرفتند.<sup>۱</sup>

در حکمت ۳۰۲ نیز همین معنا با عبارت جالب دیگری آمده بود. امام علیه السلام فرمود: «مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ بِأَحْوَجِ إِلَى الدُّعَاءِ الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءُ؛ آن کس که به شدت به بلایی مبتلاست نیازمندتر به دعا نیست از کسی که مبتلا نمی باشد ولی هر لحظه انتظار آن را می کشد».

مقصود امام علیه السلام از این گفتارهای حکیمانه هشدار است به همه انسان ها که در زندگی دنیا گرفتار غفلت و غرور نشوند. هیچ چیز از دنیا برای هیچ کس در هیچ زمانی پایدار نیست و همه چیز در معرض زوال است آنچه باقی و پایدار می ماند ذات پاک خداست و تمام کارهایی که برای او انجام می شود.

در حالات شاعر معروف، اعشی می خوانیم که تصمیم گرفت به مکه بیاید و اسلام را بپذیرد. هنگامی که به مکه یا نزدیکی آن رسید بعضی از مشرکان قریش او را ملاقات کرده و از مقصدش جو یا شدند. او گفت: تصمیم گرفته ام که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسم و اسلام بیاورم. یکی از مشرکان گفت: می دانی که او زنا را حرام کرده است؟ اعشی گفت: والله من علاقه ای به این کار ندارم. سپس آن مرد مشرک گفت: می دانی که شراب را تحریم نموده است؟ اعشی گفت: اما این یکی هنوز مورد علاقه من است بنابراین من برمی گردم و امسال از آن بهره می گیرم سپس می آیم و اسلام را می پذیرم. او بازگشت و در همان سال از دنیا رفت و هرگز خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نرسید و اسلام را نپذیرفت.<sup>۲</sup>

بنابراین تا فرصت در دست است باید کاری کرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۱.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۸۸.

مَنْ شَكَأَ الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ، فَكَأَنَّهُ شَكَأَهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَمَنْ شَكَأَهَا إِلَى كَافِرٍ،  
فَكَأَنَّمَا شَكَأَ اللَّهَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مؤمنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده  
و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر کلام سید رضی آورده این است که می‌گوید: مرحوم  
آمدی در غررالحکم، آن را به این صورت نقل کرده است: «مَنْ شَكَأَ ضُرَّهُ إِلَى غَيْرِ مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَأَ إِلَى اللَّهِ  
سُبْحَانَهُ» (غررالحکم، ح ۵۶۳۶) و «مَنْ شَكَأَ ضُرَّهُ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَأَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (غررالحکم،  
ح ۱۱۱۱۵) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰) و این تفاوت نشانه تعدد منابع است.  
اضافه می‌کنیم: زمخشری در کتاب ربیع الابرار عین این کلام نورانی را از امام علیه السلام نقل کرده است. (ربیع  
الابرار، ج ۳، ص ۱۹۵).

## شرح و تفسیر

### مشکل خود را با خدا بگو

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در واقع به مؤمنان توصیه می‌کند که مشکلات و گرفتاری‌های خود را تنها با برادران مؤمن خود در میان نهند نه با دشمنان و کافران. می‌فرماید: «کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مؤمنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است»؛ (مَنْ شَكَأَ الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ، فَكَأَنَّمَا شَكَأَ اللَّهَ).

تفاوت «شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ» و «شَكَاهَا لِلَّهِ» در این است که در اولی انسان، گرفتاری خود را در پیشگاه خدا شرح می‌دهد و از او تقاضای حل مشکل می‌کند که امری است بسیار پسندیده ولی در دومی از خداوند شکایت و گله می‌کند که چرا چنین نکرد و چنان نکرد، و این امری است بسیار زشت و ناپسند که انسان از پروردگاری که این همه نعمت برای او آفریده است شکایت کند.

روشن است کسی که نزد برادر ایمانی خود می‌رود و از گرفتاری‌ها و مشکلات خویش سخن می‌گوید هرگز تعبیراتی را که دلیل بر ناشکری و ناسپاسی باشد به کار نمی‌برد بلکه هدفش این است که با طرح مشکل خود از آن برادر کمک بطلبد و پناه بردن برادران ایمانی به یکدیگر در مشکلات، کار خلافی نیست بلکه مفهوم تعاون و همکاری همین است که هر کس در

مشکلات به یاری دیگری برخیزد. امروز این برادر از آن برادر کمک می‌طلبد، فردا به عکس.

البته بازگو کردن گرفتاری‌ها و مشکلات ممکن است برای کمک طلبیدن نباشد بلکه به عنوان درد دل برای کسب آرامش باشد اما تعبیر به «حاجة» نشان می‌دهد که منظور امام علیه السلام بازگو کردن برای حل مشکل است.

در داستان یعقوب و یوسف علیه السلام می‌خوانیم که یعقوب علیه السلام به فرزندانش گفت: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ؛ گفت: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم)»<sup>۱</sup>.

این آیه شریفه نشان می‌دهد که واژه «شکایت» در ادبیات عرب به معنای ابراز ناراحتی و گله نیست و هرگز یعقوب علیه السلام در برابر خداوند گله نکرد بلکه مشکلات و گرفتاری‌های خود را بازگو نمود و لذا به دنبال آن می‌گوید: من از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید «وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

به همین دلیل خداوند دعای او را مستجاب کرد و طولی نکشید که حاجت او را برآورد و دوران فراق او پایان یافت.

ولی اگر انسان مؤمنی نزد دشمنان اسلام حاجت خود را بازگو کند و یا درد دل نماید قطعاً کلمات دیگری را به کار می‌برد که خوشایند نیست و از این گذشته دشمن را خوشحال می‌کند و ای بسا دشمن سنگدل لب به ملامت او بگشاید و مشکلات را ناشی از مسلمان بودن او بداند. به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: چنین کسی گویا شکایت خدا را نزد آن فرد بی‌ایمان کرده است.

در تأیید این گفتار حکیمانه در حکمت ۶۶ آمده است: «فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا؛ از دست رفتن حاجت، بهتر از طلب کردن آن از نامردان است».

۱. یوسف، آیه ۸۶.

مرحوم کلینی در روضه کافی در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند که به بعضی از شیعیانش فرمود: «إِذَا نَزَلَتْ بِكَ نَزْلَةٌ فَلَا تَشْكُهَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ وَ لَكِنْ اذْكُرْهَا لِبَعْضِ إِخْوَانِكَ فَإِنَّكَ لَنْ تُعْذَمَ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ إِمَّا كِفَايَةً بِمَالٍ وَ إِمَّا مَعُونَةً بِجَاهٍ أَوْ دَعْوَةً فَتُسْتَجَابُ أَوْ مَشُورَةً بِرَأْيٍ؛ هنگامی که مشکلی برای تو پیش می آید نزد هیچ یک از مخالفان بازگو مکن بلکه نزد بعضی از برادران دینی ات بازگو کن زیرا یکی از چهار چیز عاید تو می شود: یا با مال خویش تو را کمک می کند یا از موقعیت خویش به نفع تو استفاده می نماید یا دعایی در حق تو کرده و مستجاب می شود و یا مشورت مفیدی در اختیار تو می گذارد»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

---

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۷۰، ح ۱۹۲.

فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ:  
 إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَشَكَرَ قِيَامَهُ، وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ  
 فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ.

امام علیه السلام در یکی از اعیاد (عید فطر) فرمود:  
 امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آن‌ها مقبول درگاه پروردگار  
 و عبادت‌های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته است و (بنابراین) هر روزی که  
 در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام نورانی هیچ مدرک دیگری اضافه نمی‌کند و وعده می‌دهد که در پایان کتاب  
 پس از بررسی، مدارک آن را بیاورد و همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار برای او  
 حاصل نشد.  
 اضافه می‌کنیم: در شرح احقاق الحق همین مضمون با تفاوت‌هایی از جمعی از دانشمندان اهل سنت از  
 امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است از جمله شیخ ابو الفتح دیرینی در طهارة القلوب.

## شرح و تفسیر

### عید واقعی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که در یکی از اعیاد (عید فطر) فرموده، اشاره به نکته مهمی درباره عید کرده، نخست می فرماید: «امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آن‌ها مقبول درگاه پروردگار و عبادت‌های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته باشد»؛ (فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبَلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَشَكَرَ قِيَامَهُ).

سپس نتیجه گسترده و مهمی از آن گرفته، می افزاید: «بنابراین) هر روزی که در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است»؛ (وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ).

حقیقت این است که همه مردم جهان برای خود روزهای شادی خاصی دارند که آن را عید می نامند. این روزها یا مانند عید نوروز است که تحول جالبی در جهان طبیعت رخ می دهد؛ گیاهان می خندند، درختان شکوفه می کنند و حیات و زندگی در طبیعت تجدید می شود. یا این که در آن روز، فتح مهمی در تاریخ مردم یک منطقه واقع شده و یا تحول اجتماعی و علمی صورت گرفته که یاد و خاطره آن را زنده می دارند و عید می شمروند.

جالب این که در اسلام، اعیاد به دنبال اطاعت اوامر مهم الهی قرار دارد. در عید فطر، ملت مسلمان بعد از یک ماه روزه داشتن به فرمان خدا و عبادت



روزانه و شبانه و بر شیطان پیروز شدن، این پیروزی را جشن می‌گیرند؛ جشن اطاعت فرمان حق.

در عید قربان که دومین عید اسلامی است بعد از انجام فریضه حج توسط زوار خانه خدا و به پایان رساندن قسمت عمده این فریضه، حاجیانی که در منا هستند عید می‌گیرند و سایر مسلمانان نیز با آنها هم‌صدا می‌شوند و آن را روز عید اعلام می‌کنند که آن هم عید اطاعت است.

از این جا روشن می‌شود، این که امام علیه السلام می‌فرماید: روز عید فطر عید برای کسانی است که روزه و طاعات آنها قبول شده، یک واقعیت است. کسانی که خدای نکرده اصلاً روزه نگرفته‌اند و یا روزه‌های آنها آلوده به گناهان و نافرمانی‌ها بوده و به همین دلیل مقبول درگاه حق واقع نشده نمی‌توانند شاد و خوشحال باشند؛ شادی از آن کسانی است که طاعاتشان مقبول درگاه حق شده است.

بر اساس این منطق هر روزی که انسان در آن گناه نکند و از صبحگاهان تا آخر شب از معصیت پروردگار بپرهیزد آن روز، روز عید او محسوب می‌شود و به این بیان، ما می‌توانیم تمام ایام سال را ایام عید خود قرار دهیم.

البته در اسلام اعیاد دیگری وجود دارد که مربوط به حوادث بسیار مهم است از جمله عید غدیر که همان عید ولایت و منصوب شدن امیر مؤمنان علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و عید الله الاکبر نامیده شده است.

میلادهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نیز هر کدام عید محسوب می‌شود چون یادآور واقعه مهمی است و آن بهره‌مند شدن از یک پیشوای بزرگ الهی است.

شاعر عرب می‌گوید:

قالوا أتى العیدُ و الأیامُ مُشْرِقَةً      وأنتَ تَبکی و کُلُّ النَّاسِ مَسرورٌ  
فَقَلْتُ إنَّ وَصَلَ الأَحبابِ كانَ لنا      عیداً و إلاَّ فهذا الیومُ عاشورٌ

گفتند: روز عید آمده و ایام نورانی و توأم با شادمانی است پس چرا تو گریه می کنی در حالی که همه مردم مسرورند؟

گفتم: اگر وصال محبوب رخ دهد عید ما خواهد بود و امروز عاشورای ماست.<sup>۱</sup> در قرآن مجید نیز اشاره به یکی از اعیاد مسیحیان شده و آن روزی است که برای حواریین مائده آسمانی فرارسید. آن ها قبلاً به حضرت مسیح علیه السلام چنین گفته بودند که آیا پروردگار تو می تواند مائده ای از آسمان برای ما فرو فرستد که از آن بخوریم و اطمینان کامل به نبوت تو پیدا کنیم؟

در این جا حضرت مسیح علیه السلام به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشت: خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد و نشانه ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهنده گانی؛ **﴿اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾**<sup>۲</sup> یکی از علمای اهل سنت به نام ابوالفتح دیرینی در کتاب طهارة القلوب چنین نقل می کند که مردی در یکی از روزهای عید خدمت علی علیه السلام رسید. مشاهده کرد آن حضرت نان خشکی می خورد عرض کرد: ای امیرمؤمنان! روز عید، شما نان خشک و خشن می خورید؟

امام علیه السلام فرمود: **«الْيَوْمَ عِيدٌ مَنْ قَبِلَ صَوْمَهُ وَشَكَرَ سَعْيِهِ وَغُفِرَ ذَنْبُهُ ثُمَّ قَالَ: الْيَوْمَ لَنَا عِيدٌ وَكُلُّ يَوْمٍ لَا نَعْبُدُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ؛** امروز عید است برای کسانی که روزه آن ها قبول شده و به سعی آن ها پاداش داده شده و گناهانشان بخشوده شده است».

سپس فرمود: «امروز برای ما عید است و هر روزی که در آن معصیت خداوند را نکنیم آن روز هم برای ما عید است».<sup>۳</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۳.

۲. مائده، آیه ۱۱۴

۳. شرح احقاق الحق، ج ۱۷، ص ۵۹۴.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین آمده که در یک روز عید فطر امام حسن علیه السلام گروهی را دید که بازی می‌کنند و (بیهوده) می‌خندند امام علیه السلام به یارانش فرمود: خداوند ماه رمضان را وسیله آزمایش خلق خود قرار داده که از طریق اطاعتش برای رسیدن به بهشت و رضایت او از یکدیگر پیشی گیرند. جمعی به سرعت در آن شتافتند و به مقصد رسیدند و گروهی تخلف کردند و گرفتار خسران شدند. بسیار مایه تعجب است از کسی که در این روز بیهوده می‌خندد و به بازی مشغول است؛ روزی که نیکوکاران پاداش داده می‌شوند و مقصران ناامید می‌گردند. به خدا سوگند اگر پرده‌ها کنار رود نیکوکاران به اعمال نیکشان سرگرم خواهند بود و بدکاران به بدی‌هایشان.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۴۷۹.



إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ  
 اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ،  
 وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ.

امام علیه السلام فرمود:

بزرگترین حسرت‌ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می‌کند و شخص اول را به سبب همان مال، وارد جهنم می‌گرداند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا نیز هیچ مدرک دیگری اضافه نمی‌کند و وعده می‌دهد که در پایان کتاب پس از بررسی، مدارک آن را بیاورد ولی همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار را پیدا نکرد.

## شرح و تفسیر

### بزرگترین حسرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته دقیق می‌کند که بسیاری، در زندگی گرفتار آن‌اند. می‌فرماید: «بزرگترین حسرت‌ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می‌کند و شخص اول را به سبب همان مال، وارد جهنم می‌گرداند؛ (إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ).

گاه می‌شود که انسان مالی به دست می‌آورد ولی نمی‌تواند از آن استفاده کند و از دست می‌رود. چنین کسی واقعاً گرفتار حسرت می‌شود که چرا از این مال برای دنیا و آخرت استفاده نکردم ولی از آن فراتر حسرت کسی است که مال حلالی را به دست آورده ولی خودش از آن به نفع آخرتش بهره نگرفته و وارثان از آن بهره گرفته‌اند و در قیامت می‌بیند آن‌ها با اموالی که او با تلاش و زحمت به دست آورده بود به جایی رسیده‌اند و خودش محروم مانده است.

ولی از همه این‌ها بدتر حسرت کسی است که مال حرامی را با تلاش و زحمت به چنگ آورده و برای وارثانش گذاشته و وارثان بی‌آن‌که از حرام بودن آن باخبر باشند آن را در راه خدا انفاق کرده‌اند و ذخیره یوم المعاد آن‌ها شده

است. در حالی که آن‌کس که مال را به‌دست آورده در آن روز گرفتار مجازات الهی می‌شود. چنین حسرتی اعظم حسرت‌هاست.

این احتمال نیز وجود دارد که وارثان از حرام بودن آن آگاه می‌شوند ولی از آن‌جا که صاحبانش رانمی‌شناسند به‌عنوان اموال مجهول‌المالک که روش مصرف آن، صدقه به نیازمندان است به فقرا می‌دهند و از این راه حسناتی به‌دست می‌آورند در حالی که پدیدآورنده مال گرفتار سیئات خویش است.

گاه ممکن است مالی به دست انسان از طریق حرام بیفتد که حرمت آن تنها جنبه تکلیفی دارد مثلاً مرتکب احتکار شده که کار حرامی است ولی با توجه به این‌که معامله باطل نیست مالی که به‌دست آورده حرام نمی‌باشد در عین حال از آن بهره‌ای نمی‌گیرد و مال به دست وارثی می‌رسد که از آن در طریق اطاعت فرمان خدا بهره می‌گیرد. روز قیامت حسرت عظیم نصیب شخص اول است و فوز عظیم نصیب شخص دوم.

البته مانعی ندارد که هر سه معنا در کلام امام علیه السلام جمع باشد. زیرا به عقیده ما «استعمال لفظ در اکثر از معنا» هیچ اشکالی ندارد.

همین مضمون با تعبیر گویای دیگری در حدیثی از همان حضرت نقل شده است: کسی از محضر مبارک آن حضرت پرسید: چه کسی از همه حسرتش در قیامت بیشتر است؟ امام علیه السلام فرمود: «مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ وَ ادْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ وَ ادْخَلَ وَارِثُهُ بِهِ الْجَنَّةَ؛ کسی که روز قیامت مال خود را در میزان عمل دیگری ببیند خداوند صاحب مال را به دوزخ بفرستد و وارثش را به بهشت».

کسی پرسید: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ امام علیه السلام فرمود: همان‌گونه که یکی از برادران دینی برای من نقل کرده که نزد کسی رفت که در حال احتضار بود به او گفت که این صد هزار درهمی که در این صندوق است چه وضعی دارد؟ گفت: هرگز نه زکات آن را پرداخته‌ام و نه با آن صله رحم کرده‌ام؟ گفت:

پس برای چه آن را اندوخته‌ای؟ گفت: برای مالیات حکومت و تقاضاهای قبیله و ترس از فقر بر عیال و دگرگونی زمان. آن برادر دینی گفت که هنوز از نزد او خارج نشده بودم که جان به جان آفرین تسلیم کرد. (و فرزندانش از آن مال برای کارهای خیر و ادای حقوق بهره گرفتند).<sup>۱</sup>

همین معنا دربارهٔ امور معنوی مانند علم نیز جاری است که عالمی از علوم خود استفاده نکند و بیچاره شود ولی دیگران با فراگرفتن علم از او اهل نجات گردند. همان‌گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَوَكُّهِ عَلَيْهِ وَعِلمُهُ وَاتِّبَاعِهِ الْهَوَىٰ وَطُولِ الْأَمَلِ؛ شدیدترین پشیمانی دوزخیان و برترین حسرت آن‌ها برای کسی است که دیگری را به سوی خداوند دعوت نمود و او اجابت کرد و پذیرفت و بدین سبب اطاعت خدا را می‌کند و خداوند او را وارد بهشت می‌سازد ولی دعوت کننده را به دوزخ می‌فرستد به دلیل ترک علم خویش و پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز».<sup>۲</sup>

ابن ابی‌الحدید داستان جالبی را از عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کند که مردم دربارهٔ او می‌گفتند: «سعید بن شقی» (سعادت‌مند، فرزند شقاوت‌مند) و علتش آن بود که پدرش عبدالعزیز اموال زیادی را از مصر و شام و مدینه از طریق نفوذ برادرش عبدالملک در حکومت و حکومتی که عبدالعزیز خودش در مصر داشت و غیر آن به ظلم جمع‌آوری کرده بود. سپس تمام آن را برای فرزندش عمر گذاشت. او اموال مزبور را در راه اطاعت خداوند سبحان و کارهای خیر مصرف می‌کرد تا زمانی که خلافت به او رسید در آن زمان تمام اسناد مالکیتی را

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴، ح ۶۸. در حکمت ۴۱۶ نیز همین معنا باز با تعبیر دیگری آمده است.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱.



که عبدالملک برای پدر او عبدالعزیز نوشته بود بیرون آورد و در حضور مردم همه آنها را پاره کرد و گفت: اینها اسنادی است که به صورت نامشروع نوشته شده و من همه آنها را به بیت‌المال بازگرداندم (تا همه مسلمین به‌خصوص نیازمندان از آن استفاده کنند).<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۷۴.



إِنَّ أَوْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَأَخْيَبَهُمْ سَعْيًا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ،  
وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ،  
وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

زیانکارترین مردم در دادوستد و ناامیدترین آن‌ها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته‌هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهانش در سرای آخرت گام نهاده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا تنها مدرک دیگری که به آن اشاره کرده غررالحکم است که با تفاوت نسبتاً مختصری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۰).

اضافه می‌کنیم: ابن دمشقی (متوفای ۸۷۱) در کتاب جواهر المطالب همین مضمون را با تفاوت قابل توجهی به این صورت ذکر کرده است: «إِنَّ أَخْيَبَ النَّاسِ سَعْيًا وَأَوْسَرَهُمْ صَفْقَةً مَنْ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي آمَالِهِ وَشُغِلَ بِهَا عَنِ مَعَادِهِ وَمَالِهِ، وَلَمْ تُؤَافِقْهُ الْأَقْدَارُ عَلَى مُرَادِهِ وَقَدِمَ عَلَى آخِرَتِهِ بَغِيرِ زَادِهِ» (جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۴۴) کتاب مزبور گرچه بعد از نهج البلاغه گردآوری شده ولی تفاوت آن نشان می‌دهد که از منبع دیگری آن را اخذ کرده است.

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکیمانه با تفاوت‌هایی ضمن وصایای علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام ذکر شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۸).

## شرح و تفسیر

### زیانکارترین انسانها

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه کسی را که از همه بیشتر در معامله زندگی دنیا گرفتار خسران می شود و سعی و تلاش او به جایی نمی رسد معرفی کرده، می فرماید: «زیانکارترین مردم در دادوستد و ناامیدترین آنها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهانش در سرای آخرت گام نهاده است»؛ (إِنَّ أَوْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَ أَخْيَبَهُمْ سَعْيًا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ<sup>۱</sup>، وَ لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ، وَ قَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ).

«صفقة» در اصل به معنای زدن دست به دست به هنگام معامله است (خریدار و فروشنده به عنوان انجام معامله دستشان را به دست یکدیگر می زنند) و تصفیق به معنای کف زدن نیز آمده است و سپس این واژه به معنای معامله و دادوستد استعمال می شود.

«اخلق» از ماده «خلوق» به معنای کهنگی است.

«تبعه» به معنای پیامدهای نامطلوب است.

---

۱. در بسیاری از نسخ به جای «ماله»، «آماله» آمده است که تعبیر صحیح تری به نظر می رسد زیرا دنیاپرستان تمام تلاش خود را تنها برای رسیدن به مال نمی کنند بلکه برای رسیدن به مقام یا بهره مند شدن از عیش و نوش و شهوترانی نیز تلاش فراوان دارند.

حاصل کلام امام علیه السلام این است که گروهی از انسان‌ها را به معامله گرانی تشبیه می‌کند که در این دنیا تمام نیروهای خود را برای رسیدن به آمال و آرزوها به کار می‌گیرند و در عین حال، مقدرات به آن‌ها اجازه رسیدن به مقصود را نمی‌دهد و هنگامی که از دنیا خارج می‌شوند چیزی نیندوخته‌اند در حالی که تمام نیروهای خود را از دست داده‌اند و با دست خالی و کوشش‌های بیهوده وارد عرصه محشر می‌شوند؛ کفه حسنات آن‌ها بسیار سبک و کفه سیئاتشان سنگین است. چراکه برای رسیدن به آمال و آرزوها علاوه بر هدر دادن نیروهای خدادادی، سیئاتی در نامه اعمال خود ثبت کرده و بار سنگینی بر دوش خود نهاده‌اند.

اگر تنها نیروهای خود را از دست داده بودند و گناهی مرتکب نمی‌شدند حسرت آن‌ها کمتر بود اما شدیدترین حسرت‌ها به فرموده امام علیه السلام حسرت گروهی است که زبان حالشان این است:

سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

قرآن مجید نیز به این حقیقت اشارات گویایی دارد از جمله در آیه ۱۶۷ سوره بقره می‌خوانیم: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»؛ خداوند این‌گونه است که اعمال آن‌ها را به صورت مایه حسرت به آنان نشان می‌دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد!.

در سوره والعصر نیز تصریح شده که همه انسان‌ها در خسران و زیان‌اند جز گروهی که برنامه مشتمل بر چهار ماده دارند: ایمان، عمل صالح، دعوت به سوی حق و دعوت به استقامت (در برابر عوامل گناه، مشکلات اطاعت و مصائب):

«وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ».

در غررالحکم نیز همین معنا به صورت فشرده تری از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل

شده است: «أَخْسَرُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ بِالْدُّنْيَا عَوْضاً عَنِ الْآخِرَةِ؛ زیان‌کارترین مردم کسی است که دنیا را به جای آخرت بپذیرد. (و برای رسیدن به آن هیچ قید و شرطی قائل نباشد)».<sup>۱</sup>

در آیه ۱۴ سوره حدید آمده است: «وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (های بیهوده) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز، شما را فریب داد تا فرمان (مر از سوی) خدا فرارسید، و شیطان فریب‌کار شما را در برابر (اوامر) خداوند فریب داد!».

جمله «لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ» اشاره به این است که تقدیرات با گروهی همراه می‌شود و آن‌ها به خواسته دل و هوس‌های خود می‌رسند و دست خالی از دنیا می‌روند. گرچه این‌ها نیز زیان‌کارند ولی از آن‌ها زیان‌کارتر کسانی هستند که به آن خواسته‌ها نیز نمی‌رسند.

این سخن را با کلامی عبرت‌انگیز از مرحوم شیخ مفید در کتاب جمل پایان می‌دهیم. او از حسن بصری<sup>۲</sup> چنین نقل می‌کند که طلحه از یکی از مزارع بسیار وسیع و مهم که عثمان به او بخشیده بود خارج می‌شد مزرعه‌ای که گاه هنگام رفتن به آنجا هزار سوار او را همراهی می‌کردند سپس همراه او از مزرعه باز می‌گشتند و این وضع همچنان ادامه یافت تا او در قتل عثمان شرکت کرد. هنگامی که جنگ جمل فرارسید برای جنگیدن به وسط میدان آمد در حالی که زره محکمی پوشیده بود تا او را از تیرهای دشمن حفظ کند. ناگهان تیری آمد

۱. غررالحکم، ج ۲۴۷۲.

۲. معروف این است که حسن بصری در جنگ جمل حضور نداشت و حتی در بعضی از روایات آمده است که او بعداً سخت از این مسأله پشیمان شد (بحارالانوار، ج ۱، ص ۷۸) و آنچه در روایت مورد بحث از حسن نقل شده ظاهراً با واسطه بوده است همان‌گونه که روایات دیگری از او درباره جنگ جمل با تصریح به واسطه نقل شده است. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷، ج ۳۱۳).

و بر بدن او نشست و مقدرات الهی واقع شد. در آن حال می‌گفت: تاکنون به خاک افتادن کسی را ندیدم که از من بدبخت‌تر باشد. و این در حالی بود که سال‌ها همراه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهاد کرده و از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حمایت نموده بود. سرانجام این افتخارات را از دست داد. حسن بصری می‌افزاید: من قبر او را دیدم که عابران آن را آلوده کرده بودند. اما زبیر؛ او نیز هنگامی که پشیمان شد و از جنگ جمل کناره‌گیری کرد به سراغ یکی از قبایل عرب آمد و گفت: مرا پناه بدهید. به او گفتند: ای زبیر! تو قبلاً به دیگران پناه دادی و نیاز به پناه نداشتی. از چه چیز می‌ترسی؟ به خدا سوگند پسرت باعث این ترس تو شده است. در این هنگام این جرموز به سراغ او رفت و او را به قتل رساند. و به خدا سوگند هرگز کسی را ضایع‌تر از او ندیدم. قبر او در سرزمین وادی السباع، محلی است که شغالان آن را آلوده می‌کنند.

سپس می‌افزاید: «وَلَمَّا خَرَجَا لَمْ يُدْرِكَا مَا طَلَبَا وَلَمْ يَرْجِعَا إِلَىٰ مَا تَرَكََا؛ آری، این دو نفر از دنیا رفتند و به آنچه می‌خواستند، نرسیدند (و آنچه را از دست دادند نیز دوباره به دست نیاوردند)».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. جمل، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.





## ۳۱

الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَ مَطْلُوبٌ. فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا.

امام علیه السلام فرمود:

روزی بر دو گونه است: یکی آن که به دنبال انسان می آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می رود. کسی که دنیا را بطلبد، مرگ، او را می طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او بر می آید تا وی روزی اش را به طور کامل از دنیا برگیرد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که خطیب در مصادر برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر کرده و شبیه صدر این کلام در نامه ۳۱ (وصیت امام علیه السلام به فرزند دلیندش امام مجتبی علیه السلام) و در حکمت ۳۷۹ آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۱).

## شرح و تفسیر

### طالبان دنیا و طالبان آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای این که دنیاپرستان را از راهی که می روند بازدارد و طالبان آخرت را در مسیری که دارند تشویق کند می فرماید: «روزی بر دوگونه است: یکی آن که به دنبال انسان می آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می رود»؛ (الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَ مَطْلُوبٌ).

تجربه های ما نیز در زندگی به ما نشان داده است که گاه روزی های فراوانی بی آن که انسان به دنبال آن برود و یا تلاش زیادی داشته باشد به او می رسد و گاه به عکس، تمام تلاش خود را برای رسیدن به اموال و ثروت هایی به کار می گیرد و گاه بخش مهمی از عمر خودش را در این راه صرف می کند ولی هرگز به آن نمی رسد و ناکام از دنیا می رود.

لذا امام علیه السلام به دنبال این تقسیم دوگانه می فرماید: «کسی که دنیا را بطلبد، مر ، او را می طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد در دنیا در طلب او برمی آید تا وی روزی اش را به طور کامل از دنیا برگیرد»؛ (فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا).

اشاره به این که دنیاپرستان غالباً به اهداف خود نمی رسند به خصوص این که هر قدر از دنیا را به دست آورند عطش آن ها فزون تر می شود تا زمانی که مر

گلولی آن‌ها را می‌فشارد و با حسرت آنچه به‌دست نیاورده‌اند و حسرت عدم استفاده از آنچه به‌دست آورده‌اند با زندگی وداع می‌گویند.

به عکس، طالبان آخرت به‌وسیله تلاش آمیخته با تقوایی که دارند به زندگی ساده مطلوبی می‌رسند و خداوند منان روزی آن‌ها را تأمین می‌کند و زمانی که از دنیا می‌روند نه حسرت و آه دارند و نه نگرانی.

در روایت هشامیه معروف که مرحوم کلینی در آغاز کتاب کافی آن را آورده است از قول امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَالْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيَفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتُهُ؛ عاقلان، زهد در دنیا و رغبت در آخرت را پیشه کردند زیرا آن‌ها می‌دانند که دنیا طالب و مطلوب و آخرت نیز طالب و مطلوب است (یعنی) آن‌کس که آخرت را طلب کند دنیا به سراغ او می‌آید تا رزق او را به‌طور کامل به او برساند اما کسی که دنیا را طلب کند آخرت، او را می‌طلبد یعنی مر به سراغش می‌آید؛ هم دنیایش را فاسد می‌کند و هم آخرتش را»<sup>۱</sup>.

البته مفهوم این سخن این نیست که طالبان آخرت برای تأمین زندگی ساده خود تلاش نکنند چراکه در روایات زیادی دستور به تلاش برای معاش داده شده است، بلکه منظور این است که دنیاطلبان که پیوسته برای رسیدن به اموال و ثروت‌های بیشتر تلاش می‌کنند حرص را کنار بگذارند و عمر خود را برای چیزی که هرگز به‌دست نمی‌آید و یا اگر به‌دست آید نمی‌توان آن را مصرف کرد تباه نکنند.

در حکمت ۳۷۹ نیز تعبیر دیگری از این گفتار حکیمانه آمده است آن‌جا که امام علیه السلام روزی را به دوگونه تقسیم می‌کند: گونه‌ای از آن به سراغ انسان می‌آید

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲.

هرچند او به سراغش نرود و گونه‌ای از آن که انسان به سراغ آن می‌رود؛ گاه به آن می‌رسد و گاه به آن نمی‌رسد و به دنبال آن، امام علیه السلام توصیه به خویشتن‌داری از زیادت‌طلبی و حرص می‌کند، همان چیزی که جهان را پر از شور و شر می‌کند و سرچشمه بسیاری از بدبختی‌هاست.

شبهه همین مضمون در وصیت‌نامه امام علیه السلام به فرزندش حسن به علی علیه السلام دیده می‌شود و تمام این عبارات پرمعنا برای نجات انسان‌ها از چنگال حرص در دنیاست.

\*\*\*

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا،  
وَأَشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا أَشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ  
يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكَوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتَرَكُهُمْ، وَرَأَوْا أَسْتَكْتَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا  
أَسْتِقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا قُوَّتًا، أَعْدَاءُ مَا سَالَمَ النَّاسُ، وَسَلَمَ مَا عَادَى النَّاسُ!  
بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرَوْنَ مَرْجُوًّا  
فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَلَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.

امام علیؑ فرمود:

اولیاء الله (دوستان واقعی خدا) کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند، آن ها به آینده آن مشغول اند در حالی که دنیاپرستان به امروز آن سرگرم اند، و اموری را که بیم دارند سرانجام قاتلشان خواهد شد از میان می برند، آنچه را که می دانند سرانجام آن ها را ترک می گوید، رها می سازند، و آنچه را دیگران از دنیا بسیار می شمارند اولیاء الله کم می شمردند و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می کنند، آنان با آنچه دنیاپرستان با آن در صلح اند دشمن اند و با آنچه دنیاپرستان با آن دشمن اند در صلح اند،

کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن‌ها فهمیده می‌شود و آن‌ها نیز به وسیله قرآن حقایق را درک می‌کنند، قرآن به وسیله آن‌ها برپاست همان‌گونه که آن‌ها به وسیله قرآن برپا هستند، برتر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته‌اند امیدوارکننده‌ای نمی‌بینند و برتر از آنچه از آن می‌ترسند مایه ترس سراغ ندارند.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را ابو نعیم اصفهانی (از علمای اهل سنت) در کتاب حلیة الاولیاء از حضرت مسیح علیه السلام نقل کرده و اگر این نسبت صحیح باشد مفهومی این است که ابو نعیم آن را به عربی ترجمه نموده زیرا زبان عیسی علیه السلام عربی نبود. سپس اضافه می‌کند که مرحوم مفید (قبل از سید رضی) آن را در کتاب مجالس از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۲).

## شرح و تفسیر

### دوازده صفت اولیاء الله

امام علیه السلام در این گفتار بسیار پرمعنا و حکیمانه، دوستان خاص خدا را با اوصاف دوازده گانه ای معرفی می کند.

نخست می فرماید: «اولیاء الله کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند»؛ (إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا).

همان گونه که قرآن مجید در سوره روم آیه ۷ می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ آن ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل اند!».

آری ظاهر دنیا آن ها را چنان به خود مشغول می سازد که گمان می کنند هدف نهایی و کمال مطلق در رسیدن به آن است ولی اولیاء الله می دانند دنیا سرایی است ناپایدار، مزرعه ای است برای آخرت و منزلگاهی است بر سر راه که باید از آن زاد و توشه برای سفر طولانی آخرت بگیرند.

در دومین صفت می فرماید: «آن ها به آینده دنیا (سرای آخرت) مشغول اند در حالی که دنیاپرستان به امروز و حاضر آن سرگرم اند»؛ (وَأَشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا أَشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا).

اولیاء الله دنیا را گذرگاهی در مسیر آخرت می بینند در حالی که دنیاپرستان

گمان می‌کنند سرای همیشگی آن‌هاست و هرکدام مطابق تفکر خود عمل می‌کنند. قرآن مجید در سوره کهف، آیه ۲۸ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند! و هرگز به سبب زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است».

در سومین وصف می‌فرماید: «آن‌ها اموری را که خوف دارند سرانجام قاتلشان باشد از میان می‌برند»؛ «فَأَمَّا تُولُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ». اولیاء الله از چه اموری می‌ترسند که مایه مرگشان شود؟ (منظور مر دل‌هاست). پاسخ روشن است: آن‌ها از هوی و هوس‌های سرکش، و حرص و طمع، و از وسوسه‌ها و نقشه‌های پیچیده شیطان و شیطان‌صفتان بیمناک‌اند، مبادا بر آنان چیره شود و قلب آن‌ها را بمیراند.

قرآن مجید دنیاپرستانی را که هوی و هوس‌ها بر آن‌ها غلبه کرده مردگانی می‌شمرد که حتی صدای پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش آن‌ها نمی‌رسد: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ مسلماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی برمی‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی! <sup>۱</sup>.

در چهارمین وصف می‌فرماید: «آنچه را که می‌دانند سرانجام آن‌ها را ترک می‌گویند، رها می‌سازند»؛ «وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيُتْرَكُهُمْ». آری آن‌ها می‌دانند مقام‌ها و زینت‌ها و ثروت‌ها سرانجام، آن‌ها را ترک می‌کند

۱. نمل، آیه ۸۰.



و تنها با کفنی ساده به سوی دیار آخرت رهسپار می‌شوند پس چه بهتر که دل به این امور عاریتی نبندند، در نتیجه پیش از آن‌که این امور آن‌ها را ترک کند، آن‌ها این امور را به فراموشی می‌سپارند.

تعبیر به «منها» که از «من» تبعیضیه در آن استفاده شده اشاره به این است که اموری در دنیا وجود دارد که هرگز انسان را ترک نمی‌گوید و در همه موارد با اوست همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ؛ آنچه نزد شما ذخیره شده نابود می‌شود و آنچه در نزد خداست باقی می‌ماند».<sup>۱</sup>

نیز قبلاً (در خطبه ۲۰۳) خواندیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ؛ دل‌های خود را از دنیا خارج کنید پیش از آن‌که بدن‌های شما خارج شود».

آنگاه در پنجمین وصف می‌فرماید: «آنچه را دیگران از دنیا بسیار می‌بینند اولیاء الله کم می‌شمرند و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می‌کنند»؛ (وَرَأَوْا أَسْتِكْنَارًا غَيْرِهِمْ مِنْهَا أَسْتِقْلَالًا، وَ دَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا).

این یک واقعیت است که دنیاپرستان هنگامی که به مال یا ثروت زیاد یا مقام مهمی می‌رسند در نظرشان بسیار زیاد است در حالی که دوستان خدا آن را متاع بی‌ارزشی می‌دانند، تا آن‌جا که امیر مؤمنان علی علیه السلام تمام دنیا و آنچه در زیر افلاک واقع شده را کمتر از بر درختی می‌داند که در دهان ملخی جویده شده است و سپس می‌افزاید: علی را با نعمت‌هایی که به زودی فانی می‌شود چه کار؟: «إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيِّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى».<sup>۲</sup>

جمله «وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا» اشاره به این است که اولیاء الله رسیدن به زرق و برق

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

و اموال و مقامات دنیوی را نه تنها برای خود افتخاری نمی دانند بلکه آن را سبب از دست دادن توفیقات بیشتر و مهمتری محسوب می دارند؛ درست به عکس دنیپرستان که آن را افتخار می شمردند هرچند توفیقات بیشتری را برای رسیدن به معنویات از دست بدهند.

و در ششمین و هفتمین وصف می فرماید: «با آنچه دنیپرستان با آن در صلح اند دشمن اند و با آنچه دنیپرستان با آن دشمن اند در صلح اند»؛ (أَعْدَاءُ مَا سَأَلَمَ النَّاسُ، وَ سَلِمَ مَا عَادَى النَّاسُ!).

روشن است که دنیپرستان با شهوات دنیا و لذات نامشروع آن و افتخار و مباحات به فزونی مال و ثروت پیوند دوستی بسته اند چیزی که اولیاء الله با آن مخالف اند و از سویی دیگر، دنیپرستان، با تقوا و پرهیزکاری و زهد و ایثار و فداکاری دشمن اند همان چیزهایی که اولیاء الله با آن پیمان صلح و دوستی بسته اند.

اولیاء الله طرفدار حق اند و دنیپرستان مخالف آن، چون اجرای حق منافع کثیف آن ها را بر باد می دهد و به عکس، اولیاء الله دشمن ظلم و ستم هستند چیزی که دنیپرستان پیوسته از آن طرفداری می کنند زیرا اهداف شوم آن ها را تحقق می بخشد.

در هشتمین و نهمین توصیف آن ها می فرماید: «کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن ها فهمیده می شود و آن ها نیز به وسیله قرآن حقایق را درک می کنند»؛ (بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا).

آری از یک سو حق جویان و حق طلبان به سراغ آن ها می روند و حقایق قرآن را از آن ها دریافت می دارند و از سویی دیگر خود آن ها نیز به سراغ قرآن می روند و حقایق را از آن درمی یابند و به تعبیر دیگر سرچشمه فهم مردم از قرآن، آن ها هستند و سرچشمه علوم آن ها قرآن است.

قرآن مجید در سوره عنکبوت آیه ۴۹ می فرماید: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيْنَاتٌ فِي

صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ؛ ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد).

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.<sup>۱</sup>

جمعی از مفسران نهج البلاغه جمله «وبه علموا» را چنین تفسیر کرده‌اند که مقام و منزلت آن‌ها در نزد مردم به وسیله قرآن دانسته می‌شود؛ آیاتی همچون آیات مباحله و تطهیر و ولایت و امثال آن بیانگر مقامات آن‌هاست. البته این تفسیر در صورتی صحیح است که «علموا» به صورت فعل مجهول (علموا) خوانده شود ولی هرگاه - آن‌گونه که در نسخه‌های مختلف آمده است - به صورت فعل معلوم (علموا) خوانده شود تفسیر آن همان است که در بالا گفتیم.

سپس در دهمین و یازدهمین وصف اولیاء الله می‌افزاید: «قرآن به وسیله آن‌ها برپاست همان‌گونه که آن‌ها به وسیله قرآن برپا هستند»؛ (و بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا).

دلیل قیام قرآن به وسیله آن‌ها روشن است زیرا تبلیغ قرآن و تبیین مفاهیم آن برای عموم مردم و اجرای دستورات آن، به وسیله آن‌ها صورت می‌گیرد. اما قیام آن‌ها به وسیله قرآن به سبب آن است که قرآن سرچشمه اصلی تمام علوم و دانش‌های آن‌هاست.

آری آن‌ها همچون چشمه‌هایی هستند که از منابع زیرزمین مدد می‌گیرند و سپس به سوی باغ‌ها و گلزارها و کشتزارها سرازیر می‌شوند.

این دو وصف در واقع تأییدی است بر دو وصف سابق، با این تفاوت که در دو وصف سابق، سخن از علم و آگاهی آن‌ها و علم و آگاهی مردم به وسیله آن‌ها بود و در این جا سخن از عمل به دستورات و اجرای اوامر و نواهی الهی است. در جمله «به قاموا» این احتمال نیز وجود دارد که برجستگی آن‌ها در میان

۱. نحل، آیه ۴۳.

مردم و موقعیت آنان در افکار عمومی به سبب قرآن مجید است که آن‌ها را ستوده و منزلت آن‌ها را روشن ساخته است.

در واقع مضمون این دو جمله همان است که به صورت دیگر در حدیث ثقلین آمده است آن‌جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»<sup>۱</sup>.

سپس امام علیه السلام در دوازدهمین و آخرین وصف اولیاء الله می‌فرماید: «بالا تر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته‌اند امیدوارکننده‌ای نمی‌بینند و برتر از آنچه از آن می‌ترسند مایه ترس سراغ ندارند»؛ (لَا يَرُونَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ).

آری آن‌ها به لطف عمیم و بی‌پایان خداوند امیدوارند که بالاتر از آن چیزی نیست و از خشم و سخط او می‌ترسند که مخوف‌تر از آن چیزی نمی‌باشد و در حقیقت، خوف و رجاء، وجود آن‌ها را پر کرده و به همین دلیل نه دلبستگی به غیر او دارند، نه غیر او را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانند و نه از غیر او بیمناک‌اند و همین امر مایه صبر و استقامت و ثبات آن‌ها در تمام حوادث زندگی است.

در حکمت ۸۲ نیز تعبیری شبیه همین تعبیر آمده بود آن‌جا که فرمود: شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که برای به دست آوردن آن هر قدر تلاش و کوشش کنید به جاست. سپس فرمود: «لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ؛ هیچ‌کس از شما امیدش جز به پروردگارش نباشد و از هیچ‌چیز جز گناهش نهراسد».

۱. برای اطلاع از مدارک این حدیث معتبر به جلد نهم پیام قرآن تحت عنوان «حدیث ثقلین» مراجعه شود در آن‌جا بیست و دو مدرک از صحاح معروف اهل سنت و سنن و غیر آن‌ها ذکر شده است.

## نکته

اولیاء الله در این کلام امام علیه السلام چه کسانی هستند؟

بسیاری از شارحان نهج البلاغه که پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند تصریح کرده‌اند که این اوصاف مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام است، آن‌ها بودند که این صفات دوازده‌گانه را در سرحد اعلا داشتند، آن‌ها بودند که مفسران حقیقی قرآن و برپا دارنده احکام آن محسوب می‌شدند و قرآن نیز فضایل آن‌ها را بیان کرده است.<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید به این جا که می‌رسد می‌گوید: مطابق عقیده شیعه این صفات قابل تطبیق بر امامان معصوم آن‌هاست ولی ما آن را ناظر به جمعی از علمای عارفین می‌دانیم.<sup>۲</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که صورت کامل و جامع این صفات در امامان معصوم علیهم السلام یافت می‌شود و کلام مزبور در درجه اول ناظر به آن‌هاست ولی مرتبه و مرحله‌ای از آن نیز در بزرگان علما وجود دارد که علاوه بر صفاتی مانند توجه به آخرت و کم‌ارزش دانستن دنیا و زهد در زندگی مادی، دارای بخش مهمی از علوم قرآن و تفسیر هستند و در میان مردم آن‌ها را گسترش می‌دهند و مردم نیز به اعتبار تأکیدهایی که قرآن درباره رجوع به علما و دانشمندان دارد به آن‌ها رجوع کرده و می‌کنند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نیز همین احتمال را پذیرفته، آن جا که می‌گوید: «وهذه من أوصاف أئمتنا المقدَّسين صلواتُ الله عليهم أجمعين ويُحتمل أن تشمل الحفظَةَ لأخبارهم المُقتَبَسین من أنوارهم».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. به شرح نهج البلاغه ابن میثم و مرحوم مغنیه و علامه شوشتری و مرحوم کمره‌ای رجوع شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۷۷.

۳. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۲۰.



## أَذْكُرُوا أَنْقِطَاعَ اللَّذَاتِ، وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ.

امام علیه السلام فرمود:

به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می‌گیرد  
و تبعات و آثار سوء آن (مدتها) باقی می‌ماند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم آمدی در غررالحکم این جمله را با دو تفاوت نقل کرده است: «اذکروا عند المعاصی ذهاب اللذات و بقاء التبعات» و این تفاوت نشان می‌دهد که از منبع دیگری آن را دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۲).

## شرح و تفسیر

### لذات زودگذر و تبعات بسیار

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته قابل توجهی درباره گناهان اشاره کرده، می‌فرماید: «به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می‌گیرد و تبعات و آثار سوء آن باقی می‌ماند»؛ (أَذْكُرُوا أَنْقِطَاعَ اللَّذَاتِ، وَ بَقَاءَ التَّبِعَاتِ). این یک واقعیت است که معاصی و گناهان لذت‌بخش، لذاتی ناپایدار و زودگذر دارند؛ یک فرد شراب‌خوار چقدر از آنچه می‌نوشد لذت می‌برد و یا زناکار لذتش از این گناه چقدر زمان می‌برد؟ و این در حالی است که آثار گناه و تبعات آن بسیار طولانی و پایدار است.

اما تبعات اخروی آن تا دامنه قیامت و در عرصه قیامت باقی و برقرار است و حتی تبعات و آثار سوء دنیوی آن نیز غالباً طولانی است؛ شراب‌خوار، به خصوص با تکرار این گناه، انواع بیماری‌ها را برای خود خریداری می‌کند. افرادی را می‌بینیم که چند صباحی با استعمال مواد مخدر چنان خود را اسیر و ذلیل می‌کنند که این ذلت و اسارت تا آخر عمر بی‌ثمرشان از آن‌ها دست‌بردار نیست.

شخص ظالمی ممکن است در یک لحظه مرتکب قتل شود و لذت انتقام از مخالف خود را بچشد اما ناراحتی وجدان، یک عمر باقی است اضافه بر این گناه زندان طویل‌المدتی به سبب آن دامنگیرش می‌شود و عذاب الهی کشتن مؤمنان



بی‌گناه طبق صریح قرآن مجید، خلود در جهنم و عذاب جاویدان است.<sup>۱</sup> بنابراین هرکس در لحظه فراهم شدن اسباب گناه باید مراقب این نکته باشد که لذتش بسیار زودگذر و آثار سوئش بسیار درازمدت است. اضافه بر همه این‌ها آن‌گونه که از آیات و روایات اسلامی برمی‌آید یکی از آثار گناهان، سلب نعمت‌ها و مواهب الهی است که گاه زمان‌های بسیار طولانی این محرومیت ادامه می‌یابد. همان‌گونه که در خطبه ۱۷۸ می‌خوانیم: «ایمُ اللَّهُ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا؛ به خدا سوگند هرگز ملتی که در ناز و نعمت می‌زیستند نعمتشان زوال نیافت مگر بر اثر گناهانی که مرتکب شدند. اضافه بر این‌ها بسیار می‌شود که بر اثر یک گناه لذت‌بخش زودگذر، ننگ و عاری بر دامن انسان می‌نشیند که بعد از مرگ نیز مردم او را به زشتی یاد می‌کنند».

در اشعاری که در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است چنین می‌خوانیم:

تَفَنَّى اللَّذَاذَةَ مِمَّنْ نَالَ شَهْوَتَهَا      مِنْ الْحَرَامِ وَ يَبْقَى الْإِثْمُ وَالْعَارُ  
تَبَقَى عَوَاقِبُ سُوءٍ فِي مَغَبَّتِهَا      لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ

کسانی که به شهوت‌های نفسانی می‌رسند لذتش به زودی پایان می‌گیرد لذاتی که از حرام حاصل شده ولی گناه و ننگ آن باقی می‌ماند. آری عواقب سوء آن در پایان، می‌ماند و هیچ خیری در لذتی که بعد از آن آتش دوزخ باشد نیست.<sup>۲</sup>

در دعای ۳۱ صحیفه سجادیه (فی ذکر التوبه و طلبها) امام علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: (من توبه می‌کنم) از گناهانی که لذتش پایان یافته و تبعاتش

۱. نساء، آیه ۹۳.

۲. دیوان امام علی علیه السلام، ص ۲۰۴.



## أُخْبِرْ تَقْلَهُ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:آزمایش کن تا دشمنش داری.<sup>۱</sup>

سید رضی می‌گوید: «بعضی این سخن را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند ولی آنچه تأیید می‌کند این کلام از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد چیزی است که ثعلب از ابن الاعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: اخبر تَقْلَهُ. من می‌گفتم: اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی»؛ (قال الرضی: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرُوي هَذَا لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِمَّا يَقْوِي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَكَاهُ ثَعْلَبٌ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: قَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْلَا أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: «أُخْبِرْ تَقْلَهُ» لَقُلْتُ: أَقْلِهِ تَخْبُرُ»).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: در کتاب غرر الخصائص الواضحة (تألیف و طواط، از علمای قرن ششم) این گفتار حکیمانه از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است. این مضمون، هم از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده و هم از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شبیه آن نیز از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۳).

## شرح و تفسیر

### نخست او را بیازمای

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بسیار کوتاه و پرمعنا به یک اصل مهم اجتماعی اشاره کرده، می فرماید: به ظاهر اشخاص قناعت نکنید، آن‌ها را بیازمایید و ای بسا با آزمودن، آن‌ها را دشمن بدارید و در یک عبارت کوتاه: «آزمایش کن تا دشمنش داری»؛ (أُخْبِرْ تَقْلَهُ).

«أُخْبِرْ» از ماده «خَبِرَ» (بر وزن قفل) به معنای آزمایش کردن است.

«تقله» از ماده «قَلَى» (بر وزن صدا) به معنای بغض است. این ماده، هم به صورت ناقص یایی آمده و هم ناقص واوی. در صورت اول به معنای بغض و عداوت و در صورت دوم به معنای طرد کردن است و در واقع هر دو به یک معنا بازمی‌گردد زیرا لازمه عداوت طرد کردن می‌باشد.

این در مورد جوامع آلوده یا گروه‌های خاص اجتماعی که افراد منحرف در آن کم نیستند صادق است والا نتیجه آزمایش، همیشه دشمن داشتن افراد مورد آزمون نخواهد بود. ممکن است اشاره به عصر خود حضرت نیز بوده باشد که افراد منافق و چند چهره در آن عصر فراوان بودند؛ گروهی خودفروخته به معاویه و گروهی در بند مال و منال، از هیچ کاری ابا نداشتند هر چند برای فریفتن مردم ظاهر خود را می‌آراستند ولی به هنگامی که در کوره امتحان قرار می‌گرفتند بسان سیاه سیم زراندود، خلاف آن به درمی‌آمدند که خلق می‌پنداشتند.

سیاه سیم زراندود چون به کوره برند خلاف آن به درآید که خلق پندارند بسیاری از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که هاء در «تَقْلِهِ» هاء سکت است و در واقع بیان‌کننده کسره لام است که قبل از آن قرار گرفته ولی دلیلی بر این ادعا اقامه نکرده‌اند. در حالی که بعضی دیگر آن را ضمیر دانسته و اعراب برای هاء گذاشته‌اند (در حالی که هاء سکت، ساکن است) و در واقع اشاره به ضمیر محذوفی است که در کلمه «اخْبِرُ» وجود دارد و مفهوم کلام این می‌شود: او را آزمایش کن تا دشمنش داری.

همان‌گونه که در ذکر مصادر این گفتار حکیمانه اشاره کردیم همین معنا از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با تفاوتی نقل شده است: «وَجَدْتُ النَّاسَ أُخْبِرُ تَقْلِهِ»<sup>۱</sup>. و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز به صورت دیگری نقل شده است: فرمود: «خَالِطُ النَّاسِ تَخْبُرُهُمْ وَمَتَى تَخْبُرُهُمْ تَقْلِهِمْ؛ با مردم معاشرت کن و آن‌ها را بیازما و هنگامی که بیازمایی (ای بسا گروهی را) دشمن می‌داری»<sup>۲</sup>.

قابل توجه این‌که مرحوم سید رضی برای تأیید صدور این گفتار حکیمانه از علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از آنی که اشاره می‌کند بعضی از مردم آن را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند می‌گوید: «آنچه تأیید می‌کند این کلام از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام باشد چیزی است که ثعلب از ابن الاعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: اخبر تقله. من می‌گفتم: اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی»؛ (قال الرضی: ومن الناس من يروي هذا للرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ومما يقوي أنه من كلام أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَام ما حكاه ثعلب عن ابن الأعرابي: قال المأمون: لولا أن علياً قال: «أخبر تقله» لقلت: اقله تخبر»).

همین معنا (سخن مأمون) از ابوحيان توحیدی در البصائر و الذخائر و ابونعیم

۱. ابوحيان توحیدی در البصائر و الذخائر و ابونعیم در حلیة الاولیاء (طبق نقل مرحوم خطیب در مصادر، ج ۴، ص ۳۰۳).

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۷۶، ح ۱۹۶.

در حلیه الاولیاء نقل شده است.

منظور مأمون این بوده که برای آزمودن مردم باید از آن‌ها فاصله گرفت و حتی اظهار تنفر و بیزاری کرد اگر عکس العمل شدیدی نشان دادند معلوم می‌شود لایق دوستی نیستند و اگر مدارا کردند افرادی صبور و شایسته دوستی می‌باشند. البته جای تردید نیست که کلام امام علیه السلام بر کلام مأمون برتری دارد. کلام امام علیه السلام ناظر به یک مسأله اجتماعی است و کلام مأمون در واقع یک مسأله سیاسی است و منظورش این است: باید به همه کس با بدبینی نگاه کرد تا عیوبشان آشکار شود زیرا با خوش بینی، عیوب افراد آشکار نمی‌گردد و سیاستمداران غالباً اصل را درباره اشخاص و حوادث بر سوءظن و بدبینی می‌گذارند.

## نکته

### آزمودن قبل از دوستی

بی‌شک یکی از نیازهای انسان در زندگی، داشتن دوستان موافق و همراه است که در برابر انبوه مشکلات به او کمک کنند، در مصائب مایه تسلی خاطر او گردند و در حضور و غیاب مدافع او باشند زیرا انسان تنها در برابر این حوادث زانو می‌زند.

ولی در انتخاب دوست هرگز نباید عجله کرد بلکه باید نخست او را آزمود، اگر از آزمایش‌ها پیروز درآمد او را به دوستی برگزید. امیرمؤمنان علی علیه السلام طبق حدیثی که در غررالحکم آمده، می‌فرماید: «لَا تَتَّقِ بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخَبْرَةِ؛ به دوستت پیش از آزمودنش اعتماد نکن».<sup>۱</sup>

به خصوص اگر زمان، زمان پرفسادی باشد، که در آن هنگام باید دقت بیشتری در انتخاب دوستان کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانًا

۱. غررالحکم، ح ۹۴۹۸.

جَوْرٍ وَ أَهْلُهُ أَهْلٌ غَدَرٍ فَالطَّمَانِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ؛ هرگاه زمان، زمان ظلم (و فساد) باشد و اهل آن زمان پیمان شکن باشند اطمینان به هر کسی کردن نشانه عجز و ناتوانی است.<sup>۱</sup>

در احادیث اسلامی مواد این آزمون نیز تعیین شده است. از جمله این که امام صادق علیه السلام می فرماید: «يَمْتَحَنُ الصَّدِيقُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ فَإِنْ كَانَ مُؤَاتِبًا فَهُوَ الصَّدِيقُ الْمُصَافِي وَإِلَّا كَانَ صَدِيقَ رَخَاءٍ لَا صَدِيقَ شِدَّةٍ تَبْتَغِي مِنْهُ مَالًا أَوْ تَأْمَنُ عَلَيْهِ مَالٌ أَوْ تُشَارِكُهُ فِي مَكْرُوهٍ؛ دوست را با سه چیز می توان امتحان کرد هرگاه حق این سه چیز را ادا کند او دوست خالص است والا دوست حال آرامش است نه دوست حال شدت: از او مالی بطلب یا مالی در اختیار او قرار بده یا در کاری که مورد میل او نیست با او شریک شو».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا تَسْمِ الرَّجُلَ صَدِيقًا سَمَةً مَعْرُوفَةً حَتَّى تَخْتَبِرَهُ بِثَلَاثٍ تُغْضِبُهُ فَتَنْظُرُ غَضَبَهُ يَخْرُجُ مِنْ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ وَعِنْدَ الدِّينَارِ وَالدَّرْهَمِ وَحَتَّى تُسَافِرَ مَعَهُ؛ نام دوست به صورت کامل بر کسی نگذار مگر این که او را به سه چیز بیازمایی: به هنگام غضب ببینی آیا او از مسیر حق به سوی باطل خارج می شود؟ و در برابر درهم و دینار (آیا امتحان خوبی می دهد؟) و دیگر این که با او مسافرت کنی (چراکه در سفر باطن افراد بهتر آشکار می شود)».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۹، ج ۱۰۸.

۲. همان، ص ۲۳۵، ج ۱۰۷.

۳. همان، ج ۷۱، ص ۱۸۰، ج ۲۸.





مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ، وَلَا لِيَفْتَحَ  
عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ، وَلَا لِيَفْتَحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ  
وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

چنین نیست که خداوند در شکر را به روی بنده‌ای بگشاید و در فزونی نعمت را  
به رویش ببندد، و چنین نیست که خداوند باب دعا را به روی کسی بگشاید و باب  
اجابت را به رویش ببندد، و نیز چنین نیست که خداوند در توبه را به روی کسی باز  
کند و در آمرزش را به رویش ببندد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرک دیگری که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه ذکر می‌کند غررالحکم است که آن را با  
تفاوت‌هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴).  
اضافه می‌کنیم که این گفتار نورانی به صورت کاملاً مشروح تری در ارشاد القلوب دیلمی آمده است. (ارشاد  
القلوب، ج ۱، ص ۱۴۸).

## شرح و تفسیر

### گشایش درهای امید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که برگرفته از آیات قرآن مجید است سه بشارت به سه گروه می‌دهد. نخست می‌فرماید: «چنین نیست که خداوند در شکر را به روی بنده‌ای بگشاید و در فزونی را به رویش ببندد»؛ (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه هفتم از سوره ابراهیم است: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾.

آری این وعده الهی است که خداوند شاكران را فزونی نعمت می‌بخشد. دلیل آن هم روشن است: شخصی که از نعمت الهی در مسیر اطاعت او استفاده می‌کند و حق نعمت را ادا می‌نماید، با زبان حال می‌گوید: من لایق این نعمتم، و خداوند نیز نعمت را بر او می‌افزاید. درست مثل این که باغبانی هنگامی که باغ را آبیاری می‌کند درختان را بارور و پرثمر می‌بیند و این امر سبب می‌شود که باغبان بیشتر از آن باغ مراقبت کند زیرا درختانش به زبان حال، لیاقت خود را بیان کرده‌اند.

در دومین بشارت می‌فرماید: «چنین نیست که خداوند باب دعا را به روی کسی بگشاید و باب اجابت را به رویش ببندد»؛ (وَلَا يَفْتَحُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْجَابَةِ).

این، اشاره به آیه شریفه ۶۰ سوره غافر است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

لَكُمْ» و آیه شریفه ۱۸۶ سوره بقره: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي»؛ هرگاه بندگان من درباره من از تو سؤال کنند (بگو): من به آنها نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا (از صمیم دل) بخواند اجابت می‌کنم».

دلیل آن هم روشن است زیرا نه خداوند بخیل است و نه اجابت دعا چیزی از او می‌کاهد بلکه رحمانیت و رحیمیت او ایجاب می‌کند که تمام تقاضاهای بندگان را اجابت فرماید و اگر گاهی اجابت دعا تأخیر می‌افتد و یا بعضی از دعاها به اجابت نمی‌رسد حتماً به دلیل مصالحی است یا به واسطه وجود موانع. بسیار می‌شود که انسان از خدا چیزی می‌خواهد که دشمن جان اوست اما توجه ندارد. خداوند چنین دعایی را مستجاب نمی‌کند و گاه چیزهایی می‌خواهد اما موانعی مانند گناهان بزرگ جلوی اجابت آن را می‌گیرد.

در سومین بشارت می‌فرماید: «چنین نیست که خداوند در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش ببندد»؛ (وَلَا لِيُفْتَحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَيُعْلَقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه ۲۵ سوره شوری است: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»؛ او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و بدی‌ها را می‌بخشد، و آنچه را انجام می‌دهید می‌داند». اصولاً امکان ندارد خداوند دستور به چیزی بدهد و نتیجه آن را پذیرا نشود؛ از یک سو به بندگانش بگوید توبه کنید یا بفرماید دری به سوی رحمت برای شما گشوده‌ام و آن، باب توبه است از این در وارد شوید ولی خودش حاضر نباشد توبه توبه کاران را بپذیرد.

شبهه همین معانی در حکمت ۱۳۵ آمد که امام علیه السلام فرمود: کسی که توفیق چهار چیز را پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد: کسی که موفق به دعا

شود از اجابت محروم نمی‌گردد و کسی که موفق به توبه شود از قبول توبه محروم نخواهد شد و کسی که موفق به استغفار گردد از آمرزش محروم نمی‌شود و کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند محروم از فزونی نعمت نخواهد شد. قابل توجه این که جمله «مَا كَانَ اللَّهُ» و جمله‌های معطوف بر آن اشاره به توفیقات الهی است یعنی هنگامی که خداوند کسی را به یکی از این سه چیز (شکر و دعا و توبه) موفق دارد درهای نتایج آن‌ها را نیز به روی او می‌گشاید: فزونی نعمت در برابر شکر، اجابت در برابر دعا و آمرزش در برابر توبه. در واقع شکر و دعا و توبه، سه موضوع سرنوشت‌ساز در زندگی انسان است و سعادت‌مند و خوشبخت کسانی هستند که بتوانند از هر سه استفاده کنند؛ در برابر نعمت‌ها شاکر باشند، در مشکلات دست به دعا بردارند و به‌هنگام لغزش‌ها و گناهان از در توبه وارد شوند.

در روایت ارشاد القلوب دیلمی که این گفتار حکیمانه به صورت مشروح تری در آن آمده جمله چهارمی نیز اضافه شده است و آن اینکه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ بَابَ التَّوَكُّلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْمُتَوَكِّلِ مَخْرَجًا فَإِنَّهُ سَبْحَانَهُ يَقُولُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ چنین نیست که خداوند باب توکل را به روی کسی بگشاید و برای خروج از مشکلاتش راهی برای او قرار ندهد زیرا خداوند می‌فرماید: کسی که تقوا را پیشه کند خداوند راه خروج از مشکلات را برای او قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند به او روزی می‌دهد و کسی که بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است».<sup>۱</sup> در روایات اسلامی نیز بر این سه موضوع تأکیدات فراوانی شده است که به سه نمونه آن در این جا قناعت می‌کنیم.

امام صادق علیه السلام در مورد شکر می‌فرماید: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوَرَاةِ اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴۸.

عَلَيْكَ وَ أَنْعِمَ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النُّعْمِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ؛ در تورات نوشته شده است: کسی که به تو نعمت بخشیده شکر او را به جای آور و کسی که از تو تشکر می کند نعمت را بر او افزون کن زیرا هنگامی که شکر نعمت به جای آورده شود نعمت زوال نمی پذیرد و هنگامی که کفران شود بقای آن نخواهد داشت و شکر، سبب زیادتی نعمت ها و امان از دگرگونی هاست»<sup>۱</sup>.

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری در مورد دعا می فرماید: «فَأَكْثَرُ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يَكْثُرُ قَرْعُهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَفْتَحَ لِصَاحِبِهِ؛ بسیار دعا کن چرا که دعا کلید هر رحمت و سبب رسیدن به هر حاجت است و به آنچه نزد خداست جز با دعا نمی توان رسید (و دعا سرانجام به اجابت می رسد) زیرا هر دری را بسیار بکوبند امید آن می رود که باز شود»<sup>۲</sup>.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد توبه می خوانیم: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ؛ هیچ کسی نزد خداوند محبوب تر از مرد و زن توبه کار نیست»<sup>۳</sup>.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۹، ح ۳۳.

۳. همان، ج ۶، ص ۲۱، ح ۱۵.



## أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ.

امام علیه السلام فرمود:

شایسته‌ترین مردم به کرم، آن کسی است که افراد کریم به واسطه او شناخته شوند. (معرف کریمان، از همه کریم تر است).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب مدرک دیگری برای این گفتار حکیمانه در این جا نیاورده و حواله به آخر کتاب داده است؛ حواله‌ای که توفیق انجام آن را نیافت خدایش غریق رحمت کند. و ما هم در جست‌وجوهایی که کردیم چیز تازه‌ای در این باره نیافتیم هر چند سید رضی در گفتار خود صادق است و حتماً آن را از منبع معتبری گرفته است.

## شرح و تفسیر

### معرف کریمان

این گفتار حکیمانه در منابع مختلف نهج البلاغه به دو صورت نقل شده است: اول به همان صورتی که در عبارت بالا آمده و «عُرِفْتُ» از ماده «معرفت» ذکر شده و مفهوم کلام امام علیه السلام این است: «شایسته ترین مردم به کَرَم کسی است که معرف کریمان باشد»؛ (أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ).

«کَرَم» در اصل به معنای شرافت است و به شخصی که دارای صفات برجسته باشد کریم گفته می شود و به گفته راغب در مفردات، هرگاه کَرَم به عنوان صفت خداوند به کار رود و گفته شود: خداوند کریم است، یعنی دارای انواع بخشش ها در برابر بندگان خویش است و هنگامی که آن را به عنوان وصفی برای انسان ذکر کنند به معنای دارا بودن صفات برجسته انسانی و شرافت و شخصیت است. و در گفتار حکیمانه مورد بحث به همین معنا آمده و اشاره به افراد صاحب فضیلت و باشخصیت است. به اشیاء نفیس نیز کریم گفته می شود و سنگ های قیمتی را «حجر کریم» می گویند.

اشاره به این که وقتی کسی اشخاص کریم و باشخصیت و بزرگواری را معرفی می کند مفهومی این است که او این اشخاص را دوست می دارد و کَرَم و کرامت را ارزش می شمرد اگر چنین است خودش از همه بیشتر باید به این موضوع اهمیت بدهد.



کسی که حاتم طایی را مدح و ستایش می‌کند باید خودش سهمی از سخاوت و کرم داشته باشد.

از آن فراتر کسی که امام بزرگواری را به صفات برجسته‌ای می‌ستاید؛ امیرمؤمنان علیه السلام را به جود و سخاوت و شجاعت و علم و درایت و امام حسین علیه السلام را به ایثار و شهادت در راه خدا می‌ستاید و همچنین هر یک از ائمه علیهم السلام را به صفات برجسته‌ای توصیف می‌کند چگونه می‌تواند خودش از تمام این اوصاف بیگانه و تهی باشد. آری آن‌کس که کرامت کریمان را می‌ستاید از همه شایسته‌تر است که راه آن‌ها را بپوید.

و در نقطه مقابل، بیچاره‌ترین مردم کسانی هستند که خوبی‌های خوبان را توصیف می‌کنند اما خودشان هرگز در عمل در مسیر آن‌ها نیستند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ عَمِلَ بِغَيْرِهِ؛ شدیدترین حسرت‌ها در روز قیامت حسرت و افسوس کسی است که از عدالتی تعریف و تمجید کرده ولی خودش به غیر آن عمل نموده است»<sup>۱</sup>.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۶۹ بحارالانوار بابی به عنوان «من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره» آورده و احادیث متعددی در ذیل آن نقل کرده است.

و اما بنابر صورت دوم که در بسیاری از نسخ آمده مفهوم کلام امام علیه السلام این است: شایسته‌ترین مردم به کرم کسی است که از دودمان کریمان باشد (و کرم در اعماق وجودش ریشه دوانده باشد) «أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عَرَّقَتْ فِيهِ الْكِرَامُ». «عَرَّقَتْ» از ماده «عَرَقَ» (بر وزن فکر) به معنای ریشه، گرفته شده است.

شاعر عرب نیز در این باره می‌گوید:

إِنَّا سَأَلْنَا قَوْمَنَا فَخِيَارُهُمْ      مَنْ كَانَ أَفْضَلَهُمْ أَبُوهُ الْأَفْضَلُ

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۱.

أعطى الذى أعطى أبوه قبله و تَبَخَّلَتْ أبناءُ مَنْ يَتَبَخَّلُ  
 ما درباره قوم و قبیله خود تحقیق کردیم دیدیم بهترین آن‌ها کسی بود که  
 پدرش فضل و شرافتی داشت.

کسی عطا و بخشش می‌کند که پدرش پیش از او بخشش داشته و به عکس،  
 فرزندان بخیلان بخل را پیشه می‌کنند.

شاعر دیگری می‌گوید:

إنَّ العروقَ إذا استسَرَ بها الثرى أثرى النَّباتُ بها و طابَ المَزْرَعُ  
 هنگامی که خاک ریشه‌ها را خوب تغذیه می‌کند گیاه و مزرعه‌ای که از طریق  
 آن ریشه‌ها می‌روید خوب و پاکیزه است.

این کلام را با سخنی از از سالار شهیدان امام حسین علیه السلام پایان می‌دهیم آن‌جا  
 که فرمود: «إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السِّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا  
 الدَّلَّةُ يَا أَبَى اللَّهِ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، وَ نُفُوفٌ حَمِيَّةٌ،  
 وَ نُفُوسٌ أَبْيَّةٌ، مِنْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللُّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الكِرَامِ؛ آگاه باشید! مرد آلوده،  
 فرزند آلوده، مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته است. هیهات که من ذلت را  
 بپذیرم و او به مقصد خویش برسد! خداوند و رسولش و مؤمنان و نیاکان  
 پاک‌دامن و مادران پاکیزه من، از این ابا دارند که اطاعت لثیمان را بر قربانگاه  
 بزرگواران ترجیح دهیم».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. لهوف، ص ۹۷.

وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوِ الْجُودُ،

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ  
عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَافْضَلُهُمَا.

از امام عليه السلام سؤال شد که کدام یک از این دو برترند: «عدالت» یا جود و بخشش؟  
امام عليه السلام در جواب فرمود:

عدل، هرچیزی را در جای خود قرار می‌دهد ولی سخاوت و بخشش آن را از  
مسیرش فراتر می‌برد. (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود  
و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف‌تر و برتر است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر ذیل این کلام حکیمانه منبع دیگری را نقل نمی‌کند ولی ابن حمدون (متوفای  
۵۶۲ قمری) در کتاب خود به نام التذکرة الحمدونية این گفتار حکیمانه را با تفاوت قابل ملاحظه‌ای که در  
ادامه مشاهده می‌کنید آورده است: و سئل أَيُّهُمَا أَفْضَلُ: الْعَدْلُ أَمْ الْجُودُ؟ فَقَالَ: الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ  
عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَافْضَلُهُمَا. (التذکرة الحمدونية، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۶۳۱).  
و فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در کتاب روضة الواعظین عین این کلام را با اضافاتی بعد از آن ذکر کرده  
است و هر دو نفر ظاهراً این کلام را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۶).

## شرح و تفسیر

### عدالت برتر است یا جود و بخشش؟

این گفتار حکیمانه و بسیار پرمعنا در پاسخ به سؤالی که از امام علیه السلام پرسیده شد مطرح گردید. سؤال کردند: «از این دو کدام برترند: عدالت یا جود؟»؛ (وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ).

شاید این سؤال به دنبال گفتگویی بوده که در میان بعضی از اصحاب آن حضرت واقع شده است. بعضی جود را مهمتر می دانستند و بعضی عدل را؛ قضاوت و داوری را خدمت امام علیه السلام آوردند و امام علیه السلام جواب بسیار جامع و حساب شده ای داد، فرمود: «عدل، هر چیزی را در جای خود قرار می دهد ولی جود و بخشش آن را از مسیرش فراتر می برد، (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف تر و برتر است»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتَيْهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا).

در واقع امام علیه السلام به دو نکته اساسی اشاره فرموده است: نخست این که نتیجه عدالت این است که هر کسی در جامعه به حق خویش برسد و هر چیز در جای خود باشد. اصولاً بعضی عدالت را چنین معنا کرده اند: «وضع الشيء في موضعه؛ هر چیز را در جای خود قرار دادن».

روشن است که در این صورت تمام افراد اجتماع به تلاش و کوشش برمی‌خیزند تا بتوانند حق عادلانه خود را بگیرند در نتیجه جامعه در سایه عدالت، شکوفا و فعال و مترقی می‌شود.

اما جود و بخشش چنین نیست زیرا چیزی اضافه بر استحقاق افراد است که البته در جای خود بسیار خوب و شایسته است ولی ای بسا همین صفت خوب و شایسته سبب شود که عده‌ای به تنبلی روی آورند و تلاش و کوشش را کم کنند و به انتظار جود و بخشش سخاوتمندان بنشینند.

سپس امام علیه السلام به نکته مهم دیگری اشاره می‌کند، می‌فرماید: عدالت امری است فراگیر که تمام جامعه انسانی می‌توانند از آن بهره‌مند گردند و در سایه آن به زندگی آبرومندی ادامه دهند در حالی که جود و بخشش فراگیر نیست و همیشه موضعی و محدود است و روشن است چیزی که آثار مثبت آن همه افراد جامعه را فرامی‌گیرد از چیزی که جنبه محدود دارد بهتر و اشرف و افضل است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در این باره سخنی دارد که عیناً در ذیل می‌آوریم: جود و ایثار را نمی‌توان مبنای اصلی زندگی عمومی قرار داد و بر اساس آن‌ها مقررات و قانون، وضع و آن را اجرا کرد. اگر جود و احسان و ایثار تحت قانون و مقررات لازم الاجراء درآید دیگر جود و احسان و ایثار نام ندارد، به اصطلاح از وجودش عدمش لازم می‌آید. جود و ایثار وقتی جود و ایثار است که هیچ قانون و مقررات حتمی و لازم الاجراء نداشته باشد و آدمی صرفاً به خاطر کرم و بزرگواری و گذشت و نوع دوستی و بلکه حیات دوستی جود کند. بنابراین، عدل از جود افضل است... به علاوه همین جودها و احسانها و ایثارهایی که در موقعی خوب و مفید است و از نظر جودکننده فضیلتی بسیار عالی است، از نظر گیرنده فضیلت نیست، حساب او را هم باید کرد، حساب اجتماع را هم باید کرد؛ اگر رعایت موازنه اجتماعی نشود و حساب نکرده

صورت بگیرد، همین فضیلت اخلاقی موجب بدبختی عمومی و خرابی اجتماع می‌گردد. صدقات زیاد و اوقاف زیاد و حساب‌نکرده، نذورات زیاد و حساب‌نکرده در هر جا که وارد شده مانند سیل، جامعه را خراب کرده، روحیه‌ها را تنبل و کلاش و فاسد الاخلاق بار آورده، لطمه‌ها و خساراتی وارد آورده است.<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز در آیه ۹۰ سوره نحل اشاره پرمعنایی به این موضوع دارد، می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند؛ خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید!».

نخست به اصل عدالت به عنوان یک اصل فراگیر اشاره می‌کند و مسأله احسان را در درجه بعد قرار می‌دهد، و از تعبیر به «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» فراگیر نبودن آن روشن می‌شود.

البته نمی‌توان انکار کرد که در بعضی از مواقع مشکلاتی در جامعه پیدا می‌شود که اصل عدالت با تمام اهمیتی که در اداره جامعه بشری بلکه در نظم تمام جهان آفرینش دارد به تنهایی کارساز نیست بلکه نیاز به احسان و ایثار وجود دارد. مانند موارد بحرانی که بیت‌المال جوابگوی نیازهای مستمندان و دردمندان و آسیب‌دیدگان نیست و باید افراد متمکن دست سخاوت را از آستین فتوت بیرون آورند و مشکلات را حل کنند.

البته جود و بخشش و احسان و انفاق به‌طور اصولی جزء واجبات نیست بلکه از مسائل مهم اخلاقی محسوب می‌شود ولی ممکن است جامعه در شرایطی قرار گیرد که جان‌عده‌ای با خطر جدی مواجه شود در این زمان آن جود

۱. مجموعه آثار، عدالت از نظر علی علیه السلام، ج ۲۵، ص ۲۲۵.

و احسان اخلاقی تبدیل به یک واجب شرعی و انسانی می‌شود و حتی حکومت اسلامی می‌تواند مردم را به انجام آن مجبور سازد.

این نکته نیز قابل توجه است که ممکن است جود و احسان در موارد خاص از عدالت برتر باشد همان‌گونه که قرآن در مورد قصاص می‌گوید: «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»<sup>۱</sup>.

در این آیه به روشنی، عفو و احسان، برتر از اجرای عدالت به وسیله قصاص شمرده شده است و در مورد بعضی از اختلافات خانوادگی و مهریه می‌فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»<sup>۲</sup>.

نیز می‌فرماید: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>۳</sup>. در تمام این آیات عفو و احسان، برتر از عدالت شمرده شده ولی این‌ها در محدوده‌های خاصی صورت می‌گیرد در حالی که عدالت محدوده‌ای ندارد و تمام امور فردی و اجتماعی جامعه انسانی را دربر می‌گیرد.

این بحث را با روایتی از امام صادق علیه السلام درباره اهمیت عدل پایان می‌دهیم. «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهَادِ وَاللَّيْنُ مِنَ الزُّبْدِ وَاطِّبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ؛ عدل شیرین‌تر از عسل، نرم‌تر از کره و خوشبوتر از مشک است»<sup>۴</sup>.

\*\*\*

۱. بقره، آیه ۱۷۸.

۲. بقره، آیه ۲۳۷.

۳. شوری، آیه ۴۰.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۵.





## النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام علیه السلام فرمود:

مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند!

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را مرحوم سید رضی عیناً و بدون کم و زیاد در حکمت ۱۷۲ آورده و گویا برائتر طولانی شدن فاصله زمانی بین این دو نوشته فراموش کرده است که آن را قبلاً آورده و به هر حال در کتاب مصادر منابع زیادی برای آن در ذیل همان حکمت ۱۷۲ آمده که عیناً در این جا نقل می کنیم: (منابعی که قبل یا بعد از سید رضی بوده اند) از جمله جاحظ در کتاب المأمة المختارة من کلامه علیه السلام و مفید در کتاب اختصاص و میلانی در مجمع الامثال وزمخشری در ربیع الابرار و حصری در زهر الآداب و ثعالبی در خاص الخاص (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴).

در کتاب مطالب السؤول نیز این جمله با کمی تفاوت در ضمن جمله های دیگری نقل شده است و مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۷۵ بحار الانوار، صفحه ۱۴ آورده است.

## شرح و تفسیر

### مردم دشمن چه چیزند؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بسیار کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند»؛ (النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا).

همان‌گونه که در سند این گفتار حکیمانه ذکر شد این جمله عیناً در حکمت ۱۷۲ بدون هیچ تغییری آمده و در آن جا تفسیرهای سه‌گانه‌ای برای آن ذکر کردیم و در این جا اضافه می‌کنیم که ممکن است بسیاری از امور دارای فواید زیادی باشد اما شخصی که از آن بی‌خبر است با آن به مخالفت برمی‌خیزد همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ جهاد در راه خدا بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید».<sup>۱</sup>

افراد ناآگاه که به اهمیت جهاد و تأثیر آن در عظمت و عزت مسلمین واقف نیستند آن را امری خشونت‌آمیز و زیانبار می‌پندارند و طبیعی است که با آن به عداوت برخیزند یا برای آن‌ها ناخوشایند باشد. اما مؤمنان آگاه که به اسرار جهاد

۱. بقره، آیه ۲۱۶.

و حتی شهادت فی سبیل الله آشنا هستند به آن عشق می‌ورزند. داروهای تلخ و شفابخش برای کودکی که از آن اطلاعی ندارد تنفرآمیز است و به این آسانی حاضر به نوشیدن آن نیست و با آن دشمنی می‌کند در حالی که افرادی که از آثار آن دارو باخبرند برای به‌دست آوردن آن هرگونه بهایی را می‌پردازند و با عشق و علاقه آن را می‌خورند.

مؤید این سخن گفتاری است که به عنوان یک اصل کلی، بعضی از روانشناسان اظهار کرده و مثال روشنی نیز برای آن ذکر نموده‌اند و آن این‌که جهل انسان به شرایط محیط، محیط را برای او غیر قابل تحمل می‌کند اما هنگامی که از آن شرایط باخبر می‌شود ناگهان همه چیز برای او قابل تحمل می‌گردد. آن‌ها در مثالشان چنین می‌گویند: شخصی در حال مسافرت با قطار با مسافر دیگری همنشین شد که چند فرزند خردسال شلوغ داشت ولی آن‌ها را از کارهای نادرستشان باز نمی‌داشت. این مرد مسافر بسیار عصبانی شد و رو به پدر آن بچه‌ها کرد و گفت: چرا مراقب آن‌ها نیستی؟ آن مرد با چشم‌های اشکبار گفت: ببخشید همسرم در بیمارستان در حال سختی است و من در فکر او بودم و از کودکان غافل شدم. این مرد با شنیدن این سخن و آگاه شدن از دلیل عدم مراقبت پدر، وضعیت دگرگون شد، عذرخواهی کرد و بچه‌ها را نوازش نمود و روحش آرام گرفت.

آری، هنگامی که آن مرد از شرایط موجود آگاه شد عداوت او به دوستی مبدل گشت.

در مسائل اعتقادی در طول تاریخ بسیار دیده شده است که دو گروه به جان هم افتاده‌اند و علت اصلی آن بی‌خبر بودن از اعتقاد دیگری بوده است و اگر آگاه بودند نه تنها به عداوت بر نمی‌خاستند بلکه با هم دوستی داشتند. در داستان معروفی که یکی از شعرا آن را به شعر درآورده می‌خوانیم که

شخصی یک درهم به جماعتی داد که یکی از آنها فارس بود و دیگری عرب و دیگری ترک و دیگری رومی و گفت که هرچه می‌خواهید با آن بخرید. شخصی که فارس بود گفت: انگور می‌خواهم، عرب گفت: عنب دوست دارم، آن‌که ترک بود گفت: نمی‌شود باید اوزوم بخریم، چهارمی گفت: امکان ندارد باید استافیل تهیه کرد. همه یک چیز می‌گفتند اما بر اثر ناآگاهی به جان هم افتادند و قیل و قال کردند:

در تنازع آن نفر جنگی شدند	که ز سرّ نام‌ها غافل بدند
مشت برهم می‌زدند از ابلهی	پر بدند از جهل و از دانش تهی
صاحب سرّی عزیزی صد زبان	گر بدی آن‌جا بدادی صلحشان

کلام حکیمانه مولا علیه السلام پیام روشنی به همه مصلحان جهان می‌دهد که اگر می‌خواهید جوامع بشری اصلاح شود باید کار فرهنگی کنید و جهل‌ها را به علم مبدل سازید چراکه تا افراد، جاهل‌اند دشمنی آن‌ها با هرگونه اصلاح، طبیعی است و اگر آگاه شوند با پای خود شتابان به سوی آن خواهند رفت.

\*\*\*

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.

امام علیه السلام فرمود:

تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می‌فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دلبسته و شادمان نباشید». بنابراین آن‌کس که بر گذشته تأسف نمی‌خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دلبستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف می‌گوید: زمخشری (متوفای ۵۳۸) آن را در کتاب خود به نام ربیع‌الابرار در باب الخیر و الصلاح آورده و همین کلام نورانی از امام سجاد و امام صادق علیهما السلام نیز نقل شده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).

اضافه می‌کنیم: مرحوم طبرسی در مشکاة الانوار این گفتار حکیمانه را با اضافاتی در قبل و بعد از آن نقل کرده که نشان می‌دهد منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه در دست داشته است. (مشکاة الانوار، ص ۲۰۷) و سبط بن جوزی در تذکرة الخواص تنها بخشی از این کلام حکیمانه را آورده که نشان می‌دهد او نیز منبع دیگری در اختیار داشته است. (تذکرة الخواص، ص ۱۲۷).

## شرح و تفسیر

### عصاره مفهوم زهد

می‌دانیم زهد از اموری است که در آیات و روایات درباره اهمیت و فضیلت آن سخن بسیار آمده است ولی ماهیت و حقیقت آن برای گروهی ناشناخته است تا آن جا که گاه کارهای ریاکارانه و گاهی ابلهانه را به حساب زهد می‌گذارند. امام علیه السلام در این کلام حکیمانه زهد را به عالی‌ترین صورت توصیف کرده و از آیه‌ای از قرآن برای این تفسیر کمک گرفته است، می‌فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می‌فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دلبسته و شادمان نباشید»؛ (الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»).

سپس امام علیه السلام چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابراین آن‌کس که بر گذشته تأسف نمی‌خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دلبستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است»؛ (وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ).

این گفتار حکیمانه که برگرفته از قرآن مجید است حقیقت زهد را از نظر اسلام تبیین می‌کند زیرا حقیقت زهد، وارستگی و آزادگی از زرق و برق دنیا و بی‌اعتنایی به آن است و نشانه این وارستگی و بی‌اعتنایی در دو چیز آشکار

می‌شود: نخست این‌که اگر انسان مواهبی از دنیا را در اختیار دارد و از دستش رفت ناراحت نشود و ناله سر ندهد و پیوسته اظهار تأسف نکند و نشانه‌ی دیگر این‌که به آنچه دارد دلبسته نباشد. به این معنا که پیوسته به دلیل این‌که مبادا از دست برود نگران و دلمشغول نباشد.

و یا به تعبیر دیگر به دلیل داشتن امکانات مادی و مال و ثروت و مقام، اظهار خوشحالی و افتخار و بزرگی نکند و آن‌ها را امانتی الهی بداند که روزی بر اساس حکمتش ارزانی می‌دارد و روز دیگری به حکم عدالتش بازمی‌ستاند. مناسب است در این جا به قسمتی از اشعار شیخ بهایی که در این زمینه سروده است اشاره کنیم، او می‌گوید:

زهد چه؟ تجرید قلب از حب غیر      تا تعلق نایدت مانع ز سیر  
 گر رسد مالی نگریدی شادمان      ور رود آن نبودت باکی از آن  
 لطف دانی آنچه آید از خدا      خواه ذل و فقر خواه عز و غنا  
 هرکه او را این صفت حالی نشد      دل ز حب ماسوا خالی نشد  
 نفی لا تأسوا علی ما فاتکم      یأس آوردش شده از راه گم  
 ولی اشتباه نشود مفهوم این گفتار آن نیست که انسان دست از تلاش برای تأمین معاش و پیشرفت جامعه اسلامی بردارد بلکه هدف، نفی وابستگی‌ها و اسارت‌های مادی است که سرچشمه انواع حسادت‌ها و جنگ و نزاع‌ها می‌باشد. در صدر اسلام افرادی بودند که زهد را به معنای غلط آن تفسیر کرده و عملاً خود را به انزوا کشانده و تن به تنبلی و بی‌کاری داده بودند. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وضع آن‌ها باخبر شد آن‌ها را سخت نکوهش کرد و کار آن‌ها را بیگانه از تعلیمات اسلام دانست.

از این رو در روایات اسلامی زهد در نقطه مقابل حرص قرار داده شده است. این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام که مرحوم کلینی در جلد

دوم کتاب شریف کافی آورده است پایان می دهیم: «إِنَّ عَلَامَةَ الرَّاعِبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زُهْدُهُ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا أَمَا إِنْ زُهَدَ الرَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زَهَدَ وَإِنْ حِرْصَ الْحَرِيصِ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حِرْصَ فَالْمَغْبُوبُ مَنْ حُرِمَ حَظُّهُ مِنَ الْآخِرَةِ؛ نشانه علاقه مندان به ثواب آخرت زهد در زندگی زیبا و زودگذر دنیاست. بدانید زهد زاهدان در دنیا چیزی از قسمت الهی درباره آنها نمی کاهد هر چند راه زهد را پیش گیرند همان گونه که حرص حریصان به دنیای زیبای زودگذر چیزی بر آنها نمی افزاید هر چند حرص داشته باشند پس مغبون کسی است که از بهره اش در آخرت محروم گردد»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۶

درباره حقیقت زهد از نظر اسلام و مقامات زاهدان و آثار مثبت آن، در کتاب پیدایش مذاهب و همچنین در جلد دوم دائرة المعارف فقه مقارن و نیز در جلد سوم و چهارم پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام بحث های زیادی داشته ایم و علاقه مندان می توانند به آنها مراجعه کنند.





مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ.

امام عليه السلام فرمود:

چه شکننده است خواب برای تصمیم‌هایی که (انسان) در روز می‌گیرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

با توجه به این‌که این جمله حکیمانه جزئی از خطبه ۲۴۱ بود مرحوم خطیب مدرک آن را ارجاع به آن خطبه می‌دهد و ذیل آن خطبه می‌نویسد که آمدی در غررالحکم بعضی از جمله‌های این خطبه را به صورت کلمات قصار ذکر کرده است.

## شرح و تفسیر

### به وعده‌های اشخاص زیاد خوشبین نباشید

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «چه شکننده است خواب برای تصمیم‌هایی که (انسان) در روز می‌گیرد»؛ (مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ). هدف امام علیه السلام از بیان این سخن این است که نمی‌توان به تصمیم‌ها و وعده‌های افراد زیاد خوش‌بین بود زیرا بسیار می‌شود که تصمیم‌های محکمی امروز می‌گیرند ولی شب می‌خوابند و صبح بیدار می‌شوند و به کلی آن را رها می‌سازند گویی نه تصمیمی گرفته بودند نه وعده‌ای داده بودند. این سخن، هم می‌تواند اشاره به این باشد که زیاد نباید به قول و قرارهای افراد اعتماد کرد و روی آن برنامه‌ریزی نمود و نتیجه آن را سریع الوصول پنداشت و هم این که اگر کسانی بر اثر عصبانیت یا عدم مطالعه کافی تصمیم سوئی گرفتند نباید زیاد از آن وحشت کرد ای بسا خواب شبانه آن را برهم زند و فردا از آن خبری نباشد.

جمله‌ای که بعد از آن در خطبه ۲۴۱ آمده معنی اول را تقویت می‌کند زیرا می‌فرماید: «وَأَمْحَى الظُّلْمَ بِتَذَاكِيرِ الْهَمَمِ؛ چه بسیار تاریکی‌های شبانه‌ای که یاد همت‌های بلند را از خاطره‌ها محو کرده است».

این در واقع شبیه ضرب‌المثل معروفی است که می‌گویند: «كَلَامُ اللَّيْلِ يَمْحُوهُ»

النَّهَارُ؛ سخن شب را صبحگاهان محو می‌کند»<sup>۱</sup>.

به هر حال این موضوع هم یکی از نشانه‌های ناپایداری دنیاست. نه مالش پایدار است نه مقامش نه جوانی نه سلامت و نه وعده و وعیدهایش. با فاسد شدن یک خواب شبانه ممکن است همه چیز به هم بخورد و به همین دلیل هیچ عاقلی به مظاهر دنیا اعتماد و اطمینان نمی‌کند هر چند نباید دست از تلاش و کوشش برداشت. این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که منظور امام علیه السلام این است که خواب زیاد تصمیم‌ها را سست می‌کند و پرخوابی عامل عقب‌ماندگی و شکست است. از این رو مرحوم محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل این کلام شریف را در بابی ذکر کرده که عنوانش چنین است: **بَابُ كَرَاهَةِ كَثْرَةِ النَّوْمِ وَالْفِرَاقِ**. و در همان باب به همین مناسبت احادیث دیگری آورده از جمله این که امام علیه السلام فرمود: **«بِئْسَ الْغَرِيمُ النَّوْمُ يَفْنِي قَصِيرَ الْعُمُرِ وَيَفْوُتُ كَثِيرَ الْأَجْرِ؛ خواب، طلبکار بدی است عمر کوتاه را بر باد می‌دهد و اجر فراوان را از میان می‌برد»**<sup>۲</sup>.

دیگر این که ابن ابی حمزة نقل می‌کند که به ابوالحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) عرض کردم: پدرت جانشین خود را معین کرد شما هم جانشین خود را معرفی کنید. امام علیه السلام دست مرا گرفت و تکان داد و این آیه را تلاوت فرمود: **«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»**؛ چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آن‌ها را هدایت کرد (و ایمان آوردند) گمراه (و مجازات) کند؛ مگر اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آن‌ها مخالفت کنند)<sup>۳</sup>.

۱. این جمله ضرب المثلی است که از کلام کنیز محمد امین (خلیفه عباسی) گرفته شده، کنیز، شبانه وعده‌ای به او می‌دهد و فردا تخلف می‌کند وقتی از او می‌خواهد که به وعده‌اش عمل کند در جوابش می‌گوید: «کلام اللیل یحوه النهار» و عده‌ای از شعرا این مصرع را با مصرع‌های دیگری تکمیل کرده‌اند که شرح آن را می‌توانید در الفتوح ابن اعثم، ج ۸، ص ۴۰۴ بیابید.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۴، ج ۲.

۳. توبه، آیه ۱۱۵.

در این هنگام (بر اثر خستگی) کمی چشمم به خواب رفت. امام علیه السلام فرمود: «مَنْ لَا تُعَوِّدُ عَيْنَيْكَ كَثْرَةَ النَّوْمِ فَإِنَّهَا أَقَلُّ شَيْءٍ فِي الْجَسَدِ شُكْرًا؛ خودداری کن چشمت را به خواب عادت نده زیرا چشم در میان اعضای بدن از همه کمتر شکرگزاری می کند»<sup>۱</sup>.

لکن تفسیر اوّل صریح تر و مناسب تر به نظر می رسد.

به همین دلیل مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۶۸ بحارالانوار، در باب «التدبير و الحزم و الحذر و الثبوت فی الأمور و ترک اللجاجة» آورده است.

\*\*\*

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۴، ح ۳.



## الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ.

امام عليه السلام فرمود:

مقامات حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، میدانی در مجمع الامثال (ضمن مطالب طولانی تری) این گفتار حکیمانه و گفتار بعد را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).  
اضافه می‌کنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول نیز ضمن مطالب طولانی تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السؤول، ص ۲۰۲).

## شرح و تفسیر

### میدان آزمون بزرگ

امام علیه السلام در این کلام کوتاه حکیمانه اشاره به یکی از مهمترین روش‌های آزمودن شخصیت‌ها کرده، می‌فرماید: «منصب‌های حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است»؛ (الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ). هم شخصیت و ظرفیت آن‌ها در این‌گونه حالات آشکار می‌شود و هم استعداد و توان و لیاقت آنان.

«مضامیر» جمع «مضمار» از ماده «ضَمور» (بر وزن ظهور) به معنای لاغر شدن گرفته شده و مضمار به میدانی گفته می‌شد که اسب‌ها را بعد از پرورش و تقویت کامل جهت مسابقه اسب سواری به آن‌جا می‌آوردند و با تمرین‌های مکرر آن‌ها را لاغر و چابک می‌ساختند بنابراین مضمار به معنای میدان تمرین است و گاه به محل مسابقه نیز اطلاق می‌شود و در کلام حکیمانه مورد بحث در همین معنا استعمال شده است.

انسان‌ها را در میدان‌های مختلفی می‌توان آزمود؛ گروهی به وسیله مال و ثروت، گروه دیگری به وسیله فقر و ناتوانی، گروهی دیگر به وسیله مصائب و حوادث سخت و دردناک.

ولی در میان میدان‌های آزمون و مسابقه به‌خصوص برای شخصیت‌های برجسته حساس‌ترین میدان، میدان حکمرانی است. آن‌جاست که معلوم می‌شود

چه کسانی را غرور فرامی‌گیرد و پا از گلیم خود فراتر می‌نهند و چه کسانی به واسطه داشتن ظرفیت کامل تغییری در وضع آن‌ها رخ نمی‌دهد. چه کسانی برای اندوختن مال و ثروت از طریق حکومت، به ظلم و ستم به دیگران می‌پردازند و چه کسانی تقوا را از دست نمی‌دهند. چه افرادی به نفع طرفداران خود حکم ظالمانه می‌کنند و چه اشخاصی همگان در برابر آن‌ها یکسان‌اند.

به‌راستی بسیار مشکل است کسانی را پیدا کنیم که بعد از رسیدن به مقام‌های بالا تغییر و دگرگونی در حال آن‌ها پیدا نشود جز معصومین علیهم‌السلام که کمترین تغییری پیدا نمی‌کردند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آن روز که در گوشه خانه نشسته بود و دیگران به ناحق حکومت می‌کردند زندگی زاهدانه‌ای داشت و آن روز نیز که به حکومت رسید همان زندگی زاهدانه را - و شاید به‌طور کامل تری - ادامه داد. در حکومتش فرقی میان برادر خود و افراد عادی نگذاشت و طرفداران خود را به‌هنگام انحراف از طریق حق همان‌گونه مؤاخذه و ملامت می‌کرد که مخالفان خود را.

در زندگی روزانه خود نیز کسانی را سراغ داریم که وقتی مقام مختصری پیدا کردند همه چیز آن‌ها دگرگون شد و حتی دوستان سابق خود را به کلی فراموش کردند و از عهده امتحان مقام کوچکی برنیامدند و به عکس، افراد عالم و باتقوایی را می‌بینیم که رسیدن به مقامات بالا آن‌ها را دگرگون نساخت و گام جای گام‌های مولایشان علی علیه‌السلام گذاشتند.

به‌راستی این سخن حق است که مقامات حکومتی، در حکم میدان مسابقه مردان است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در مجموعه آثارش سخنی از یک نویسنده عربی به نام علی الوردی که اصالتاً عراقی، و شیعه و استاد دانشگاه بود ولی تمایلات مارکسیستی نیز داشت نقل می‌کند که جالب است. او می‌گوید: انصاف

این است که علی علیه السلام در زندگی خود این اصل مارکس را نقض کرد که یک انسان نمی تواند در کاخ و کوخ یک رقم فکر کند و خواه ناخواه فکر او عوض می شود. تاریخ علی علیه السلام نشان داد که مطلب این گونه نیست زیرا ما علی علیه السلام را در وضع طبقاتی اجتماعی مختلف می بینیم در آن حد نزدیک به صفر و در آن نقطه اوج که از آن بالاتر نبود. یک روز او را به صورت کارگر و سرباز ساده ای می بینیم که صبح از خانه اش حرکت می کند تا درخت و زراعتش را آبیاری کند و گاه ممکن است برای دیگری زحمت بکشد و مانند یک کارگر اجرت بگیرد. همین علی علیه السلام بعدها و در زمان خلافتش همان گونه فکر می کرد که قبلاً داشت و راه و رسم زندگی اش هرگز عوض نشد.<sup>۱</sup>

باید گفت: مارکس چون تفکر مادی داشته و در چنین محیطی می زیسته حق داشته چنین فکری کند در حالی که علی علیه السلام در محیطی مملو از معنویت و روحانیت می زیسته است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام که جای خود دارد؛ شاگردان آن حضرت همچون سلمان ها و ابوذر ها و مالک اشترها نیز هیچ گونه تغییری در دوران زندگانی شان در فراز و نشیب ها پیدا نشد.

شاعر عرب پنج نوع مستی برای افراد شمرده است که آخرین آن را مستی حکومت می شمرد، می گوید:

سَكَرَاتُ خَمْسٍ إِذَا مَنَى الْمَرْءُ      بِهَا صَارَ عُرْضَةً لِلزَّمَانِ  
سَكْرَةُ الْمَالِ وَالْحَدَاثَةِ وَالْعِشْقِ      وَ سَكْرَةُ الشَّرَابِ وَالسُّلْطَانِ

پنج نوع مستی هست که وقتی انسان به آن مبتلا شود در معرض آزمون قرار می گیرد.

مستی مال و مستی جوانی و مستی عشق و مستی شراب و مستی حاکمیت.<sup>۲</sup>

۱. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۸۸.



این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم. فرمود: «إِذَا كَانَ لَكَ صَدِيقٌ فَوَلِّهِ وَلَايَةً فَأَصْبَتْهُ عَلَى الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ لَكَ عَلَيْهِ قَبْلَ وَلَايَتِهِ فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سَوْءٍ؛ هِرْغَاهُ دَوْسْتِي دَاشْتَه بَاشِي كَه بَه مَقَامِي اَز مَقَامَاتِ حُكُومَتِ بَرَسَد وَ حِدَاقِلِ يَكِ دَهَمِ مَنَاسِبَاتِ قَبْلِ اَز دُورَانِ حُكُومَتَشِ بَا تُو رَا حَفْظَ كِنْدِ دَوْسْتِ بَدِي نِيَسْت.»<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۰.



لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند).<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل می‌کند همان است که در گفتار سابق آمد و آن این‌که میدانی آن را در مجمع الامثال (ضمن مطالب طولانی‌تری) آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).

اضافه می‌کنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل نیز ضمن مطالب طولانی‌تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السؤل، ص ۲۰۲) زمخشری نیز در ربیع الابرار عین همین حکمت را ذکر کرده است: (ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۱۸).

## شرح و تفسیر

### بهترین شهرها

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی برای پیشرفت انسان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند)»؛ (لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ).

اشاره به این که گرچه حب وطن یک میل باطنی عمیق است و در احادیث اسلامی بر آن تأکید شده ولی بسیار می‌شود که ماندن در وطن باعث عقب‌ماندگی و ذلت است در این‌گونه موارد انسان باید شجاعت به خرج دهد و از وطن خویش به جای دیگر مهاجرت کند؛ جایی که در آن اسباب پیشرفت و ترقی و آرامش خاطر او فراهم است و تعصب کور و کر به وطن در این‌گونه موارد نه منطقی است و نه کمکی به زندگی انسان می‌کند.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه چنین پنداشته‌اند که در این جا دو مکتب در مقابل هم قرار دارند؛ مکتبی که می‌گوید در وطن خویش زندگی کن. همان‌گونه که مادر و قابله تو که تو را متولد می‌کنند بر تو حق دارند، شهری که در آن جا متولد شدی نیز به منزله مادر توست باید همواره در کنار آن بمانی.

و مکتب دیگری که می‌گوید: عشق به وطن یک عشق کاذب و بیهوده است؛ هر جا بهتر می‌توانی زندگی کنی به آن جا برو.

ولی حق این است که تضادی در میان این دو نیست. بدون شک اگر انسان بتواند در وطن خویش با دوستان و خویشاوندان و آشنایان زندگی کند و از آزادی و عزت و شرف و آبرو و آرامش برخوردار باشد آنجا از همه جا بهتر است و حدیث «حب الوطن من الایمان» نیز که حدیث مشهوری است این معنا را تأیید می‌کند و در حدیثی از امام سجاد علیه السلام در کتاب شریف کافی آمده است: «إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَشْجَرُهُ فِي بَلَدِهِ وَيَكُونَ خُلَاطَاؤُهُ صَالِحِينَ وَيَكُونَ لَهُ وُلْدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ؛ از سعادت انسان این است که محل کسب و کار او در شهر خودش باشد و دوستانی صالح و درستکار و فرزندانی که از آنها کمک بگیرد داشته باشد».<sup>۱</sup>

ولی با این حال نباید عشق و علاقه به زیستن در وطن را به عنوان یک اصل غیر قابل استثناء دانست بسیار می‌شود که انسان در وطنش جز ذلت و عقب ماندگی نصیبی ندارد در حالی که اگر به جای دیگری مهاجرت کند درهای پیشرفت و موفقیت به رویش گشوده می‌شود. در این صورت آیا سزاوار است تعصب حب وطن او را از مهاجرت بازدارد؟  
و به گفته سعدی:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح

نتوان مُرد به سختی که من این جا زادم  
بعضی معتقدند که حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» مجعول است و ما هم در منابع معتبر به صورت مسند آن را نیافتیم و در جوامع روایی قدیم ذکر نشده ولی بعضی از متأخرین آن را به صورت روایت مرسله آورده‌اند<sup>۲</sup> اما اولاً علاقه به

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۵۷، ح ۱.

۲. مرحوم شیخ حر عاملی در مقدمه کتاب امل الأمّل فی ترجمه علماء جبل العامل آن را ذکر کرده همچنین مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه (ج ۱، ص ۳۰۲) و مرحوم محدث قمی در سفینه البحار (ماده وطن).

زادگاه یک علاقه طبیعی است همانند علاقه به پدر و مادر و اقوام و بستگان و در واقع از روح حق شناسی سرچشمه می گیرد و می دانیم حق شناسی یکی از نشانه های ایمان است.

ثانیاً در روایات اسلامی تعبیراتی مشابه این حدیث آمده است که مضمون آن را تأیید می کند. از جمله در حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «عمرت البلدان بحبّ الأوطان؛ شهرها با حبّ وطن آباد می شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مِنْ كَرَمِ الْمَرْءِ بُكَاءُهُ عَلَى مَا مَضَى مِنْ زَمَانِهِ وَحَيْنُهُ إِلَى أَوْطَانِهِ؛ از نشانه های شخصیت انسان آن است که برای عمر از دست رفته خویش (که در آن کوتاهی کرده) اشک بریزد و به وطنش علاقه مند باشد».<sup>۲</sup>

قتال نیشابوری در روضة الواعظین چنین نقل می کند: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه هجرت کرد وقتی به جحفه که منزلگاهی میان مکه و مدینه است رسید شوق به مکه و زادگاه خودش و پدرانش در دل او شعله ور شد. جبرئیل آمد عرض کرد: آیا به شهر و زادگاهت علاقه مندی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند عزوجل می فرماید: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَى مَعَادٍ»؛ آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به زادگاهت بازمی گرداند».<sup>۳</sup>

و روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه مورد بحث وارد شده که همگی نشان می دهد عشق و علاقه به وطن و زادگاه از نظر اسلام پسندیده است. ولی امام امیرمؤمنان علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث می فرماید: این عشق و علاقه نباید چنان افراطی باشد که انسان را در وطنش نگه دارد هرچند به فقر و ذلت

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵، ح ۵۰.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۲۶۴، ح ۳.

۳. قصص، آیه ۸۵؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۰۶.

کشیده شود و یا دینش بر باد برود. در چنین مواقع هجرت کار بسیار پسندیده‌ای است. همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با همه علاقه‌ای که به مکه به عنوان زادگاه و به عنوان کانون خانه خدا داشت آن را در شرایط خاصی رها کرد و به مدینه آمد و اسباب پیشرفت اسلام در آن جا به سرعت فراهم شد.

بسیاری از بزرگان نیز بعد از هجرت از وطن خود به مقامات عالی رسیدند و این هرگز با حب وطن منافات ندارد.

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ»؛ ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا پرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید و در چنین شرایطی هجرت کنید)». <sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. عنکبوت، آیه ۵۶.





وقد جاءه نعي الأشر رحمة الله:  
**مَالِكُ وَمَا مَالِكُ! وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا،  
 لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ.**

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر رضی الله عنه به امام علیه السلام رسید،

امام علیه السلام درباره او چنین فرمود:

مالک، اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت  
 و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به  
 قله آن راه نمی یافت.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر منابع بسیار دیگری غیر از نهج البلاغه برای این گفتار پرمعنا که امام علیه السلام درباره  
 مالک اشتر فرموده بیان می کند. از جمله در کتاب الولاة و القضاة محمد بن یوسف کندی که به گفته او پنجاه  
 سال قبل از صدور نهج البلاغه وفات کرده آمده است که علقمه ابن قیس می گوید: با جمعیتی از طایفه نخع  
 بعد از شهادت مالک اشتر خدمت علی علیه السلام رسیدم هنگامی که مرا دید همین جمله را (با تفاوت هایی) بیان  
 فرمود. سپس بعضی از آن را از دانشمندان رجالی معروف، کشی (متوفای نیمه قرن چهارم) نقل می کند و نیز  
 از کتاب غارات ابراهیم بن هلال ثقفی و از مرحوم مفید در کتاب های اختصاص و مجالس و همچنین از نهاییه  
 ←

مرحوم سید رضی می‌افزاید: «واژه فِند (بر وزن هند) به معنای کوه یکه و تنه‌است»؛ (قال الرضیُّ: وَ الْفِندُ: الْمُنْفَرِدُ مِنَ الْجِبَالِ).

---

→ ابن اثیر (یک جمله آن) و از ربیع الابرار زمخشری و غرالحکم آمدی نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).

## شرح و تفسیر

### مالک، بزرگمرد نستوه

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر رضی الله عنه به امام علیه السلام رسید درباره او چنین فرمود: «مالک اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به قله آن راه نمی یافت»؛ (وَقَدْ جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ: مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ! وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا، لَا يُرْتَقِيهِ الْخَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ).

امام علیه السلام در این توصیف فشرده و پرمعنا درباره شخصیت مالک سنگ تمام گذاشته است. از یک طرف او را به کوه بی نظیری تشبیه می کند که هیچ انسان و پرنده ای نمی تواند به قله آن برسد و از سوی دیگر او را به سنگ محکمی تشبیه می نماید که در برابر حوادث بسیار مقاوم است.

در واقع دو وصف مهم در این عبارت درباره مالک بیان شده است: یکی اوج افکار بلند و همت عالی او و دیگر استقامت و پایداری اش در برابر دشمنان و مالک در طول عمر خود که در صحنه های مختلفی ظاهر شد هر دو معنا را به اثبات رساند.

«نَعْيُ» (بر وزن سعی) به معنای خبر فوت انسانی است و ناعی به کسی گفته می شود که خبر مرخصی را به دیگران برساند.

«فند» (بر وزن هند) همان‌گونه که در تفسیر مرحوم سید رضی آمده بود به معنای کوه یکه و تنهاست و به کار بردن این تعبیر درباره مالک اشتر به این معناست که او در میان اصحاب و یاران بزرگ علی علیه السلام از نظر عظمت، یکتا و تنها بود.

«صلد» (بر وزن فرد) به معنای سنگ صاف و محکم است و مُصَلَّدٌ به آنچه آب در آن نفوذ نکند و آن را متلاشی نسازد اطلاق شده است.

«حافر» در اصل به معنای سُم است و به حیواناتی که تک‌سم هستند مانند اسب و قاطر، حافر نیز اطلاق می‌شود. به این مناسبت که پای آن‌ها زمین را حفر می‌کند و لذا اسم فاعل از ماده حفر بر آن اطلاق شده است و در عبارت حکیمانه امام علیه السلام به معنای مرکب است به قرینه جمله «لا یرتقیه» و همچنین تقابل با طائر. «یرتقیه» از ماده «رقی» (بر وزن نهی) به معنای بالا رفتن است.

«یوفی» از ماده «وفا» گرفته شده و در این جا به معنای بالا رفتن در حد اعلی است.

زندگی پرافتخار مالک اشتر نیز شاهد بر این گفتار امام علیه السلام است. فکر او به اندازه‌ای بلند بود که غیر از امام و پیشوای خود و مصالح مسلمین کسی یا چیزی را به رسمیت نمی‌شناخت و استقامت او در حدی بود که در برابر هیچ دشمنی سر تسلیم فرود نیاورد و به خصوص امتحان خود را در جنگ صفین پس داد که اگر فتنه‌گران مانع نشده بودند کار لشکر شام و معاویه را یکسره کرده بود.

امام علیه السلام در موارد دیگری از نهج البلاغه از جمله در نامه سیزدهم نیز به مدح و بیان منزلت او پرداخته به هنگامی که به او مأموریتی در لشکر صفین می‌دهد، درباره او می‌گوید: او کسی است که سستی در عزمش راه ندارد و بیم لغزش در او نمی‌رود. در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آن جا که ملایمت لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی‌دهد؛ «فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يَخَافُ وَهْنَهُ

وَلَا سَفَطْتُهُ وَلَا بَطُوهُ عَمَّا الْإِسْرَاعِ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْثَلٌ»<sup>۱</sup>.  
و هنگامی که ولایت کشور مصر را به دست مالک سپرد در نامه‌ای به مردم آن کشور مرقوم داشت: بعد از حمد و ثنای الهی، من یکی از بندگان خاص خدا را به‌سوی شما فرستادم؛ کسی که به‌هنگام خوف و خطر خواب به چشم او راه نمی‌یابد و در ساعات ترس و وحشت از دشمن نمی‌هراسد و فرار نمی‌کند. در برابر بدکاران از شعله آتش سوزنده تر است و او مالک بن حارث از طایفه مذحج است؛ «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرُّوْعِ أَشَدَّ عَلَى الْفَجَّارِ مِنْ حَرِيْقِ النَّارِ وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ».

### نکته

#### مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار

درباره شخصیت مالک اشتر و فضایل او بحث‌های فراوانی در کتب تاریخ و حدیث آمده که نقل همه آن‌ها در این جا به طول می‌انجامد. تنها به چند نکته قناعت می‌کنیم:

نخست این که آنچه امام علیه السلام در مدح و بیان او صاف او فرموده درباره هیچ‌یک از اصحاب و یارانش بیان نکرده است از جمله هنگامی که خیر شهادت او به امام علیه السلام رسید فوق‌العاده ناراحت شد و کلماتی در مدح اشتر بیان کرد از جمله فرمود: «لقد كان لي كما كنت لرسول الله صلى الله عليه وسلم؛ مالک برای من همچون من برای رسول خدا صلى الله عليه وسلم بود»<sup>۲</sup>.

پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم نیز در کلام معروفش درباره ابوذر اشاره سربسته‌ای به فضیلت

۱. برای توضیح بیشتر به شرحی که درباره نامه مذکور در جلد نهم از همین کتاب صفحه ۱۷۳ داده‌ایم مراجعه کنید.

۲. رجال ابن داود، مدخل مالک بن اشتر.

مالک اشتر کرد. ابوذر به هنگام وفاتش در ربه در حالی که دخترش گریه می کرد گفت: گریه نکن بشارت باد بر تو. روزی من و سه نفر دیگر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در خدمتش بودیم فرمود: «لَيَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ يَشْهَدُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ یکی از شما در بیابانی از دنیا می رود که گروهی از مؤمنان (راستین) به سراغ او می آیند (و او را با احترام دفن می کنند). افراد دیگری که با من بودند هیچ کدام در بیابان از دنیا نرفتند و این منم که در این بیابان از دنیا می روم. نه من دروغ می گویم نه پیامبر صلی الله علیه و آله خلافی به من گفته است. تو در همین جا بنشین و به جاده نگاه کن خواهی دید که به سراغ من می آیند. مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این داستان، از ابن عبدالبر نقل می کند: از کسانی که آمدند و او را با احترام دفن کردند حجر بن عدی و مالک اشتر بودند.<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در شرح نامه سیزدهم نهج البلاغه به هنگامی که مالک اشتر را معرفی می کند می گوید: او تک سوار شجاعی بود، و رئیسی از بزرگان شیعه و شخصیت های برجسته محسوب می شد. بسیار به امیرمؤمنان علی علیه السلام و یاری آن حضرت علاقه مند بود. (و به او عشق می ورزید).

سپس اشاره به جمله ای که ذکر نمودیم می کند که امام علیه السلام فرمود: او نسبت به من مانند من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. سپس به ذکر فضایل مالک پرداخته و در این زمینه داد سخن می دهد و در ادامه می گوید: مدح و تمجیدی که امیرمؤمنان علیه السلام در این نامه (نامه سیزده) از مالک اشتر کرده در عین اختصار به قدری مهم است که در یک کلام طولانی نمی توان آن را بیان کرد و به جانم سوگند که مالک اشتر شایسته این مدح و تمجید بود. او مردی جنگجو، با سخاوت، بردبار، فصیح و شاعر بود و میان نرمش و شدت عمل جمع کرده بود. به هنگام لزوم شدت، شدید و به هنگام لزوم مدارا، نرم و ملایم بود.<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۹۸.

این سخن را با روایتی درباره او که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده پایان می‌دهیم هر چند سخن در این زمینه بسیار است. در جلد ۳۳ بحارالانوار چنین می‌خوانیم که جمعی از بزرگان طایفه نخع هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر به آن‌ها می‌رسد می‌گویند: خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسیدیم دیدیم او بسیار اندوهگین است و تأسف می‌خورد؛ فرمود: «لِلَّهِ ذُرٌّ مَالِكٍ وَمَا مَالِكُ لَوْ كَانَ مِنْ جَبَلٍ لَكَانَ فِنْدًا وَ لَوْ كَانَ مِنْ حَجْرٍ لَكَانَ صَدْدًا أَمَا وَاللَّهِ لَيُهْدَنَّ مَوْتُكَ عَالَمًا وَ لَيَفْرَحَنَّ عَالَمًا عَلَيَّ مِثْلَ مَالِكٍ فَلْتَبْكِ الْبَوَاكِي وَ هَلْ مِنْ جُودٍ كَمَالِكٍ وَ هَلْ مِنْ جُودٍ كَمَالِكٍ؛ آفرین بر مالک، چه مالکی! اگر کوه بود کوه تنهای بزرگی بود و اگر از سنگ بود سنگی بسیار محکم. به خدا سوگند مر تو عالمی را تکان می‌دهد و عالم دیگری را خوشحال می‌کند. (مردم عراق بر مر او اشک می‌ریزند و مردم شام و یاران معاویه شادی می‌کنند) گریه‌کنندگان برای مثل مالک باید گریه کنند. آیا شخص امیدوارکننده‌ای مثل مالک پیدا می‌شود؟ آیا موجودی مثل مالک یافت می‌شود؟».

یکی از طائفه نخع (قبیله مالک) می‌گوید: علی علیه السلام پیوسته اندوهگین بود و بر مر مالک تأسف می‌خورد به اندازه‌ای که ما فکر کردیم او مصیبت‌زده اصلی است نه ما که قبیله مالک هستیم و روزهای متوالی آثار آن در چهره امیرمؤمنان علیه السلام نمایان بود.<sup>۱</sup>

فضایل مالک اشتر در بسیاری از کتاب‌هایی که قبل از نهج‌البلاغه تألیف شده بیان گردیده است.

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۵۶.







قَلِيلٌ مَدْوَمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ.

امام عليه السلام فرمود:

کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت آور (و زودگذر) بهتر است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می گوید: این جمله با اضافه ای در امالی ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی (متوفای ۴۲۵) آمده است و از عبارت او استفاده می شود که امام علیه السلام این جمله را در لابه لای خطبه ای بیان فرموده است. سپس می افزاید: نویسنده روض الاخیار نیز آن را در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۶).

## شرح و تفسیر

### بهترین روش برای کار کردن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به یک اصل اساسی در همه فعالیت‌های فردی و اجتماعی اشاره کرده، می‌فرماید: «کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت‌آور (و زودگذر) بهتر است»؛ (قَلِيلٌ مَدْوُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ).

این جمله حکیمانه در حکمت ۲۷۸ با تفاوت مختصری گذشت و به نظر می‌رسد همان‌گونه که مرحوم سید رضی در مقدمه نهج البلاغه اشاره کرده گاه بر اثر فاصله زمانی فراموش می‌کرده که فلان جمله را قبلاً آورده لذا آن را تکرار می‌کرده است. ولی به هر حال به گفته شاعر: «هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ»؛ کلمات امام علیه السلام همچون مشک است هر قدر تکرار شود بوی عطر بیشتری می‌دهد. هدف امام علیه السلام از این گفتار حکیمانه این است که نباید همچون کسانی بود که وقتی مدح و فضیلت کاری را می‌شنوند با شتاب به آن روی می‌آورند و به صورتی خسته‌کننده آن را انجام می‌دهند ولی چیزی نمی‌گذرد که از آن ملول شده رهاپیش می‌سازند. چه بهتر که انسان کار سبک‌تری را انتخاب کند و همواره پرنشاط آن را انجام دهد.

این سخن، هم در مورد عبادات صادق است و هم در مورد مسائل اخلاقی و کمک‌های اجتماعی و فراگیری علم و دانش و مانند آن. بعضی هستند هنگامی که فضیلت عملی مانند تلاوت قرآن را می‌شنوند شب

و روز و وقت و بی وقت به تلاوت می پردازند و خود را خسته و ملول می کنند و آن را به زودی رها می سازند. یا در مسیر علم و دانش شروع به فراگیری از این استاد و آن استاد و بحث با دوستان مختلف و مطالعه کتب تا نیمه شب و فراتر از آن می کنند اما به زودی خسته می شوند و گاه متنفر و بیزار، و برای همیشه آن را رها می سازند و این خطری است بزرگ برای پویندگان راه حق.

ولی عاقلان و هشیاران کار سبک تر و مستمر را بر چنین کارهای پرفشار و ملالت خیزی ترجیح می دهند.

اولی مانند رگباری است که در زمین خشک و تشنه ای بریزد؛ موقتاً آن را سیراب می کند ولی بعد از آن، آفتاب سوزان، گیاهانی را که با آن رگبار سر از زمین بیرون آورده اند می خشکاند.

دومی مانند باران های ملایم و یا آبیاری قطره ای در عصر ماست که دست پرورده خود را رهانمی کند و پیوسته آن درخت و گیاه را سیراب و سرسبز و خرم و باطراوت نگه می دارد.

اضافه بر این، کار پرفشار و کوتاه مدت هرگز برای انسان به صورت ملکه در نمی آید در حالی که کار کم فشار و مستمر تبدیل به ملکه ای می شود که انسان همواره به راحتی آن را انجام می دهد و از آن لذت می برد.

شاعر عرب می گوید:

إِنِّي كَثَرْتُ عَلَيْهِ فِي زِيَارَتِهِ      فَمَلَّ وَالشَّيْءُ مَمْلُولٌ إِذَا كَثُرَا  
وَرَابَسَنِي أَنَسِي لَا أَزَالُ أُرِي      فِي طَرْفِهِ قَصْرًا عَنِّي إِذَا نَظَرَا

هنگامی که من زیاد به زیارت او (دوستم) می روم خسته می شود و هر چیزی که زیاد گردد خسته کننده است.

و این امر مرا نگران ساخته که پیوسته هنگامی که مرا نگاه می کند نگاهش کوتاه و بی رمق است. (گویی نمی خواهد مرا ببیند).<sup>۱</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۹۴.

شاعر پارسی زبان نیز می گوید:

رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

مرحوم سید رضی در کتاب المجازات النبویه حدیثی در این زمینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَ لَا تَبْغُضْ إِلَيَّ نَفْسِكَ عِبَادَةَ اللَّهِ فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى؛ این دین متین و استوار است. با رفق و مدارا در آن رفتار کن و عبادت خداوند را (بر اثر افراط و زیاده روی) منفور و مبعوض خود نساز زیرا کسی که افراط در سیر می کند نه به مقصد می رسد و نه مرکب خود را سالم باقی می گذارد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری که در کتاب شریف کافی آمده است می خوانیم که امام سجاد علیه السلام می فرماید: «إِنِّي لِأُحِبُّ أَنْ أُدَاوِمَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قَلَّ؛ من دوست دارم کارهای نیک را ادامه دهم هر چند کم باشد»<sup>۲</sup>.

اهمیت این موضوع به اندازه ای است که مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابی تحت عنوان «استواء العمل و المداوة علیه» آورده و با سند معتبر این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَدُمْ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلْ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ أَنْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يَكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ؛ هنگامی که کسی کار نیکی انجام می دهد حداقل یک سال آن را ادامه دهد سپس اگر مایل بود کار نیک دیگری به جای آن انتخاب کند و این به دلیل آن است که شب قدر در آن یک سال خواهد بود و این چیزی است که خداوند می خواهد انجام شود. (اشاره به این که خداوند می خواهد اعمال نیک مصادف با شب قدر شود تا ارزش آن بسیار فزونی یابد)»<sup>۳</sup>.

۱. المجازات النبویه، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۸، ح ۲۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۴.

۳. همان، ص ۸۲، ح ۱.

إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَانْتَظِرُوا أَخَوَاتِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

هرگاه در انسانی خوی و خصلت خوشایندی باشد انتظار همانندهایش را نیز  
(در او) داشته باشید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه تنها منبع دیگری که برای این کلام شریف ذکر شده مجمع الامثال میدانی است که از  
علمای قرن پنجم محسوب می‌شود که آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه،  
ج ۴، ص ۳۰۷).

## شرح و تفسیر

### پیوند اخلاق نیک با یکدیگر

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته‌ای می‌کند که برای شناخت باطن اشخاص غالباً مفید و مؤثر است، می‌فرماید: «هرگاه در انسانی خوی و خصلت خوب و خوشایندی باشد انتظار همانندهایش را نیز (در او) داشته باشید؛ (إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَأَنْتَظِرُوا أَحْوَاتِهَا). «خَلَّةٌ» (به فتح خاء و تشدید لام) به معنای خصلت و خوی و صفات اخلاقی است.

«رَائِقَةٌ» از ماده «روق» (بر وزن ذوق) به معنای زیبا بودن و جلب توجه کردن است و در بعضی از نسخ «رائعة» آمده است که همان معنا را می‌رساند. طبیعی است که وقتی بر شاخه درختی میوه خوب و جالبی ببینیم دور از انتظار نیست که همانند آن در شاخه‌های دیگر نیز یافت شود. همچنین هرگاه انسان در جایی به قطعه سنگ قیمتی‌ای برخورد کند چه بسا که نشانه وجود معدنی از آن در آن جا باشد.

این سخن در وجود انسان دلیل روشنی دارد و آن این‌که کارهایی که انسان به‌طور مکرر انجام می‌دهد یک ریشه باطنی دارد که در نهاد اوست و این ریشه باطنی سبب می‌شود که مشابهاً آن نیز در وی ظاهر گردد. همان‌گونه که عکس آن نیز چنین است؛ هرگاه ببینیم انسانی بدزبان و فحاش

است غالباً پی می‌بریم که در کارهای دیگر نیز در مسیر غلط و ناپسند قرار دارد از چنین انسانی نمی‌توان انتظار امانت‌داری و صداقت داشت.

به تعبیر دیگر، نیکی‌ها و بدی‌ها غالباً به هم پیوسته‌اند گویی یکدیگر را صدا می‌زنند و دعوت می‌کنند.

البته ممکن است استثنائاتی وجود داشته باشد که شخصی تنها یک صفت خوب یا یک صفت بد داشته باشد و بقیه صفاتش با آن هماهنگ نباشد ولی همان‌گونه که اشاره شد این‌ها جنبه استثنایی دارد نه قاعده کلی.

به هر حال این گفتار حکیمانه دو پیام برای ما دارد: پیام اول در مورد انسان‌شناسی است که برای شناخت افراد، غالباً می‌توان روی یکی از صفات خوب یا بد آن‌ها تکیه کرد و آن را نشانه‌ای برای بقیه صفات دانست.

دوم این‌که در تهذیب نفس باید مراقب باشیم که اگر صفت زشتی در ما پیدا شد انتظار نفوذ بقیه زشتی‌ها را هم داشته باشیم و اگر توانستیم صفت خوبی را در خود ریشه‌دار کنیم باید به آینده خویش امیدوار باشیم که در پرتو آن، صفات دیگر نیز ممکن است رویش پیدا کند.

## نکته

### صفات اخلاقی کلیدی

از یک نظر تقریباً تمام صفات اخلاقی در جهت اخلاق حسنه یا رذیله با هم پیوند دارند و هرکدام همجنس خود را صدا می‌زنند. همان‌گونه که در گفتار حکیمانه بالا امام علیه السلام به آن اشاره فرموده است.

ولی در میان ویژگی‌های اخلاقی، بعضی جنبه کلیدی داشته و با صفات دیگر که همجنس آن‌ها هستند پیوند محکمی دارند و در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

از جمله آن‌ها دروغ است که سرچشمه گناهان بسیاری است. رشوه‌خواری، ظلم، غش در معامله، پایمال کردن حقوق مردم، اهانت به اشخاص و کمک به ظالمان در بسیاری از موارد با دروغ پیوند نزدیک دارند. به همین دلیل در روایت معروفی که از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكُذِبُ؛ تمام زشتی‌ها در اتاقی گذاشته شده و در آن قفل است و کلید آن دروغ می‌باشد».<sup>۱</sup>

در روایات اسلامی شراب و مسکرات نیز از گناهان کلیدی ذکر شده چراکه وقتی انسان مست شد هر کار خلاف اخلاق و هر جنایتی ممکن است از او سر بزند و لذا در ذیل روایتی مشابه روایت بالا که از امام باقر علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ وَ الْكُذِبَ شَرُّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند متعال برای شر و زشتی‌ها قفل‌هایی گذاشته و کلیدهای آن قفل‌ها را شراب قرار داده و دروغ از شراب هم بدتر است».<sup>۲</sup>

روشن است که یک عامل مهم بازدارنده در برابر زشتی‌ها عقل است و شراب عقل انسانی را از کار می‌اندازد و او را آماده هر زشتی‌ای می‌کند.

در مورد صفت رذیله بخل نیز حدیثی از امام علیه السلام در حکمت ۳۷۸ آمده بود: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يَقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل، جامع تمام عیب‌هاست و در حقیقت افساری است که انسان را به‌سوی هر بدی‌ای می‌کشاند».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ خشم، کلید همه بدی‌هاست».<sup>۳</sup>

زیرا روشن است که در چنین حالتی کنترل عقل از تمام وجود انسان زایل

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۳، ح ۴۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۳.

۳. همان، ص ۳۰۳، ح ۳.



می‌شود و گاه انسان به صورت دیوانه‌ای درمی‌آید که هر کار خلافی را ممکن است انجام دهد.

و از همه فراتر حب افراطی به دنیاست که انسان را وادار به هر کار زشتی می‌کند تا به هدف و مقصود خود که مال و مقام و جاه و جلال مادی است برسد. به همین دلیل در روایت معروف نبوی آمده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»<sup>۱</sup>. در حدیث مشروح‌تری از امام علی بن الحسین علیه السلام که در ذیل حکمت ۳۷۱ آوردیم می‌خوانیم که امام علیه السلام بعد از آنی که تکبر و حرص و حسد را سرچشمه گناهان دیگر می‌شمرد در پایان می‌فرماید: «فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ همه این‌ها در حب دنیا جمع است و لذا پیغمبران و (بعد از آنها) دانشمندان با مشاهده این معنا گفته‌اند: حب دنیا سرچشمه همه گناهان است»<sup>۲</sup>.

این در مورد صفات زشت است که جنبه کلیدی دارد. در مورد اخلاق فضیله و صفات برجسته نیز همان معنا صادق است. حب آخرت و عشق به پروردگار و خوف از نافرمانی خداوند سرچشمه همه نیکی‌هاست همان‌گونه که در حدیثی از معصومین علیهم السلام آمده است: «أَنَّ أَصْلَ كُلِّ خَيْرٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَهُوَ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى؛ ریشه هر نیکی در دنیا و آخرت یک چیز است و آن ترس از نافرمانی خداوند است»<sup>۳</sup>.

همچنین در برابر احادیث سابق که از امام حسن عسکری و امام باقر و امام سجاد علیهم السلام درباره حب دنیا نقل کردیم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی‌ها و خیرات در اتاقی نهاده شده و کلید آن زهد در دنیا است»<sup>۴</sup>.

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۳۵، ح ۲۶.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.



لغالب بن صعصعة أبي الفرزدق، في كلام دار بينهما: مَا فَعَلْتَ إِبْنِكَ الْكَثِيرَةَ؟  
قَالَ: دَعَدْتُهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلِهَا.

امام علیه السلام در سخنی که بین او و مردی به نام غالب بن صعصعه، پدر فرزدق، رد و بدل شد چنین فرمود: شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیر مؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است). امام علیه السلام فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر علاوه بر اشاره به روایت مشروحه که از ابن ابی الحدید نقل کرده و این کلام حکیمانه بخشی از آن است می‌گوید: از تعبیرات این روایت استفاده می‌شود که این کلام در میان راویان روایات مشهور بوده است. و نیز از ابن اثیر در کتاب نهاییه بخشی از آن را نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۷).  
اضافه می‌کنیم که این ماجرا و این گفتار حکیمانه در کتاب‌های زیاد دیگری نقل شده است از جمله ابن عساکر آن را در کتاب تاریخ دمشق (ج ۷۴، ص ۵۰) آورده همچنین در ربیع‌الابرار زمخشری (ج ۲، ص ۲۵۶) و در التذکرة الحمدونیه (ج ۲، ص ۲۶۴) آمده است.

## شرح و تفسیر

### بهترین مصرف مال

امام علیه السلام در این گفتار نورانی که در میان او و پدر فرزدق، غالب بن صعصعه، رد و بدل شد چنین فرمود: «شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیرمؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است). امام علیه السلام فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود؛ (وقال علیه السلام لغالب بن صعصعة أبي الفرزدق، في كلام دار بينهما: مَا فَعَلْتَ إِسْلُكَ الْكَثِيرَةَ؟ قَالَ: دَعَدْتُهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فقال علیه السلام: ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلَهَا).

در بسیاری از کتب و از جمله تاریخ مدینه دمشق (نوشته ابن عساکر، متوفای ۵۷۱) این ماجرا به صورت گسترده‌تری نقل شده است. او می‌نویسد: فرزدق (شاعر معروف) در طفولیت همراه پدرش خدمت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام رسید. فرزدق می‌گوید: هنگامی که با پدرم خدمت امام علیه السلام رسیدیم در برابر او شمشیرهایی بود که آن‌ها را آزمایش می‌کرد. رو به پدرم کرد و فرمود: تو کیستی؟ پدرم گفت: غالب بن صعصعه. فرمود: تو همان کسی هستی که شتران فراوان داشتی؟ عرض کرد: آری. فرمود: با آن‌ها چه کردی؟ عرض کرد: مشکلات و حقوق (زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت. فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود. سپس فرمود: این کودک که با توست کیست؟ عرض کرد: فرزندم همام (فرزدق) است. او در این سن و سال شعر می‌گوید. فرمود: قرآن به

او تعلیم کن که قرآن برای او بهتر است.<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید اضافه‌ای بر این سخن دارد و آن این است که فرزددق می‌گوید: پیوسته سفارش علی علیه السلام در ذهن من بود تا زمانی که خود را مقید کردم و سوگند یاد کردم که تا قرآن را حفظ نکنم دست برندارم.<sup>۲</sup>

در بسیاری از نسخ نهج‌البلاغه و کتب دیگری که این جمله در آن‌ها نقل شده است به جای «دغدغه»، «ذعذعة» آمده که از نظر معنا تناسب بیشتری دارد زیرا «دغدغه» به معنای تحریک کردن و قلقلک دادن است که در این جا تناسبی ندارد در حالی که «ذعذعة» به معنای پراکنده کردن و متفرق ساختن است که مناسب محل کلام می‌باشد و به نظر می‌رسد نسخه صبحی صالح در این جا نادرست باشد.

## نکته‌ها

### ۱. اهمیت زکات

می‌دانیم که زکات به آن‌ه چیزه که تعلق می‌گیرد هر سال تکرار می‌شود تا زمانی که مورد زکات از حد نصاب بیفتد. به خلاف خمس که هر مالی را یک بار خمس می‌دهند.

مثلاً کسی که دارای یکصد رأس گاو یا گوسفند است باید زکات مال خود را که در حدود دو و نیم درصد است (با رعایت نصاب‌های مختلفی که در آن است) پردازد و سال بعد هم اگر همان گاو یا گوسفندان را داشته باشد مجدداً زکات به آن تعلق می‌گیرد تا زمانی که از حد نصاب پایین بیاید. (آخرین حد نصاب در گاو ۳۰ رأس و در گوسفند ۴۰ رأس و در شتر ۵ نفر است).

شاید منظور غالب بن صعصعه این بوده که من پیوسته زکات شترانم را

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۴، ص ۵۰.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۹۵.

پرداختم و چیزی بر آن نیفزودم تا از آخرین نصاب گذشت.  
 امام علیه السلام می فرماید: چه مصرفی بهتر از این که آن‌ها را ذخیره یوم‌المعاد خود ساخته‌ای و به نیازمندان کمک کرده‌ای و سلامت و عافیت را برای خود خریداری نموده‌ای.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از حقوق در جمله «دَعَدَعَتْهَا الْحُقُوقُ» تنها زکات نباشد بلکه حقوق واجب یا مستحب دیگر را نیز شامل شود از جمله استفاده کردن از آن در راه جهاد و کارهای خیر دیگر، همان‌گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در توضیح همین عبارت فرموده است.<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست سرانجام از بین می‌رود ولی آنچه نزد خدا ذخیره شده باقی و برقرار است.<sup>۲</sup>  
 ولی بعضی از افراد ناآگاه یا ضعیف‌الایمان چنین می‌پندارند که اگر چیزی از اموال خود را در راه خدا هزینه کنند از اموال آن‌ها کاسته شده و گرفتار نوعی غرامت شده‌اند. همان‌گونه که قرآن مجید درباره اینگونه اشخاص می فرماید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ گروهی از (این) اعراب بادیه‌نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می‌کنند، غرامت محسوب می‌دارند؛ و انتظار حوادث دردناکی برای شما می‌کشند؛ حوادث دردناک برای خود آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست!<sup>۳</sup>

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی‌الرضا علیه السلام پایان می‌دهیم: «إِنَّ صَاحِبَ النِّعْمَةِ عَلَى خَطَرٍ إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ اللَّهِ فِيهَا وَاللَّهُ إِنَّهُ لَتَكُونُ عَلَى النِّعْمِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا أزالُ مِنْهَا عَلَى وَجَلٍ وَحَرَكَ يَدَهُ حَتَّى أَخْرَجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَجِبُ لِلَّهِ عَلَى فِيهَا فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنْتَ فِي قَدْرِكَ تَخَافُ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَأَحْمَدُ رَبِّي

۱. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۲۲.

۲. نحل، آیه ۹۶.

۳. توبه، آیه ۹۸.

عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيَّ؛ کسانی که صاحب نعمتی هستند در خطرند تا حقوق واجب آن را بپردازند. به خدا سوگند هنگامی که نعمت‌هایی از سوی خداوند متعال به من می‌رسد من ترسانم - در این جا امام علیه السلام دست خود را به نشانه وحشت و اضطراب تکان داد - تا زمانی که حقوقی را که برای خداوند در آن بر من واجب است بپردازم. راوی عرض می‌کند: فدایت شوم شما هم با آن مقام و منزلتی که دارید باز بیمناکید؟ فرمود: آری من خدا را برای نعمت‌هایی که به من بخشیده است حمد و ستایش می‌کنم.<sup>۱</sup>

## ۲. صعصعه و غالب و فرزدق کیستند؟

فرزدق همان شاعر معروفی است که نام اصلی اش همام و لقبش فرزدق بود و اشعار او درباره امام زین العابدین علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا او را مشهور ساخته است که در آن اشعار بسیار بلند و زیبا و پرمعنایش مقام امام علیه السلام را به بهترین وجه در مقابل دشمنش بیان کرد و از عواقب آن نیز نترسید. و در جریان کربلا هنگامی که خبر از آن حادثه خونین شد جمله تکان دهنده‌ای بیان کرد. گفت: اگر عرب به دلیل شهادت فرزند بهترین فرد عرب خشم گیرد و یکپارچه بر ضد آن قاتلان قیام کند سبب دوام عزت و کرامت آنها خواهد شد و اگر کوتاهی کند و حرکتی انجام ندهد برای همیشه از سوی خداوند به ذلت گرفتار خواهد شد. و این بیت را در این باره گفت:

وانتم لا تثار لابن خیرکم      فالقوا السلاحَ و اغزلوا بالمغازلِ

اگر برای خونخواهی فرزند بهترین فردتان قیام نمی‌کنید سلاح‌ها را کنار بگذارید و همانند پیرزان مشغول پشم‌ریسی شوید.

فرزدق از همان کودکی شعر می‌گفت. مردی غیور و بسیار شجاع

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۱۹.

و باشخصیت بود. در کتاب الاعلام زرکلی آمده است که اگر اشعار فرزدق نبود یک سوم لغت عرب و نیمی از اخبار تاریخی آنها از میان می رفت. او در سال ۱۱۰ هجری چشم از جهان فرو بست.<sup>۱</sup>

اما غالب، پدر فرزدق طبق گفته زرکلی در الاعلام، مردی بسیار باسخاوت و از قبیله بنی تمیم بود به قدری در سخاوت مشهور بود که حتی بعد از مردنش افرادی که گرفتار فقر می شدند به قبر او پناه می بردند که در یکی از این حادثه ها فرزدق زنی را دید که به قبر پدرش، غالب، پناه آورده است، سؤال کرد: مشکل چیست؟ او مشکل خود را فقر بیان کرد و فرزدق مشکل او را به نحو کامل حل نمود. غالب در حدود سال چهل قمری چشم از جهان فرو بست.

پدر غالب نیز که جد فرزدق بوده و صعصعة بن ناجیه نام داشت مرد بسیار سخاوتمندی بود که سخاوت خود را برای فرزندانش نیز به یادگار گذاشت.

در حالات او نوشته اند که این انسان آزاده شریف در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آنها مبارزه می کرد تا آنجا که سیصد و شصت دختر را که پدرانشان می خواستند آنها را زنده به گور کنند از پدرانشان خرید و از مر نجات داد. حتی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او گرفته بود مرکب سواری خود را به اضافه دو شتر به پدر آن دختر داد. هنگامی که این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید فرمود: کار بسیار بزرگی انجام دادی و پاداش تو نزد خدا محفوظ است و حتی فرمود: همین پاداش برای تو بس که خداوند به سبب آن، نعمت اسلام را بر تو ارزانی داشت.

وفات او را بعد از سال ۹ هجری نوشته اند.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. الاعلام زرکلی، مدخل همام بن غالب.

۲. برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱۳، ص ۲۲۶ و الاعلام زرکلی مراجعه شود.





مَنْ أَتَجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ أَرْتَمَ فِي الرَّبَا.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که بدون آگاهی (از احکام الهی) به تجارت پردازد  
در رباخواری غوطه‌ور می‌شود.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی پیش از سید رضی این گفتار حکیمانه را در فروع کافی، کتاب المعیشه، فروع کافی مسنداً از امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند همچنین صدوق با اضافه‌ای در من لایحضره الفقیه. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۷).

## شرح و تفسیر

### هشدار به بازرگانان

امام علیه السلام در این جا به تجار هشدار می دهد که احکام فقه اسلامی را مخصوصاً در مسائل مربوط به ربا فراگیرند تا گرفتار رباخواری نشوند. می فرماید: «کسی که بدون آگاهی (از احکام اسلام) به تجارت بپردازد در رباخواری غوطه ور می شود»؛ (مَنْ أَتَجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ أُرْتَطَمَ فِي الرِّبَا).

«اتجر» و «تجر» هر دو به معنای تجارت کردن و خرید و فروش نمودن است. «ارتطم» از ماده «رطم» (بر وزن ختم) به معنای فرو رفتن در چیزی است که امکان بیرون آمدن از آن نیست و معمولاً تشبیه به گل ولای عمیق و باتلاق می کنند که وقتی کسی در آن بیفتد قادر به خروج نمی باشد. در لسان العرب، ارتظام را به معنای فرو رفتن در چیزی دانسته است که اگر هم کسی بتواند از آن بیرون بیاید با اندوه و غم سنگینی خواهد بود.

روشن است که ورود در هر کاری بدون آگاهی از مسائل مربوط به آن، مشکل آفرین است به خصوص ورود در تجارت با عدم آگاهی از فقه اسلامی انسان را گرفتار معاملات حرام و اعمال نامشروع می کند و دلیل آن این است که فقه اسلامی در امر تجارت و خرید و فروش دستورات دقیقی دارد که بخشی از مهمترین آن دستورات مربوط به رباست.

در فقه اسلامی دو نوع ربا داریم: یکی ربای معاملی و آن خرید و فروش

جنسی در مقابل جنس مشابه آن با تفاضل است. مثلاً خریدن یک تن گندم نامرغوب در مقابل نیم تن گندم مرغوب. این کار، ربا و حرام است. همچنین در مورد اشیاء دیگر.

در این که چه چیزهایی با یکدیگر همجنس می‌باشند در میان فقها گفتگوهای زیادی است تا آنجا که حتی گروهی کره و روغن را با شیر یک جنس می‌دانند و خرید و فروش آن‌ها را با تفاضل، ربا می‌شمارند و شرح این اجناس و بحث‌های مربوط به آن‌ها در کتب فقهی به صورت گسترده آمده است.

نوع دوم، ربای قرضی است و آن این که انسان چیزی به دیگری وام بدهد و در مقابل آن اضافه‌ای بگیرد و جالب این که این اضافه ممکن است از قبیل همان جنس باشد مانند دادن یک میلیون پول نقد به کسی در برابر گرفتن یک میلیون و نیم، بعد از گذشتن یک سال، و یا از غیر آن جنس باشد و حتی اگر کسی چیزی را به دیگری وام بدهد و بگوید برای پدرم فلان سوره قرآن را نیز بخوان، این را هم نوعی ربا می‌دانند و یا خدمات دیگر که ارزشی دارد. همان‌گونه که در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود: «كُلُّ قَرْضٍ جَرٌّ مُنْفَعَةٌ فَهُوَ وَجْهٌ مِنْ وَجُوهِ الرِّبَا؛ هر وامی که جذب منفعتی کند نوعی رباست»<sup>۱</sup>.

یعنی هر شرطی که سودی را برای دهنده قرض به بار آورد ربا محسوب می‌شود خواه مبلغ اضافی باشد یا انجام کاری و یا حتی شرط معامله به مثل که در برابر این وام بعداً وامی به او بپردازد. تمام این‌ها از اشکال رباست.

با توجه به پیچیدگی‌هایی که در مسأله ربا وجود دارد کسی که وارد میدان تجارت بشود و آگاهی از این مسائل نداشته باشد احتمال بسیار می‌رود که گرفتار رباخواری شود.

عده‌ای از شارحان نهج البلاغه پیچیدگی‌های حکمی مسأله ربا را نیز در

۱. السنن الكبرى للبيهقي، ج ۵، ص ۳۵۰.

این جا مطرح کرده‌اند که در ربای معاملی چه چیزهایی همجنس است و چه چیزهایی همجنس نیست که شبیه آن را در ربای قرضی و این که چه چیزهایی شرط اضافی محسوب می‌شود و چه چیزهایی محسوب نمی‌شود می‌توان تصور کرد.

ولی باید توجه داشت که اختلافات حکمی مشکلی ایجاد نمی‌کند زیرا مجتهد بعد از تلاش و کوشش اگر گرفتار خطا بشود معذور است و امام علیه السلام در این زمینه هشدار نداده است بلکه نظر مبارک امام علیه السلام اشتباهی است که در تشخیص موضوع برای ناآگاهان پیدا می‌شود و اگر در فراگرفتن مسائل مربوط به ربا و کسب‌های حلال و حرام کوتاهی کرده باشند مشکل بیشتر می‌شود.

در تأیید این سخن در روایتی که ذیل گفتار حکیمانه مورد بحث در کتاب شریف کافی آمده است می‌خوانیم که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمود: «لَا يَقْعَدَنَّ فِي السُّوقِ إِلَّا مَنْ يَعْقِلُ الشَّرَاءَ وَالْبَيْعَ؛ کسی در بازار ننشیند مگر این که احکام خرید و فروش را به خوبی بداند».<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری که اصبع بن نباته از آن حضرت نقل می‌کند می‌خوانیم که امیرمؤمنان علیه السلام بر منبر می‌فرمود: «يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفُقَهَاءِ ثُمَّ الْمُنَجَّرِ الْفُقَهَاءِ ثُمَّ الْمُنَجَّرِ الْفُقَهَاءِ ثُمَّ الْمُنَجَّرِ الْفُقَهَاءِ ثُمَّ الْمُنَجَّرِ الْفُقَهَاءِ وَاللَّهِ لَلرَّبِّبَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ الثَّمَلِ عَلَى الصَّفَا شُوبُوا أَيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقِ التَّاجِرِ فَاجِرٌ وَالْفَاجِرُ فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَأَعْطَى الْحَقَّ؛ ای جمعیت تجار! اول آگاهی بر مسائل سپس تجارت، و این سخن را سه بار تکرار نمود آنگاه فرمود: به خدا سوگند ربا در میان این امت پنهان‌تر است از جنبش مورچه بر سنگ سخت. ایمان خود را با حق بیامیزید. تاجر، فاجر است و فاجر در دوزخ است مگر کسی که حق بدهد و حق بستاند».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۲۳.

۲. همان، ص ۱۵۰، ح ۱.

## نکته

## خطرات ربا

می‌دانیم در اسلام دربارهٔ تحریم ربا تأکید بسیار فراوانی شده تا آنجا که به رباخواران از سوی خدا اعلام جنگ شده است: «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ اگر دست از رباخواری برندارید خدا و پیامبرش به شما اعلام جنگ می‌کنند.<sup>۱</sup>

آیات دیگری در قرآن مجید از سرنوشت شوم رباخواران در روز قیامت و شامل آن‌ها شدن عذاب الهی در این دنیا نیز خبر می‌دهد.

این حکم اسلامی بسیار حساب شده و حکیمانه است زیرا جامعه‌ای که رباخواری در آن رایج گردد به زودی به دو گروه فقیر و ثروتمند تقسیم می‌شود. ثروتمندانی که بدون کار کردن، هر روز آلف و الوفی درآمد دارند و زحمت‌کشانی که هرچه زحمت می‌کشند باید در جیب رباخواران بریزند.

مفاسد شدید رباخواری را در دنیای امروز با چشم می‌بینیم تا آنجا که در عصر ما بحران‌های شدیدی در امور اقتصادی کشورهای بزرگ دنیا پیدا شده که یکی از علل مهم آن همین مسئلهٔ رباخواری است که حتی امروز که این بحث را می‌نویسیم هنوز از تنگنای آن بحران‌ها خارج نشده‌اند و آیندهٔ روشنی در پیش ندارند.

از این گذشته، رباخواری مسائل اخلاقی را درهم می‌کوبد و سبب کینهٔ شدید قشرهای ضعیف جامعه از ثروتمندان رباخوار می‌شود که گاه بر اثر تراکم کینه‌ها شورش‌های عظیمی جامعه را فرامی‌گیرد.

یکی از مشکلات دنیای امروز بانک‌های رباخوار است که رباخواری در تار و پود آن‌ها تنیده و هرچه مصلحان خیراندیش اسلامی می‌کوشند که رباخواری

۱. بقره، آیهٔ ۲۷۹.

را از آن حذف کنند باز به صورت دیگری ورود پیدا می‌کند و کار به جایی می‌رسد که همه جامعه را آلوده می‌سازد. آن‌گونه که در حدیث نبوی آمده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ؛ زمانی برای مردم فرا می‌رسد که همه رباخوار می‌شوند و اگر کسی رباخوار نباشد گرد و غبار ربا بر دامن او می‌نشیند».<sup>۱</sup>

البته اگر قراردادی بین وام‌دهنده و وام‌گیرنده نباشد ولی وام‌گیرنده به عنوان یک کار اخلاقی و تشکر از دهنده وام به‌هنگام پس دادن وام، هدیه‌ای بر آن بیفزاید شرعاً اشکالی ندارد. مهم آن است که وام‌دهنده خود را طلبکار چیزی نداند و مطالبه سودی نکند؛ خواه کم باشد یا زیاد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۳، ح ۱۸.

۲. برای توضیح بیشتر درباره ربا، خطرات ربا و مضرات آن می‌توانید به کتاب بانکداری اسلامی مراجعه کنید.



مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا می‌سازد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

میدانی این کلام شریف را در کتاب خود، مجمع الامثال آورده و قرائنی در کتاب اوست که نشان می‌دهد روایات خود از علی علیه السلام را از منبع دیگری نقل کرده است. ابن طلحه شافعی نیز در مطالب السؤول این گفتار حکیمانه را در ضمن سخنان دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).  
اضافه می‌کنیم که مرحوم راوندی (متوفای ۵۷۳) این کلام شریف را همراه کلام دیگری از علی علیه السلام نقل می‌کند. (دعوات راوندی، ص ۱۶۹، ح ۴۷۳).

## شرح و تفسیر

### مصائب کوچک را بزرگ نشمرید

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه حکیمانه به تمام کسانی که گرفتار پاره‌ای از مسائل می‌شوند هشدار می‌دهد که ناشکری نکنند مبادا گرفتار مصیبت‌های فزون‌تری شوند. می‌فرماید: «کسی که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا می‌کند»؛ (مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا).

زندگی این جهان خالی از مصائب نیست منتها هر کسی به یک شکل گرفتار مصیبت می‌شود. آیا می‌توان کسی را پیدا کرد که در تمام عمر مصیبتی ندیده باشد؟ آیا طول عمر که یکی از مواهب الهی است همواره توأم با تلخی مصائب دوستان و بستگان و آشنایان نیست؟ آیا افرادی که از عمر طولانی برخوردارند در پایان کار که مصداق ارذل العمر است گرفتار انواع بیماری‌ها نمی‌شوند؟ شکست در ازدواج، بیماری فرزندان، مشکلات کسب و کار، از دست دادن عزیزان، عوارض ناشی از خشکسالی‌ها و مانند آن، مصائبی است که هرکس به یک یا چند مورد از آن گرفتار است.

و همان‌گونه که در مباحث توحیدی آورده‌ایم بروز این حوادث فلسفه‌های زیادی دارد. گاه آزمایش و امتحان است، گاه کفاره گناهان، گاه زنگ بیدارباش و گاه در ظاهر مصیبت است و در باطن موهبت و رحمت و به‌طور دقیق نمی‌توان تعیین کرد که هر مصیبتی از کجا سرچشمه گرفته هرچند در بعضی از موارد قرائنی برای شناخت سرچشمه وجود دارد.



با این حال چرا و چگونه ممکن است انسان به مجرد مشاهده مصیبتی زبان به شکایت و ناشکری بگشاید و بی تابی کند و آه و ناله سر دهد؟  
ای بسا خداوند رحیم مصیبت کوچک تری را برای جلوگیری از مصیبت بزرگ تری برای بنده اش فرستاده است.

در هر حال آن‌ها که در برابر مصیبت‌های کوچک جزع و فزع و بی تابی می‌کنند و زبان به شکایت می‌گشایند با این کار خود، مستحق مصیبت‌های بزرگتری می‌شوند و به عکس اگر شکر الهی را به جا آورند و حتی آن را به عنوان موهبتی از ناحیه او پذیرا شوند چه بسا خداوند مواهب مهمی نصیب آن‌ها کند که آن مصیبت در برابر آن کوچک و ناچیز است.

در تفسیر عیاشی آمده است که خداوند به یکی از شیعیان دختری داده بود و او خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت او را به سبب تولد آن دختر خشمگین دید، فرمود: بگو بینم اگر خداوند به تو وحی می‌فرستد که من جنس فرزند را برای تو انتخاب کنم یا تو برای خویش انتخاب می‌کنی؟ در پاسخ چه می‌گفتی؟ عرض کرد: می‌گفتم خداوند تو انتخاب کن. امام علیه السلام فرمود: اکنون نیز خداوند برای تو انتخاب کرده است. سپس امام علیه السلام فرمود: آیا داستان آن پسری را شنیده‌ای که در داستان خضر و موسی علیه السلام به دست خضر علیه السلام به قتل رسید و سرانجام خضر علیه السلام گفت: خداوند می‌خواست بهتر و بامحبت‌تر از آن پسر (کافر فاسد) را به پدر و مادرش بدهد؟ آری آن پدر و مادر، آن پسر فاسد را از دست دادند و خداوند به جای آن، دختری به آن‌ها داد که هفتاد پیغمبر از دودمان او به عرصه وجود آمدند.<sup>۱</sup>

تاریخ، افرادی را نشان می‌دهد که بر اثر روح بزرگ و فکر بلند، عظیم‌ترین مصائب را در خود هضم می‌کردند و با آن کنار می‌آمدند تا چه رسد به مصائب کوچک.

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۹۸.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود در ذیل همین کلام نورانی امیرمؤمنان علیه السلام می گوید: فرض کنید پادشاه قدرتمندی بر اثر حادثه ای ناگهان همه چیز را از دست می دهد و بر اثر بعضی از حوادث به کلی او را از حکومت کنار می گذارند. ناگهان او خود را مانند یک نفر از افراد عادی کوچه و خیابان می بیند که مالک هیچ چیز حتی به اندازه جای پایش نیست در این حال چه کند؟ آیا گریه کند؟ ناله سر دهد؟ فرض کنیم گریه کند و زبان به شکوه بگشاید آیا آنچه را که از دست رفته باز می یابد؟ در چه زمانی گریه حلال مشکلات بوده در حالی که غم و اندوه، عقل و جسم را ضعیف می کند و مصیبت را سنگین تر می سازد و آن را به مشکلات مهلکی مبدل می کند.

سپس مرحوم مغنیه می گوید: آخرین پادشاه چین، بزرگترین پادشاه روی زمین بود ولی هنگامی که حکومتش از دست رفت همه آن قدرت ها و امکانات را به فراموشی سپرد و در یکی از باغستان ها با مزد کمی مشغول کار شد و گل ها را آبیاری می کرد و علف هرزه ها را با دست خود می کند و در همین حال کتاب های متعددی از شرح زندگانی خود به رشته تحریر درآورد، که درس عبرتی برای کسانی است که عبرت گیر هستند.

سپس می گوید: هر شخص عاقلی باید این گونه باشد و با واقعیت های موجود بسازد والا هویت خود را از دست می دهد و در جهانی مملو از خرافات و اوهام و خیالات زندگی می کند.<sup>۱</sup>

وقتی بزرگترین مصیبت ها را می توان به فراموشی سپرد و به جای ناله و فریاد و بی تابی، زندگانی جدید مناسب و آرام بخشی ساخت چگونه نمی توان با مصائب کوچک کنار آمد تا مبدل به مصائب بزرگ تر نشود؟

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۴، ص ۴۸۳.



مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که برای خود شخصیت قائل است شهواتش در برابرش خوار خواهند بود.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکمت‌آمیز در مجمع الامثال میدانی با تفاوتی آمده که نشان می‌دهد آن را از منبعی غیر از نهج‌البلاغه گرفته است و ابن عبد ربه در عقد الفرید نیز آن را با تفاوتی آورده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).

## شرح و تفسیر

### تضاد شخصیت با شهوات سرکش

امام علیه السلام در این گفتار حکمت آمیز اشاره به تضادی می‌کند که در میان شخصیت و شهوت پرستی وجود دارد، می‌فرماید: «کسی که برای خود شخصیت قائل باشد شهواتش در برابرش خوار خواهند بود»؛ (مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ).

«شهوات» جمع «شهوت» به معنای خواسته دل است و معمولاً به مواردی گفته می‌شود که معقول و پسندیده نیست و یا به تعبیر دیگر جنبه افراطی و ناپسند دارد.

بدیهی است کسی که می‌خواهد شخصیتش در میان مردم و یا حتی برای خودش محفوظ بماند باید از بسیاری از خواسته‌های نفس صرف نظر کند و به تعبیر امام علیه السلام آن خواسته‌ها در نظرش خوار و بی‌ارزش باشد زیرا در میان این دو تضاد روشنی است.

افراد هوی پرست که جز شکم و شهوت چیزی نمی‌فهمند در نظر عموم مردم افرادی پست و بی‌ارزش‌اند و به همین دلیل مطرود هستند.

بنابراین، عواقب سوء شهوت پرستی تنها مربوط به زندگی آخرت نیست در دنیا هم شهوت پرستان زندگی بدی دارند.

تعبیر به «هانت علیه شهواته» مفهومی است که خواسته‌های شهوانی

نفس او از بین می‌رود بلکه در نظرش بی‌اهمیت می‌شود تا آن‌جا که گویی وجود ندارد.

امام علیه السلام در تعبیر دیگری که در غررالحکم آمده است می‌فرماید: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهْنَأْ بِالْمَعْصِيَةِ؛ کسی که برای خود شخصیت قائل است آن را با معصیت موهون نمی‌کند».<sup>۱</sup>

قرآن مجید در جای‌جای خود اشاره مستقیم یا غیر مستقیم به این حقیقت دارد. در داستان آدم علیه السلام می‌خوانیم که توجه به یک خواسته نفس لباس بهشتی را از اندامش فرو ریخت او را از بهشت بیرون کرد.

ولی یوسف علیه السلام با پا گذاشتن بر هوای نفس از بردگی به پادشاهی رسید.

## نکته

### عواقب شوم هواپرستی

هوی پرستی و شهوت‌رانی نه تنها از شخصیت انسان در جامعه و حتی نزد خودش می‌کاهد بلکه پیامدهای سوء خطرناک‌تری نیز دارد. از جمله این‌که قرآن مجید کراراً هوی پرستی را مایه ضلالت می‌شمرد. در سوره صاد آیه ۲۶ خطاب به داود پیامبر علیه السلام می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد.

در سوره قصص آیه ۵۰ این‌گونه اشخاص را گمراه‌ترین مردم می‌شمرد: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»؛ و آیا گمراه‌تر از آن‌کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می‌شود؟!.

در حدیث معروفی که هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و هم از امیرمؤمنان علی علیه السلام، یکی از دو چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای امتش از آن می‌ترسد پیروی از

۱. غررالحکم، ج ۴۶۱۰.

هوای نفس است چراکه انسان را از حق بازمی دارد: «أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يُضِدُّ عَنِ الْحَقِّ».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام جواد علیه السلام می خوانیم: «رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تَسْتَقَالَ لَهُ عَثْرَةٌ؛ آن کس که بر مرکب شهوات سوار شود لغزش هایش قابل جبران نیست».<sup>۲</sup>  
اصولاً هنگامی که پای شهوت پرستی به میان آید حجابی بر عقل افتاده و حاکمیت عقل کنار می رود و هنگامی که زمام امور انسان از عقل سلب شود و به دست شهوات بیفتد هرگونه بدبختی یا خطری برای او فراهم شود جای تعجب نیست.

در این زمینه آیات و روایات، فراوان است و این سخن را با سخنی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در غررالحکم آمده است پایان می دهیم: «الْعَقْلُ صَاحِبُ جَيْشِ الرَّحْمَنِ وَالْهَوَىٰ قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ وَالنَّفْسُ مُتَجَاذِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ؛ عقل دارای لشکر الهی است و هوای نفس فرمانده لشکر شیطان است و انسان در میان این دو قرار دارد هرکدام غالب شود انسان در اختیار او قرار می گیرد».<sup>۳</sup>

همین معنا با عبارت شیوای دیگری از آن حضرت نقل شده است، فرمود: «الْعَقْلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدَّانٍ وَ مُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَ مُزِينُ الشَّهْوَةِ الْهَوَىٰ وَالنَّفْسُ مُتَنَازِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا فَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ؛ عقل و شهوت ضد یکدیگرند. عقل را علم یاری می کند و شهوت را هوای نفس زینت می دهد و روح انسانی در میان این دو در کشمکش است هرکدام از این دو پیروز شود انسان در کنار آن قرار می گیرد».<sup>۴</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۵، ح ۳.

۲. همان، ص ۷۸، ح ۱۱.

۳. غررالحکم، ح ۳۰۴.

۴. همان، ح ۴۴۸. در ذیل حکمت شماره ۲ نیز مطالبی در این زمینه داشتیم.

مَا مَزَحَ أَمْرٌ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجًّا.

امام علیؑ فرمود:

هیچ کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این که مقداری از عقل خود را فرو ریخت.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم آمدی در غررالحکم نیز عین این عبارت را از علیؑ آورده سپس اضافاتی برای آن ذکر کرده است (ولی این اضافات در غرر چاپ فعلی، ذیل این گفتار حکمت آمیز نیامده، بلکه در جای دیگری از غرر ذکر شده است). ابن قتیبه دینوری نیز همین مضمون را با عبارت دیگری آورده است: «إِذَا ضَحِكَ الْعَالِمُ ضِحْكَةً مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجًّا». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).

اضافه می‌کنیم که ابشیهی، دانشمند معروف شافعی مذهب که از علمای قرن نهم هجری است همین مضمون را با تفاوتی در کتاب المستطرف آورده که نشان می‌دهد از جای دیگری گرفته است. (المستطرف، ص ۴۶۹).

## شرح و تفسیر

### شوخی نامناسب

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به کسانی که مزاح نامناسب می‌کنند یا در مزاح افراط می‌ورزند، هشدار می‌دهد که مزاح مایه فرو ریختن قسمتی از عقل انسان است، می‌فرماید: «هیچ کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این که مقداری از عقل خود را فرو ریخت»؛ (مَا مَرَّحَ أَمْرٌ مَرَحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً).

حقیقت مزاح آن است که انسان سخنی غیر واقعی بگوید - البته با قرائن حالی یا مقالی - که مایه انبساط خاطر و تفریح شود ولی این کار با این که در بسیاری از موارد پسندیده است و در اخبار به آن توصیه شده گاه مشکلات عظیمی به بار می‌آورد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

«مَرَّحَ» از ماده «مزاح» (بر وزن کتاب) و معادل آن در فارسی، شوخی کردن است و شامل سخنان غیر جدی است که برای انبساط خاطر گفته می‌شود و در مدح آن همین بس که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی فرمود: «أَنْتِي أَمْرَحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ من مزاح می‌کنم ولی جز حق نمی‌گویم».<sup>۱</sup>

«مَجَّ» از ماده «مَجَّ» (بر وزن حج) در اصل به معنای بیرون ریختن مایعی از دهان است. سپس به هرگونه ریزشی اطلاق شده است. و «مَجَّة» به معنای یک بار فرو ریختن است. همچنین «مزحة» به معنای یک بار مزاح کردن می‌باشد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۳۰.



و در روایات متعددی نمونه‌هایی از شوخی‌های پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که معروف است از جمله روزی پیرزنی خدمت آن حضرت رسید، ایشان رو به او کرد و فرمود: پیرزن هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پیرزن گریه کرد، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: (غصه مخور) آن روز تو پیرزن نیستی (بلکه جوان هستی)، خداوند می‌فرماید: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً \* فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً»؛ ما آن زنان بهشتی را به وجود آوردیم و همه را باکره قرار دادیم.<sup>۱</sup> در حدیث دیگری آمده است که فردی اعرابی گاه خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آمد و هدیه‌ای می‌آورد سپس عرض می‌کرد: پول هدیه را لطف بفرمایید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (به سبب این شوخی) می‌خندید و گاه هنگامی که آن حضرت غمگین می‌شد می‌فرمود: اعرابی کجاست؟ ای کاش باز هم می‌آمد.

واژه «مداعبه» و «دعابه» در لغت عرب به معنی مزاح است و در روایات از آن مدح شده است. در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُدَاعِبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنَّكَ لَتُدْخِلُ بِهِ السَّرُورَ عَلَى أَخِيكَ وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسُرَّهُ؛ مزاح کردن از حُسن خلق است و تو به وسیله آن، سرور در دل برادر مؤمنت وارد می‌کنی و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گاهی با افراد شوخی می‌کرد تا آن‌ها را شاد کند.»<sup>۲</sup>

مخصوصاً در سفرها که مشکلات بیشتر است و گاه پیشامدهای نگران‌کننده‌ای رخ می‌دهد دستور به مزاح داده شده است.

در بحارالانوار، جلد ۷۳ بابی تحت عنوان «حسن الخلق و حُسن الصحابة و سائر آداب السفر» ذکر گردیده و در آن روایات متعددی در مورد حُسن مزاح در سفر آورده شده از جمله حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می‌فرماید: «وَأَمَّا الَّتِي فِي

۱. واقعه، آیات ۳۵ و ۳۶؛ میزان الحکمة، ح ۱۸۸۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۳۳، ح ۳.

السَّفَرِ فَبَدَّلَ الزَّادَ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ اما آنچه در سفر نشانه شخصیت و جوانمردی است بخشیدن زاد و توشه به دیگران و حسن خلق و مزاح بدون آلودگی به معصیت است.<sup>۱</sup>

## نکته

### خطرات مزاح و شوخی

با این که مزاح - همان گونه که گفته شد - باعث آرامش روح و رفع هموم و غموم و است و به خصوص در مشکلاتی همچون مشکلات سفر، کار را بر انسان آسان می کند ولی در عین حال اگر خارج از حساب و کتاب باشد ممکن است عظیم ترین مشکلات را به بار آورد.

بسیاری از مزاح ها ممکن است موجب دشمنی و عداوت گردد و کینه ها را در سینه ها انباشته کند چراکه شخص مزاح کننده نمی تواند کار خود را سالم انجام دهد، در لباس مزاح بر زخم مخالفان خود نمک می پاشد و دشنه در پهلوی آن ها فرو می کند.

گاهی مزاح جنبه انتقام جویی و ایذاء و آزار دیگران را ندارد اما مسائل مبتذل و رکیکی در آن مطرح می شود همان گونه که بسیاری از مزاح های عوام به این صورت است. این گونه مزاح ها شخصیت انسان را پایین می آورد و همان گونه که امام علیه السلام در کلام حکیمانه فوق فرمود: هر مزاحی که این گونه باشد مقداری از عقل و درایت انسان را فرو می ریزد.

گاهی مزاح، توأم با غیبت و تهمت است که آن نیز از گناهان کبیره می باشد. گاه بعضی از مزاح ها موجب وحشت و شوک های سخت روحی می شود و افرادی در این گونه مزاح ها جان خود را از دست می دهند مثل این که تلفن را

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۶، ح ۲.

بردارد و از روی مزاح به دوست خود بگوید: مغازه‌ات آتش گرفت یا اتومبیل تو را دزدیدند و یا فرزندت تصادف نمود و این‌گونه خبرهای دروغ و وحشتناک که در میان بعضی از افراد بی‌بندوبار معمول است.

گاه بعضی از مزاح‌ها که از فردی باشخصیت درباره افراد عادی صادر می‌شود زبان آن‌ها را می‌گشاید و او را هتک احترام و به او توهین می‌کنند. آن‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تُمَارِحَ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ مِرَاءً وَ جِدَالَ بَا أَفْرَادٍ مَكْنٌ كَمَا ابْتِهَتْ تُوْرَا اَزْ بَيْنِ مِيْ بَرْدٍ وَ مَزَاحٍ (با افراد ناآگاه) مکن که آن‌ها را در برابر تو جسور می‌سازد».<sup>۱</sup>

همین مضمون در تحف العقول از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۱۷.

۲. تحف العقول، ص ۴۸۶؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰، ح ۱. درباره مزاح و موارد خوب و بد آن در جلد سوم، ذیل خطبه ۸۴ نیز بحث دیگری داشتیم.



# ۲۵۱

زُهِدْ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانُ حَظٍّ، وَرَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلُّ نَفْسٍ.

امام علیه السلام فرمود:

اظهار بی میلی به کسی که به تو علاقه مند است سبب کاستی بهره تو در دوستی اوست و اظهار میل به کسی که به تو بی اعتناست سبب خواری تو خواهد بود.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این گفتار حکیمانه را به صورت کوتاه تری از غررالحکم آمدی نقل می کند که نشان می دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

## شرح و تفسیر

### چه بهتر محبت از دوسر باشد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه دربارهٔ دو موضوع هشدار می‌دهد، می‌فرماید: «اظهار بی‌میلی به کسی که به تو علاقه‌مند است سبب کاستی بهرهٔ تو در دوستی او است و اظهار میل تو به کسی که به تو بی‌اعتناست سبب خواری تو خواهد شد»؛ (زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانُ حَظٍّ، وَرَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ نَفْسٍ).

این یک واقعیت مسلم است که اگر انسانی به ما اظهار محبت کند و ما به او بی‌اعتنایی کنیم خود را از دوستی و محبت و کمک‌های احتمالی او در مشکلات محروم ساخته‌ایم و به این ترتیب بهرهٔ کمی برده‌ایم. انسان عاقل و هشیار کسی است که دست‌های افراد لایقی را که به عنوان دوستی به‌سوی او دراز می‌شود بفشارد و روزبه‌روز بر دوستان خود بیفزاید چراکه مشکلات زندگی به‌قدری زیاد است که انسان به تنهایی از عهدهٔ حل آن‌ها برنمی‌آید ولی اگر دوستان فراوانی داشته باشد آن‌ها می‌توانند به حل مشکلات او کمک کنند و این جاست که در ضرب المثل گفته‌اند: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار.

به‌عکس، هرگاه کسی به انسان بی‌اعتنا باشد و انسان به او اظهار تمایل کند خود را خوار و بی‌مقدار کرده است. ضرب‌المثلی در فارسی هست که می‌گویند: برای کسی بمیر که برای تو تب کند. ولی آن‌کس که محبتی ندارد و دست دوستی دراز نمی‌کند و احساسی در او وجود ندارد، به‌سراغ او رفتن اشتباه و خطاست.

در حکمت دوازدهم نیز نکته‌ای شبیه همین نکته حکیمانه وجود داشت آن‌جا که می‌فرمود: «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ؛ عاجزترین مردم کسی است که نتواند برای خود دوستی انتخاب کند و از او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده است از دست بدهد».

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «مَنْ أَكْرَمَكَ فَأَكْرَمَهُ وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِكَ فَأَكْرَمَ نَفْسَكَ عَنْهُ؛ کسی که تو را گرامی می‌دارد گرامی‌اش بدار و کسی که تو را سبک می‌سازد خود را از او دور ساز».<sup>۱</sup>

## نکته

### نقش دوستان در زندگی انسان

زندگی انسان - همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم - زندگی پیچیده و مملو از مشکلاتی است که انسان به تنهایی از عهده حل آن‌ها بر نمی‌آید و به همین دلیل انسان رو به زندگی اجتماعی کرده و همه‌جا گروه‌هایی از انسان‌ها با هم زندگی می‌کنند و مشکلات را به کمک یکدیگر حل نمایند.

ولی این مقدار نیز کافی نیست. هرکسی نیاز به دوستانی دارد که در مشکلات به یاری او بشتابند و این کمک متقابل سبب غلبه بر مشکلات خواهد شد. به همین دلیل در اسلام برداشتن دوست تأکید شده است.

در آغاز اسلام نیز مسلمانان علاوه بر آن‌که همه خود را برادر یکدیگر می‌دانستند هرکدام با فرد یا افرادی عقد اخوت و پیمان برادری بستند. این پیمان احترام فوق‌العاده‌ای دارد و احکامی در فقه بر آن مترتب می‌شود.

این‌گونه دوستان نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز می‌توانند سبب نجات

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۷.

انسان شوند و در صورتی که مؤمن صالحی باشند شفاعت کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «استکثروا من الإخوان فإن لكل مؤمن شفاعته يوم القيامة؛ تا می توانید دوست برای خود انتخاب کنید زیرا هر مؤمنی روز قیامت شفاعتی دارد»<sup>۱</sup>.

اضافه بر این، انسان هنگامی که در کنار دوستش می نشیند یا با او درد دل می کند احساس آرامش می نماید همان گونه که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الظَّمُّ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ؛ شخص باایمان در کنار برادر مؤمنش آرامش پیدا می کند آن گونه که تشنه در کنار آب خنک»<sup>۲</sup>. به علاوه دوستان آگاه، مشاور خوبی برای انسان جهت حل مشکلات خواهند بود همان گونه که در حدیث معروفی امام صادق علیه السلام می فرمایند: «المؤمن أخ المؤمن وهو عينه و مرآته و دليله لا يخونه و لا يخذعه و لا يظلمه و لا يكذبه و لا يغتابه؛ فرد باایمان، برادر فرد باایمان است به منزله چشم او و آینه او و راهنمای اوست هرگز به او خیانت نمی کند و نیرنگ نمی زند و ظلم و ستم روا نمی دارد و به او دروغ نمی گوید و غیبت او را نمی کند»<sup>۳</sup>.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام که مرحوم صدوق در کتاب امالی نقل کرده است می خوانیم: «عليك بإخوان الصدق فأكثر من اكتسابهم فإنهم عده عند الرخاء و جنة عند البلاء؛ تا می توانی دوستان صادق و صمیمی انتخاب کن زیرا آن ها در حال آرامش کمک کار تواند و در مشکلات سپری برای تو هستند»<sup>۴</sup>.

در مورد جمله دوم حکمت مورد بحث نیز امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «ليجتمع في قلبك الافتقار إلى الناس و الاستغناء عنهم فيكون افتقارك إليهم في

۱. میزان الحکمة، ماده «الأخ»، ج ۱۶۱ به نقل از کنز العمال.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۱.

۳. عدة الداعي، ص ۱۸۷.

۴. امالی صدوق، ص ۳۰۴.



لَيْنِ كَلَامِكَ وَحُسْنِ بَشْرِكَ وَ يَكُونُ اسْتِعْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَ بَقَاءِ عِزِّكَ؛  
 باید در قلب تو، هم نیاز به مردم باشد و هم بی‌نیازی از آنها اما نیاز به آنها در  
 سخنان نرم و روی گشاده باشد و بی‌نیازی از آنها در این که آبرو و عزت خود را  
 در برابر آنها حفظ کنی (و هرگز دست نیازی که تو را خوار می‌کند به سوی آنها  
 دراز نکنی).<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۷.



# پیام

الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ.

امام علیؑ فرمود:

غنا و فقر آن‌گاه آشکار می‌شود که اعمال (انسان‌ها) به پیشگاه خدا عرضه شود.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در غررالحکم، این جمله حکیمانه با تفاوتی آمده است که نشان می‌دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

## شرح و تفسیر

### غنا و فقر حقیقی

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه اشاره به نکته مهمی درباره حقیقت فقر و غنا کرده، می فرماید: «غنا و فقر آن گاه آشکار می شود که اعمال (انسان ها) بر خدا عرضه شود»؛ (الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ).

حقیقت غنا بی نیازی و حقیقت فقر نیازمندی است ولی می دانیم که این دو عنوان گاه جنبه مادی دارد و گاه جنبه معنوی. جنبه مادی آن نیز شاخه هایی دارد: غنا از نظر مال و ثروت، غنا از نظر مقام و جاه و جلال و غنا از نظر علوم و دانش های مادی.

تمام این انواع غنای مادی، زودگذر و زوال پذیر و ناپایدار است. گاه یک شب انسان می خوابد در حالی که صاحب مال و مقام و علم و دانش و سلامت جسم است ای بسا صبح بیدار شود در حالی که تمام آن ها را از دست داده است و به فرض که در زمان حیات انسان این سرمایه های مادی موجود باشد در پایان عمر از همه آن ها جدا می شود و همچون سایر افراد به خاک سپرده خواهد شد بی آن که تفاوتی میان او و فقرا باشد. همگی یک کفن را با خود از این دنیا به گور می برند.

ولی غنای معنوی که آن هم شاخه های متعدد دارد امری است پایدار که در دنیا و برزخ و آخرت با اوست. غنا از نظر علم و عرفان، غنا از نظر صفات

برجسته انسانی و غنا از نظر کارهای خیر و خدمات بشری که آثار همه این‌ها در قیامت آشکار می‌گردد.

امام علیه السلام در واقع اشاره به همین نکته می‌کند که به‌هنگام حضور همگان در عرصه محشر و در پیشگاه عدل خداوند، آن‌جا معلوم می‌شود چه کسی غنی است و چه کسی فقیر. آن‌ها که میزان اعمالشان سنگین و نامه اعمالشان پر از حسنات و خالی از سیئات است اغنیای حقیقی هستند. اما آن‌ها که کفه ترازوی حسناتشان سبک و نامه اعمالشان سیاه است فقرای واقعی می‌باشند. چنین اغنیایی به بهشت برین هدایت می‌شوند که در آن‌جا هرکدام مالک عرصه‌هایی هستند که گاه از تمام این دنیا وسیع‌تر و گسترده‌تر است با آن همه نعمت‌های بی‌نظیر. آیا این غنا نیست؟

اما تهی‌دستان معنوی به قدری فقیرند که گاه دست به سوی بهشتیان دراز کرده و می‌گویند: آیا امکان دارد شربت آبی یا میوه‌ای بهشتی از آنچه در اختیار دارید به ما ارزانی دارید که با جواب منفی روبرو می‌شوند: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ و دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که «محبّت کنید و) مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آن‌ها (در پاسخ) می‌گویند: «خداوند این‌ها را بر کافران حرام کرده است!»<sup>۱</sup>.

یا به هنگامی که در عرصه محشرند و به دوزخ نرفته‌اند اهل ایمان را صدا می‌زنند: نگاهی به ما کنید (و گوشه چشمی به ما بیفکنید): «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»؛ روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم!» به آن‌ها گفته می‌شود: «به پشت سر خود بازگردید

۱. اعراف، آیه ۵۰.

و کسب نور کنید!». <sup>۱</sup>

آری فقر و غنا در آن جا آشکار می شود. حتی گاهی در پایان عمر انسان در این دنیا نیز پرتوی از این فقر و غنا آشکار می گردد؛ افرادی که فقط سرمایه مادی داشتند هنگامی که در خاک پنهان شدند فراموش می شوند اما صالحان با ایمان نام نیک و آثار پسندیده شان سالها و گاهی ابدالدهر در میان انسانها باقی می ماند. این جاست که فقرا و اغنیا شناخته می شوند.

در این جا از بعضی جهات، مناسب است داستانی را که شاعر معروف، انوری درباره گفتگوی بوته کدو و چنار به شعر درآورده است یادآور شویم:

نشینده ای که زیر چناری کدوئینی

برجست و بر دوید برو بر به روز بیست

پرسید از چنار که تو چند روزه ای

گفتا چنار عمر من افزون تر از دویست

گفتا به بیست روز، من از او فزون شدم

این کاهلی بگوی که آخر ز بهر چیست؟

گفتا چنار: نیست مرا با تو هیچ جنگ

کاکنون نه روز جنگ و نه هنگام داوری است

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان

آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست!

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام که تناسب با بحث ما دارد پایان

می دهیم. امام علیه السلام فرمود: عثمان دو نفر از خادمین خود را سراغ ابوذر فرستاد

و دویست دینار به آنها داد و گفت: به سراغ ابوذر بروید و بگوئید که عثمان به تو

سلام رسانده و می گوید که این دویست دینار را بگیر و مشکلات خود را به

۱. حدید، آیه ۱۳.

کمک آن حل کن. هنگامی که فرستادگان عثمان نزد ابوذر آمدند ابوذر پرسید: آیا به هیچ یک از مسلمانان آنچه را به من عطا کرده، داده است؟ آن‌ها گفتند: نه. گفت: من یکی از مسلمانان هستم برای من آنقدر سزاوار است که برای سایر مسلمانان سزاوار می‌باشد. گفتند: عثمان می‌گوید که این از مال شخصی خود من است و به خداوندی که معبودی جز او نیست ذره‌ای حرام به آن مخلوط نشده و آنچه برای تو فرستاده مال حلال است.

ابوذر گفت: من نیازی به آن ندارم، من امروز را صبح کردم در حالی که از غنی‌ترین مردمم. فرستادگان عثمان گفتند: خداوند تو را به سلامت بدارد ما در خانه تو چیز زیاد و یا حتی کمی که قابل استفاده باشد نمی‌بینیم. گفت: آری زیر این پارچه که می‌بینید یکی دو گرده نان جو است که چند روزی از پختن آن گذشته، من این دینارها را برای چه می‌خواهم؟ نه به خدا سوگند نمی‌پذیرم، تا خداوند بداند گرچه من قادر به چیز کم یا زیادی نیستم ولی غنی به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و عترت هادیان و مهدیین و راضیین و مرضیین او هستم همان کسانی که هدایت به حق می‌کنند و به حق و عدالت حکم می‌نمایند. من اینگونه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: برای پیران بسیار زشت است که دروغ بگویند (آنچه گفتم عین حقیقت بود). بنابراین این دینارها را به عثمان بازگردانید و به او بگویید: من نیازی به این دینارها و آنچه نزد اوست ندارم تا خداوندی که پروردگار من است را ملاقات کنم و او حاکم میان من و عثمان خواهد بود.<sup>۱</sup>

این است معنای غنای معنوی یک انسان آگاه و وارسته.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۸، ح ۵.





# ۲۵۲

مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُورُ وَمُ عَبْدُ اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نما کرد (و پدر را گمراه ساخت).<sup>۱</sup>

---

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر نهج البلاغه می گوید: این گفتار حکیمانه و پرمعنا قبل از آن که نهج البلاغه به وسیله سید رضی گردآوری شود در روایات دیگران آمده است از جمله ابن عبد ربه در عقد الفرید آن را با تفاوتی آورده و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده اند ابن عبدالبر در استیعاب در شرح حال عبدالله بن زبیر، و ابن اثیر در اسد الغابه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).  
اضافه می کنیم: مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب الجمل، قبل از سید رضی همین مضمون را با کمی تفاوت به ضمیمه مطالب دیگری آورده است. (الجمل، ص ۳۸۹).

## شرح و تفسیر

### پسر شوم زبیر!

مطابق آنچه در تاریخ طبری آمده این گفتار پرمعنا را امام علیه السلام زمانی فرمود که در جنگ جمل دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند. علی علیه السلام بر اسب سوار شد و زبیر را صدا زد و او در مقابل امام علیه السلام ایستاد. حضرت فرمود: چه چیز تو را به این جا آورده؟ گفت: تو سبب شدی زیرا من برای تو اهلیت خلافت قائل نیستم و تو اولی از مانمی باشی. علی علیه السلام فرمود: آیا من بعد از عثمان شایسته خلافت نیستم؟ ما تو را از طائفه بنی عبدالمطلب (از طائفه خودمان) می دانستیم تا این که فرزند بد تو به وجود آمد و بین ما و تو جدایی افکند.<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام سخنانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره خودش و زبیر نقل کرد و زبیر از خواب غفلت بیدار شد و از جنگ کناره گیری کرد. وی بعداً به وسیله ابن جرموز کشته شد و امام علیه السلام از قتل او ناراحت گشت.

ولی بنا بر گفته شیخ مفید این سخن را امام علیه السلام بعد از قتل زبیر بیان فرمود و مانعی ندارد امام علیه السلام آن را در دو حالت بیان فرموده باشد.<sup>۲</sup>

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار پرمعناى خود می فرماید: «زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نمو کرد

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۹.

۲. جمل، ص ۳۸۹.

(و پدر را گمراه ساخت)؛ «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُورُومَ عَبْدُ اللَّهِ».

## نکته

### زبیر و عبدالله بن زبیر

زبیر، فرزند عوام و مادرش صفیه، عمه رسول خدا ﷺ بود. در نوجوانی، اسلام را پذیرفت و از افرادی بود که زود اسلام را پذیرفتند. او مرد شجاعی بود و در جنگ‌های اسلامی شجاعت خود را نشان داد. در جنگ‌های متعدد مهمی از جمله بدر، احد، خندق و حنین شرکت داشت و طرفداران او فضائی برای او برشمرده‌اند. او در زمان خلیفه دوم جزء شورای شش نفری او بود و جالب این‌که در آن شورا به علی علیه السلام رأی داد و در جریان سقیفه نیز از مدافعان علی علیه السلام بود ولی مع‌الأسف زندگی او پایان خوبی نداشت چراکه بعد از خلافت ظاهری امیرمؤمنان علی علیه السلام بر اثر حسادت و جاه‌طلبی و تحریک معاویه و سوسه‌های طلحه و همچنین فرزندش عبدالله، بیعت خود را با علی علیه السلام شکست و در جنگ جمل حاضر شد. اما پیش از آغاز جنگ با نصایح علی علیه السلام به اشتباه خود پی برد و از جنگ کناره‌گیری کرد و مردی به نام ابن جرموز او را در یکی از بیابان‌های اطراف بصره به قتل رسانید و هنگامی که این خبر به علی علیه السلام رسید به شدت ناراحت شد و بر عاقبت سوء او تأسف خورد.<sup>۱</sup>

اما فرزندش عبدالله بن زبیر از اولین کسانی بود که بعد از هجرت به مدینه در میان مسلمانان متولد شد علاقه‌مندان به او فضایل زیادی برای وی ذکر کرده، شجاعت او را ستوده و او را از خطبای انگشت‌شمار قریش محسوب داشته‌اند. او در سال شصت و چهار هجری بعد از مرگ یزید، حاکم مصر و حجاز و یمن

۱. درباره زبیر توضیح بیشتری در جلد دوم، صفحه ۲۵۴ ذیل خطبه ۳۱ داده‌ایم.

و خراسان و اکثر شام شد و پایتخت خود را مدینه قرار داد ولی در زمان عبدالملک به دست حجاج بن یوسف ثقفی در حالی که از مدینه به مکه آمده بود کشته شد و این، بعد از آن بود که همه یارانش او را رها کرده بودند و بدنش را مدت‌ها به دار آویزان کردند و این در سال ۷۳ هجری بود.

ابن عبدالبر در کتاب استیعاب می‌نویسد: نامگذاری او به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و حتی گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تولد برای او دعا کرد.

در عین حال، همین عبدالبر می‌نویسد که او صفاتی داشت که با خلافت سازگار نبود. از جمله بخیل و خسیس و بدخلق و حسود بود. او محمد بن حنفیه را از مکه و مدینه بیرون فرستاد و عبدالله بن عباس را به طائف تبعید کرد.<sup>۱</sup> بعضی از مورخان نوشته‌اند که او چهل روز جمعه در نماز جمعه نامی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبرد و درودی بر آن حضرت نفرستاد. هنگامی که مردم به او اعتراض کردند گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خانواده بدی دارد که اگر من درود بر آن حضرت بفرستم مردم به خانواده او علاقه‌مند می‌شوند و سبب خوشحالی آن‌ها می‌گردد.<sup>۲</sup>

و این نشانه نهایت عداوت او با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

ابن ابی‌الحدید در ادامه این سخن می‌نویسد: هنگامی که عبدالله بن زبیر بغض و عداوت خود را درباره بنی‌هاشم آشکار ساخت و نام رسول الله صلی الله علیه و آله را در هیچ خطبه‌ای، نه در روز جمعه و نه در غیر جمعه، نبرد جمعی از نزدیکانش او را سرزنش کردند و این کار را به فال بد گرفتند و او را از عاقبت خطرناک این کار برحذر داشتند. ابن زبیر گفت: والله من آشکارا نمی‌گویم ولی در پنهان نام آن حضرت را می‌برم (و درود می‌فرستم) ولی من دیدم بنی‌هاشم وقتی نام آن

۱. ابن عبدالبر، استیعاب، شرح حال عبدالله بن زبیر؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰۲ به بعد.  
۲. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۹۳.

حضرت برده می شود صورت هایشان گلگون می گردد و گردن ها را می کشند، که نشانه خوشحالی آنهاست. به خدا سوگند من تا می توانم نمی خواهم سرور در قلب آنها وارد شود. به خدا سوگند تصمیم گرفته ام گودالی برای آنها حفر کنم و آتش در آن بیفکنم و آنها را در آتش بسوزانم.<sup>۱</sup>

ممکن است بعضی چنین تصور کنند که قتل پدر عبدالله در واقعه جمل سبب عداوت او شد در حالی که چنین نیست. او قبل از این واقعه نیز در برابر خاندان پیامبر ﷺ و علی علیه السلام عداوت می ورزید و همان طور که امام علی علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا فرموده او یکی از عوامل اصلی انحراف پدرش بود.

حتی از تواریخ استفاده می شود که او از آتش بیاران اصلی جنگ جمل بود از جمله در داستان معروف سگ های حوئب.<sup>۲</sup> روشن می شود که عبدالله بن زبیر چه نقش شیطنت آمیز خطرناکی در برافروختن آتش جنگ داشت. زیرا هنگامی که عائشه صدای سگ ها را شنید و سؤال کرد که آن محل چه نام دارد؟ و به او گفتند: نام آن حوئب است؛ تصمیم بر بازگشت گرفت.

در این جا عبدالله بن زبیر آمد، قسم یاد کرد که این جا حوئب نیست و ما مدت هاست از آن جا گذشته ایم و شاهدانی آورد که گواهی دروغ بدهند که آن جا حوئب نیست.<sup>۳</sup>

حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که وقتی زبیر از جنگ با علی علیه السلام در میدان جنگ جمل منصرف شد فرزندش عبدالله به شدت او را نهی کرد و سرزنش نمود ولی در او اثر نگذاشت.<sup>۴</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲. حوئب منطقه ای بود در مسیر مدینه به بصره و پیامبر اکرم ﷺ روزی به عایشه فرموده بود: گویی من یکی از شما را می بینم که سگ های منطقه حوئب در برابر او پارس می کنند و بترس ای عایشه از این که تو آن زن باشی (زیرا آن مسیر، مسیر گناه و خطر است).

۳. ابن قتیبه در الامامة و السياسة، مطابق نقل بهج الصباغة، ج ۱۲، ص ۷۴.

۴. بهج الصباغة، ج ۵، ص ۲۳۳.

به هر حال رسوایی‌های عبدالله بن زبیر بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و چه تعبیر زیبایی امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلام فوق درباره او کرده است: «ابنه المشئوم؛ فرزند شوم زبیر».

در ضمن، این گفتار حکیمانه پیام مهمی برای همه پدران دارد که مراقب باشند گاه پیوند عاطفی آن‌ها با فرزندشان سبب گمراهی و بدبختی آن‌ها در دنیا و آخرت می‌شود. سخنان گمراه‌کننده آن‌ها را بدون تحقیق می‌پذیرند و مسیر حق را رها می‌سازند و در بیراهه‌های زندگی سرگردان و بدبخت می‌شوند.

قرآن مجید نیز در این زمینه هشدار داده است آن‌جا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، زیان‌کارانند!.<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱. منافقون، آیه ۹.

# ۲۵۲

مَا لَيْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوْلُهُ نُطْفَةٌ، وَآخِرُهُ جِيْفَةٌ، وَلَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی ارزشی بود و سرانجام مرداری  
(گندیده) است. نمی تواند خود را روزی دهد و نه مرگ را از خود دور سازد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها کسی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر مرحوم سید رضی آورده است میدانی در مجمع الامثال می باشد که آن را با همین عبارت از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده سپس اشاره می کند که بعضی از شعرا مانند ابوالعطایه و ابن بسام این مضمون را در اشعار خود آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

## شرح و تفسیر

### با این حال تکبر چرا؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش به متکبران فخر فروش هشدار می دهد که به گذشته و آینده خود بنگرند و این صفت رذیله را از خود دور سازند، می فرماید: «انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی ارزشی است و سرانجام مرداری (گندیده). نمی تواند خود را روزی دهد و نه مر را از خود دور سازد»؛ (مَا لِإِنِّ أَدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوْلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، وَ لَا يَزُوقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ).

شک نیست که انسان امتیازات فراوانی دارد و نسبت به مخلوقات دیگر برتر است و بسیاری از انسانها امتیازات ویژه ای از نظر مال و ثروت و جاه و مقام و شرافت خانوادگی و قدرت جسمانی بر دیگران دارند ولی این امتیازات دلیل بر آن نمی شود که انسان موقعیت خود را فراموش کند و به این و آن فخر بفروشد و به خویشان ببالد و گرفتار صفت رذیله ای شود که مردم را از او و او را از خدا دور سازد.

امام علیه السلام روی چهار نکته برای اثبات کوچکی و حقارت متکبران فخر فروش تأکید می کند، نخست روی آغاز آفرینش انسان تکیه می نماید که نطفه ای است کوچک و ناچیز که بسیاری از افراد از آن اظهار تنفر می کنند و در پایانش هنگامی که از دنیا می رود چند ساعت بعد تبدیل به جیفه گندیده ای می شود.  
آیا این امور باعث افتخار و تکبر است؟



سپس به بیرون وجود او نظر افکنده، می‌فرماید: توان این را ندارد که خود را روزی دهد و نیز مر را از خود دور سازد.

البته ممکن است انسان برای تحصیل روزی، زراعت و دامداری و تجارت داشته باشد ولی اگر خشکسالی شود یا آفتی در زراعت و دام‌ها بیفتد همه سرمایه او بر باد می‌رود. یک طوفان یا آتش‌سوزی ممکن است مال التجاره او را نابود سازد و به تعبیر دیگر تمام این موارد از سوی خداوند روزی‌بخش است. انسان آن را جابه‌جا می‌کند و از آن بهره می‌گیرد. پس هرگز روزی‌دهنده خویش نیست.

مر را هم از طریق درمان بیماری‌ها و رعایت بهداشت ممکن است بتوان چند صباحی به تأخیر انداخت ولی چنین نیست که مر انسان در اختیار خودش باشد. به‌خصوص مر های پیش‌بینی نشده که ناگهان دامن انسان را از دورن یا برون وجودش می‌گیرد و به جهان دیگر می‌فرستد.

گویا این کلام امام علیه السلام برگرفته از آیات قرآن مجید در اواخر سوره واقعه است هر چند قرآن آن را به عنوان دلیلی بر خداشناسی و معاد ذکر کرده ولی امام علیه السلام آن را به صورت دیگری بیان نموده است.

قرآن مجید درباره آغاز وجود انسان می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ \* أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ»؛ آیا از نطفه‌ای که در رحم می‌ریزید آگاهید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریدگاریم».

بعد می‌فرماید: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ»؛ ما در میان شما مر را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد!...».

بعد می‌افزاید: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ...»؛ آیا هیچ درباره آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟! آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟! هرگاه بخواهیم آن را مبدل به گاه درهم کوبیده می‌کنیم که در شگفتی فرو روید!

بعد می‌افزاید: «﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ...﴾؛ آیا درباره‌ی آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟! آیا شما آن را از ابر نازل کرده‌اید یا ما نازل می‌کنیم؟! هرگاه بخواهیم، این آب گوارا را تلخ و شور قرار می‌دهیم؛ پس چرا شکر نمی‌کنید؟!»<sup>۱</sup> در حکمت‌های ۱۲۶ و ۴۱۹ نیز تعبیرات دیگری آمده است که به فخر فروشان و متکبران به شدت هشدار می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید: آغاز و انجام زندگی خود را بنگرید و از ناتوانی‌های خود در برابر حوادث کوچک زندگی باخبر شوید تا از باده‌ی غرور و تکبر سرمست نگردید و راه زندگی را گم نکنید.

شاعر عرب نیز می‌گوید:

مَا بَالُ مَنْ أَوْلَاهُ نُطْفَةً      وَجَيْفَةً آخِرُهُ يَفْخَرُ  
يُصْبِحُ مَا يَمْلِكُ تَقْدِيمَ مَا      يَرْجُو وَلَا تَأْخِيرَ مَا يَحْذَرُ

چرا کسی که آغاز کارش نطفه‌ی بی‌ارزش و آخرش مردار گندیده‌ای است اینقدر فخر فروشی می‌کند؟

صبح می‌کند در حالی که توانایی ندارد آنچه را می‌خواهد به سرعت به دست آورد و آنچه را از آن بیم دارد به عقب اندازد.<sup>۲</sup>

## نکته

### بلای تکبر

از قرآن مجید از داستان ابلیس و آدم علیه السلام گرفته تا قارون عصر موسی علیه السلام و تا سران بت پرست قریش، به خوبی استفاده می‌شود که تکبر و غرور سرچشمه‌ی بزرگترین بدبختی‌هاست.

اولین گناهی که در جهان انجام شد همان نافرمانی ابلیس در برابر خداوند

۱. واقعه، آیات ۵۸-۷۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۵۰.

و حتی اعتراض به حکمت پروردگار بود که سرچشمه‌ای جز تکبر نداشت. سرکشان قریش و بت پرستان مکه نیز به سبب همین رذیله خطرناک در برابر اسلام صف‌آرایی کردند و سرانجام به شکست و ذلت گرفتار شدند. قرآن مجید درباره گمراهان قوم نوح علیهم‌السلام از زبان آن پیغمبر بزرگ می‌گوید:

«وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»؛ و من هر زمان آن‌ها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آن‌ها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند! <sup>۱</sup>.

و درباره ولید بن مغیره مخزومی که راه مبارزه با قرآن را به مشرکان نشان داد می‌فرماید: «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ \* ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ \* فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»؛ بعد چهره در هم کشید و عجلولانه دست به کار شد سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست! <sup>۲</sup>.

سرانجام درباره همه متکبران جهان می‌فرماید: «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»؛ به آنان گفته می‌شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید؛ چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران! <sup>۳</sup>.

از این آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود که یکی از عوامل مهم دوزخی شدن همان استکبار است.

در احادیث نیز نکوهش شدید و گسترده‌ای در مورد کبر و غرور شده از جمله

۱. نوح، آیه ۷.

۲. مدثر، آیات ۲۲-۲۴.

۳. زمر، آیه ۷۲.

در حدیثی که در غررالحکم از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده می خوانیم: «أَحْذَرُ الْكِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّحْمَنِ؛ از تکبر بپرهیزید که سرآغاز طغیانها و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِئٍ شَيْءٌ مِّنَ الْكِبْرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ! قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ؛ در قلب هیچ انسانی چیزی از کبر وارد نمی شود مگر این که به همان اندازه از عقلش کاسته خواهد شد، کم باشد یا زیاد».<sup>۲</sup>

و از این جا روشن می شود که چرا امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلام مورد بحث و در کلمات دیگرش اشاره به ضعف های انسان و نقاط آسیب پذیرش می کند چون او را از مرکب غرور پایین بیاورد و در مسیر صحیح انسانی قرار دهد.

\*\*\*

۱. غررالحکم، ج ۲۶۰۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۸۶.

وَسُئِلَ مَنْ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ،

إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ  
فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ (یرید امرؤ القیس).

از امام علیه السلام پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟

امام علیه السلام فرمود:

شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه نپرداختند تا پیشگام  
آن‌ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: برترین آنها  
همان سلطان گمراه بود.<sup>۱</sup>

منظور امام علیه السلام امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام علیه السلام او را بر همه  
از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هر چند اشعار او محتوای جالبی ندارد).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، روایت مفصلی از امالی ابن درید (صاحب کتاب معروف جمهرة در لغت و متوفای  
۳۲۱ قمری) نقل می‌کند که گفتار حکیمانه بالا بخشی از آن را تشکیل می‌دهد (که نشان می‌دهد قطعاً منبع  
دیگری در اختیار داشته به خصوص این که پیش از سید رضی و گردآوری نهج البلاغه می‌زیسته است).  
(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۱).  
اضافه می‌کنیم که ابن اثیر نیز در کتاب لغت خود موسوم به النهاية در واژه ضل، بخشی از آن را آورده است.

## شرح و تفسیر

### برترین شعرای عرب

همان‌گونه که بعداً اشاره خواهیم کرد در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان که امام علیه السلام مجلس اطعامی برای مؤمنان فراهم کرده بود سخن از شعر و شاعران به میان آمد. بعضی از حاضران از امام علیه السلام پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟ امام علیه السلام در یک جواب کوتاه حکیمانه فرمود: «شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه نپرداختند تا پیشگام آن‌ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: او همان سلطان گمراه بود».

منظور امام علیه السلام امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام علیه السلام او را بر همه از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هرچند اشعار او محتوای جالبی ندارد)؛  
(وَسُئِلَ مَنْ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرَفُ الْغَايَةَ عِنْدَ قَصَبَتَيْهَا، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ (یرید امرأ القیس)).

«حَلْبَةٌ» (بر وزن دفعه) به معنای یک مرحله مسابقه اسب سواری است و گاه به معنای میدان مسابقه تفسیر شده است.

«قَصَبَةٌ» (بر وزن شجرة) در اصل به معنای چوبه نی است و در این جا منظور آن چوبه نی ای است که در آن زمان در آخر مسیر مسابقه بر زمین نصب می‌کردند و هرکس از همه پیشتازتر بود خم می‌شد و آن را برمی‌گرفت و برنده از بازنده به این وسیله شناخته می‌شد.

«الضَّلِيلُ» صیغه مبالغه به معنای شخص بسیار گمراه و بدکار است و این لقب را عرب برای امرؤ القیس انتخاب کرد زیرا او علی‌رغم استعداد فوق‌العاده‌اش در شعر، آلودگی‌های فراوان داشت. حتی بعضی گفته‌اند که او اباحی مسلک بود.<sup>۱</sup> به هر حال گفتار امام علیه السلام به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها آن حضرت در فن خطابه سرآمد بود بلکه در شناسایی اشعار شاعران نیز آگاهی فراوان داشت و دیوانی از آن حضرت امروز در دست ماست که البته اصالت آن ثابت نیست و یا حداقل بخشی از اشعار آن مشکوک است.

مرحوم آیت الله استاد مطهری در کتابش به نام سیری در نهج‌البلاغه تحت عنوان «شاهکارها» به شرح این کلام حکیمانه امام علیه السلام پرداخته و در ابتدا سخنی درباره شعرای فارسی‌زبان دارد، می‌گوید: در زبان فارسی شاهکارهایی وجود دارد: در غزل عرفانی، غزل عادی، پند و اندرز، تمثیلات روحی و عرفانی، حماسه، قصیده و غیره، ولی چنانکه می‌دانیم هیچ‌یک از شعرای ما که شهرت جهانی دارند در همه این رشته‌ها نتوانسته‌اند شاهکار به‌وجود آورند.

شهرت و هنر حافظ در غزل عرفانی، سعدی در پند و اندرز و غزل معمولی، فردوسی در حماسه، مولوی در تمثیلات و نازک‌اندیشی‌های روحی و معنوی، خیام در بدبینی فلسفی و نظامی در چیز دیگر است، و به همین جهت نمی‌توان آن‌ها را با هم مقایسه کرد و میانشان ترجیح قائل شد. حداکثر این است که گفته شود هرکدام از این‌ها در رشته خود مقام اول را واجد است. هریک از این نوابغ اگر احیاناً از رشته‌ای که در آن استعداد داشته‌اند خارج شده‌اند، تفاوت فاحشی میان دو نوع سخن آن‌ها ملاحظه شده است.

شعرای عرب نیز، چه در دوره جاهلیت و چه در دوره اسلام، چنین‌اند. در نهج‌البلاغه آمده است که از علی علیه السلام سؤال شد: شاعرترین شاعران عرب

۱. شرح نهج‌البلاغه مغنیه، ج ۴، ص ۴۷۵.

کیست؟ ایشان جواب دادند:

«أَنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا...».

این شاعران در یک میدان اسب نتاخته‌اند تا معلوم شود کدامیک گوی سبقت را ربوده است.

آنگاه فرمود: «فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَأَلْمَلِكُ الضَّلِيلُ؛ اگر ناچار باید اظهار نظری کرد، باید گفت که آن پادشاه تبهکار (یعنی امرؤ القیس) بر دیگران مقدم است».

سپس در ادامه سخن می‌افزاید: اما از امتیازات برجسته امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه این است که آن حضرت در هر موضوعی وارد می‌شود شاهکار می‌آفریند. در موعظه، حماسه و ...<sup>۱</sup>

نکته اصلی همان است که امام علیه السلام به آن اشاره کرده است. مقایسه کردن دو شخص یا دو چیز با هم در صورتی میسر است که وجه اشتراک زیادی داشته باشند. هرگز نمی‌توان گفت که فلان طبیب داناتر است یا فلان مهندس راه و ساختمان، فلان عالم نحوی برجسته‌تر است یا فلان فقیه و فیلسوف.

شاعران نیز گرچه همه شاعر بودند ولی مسیرهای بسیار مختلفی را می‌پیمودند. بعضی مهارت در غزل‌های عاشقانه داشتند، بعضی در اشعار حماسی، بعضی به دنبال مسائل اخلاقی می‌رفتند و بعضی دیگر قهرمان داستان‌سرایی بودند. بنابراین مقایسه آن‌ها با هم چندان صحیح نیست.

ولی امام علیه السلام بعد از ذکر این نکته برای این که سؤال‌کنندگان را بی‌پاسخ نگذارد اشاره به امرؤ القیس فرمود که در مجموع، شاعری بسیار قوی و صاحب قریحه فوق‌العاده شعری بود. هرچند زندگانی‌اش آلوده به انواع فجایع بود و از آن‌جا که شاهزاده بود و بعد از پدرش جای او را گرفت امام علیه السلام به عنوان «الملك الضلیل؛ پادشاه گمراه» همان لقبی که در عرب بعد از اسلام مشهور بود از او یاد فرمود.

۱. سیری در نهج البلاغه، ص ۲۳.



## نکته‌ها

## ۱. شأن ورود این گفتار حکیمانه

در بعضی از کتب، شأن ورودی برای این سخن حکیمانه ذکر شده است و آن این‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام شب‌های ماه رمضان گروهی از مؤمنان را دعوت می‌کرد و با افطار از آن‌ها پذیرایی می‌نمود ولی با آن‌ها غذا نمی‌خورد (ظاهراً علتش این بود که غذای امام علیه السلام ساده‌تری بود) هنگامی که مراسم افطار پایان می‌گرفت برای آن‌ها خطبه می‌خواند و موعظه می‌کرد.

شب‌ها از شب‌ها هنگامی که غذا می‌خوردند سخن از شعرا به میان آمد. هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدند امام علیه السلام برای آن‌ها خطبه‌ای خواند و در ضمن خطبه‌اش چنین فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّ مَلَكَ أَمْرِكُمُ الدِّينُ وَعِصْمَتِكُمُ التَّقْوَى وَزِينَتِكُمُ الْأَدَبُ وَحُضُونُ أَعْرَاضِكُمُ الْجِلْمُ؛ بدانید ملاک کار شما دین است و مایه نگهداری شما تقواست، زینت شما ادب و حافظ آبروی شما علم است».

سپس امام علیه السلام رو به ابوالاسود کرد و فرمود: درباره چه موضوعی بحث می‌کردید؟ (گفتگوی ایشان درباره مقایسه شاعران با یکدیگر بود) آنگاه فرمود: بگو ببینم کدام یک از شاعران تواناتر است؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ابوداود ایادی. (و بعضی از اشعار آن را به عنوان گواه ذکر کرد).

امام علیه السلام فرمود: چنین نیست. عرض کردند: چه کسی در نظر شما از دیگران برتر است؟ امام علیه السلام فرمود: «لَوْ رُفِعَتْ لِلْقَوْمِ غَايَةٌ فَجَرُّوا إِلَيْهَا مَعًا عَلِمْنَا مِنَ السَّابِقِ مِنْهُمْ؛ اگر برای آن‌ها میدان مسابقه‌ای تهیه می‌شد و همگی در آن مسابقه واحد شرکت می‌کردند تا به هدف برسند می‌دانستیم کدام یک از آن‌ها تواناترند».

سپس افزود: «وَلَكِنْ إِنْ يَكُنْ فَالَّذِي لَمْ يَقُلْ عَنْ رَعْبَةٍ وَلَا رَهْبَةٍ؛ ولی اگر بنا شود انتخابی صورت گیرد برترین آن‌ها کسی است که نه به دلیل علاقه (به مالی) شعر سروده و نه از ترس کسی».

عرض کردند: ای امیرمؤمنان! او چه کسی بود؟ فرمود: پادشاه گمراه و مجروح. عرض کردند: ای امیرمؤمنان! منظور امرؤ القیس است؟ فرمود: آری منظورم هموست.

سپس سخن حاضران و امام علیه السلام پیرامون شب قدر بود.<sup>۱</sup>

این که امام علیه السلام امرؤ القیس را به عنوان ذو القروح (صاحب جراحات‌ها) معرفی می‌کند بعضی گفته‌اند که به دلیل زخم‌هایی است که در جنگ‌ها بر بدن او نشست و بعضی گفته‌اند: به دلیل این است که در پایان عمرش گرفتار آبله شد و با همان بیماری از دنیا رفت و بعضی گفته‌اند: به دلیل لباس زهرآگینی بود که برای او فرستادند، هنگامی که پوشید بدن او مجروح شد و از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

## ۲. امرؤ القیس کیست؟

در نام اصلی او اختلاف کرده‌اند ولی معروف به حُنْدُج و پدرش حجرکندی بود. او از شعرای معروف زمان جاهلیت بود. تولد او را سال پانصد میلادی و مر او را سال پانصد و چهل نوشته‌اند (هفتاد سال قبل از بعثت). پدرش بر قبیله بنی‌اسد و قطفان حکومت می‌کرد و هنگامی که کشته شد او برای گرفتن انتقام خون پدر و به دست آوردن مقامش قیام کرد. از مخالفانش شکست خورد و از قیصر روم مدد خواست. قیصر او را گرامی داشت و حکومت فلسطین را به او سپرد و در پایان عمرش همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم به عقیده بعضی با مرض آبله از دنیا رفت.

او در کودکی به لهُو و لعب مشغول بود و با ولگردان و دزدان عرب معاشرت داشت. هنگامی که پدرش باخبر شد او را از این کار بازداشت ولی او نپذیرفت. از این رو او را به منطقه‌ای در حضرموت تبعید کرد که وطن پدران و عشیره او بود

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۵۳ ذیل حکمت مورد بحث.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۲؛ شرح معلقات سبع، تألیف عبدالمحمد آیتی.

در حالی که بیست سال داشت. پنج سال در آنجا اقامت کرد سپس با یاران خود به سوی قبیله‌های عرب رفت و پیوسته به شرب خمر و لهو و لعب مشغول بود تا زمانی که بنی‌اسد بر پدرش شوریدند و او را کشتند. این خبر هنگامی که امرؤالقیس مشغول نوشیدن شراب بود به او رسید. گفت: خدا رحمت کند پدرم را، در کوچکی مرا رها کرد و در بزرگی انتقام خونش را به گردن من انداخت. امروز مستم ولی فردا مستی وجود ندارد. امروز شراب است و فردا امر و فرمان. بعد قیام کرد تا انتقام خون پدرش را از بنی‌اسد بگیرد. اما چیزی نگذشت که یارانش از اطراف او پراکنده شدند و ناچار به پادشاه روم پناه برد. او هم حکومت فلسطین را به وی واگذار کرد. امرؤالقیس هنگامی که به سوی فلسطین می‌رفت به انقره (آنکارا) رسید. در جسمش زخم‌هایی پدیدار شد. ناچار در آنجا متوقف گشت و چیزی نگذشت که از دنیا رفت.

در این‌که او چه دینی داشت در میان دانشمندان گفتگوست ولی شاید صحیح این باشد که او عقیده مزدک را داشت.

دیوان کوچکی منسوب به او باقی مانده است که در آن شعر معروف او که جزء معلقات سبع است درج شده و شعرا بهترین شعر او را همین شعر می‌دانند. معلقات سبع، هفت قصیده بود که عرب جاهلی به عنوان بهترین اشعار عرب، انتخاب و به دیوار کعبه آویزان کرده بودند که بعد از ظهور اسلام برداشته شد. اشعار مزبور مخصوصاً قصیده امرؤالقیس که به اصطلاح، برترین آنهاست مجموعه‌ای از ابراز عشق و علاقه به دخترانی است که مورد علاقه او بودند و پر از کلمات پیچیده و نام مکان‌های نامأنوس است.

به هر حال تعبیر امام علیه السلام به «ملک ضلیل؛ پادشاه گمراه و بی‌بندوبار» به دلیل همان چیزی است که در شرح حال او آوردیم.<sup>۱</sup>

۱. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۱؛ شرح معلقات سبع، تألیف عبدالمحمد آیتی. برای توضیح بیشتر ر.ک: دانشنامه بزرگ اسلامی، ماده امرؤالقیس.

۳. تمسک امام علیه السلام به اشعار پرمعنای عرب

در نامه‌ها و خطبه‌های نهج البلاغه گاه امام علیه السلام به اشعاری از شعرای نامدار تمسک می‌جوید که در نوع خود کم‌نظیر است.

از جمله آن‌ها شعر معروف اعشی است که در خطبه شفشقیه آمده است:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا      وَيَوْمَ حَيَانَ أَخِي جَابِرِ  
بسی فرق است تا دیروزم امروز      بسی مغموم و دی شادان و پیروز  
و شعر دیگری در خطبه ۲۵:

لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنِّي      عَلَى وَضْرٍ مِنْ ذَا الْإِنْتَاءِ قَلِيلِ  
به جان پدر نیکو کارت - ای عمرو! - سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن  
پیمان دارم.

اشاره به این‌که بر اثر بی‌وفایی و سستی اصحابم سلطه من بر قلمرو حکومت کم شده است.

و در جای دیگری از همین خطبه می‌فرماید:

هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ      فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ  
اگر آن‌ها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تند)، به سوی  
تو می‌آیند!

اشاره به سواران بنی‌فراس می‌کند که مردانی شجاع بودند و می‌فرماید: ای  
کاش به جای این کوفیان سست، هزار نفر از سواران بنی‌فراس در اختیار من بودند.

همچنین در خطبه ۳۳ می‌خوانیم:

أَدَمَّتْ لَعْمَرِي شُرْبَكَ الْمَحْضَ صَابِحاً  
وَأَكَلَكِ بِالزُّبْدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرَا  
وَنَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَ لَمْ تَكُنْ  
عَلِيّاً وَ حُطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدَ وَ السُّمْرَا

به جان خودم سوگند، هر صبح از شیر خالص صاف نوشیدی و به قدر کافی از سرشیر و کره و خرما بدون هسته خوردی و از غذاهای لذیذ به طور کامل بهره گرفتی.

و ما به تو عظمت بخشیدیم، در حالی که بزر نبودی! و در اطراف تو با اسب و نیزه پاسداری دادیم (و نگهداری ات کردیم، ولی تو قدر این نعمت را نشناختی). اشاره به بی وفایی و حسادت قریش می کند و خدمت هایی که بنی هاشم به قریش کردند.

و در خطبه ۳۵ می فرماید:

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللَّوِيِّ فَلَمْ تَسْتَيِّنُوا النَّصْحَ إِلَّا ضَحَى الْغَدِ  
من در سرزمین منعرج اللوی، دستور خود را دادم (ولی شما گوش ندادید) و اثر آن را صبح فردای آن روز درک کردید.

اشاره به نافرمانی در مورد حکمیت و پیامدهای شوم آن کرده و می فرماید: من دستورات لازم را به شما دادم ولی گوش ندادید و گرفتار پیامدهای آن شدید. در خطبه ۱۶۲ نیز آمده است:

وَدَعَّ عَنْكَ نَهْبًا صِيحَ فِي حَجْرَاتِهِ وَلَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ  
سخن از غارت هایی که در گذشته واقع شد را رها کن و از غارت امروز سخن بگو (اشاره به خلافت اسلامی به وسیله معاویه و دار و دسته منافقان مورد تهدید قرار گرفته).

در نامه ۳۶ نیز می فرماید:

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنِّي صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبُ  
يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَى بِي كَابَةٌ فَيْشَمَتَ عَادٍ أَوْ يَسَاءَ حَبِيبِ  
امام عليه السلام در این اشعار که ضمن پاسخ به برادرش عقیل بن ابی طالب آورده است اشاره به این نکته می کند که بعضی از فرماندهان لشکرم خیانت کردند

و فرار را بر قرار ترجیح دادند و من جز صبر در برابر این حوادث ناگوار چاره‌ای ندارم و سعی می‌کنم دشمن از ناراحتی من باخبر نشود که موجب خوشحالی او می‌گردد.

در نامه ۴۵ نیز آمده است:

وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيَّتَ بِبِطْنَةٍ      وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقَدِّ

این درد، تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم‌هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد.

امام علیه السلام این شعر را در نامه عثمان بن حنیف که در میهمانی پرزرق و برق یکی از ثروتمندان بصره شرکت کرده بود آورده است.

در نامه ۶۴ نیز از آن حضرت می‌خوانیم:

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَاخَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ      بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَعْوَارٍ وَ جُلْمُودٍ

لشکریانی دارم که به استقبال تندباد تابستانی می‌شتابند که آن‌ها را (دشمنان خود را) با سنگ‌ریزه‌ها و در میان غبار و تخته‌سنگ‌ها درهم می‌کوبند.

این سخن را امام علیه السلام در پاسخ نامه معاویه نوشت که حضرت را تهدید به جنگ کرده بود.

\*\*\*

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَازَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ،  
فَلَا تَتَّبِعُوهَا إِلَّا بِهَا.

امام علیؑ فرمود:

آیا آزاد مردی پیدا نمی‌شود که این ته‌مانده غذا را به اهلیش واگذارد؟ بدانید  
وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منابع دیگری که برای این کلام حکیمانه ذکر می‌کند مجمع الامثال میدانی  
و غررالحکم آمدی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۳).

## شرح و تفسیر

### تنها بهای وجود انسان

امام علیه السلام با تعبیر گویایی اشاره به بی ارزش بودن مواهب مادی و دنیوی و پرازش بودن وجود انسان می فرماید: «آیا آزادمردی پیدا نمی شود که این ته مانده غذا را به اهلش واگذارد؟ بدانید وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید»؛ (أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا).

«لماظه» که غالب شارحان نهج البلاغه به ضم لام ذکر کرده اند و تنها بعضی به فتح لام نوشته اند به معنی باقی مانده غذا در دهان است که انسان پس از فرو بردن لقمه با زبان خود آن را از اطراف دهان جمع می کند و فرو می برد و گاه زبانش را بر لب ها می کشد که اگر چیزی از غذا مانده آن را نیز جمع کند، و این تشبیه بسیار گویایی است که امام علیه السلام در مورد بی ارزش بودن مواهب مادی دنیا فرموده است. اشاره به این که اقوام زیادی به این دنیا آمده اند و از مواهب آن بهره برده اند و غذاهای آن را خورده اند گویا ته مانده آن به شما رسیده است، اصل آن ارزشی نداشته تا چه رسد به ته مانده آن.

تعبیر به «حر» اشاره به این دارد که تنها آزادگان می توانند خود را از قید و بند دنیای مادی رها سازند ولی آن ها که اسیر شهوات و زرق و برق ها هستند هرگز نمی توانند به آسانی خود را از عشق به دنیا رها سازند و برای رسیدن به آن دست به هر کاری می زنند.



تعبیر «لاهلها» (برای اهل دنیا) اشاره به این است که افراد کوتاه فکر و بی همتی هستند که گوهر گران بهای روح و جان انسانی را به متاعی قلیل و مال و مقام بی ارزش می فروشند؛ دنیا را برای آن‌ها واگذارند.

شک نیست که هرگز منظور امام علیه السلام ترک سعی و تلاش برای زندگانی آبرومندانه و کفاف و عفاف نیست چراکه بدون چنین زندگی ای انسان حریت و آزادی ندارد و ناچار می شود تن به ذلت و وابستگی به دیگران بدهد و همچنین جوامع فقیر و نیازمند که همواره وابسته و ذلیل در چنگال دیگران اند بلکه منظور غرق شدن در مواهب مادی و فروختن شرافت انسانی خود برای به دست آوردن مال و مقام دنیاست.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن و برای تکمیل آن می فرماید: به یقین برای وجود و جان شما بهایی جز بهشت وجود ندارد آن را به غیر بهشت نفروشید. بهشت یعنی کانون رحمت الهی، آن‌جا که همه مواهب مادی و معنوی جمع است و زشتی های دنیا و آسیب هایش به آن‌جا راه ندارد بهشت یعنی کانون رضا و خشنودی پروردگار، مرکز پاکان و نیکان و عالمان و مجاهدان و شهیدان گران قدر. بهشت یعنی محلی که پذیرایی کنندگانش فرشتگان و الامقام الهی هستند و همشینانش انبیا و اولیای الهی. بهشت یعنی پیوستن به ابدیت قرب خداوند و بهره گیری از انواع جمال و جلال پروردگار. بهشت یعنی جایی که حتی یک کلام رکیک بر زبان کسی جاری نمی شود ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا﴾ \* إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا. آری وجود انسان آن‌چنان پرارزش است که اگر تمام دنیای مادی را بخواهیم با آن موازنه کنیم برابری ندارد.

در روایت معروف هشامیه امام کاظم علیه السلام همین نکته به شکل دیگری بیان شده است آن‌جا که می فرماید: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ حَطْرًا أَمَّا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا؛ گران قدرترین مردم کسی

است که دنیا را ارزشی برای وجود خود نمی‌شمرد. آگاه باشید! که وجود شما بهایی جز بهشت ندارد پس آن را به غیر بهشت نفروشید»<sup>۱</sup>.

## نکته‌ها

### ۱. هدف امام علیه السلام از نکوهش دنیا

بارها گفته‌ایم که اگر در آیات و روایات اسلامی نکوهش دنیا می‌شود و سخن از بی‌ارزش بودن آن به میان می‌آید هدف این نیست که مسلمین را به ترک دنیا و زندگی آمیخته با رهبانیت سوق دهند بلکه به سبب این است که غالب انسان‌ها به‌طور طبیعی تمایل فوق‌العاده‌ای به مظاهر مادی دنیا دارند و شیبه وسیله نقلیه‌ای هستند که در سراسیابی قرار گرفته که اگر بخواهند نیروی محرک آن را تشدید کنند خطر سقوط، حتمی است. در این جا باید راننده ماهر از عامل بازدارنده‌ای استفاده کند تا وسیله نقلیه از کنترل او خارج نشود.

اضافه بر این، در عصر امیرمؤمنان علیه السلام و همچنین ائمه هدی علیهم السلام فتوحات اسلامی سبب انتقال غنائم فراوانی به داخل سرزمین‌های اصلی یعنی حجاز و عراق و شام شده بود و به همین دلیل گروهی به عیش و نوش و مسابقه در تجمل پرستی روی آورده بودند؛ در این جا لازم بود به آن‌ها پی‌درپی هشدار داده شود تا خود را به زخارف دنیا نفروشند و غرق در مادیات نشوند و خدا و دین را فراموش نکنند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است می‌خوانیم: «فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغْمِي وَ يَصِمُّ وَ يَبْكُمْ وَ يَذِلُّ الرَّقَابَ؛ دنیا را رها کن چراکه عشق به دنیا انسان را کور و کر و گنگ می‌کند و او را ذلیل می‌سازد»<sup>۲</sup>.

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

در کتاب غررالحکم از همان حضرت نقل شده که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا يَفْسِدُ الْعُقْلَ وَيَصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَيُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛ حب دنیا عقل و خرد را فاسد و قلب را در برابر شنیدن گفتار حکمت آمیز کر می کند و موجب کیفرهای دردناک می شود».<sup>۱</sup>

## ۲. ارزش وجود انسان

انسان سرمایه ای در اختیار دارد که بسیار پرازش است و این سرمایه همان روح الهی و نفس شریف انسانی و عمری است که خدا در دنیا به او ارزانی داشته است.

همان گوهر شریفی که فرشتگان در برابر آن سجده کردند و به سبب آن، خداوند مقام خلیفه الهی به بشر داد.

این سرمایه را با هیچ ارزش مادی و دنیوی نمی توان برابر ساخت. حتی اگر تمام دنیای مادی را با آن همه ثروت و مقام و وسیله رفاهی و زرق و برق به انسان بدهند و روح الهی اش را از او بگیرند گرفتار خسران شدیدی شده است. و همان گونه که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا فرمود، هیچ ثمن و بهایی جز بهشت برین و قرب پروردگار نمی تواند در برابر آن قرار گیرد.

قرآن مجید نیز به این معنا اشاره کرده آن جا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این صورت که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده

۱. غررالحکم، ج ۸۵۷.

حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ! <sup>۱</sup>.

ولی افسوس که بسیاری قدر این سرمایه بزرگ را نمی‌شناسند و آن را به بهای ناچیزی به مصداق «وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» می‌فروشند.

می‌گویند: یکی از گران‌بهاترین گوهرهای دنیا گوهری بود که یکی از گردشگران آفریقا آن را در دست کودکانی دید که در کوچه و بازار با آن بازی می‌کردند. چیز کمی به آن‌ها داد و آن را گرفت. کودکان خوشحال بودند ولی نمی‌دانستند چه گوهر عظیمی را از دست داده‌اند. حال دنیاپرستانی که خود را به ارزش‌های قلیل جهان می‌فروشند حال همان کودکان است.

\*\*\*

---

۱. توبه، آیه ۱۱۱.

مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا.

امام علیه السلام فرمود:

دو گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند: طالب علم و طالب دنیا.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر بعد از آن که این کلام نورانی را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل می‌کند می‌افزاید: کلینی نیز آن را در کتاب کافی از سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ» و سپس آن را از صدوق به سندش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و ابن عبد ربه نیز آن را در عقد الفرید از ابن عباس ذکر کرده و روشن است که همه آن‌ها به ریشه وحی الهی باز می‌گردد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۳).

## شرح و تفسیر

### دو کس هرگز سیر نمی‌شوند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو گروه اشاره می‌کند که هرگز سیر نمی‌شوند، می‌فرماید: «دو شخص گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند: طالب علم و طالب دنیا»؛ (مَنْهُمَا مَنْ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا).  
واژه «منهوم» از ماده «نَهَم» (بر وزن دهن) به معنای سیری ناپذیر بودن و اشتهای شدید به چیزی داشتن است. منهوم به معنای کسی است که این‌گونه شده است.

اما این‌که طالبان علم هرگز از طلب علم سیر نمی‌شوند به این دلیل است که اولاً علم، حد و مرزی ندارد و به فرموده قرآن: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup> و در جای دیگر تمام معلومات انسان را در مقابل مجهولات، ناچیز می‌شمارد و می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup>.

و در مورد علم خداوند و حقایق جهان هستی می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، این‌ها همه تمام می‌شود ولی کلمات

۱. یوسف، آیه ۷۶.

۲. اسراء آیه ۸۵.

خدا پایان نمی‌گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است»<sup>۱</sup>.  
ثانیاً علم، نشاط‌آور است، روح را صیقل می‌دهد و در واقع غذای اصلی روح آدمی است و به همین دلیل طالبان علم هرگز از علم سیر نمی‌شوند بلکه هر مرحله‌ای را که طی کنند خواهان مرحله بالاتری هستند.

این سخن معروف است که بعضی از بزرگان در عین محرومیت مادی هنگامی که بعضی از مسائل پیچیده علمی را می‌گشودند به قدری لذت می‌بردند که می‌گفتند: «أَيْنَ الْمُلُوكِ وَأَبْنَاءِ الْمُلُوكِ مِنْ هَذِهِ اللَّذَّةِ؟ كَجَا هَسْتَنْد پادشاهان و شاهزادگان که ببینند چنین لذتی از که ما می‌بریم».

نیز در زمان‌های گذشته بسیاری از دانشمندان تن به مسافرت‌های طولانی می‌دادند که بسیار مشکل‌آفرین بود تا محضر بعضی از اساتید را درک کنند و حتی گاه به یک روایت از روایات معصومین علیهم‌السلام برسند.

و اما طالبان دنیا نیز در عشق به دنیا و زرق و برق و مواهب مادی آن آنقدر حرص و ولع دارند که با هیچ‌چیز سیر نمی‌شوند و به گفته شاعر:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه      همچنان در بند اقلیمی دگر

می‌دانیم که جغرافی دانان در گذشته تمام کره زمین را به هفت اقلیم تقسیم می‌کردند و شاعر به این نکته اشاره می‌کند که اگر همه زمین را به دنیاپرست بدهند باز هم سیر نمی‌شود و مایل است دست به کرات آسمانی دیگر بیندازد. به همین دلیل در حدیث معروفی از امام کاظم علیه‌السلام آمده است: «مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ، كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ؛ مَثَلُ دُنْيَا، مَثَلُ آبِ دَرِيَا سْتِ كِه هَرْچِه اِنْسَانِ تَشْنَه اَز اَن بِنُوشْد، عَطْشِ او بِيَشْتَرِ مِي شُود، بِه حَدِّي كِه او رَا مِي كَشْد»<sup>۲</sup>.

۱. لقمان، آیه ۲۷.

۲. تحف العقول، ص ۳۹۶.

این گونه افراد که هرگز از دنیا سیر نمی شوند گرفتار بلاهای متعددی خواهند شد.

از جمله گرفتار طول امل و آرزوهای دور و دراز می شوند و آخرت را به کلی فراموش می کنند همان گونه که در حدیث معروف نبوی و علوی آمده است: «أُمَّمَا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ».<sup>۱</sup>

اضافه بر این، آرامش روح و جسم را به کلی از دست می دهند و اگر روزی بخشی از دنیایشان به خطر بیفتد به زمین و زمان بد می گویند و گاه دست به خودکشی می زنند.

علاوه بر همه این ها چون دنیا، دار مزاحمت است و هر کسی به بیش از حد نیاز خود برسد با خواسته های دیگران مزاحمت دارد، دشمنی و عداوت بسیاری را برای خود می خرد. حسودان نیز این گونه افراد را راحت نمی گذارند و پیوسته در انتظار زوال نعمت آن ها هستند.

ولی آن ها که قانع اند و اهل کفاف و عفاف اند از همه این آثار سوء و مرگبار در امان اند.

\* \* \*

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۳.



الإيمانُ أَنْ تُؤثِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ، وَ أَلَّا  
يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ، وَ أَنْ تَتَّقِيَ، اللَّهُ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ.

امام عليه السلام فرمود:

ایمان آن است که راست‌گویی را در آن جا که به زیان توست بر دروغ‌گویی در آن جا  
که به سود توست مقدم داری و این که گفتارت بیش از عملت نباشد و به هنگام  
سخن گفتن دربارهٔ دیگران تقوای الهی را پیشه کنی.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این گفتار حکیمانه را در کتاب خود آورده‌اند ابن شمس الخلافة (متوفای ۶۲۲) در کتاب الآداب  
(الآداب النافعة بالالفاظ المختارة الجامعة) است که آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده است. (مصادر  
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).

## شرح و تفسیر

### حقیقت ایمان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه حقیقت ایمان را در ضمن سه چیز که از مظاهر ایمان به خدا هستند بیان کرده است:

نخست می‌فرماید: «ایمان آن است که راست‌گویی را در آن‌جا که به زیان توست بر دروغ‌گویی در آن‌جا که به سود توست مقدم داری»؛ (الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكُذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ).

بسیار می‌شود که انسان اگر در بیان حقیقتی، راستی را برگزیند زیان‌هایی دامن او را می‌گیرد. مثل این‌که سؤال کنند: تو چیزی به فلان شخص که از دنیا رفته است بدهکاری؟ و او حقیقتش را بگوید که آری فلان مبلغ را بدهکارم. این اعتراف گرچه ظاهراً به زیان گوینده است و دروغ گفتن به سود اوست ولی قطعاً این صدق و راستی از نشانه‌های ایمان به خدا و روز قیامت می‌باشد.

یا این‌که تصادفی موجب خسارت شده و شخص می‌داند مقصر بوده است اگر تقصیر خود را بپوشاند و دروغ بگوید نفع مادی می‌برد ولی اگر حق را آشکار سازد گرفتار زیان می‌شود ولی این زیان در حقیقت منفعت است و از نشانه‌های ایمان می‌باشد.

قرآن مجید نیز دروغ گفتن را نشانه بی‌ایمانی شمرده آن‌جا که می‌فرماید: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ تنها کسانی

دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری،) دروغ‌گویان واقعی آن‌ها هستند!»<sup>۱</sup>

نیز در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که کسی از آن حضرت پرسید: آیا شخص باایمان ممکن است (لغزش پیدا کند و) آلوده زنا شود؟ فرمود: امکان دارد. عرض کرد: ممکن است آلوده سرقت گردد؟ فرمود: گاه ممکن است چنین شود. عرض کرد: ممکن است دروغ بگویید؟ فرمود: نه. (مگر نمی‌دانی؟) خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>

در واقع راست‌گویی گاه همچون داروی تلخ شفابخش است و دروغ همچون غذای مطبوع زیان‌بار. انسان عاقل آن داروی شفابخش را رها نمی‌کند و به سراغ آن غذای زیان‌بار نمی‌رود.

البته شکی نیست که در مواردی، امر، دایر بین اهم و مهم است یعنی راست‌گویی سبب به خطر افتادن جان یا منافع مهم مسلمانی می‌شود. مثل این که یک ناصبی متعصب و مسلح از انسان سؤال کند: آیا تابع مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هستی؟ که اگر راستش را بگوید سلاح به روی او می‌کشد. به یقین این‌گونه موارد از کلام امام علیه‌السلام مستثنی است همان‌گونه که در باب تقیه به آن اشاره شد.

یا این که برای اصلاح ذات‌البین اگر مجبور به دروغ شویم مجاز است زیرا اصلاح ذات‌البین مهم‌تر از راست‌گویی است. البته تفاوتی نمی‌کند که نفع و زیان، مربوط به خود انسان باشد یا مربوط به انسان دیگری. اگر مصلحت اهمی ایجاب کند از قاعده کلی مورد بحث که امام علیه‌السلام به آن اشاره فرمود مستثنی است.

به هر حال اصل اساسی این است که انسان همیشه صدق و راستی را پیشه

۱. نحل، آیه ۱۰۵.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۶۳، ح ۴۷.

کند هر چند به زیان او تمام شود ولی این قاعده موارد استثنایی هم دارد و آن در جایی است که مصلحت مهم‌تر از مصلحت صدق به خطر می‌افتد. مرحوم علامه مجلسی در جلد دوم بحارالانوار، صفحه ۱۲۲ ذیل همین روایت به‌عنوان شرح و بیان می‌فرماید: ممکن است منظور امام علیه السلام از ضرر، در این گفتار حکیمانه ضرری باشد که تقیه در آن روا نیست.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ دومین نشانه ایمان می‌رود و می‌فرماید: «این که گفتارت بیش از عملت نباشد»؛ (وَأَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ).

بسیارند کسانی که سخن از نیکی‌ها و خوبی‌ها و صفات برجسته انسانی، بسیار می‌گویند اما عملشان هماهنگ با آن نیست و این نشانه ضعف ایمان آن‌هاست. مؤمنان حقیقی آنچه را می‌گویند انجام می‌دهند و ای بسا اعمالشان فراتر از گفتارشان است.

به تعبیر دیگر اگر انسان به چیزی که می‌گوید اعتقاد راسخ داشته باشد حتماً عمل او با آن هماهنگ خواهد بود و اگر نبود، نشانه عدم اعتقاد راسخ به آن گفتار است.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾.<sup>۱</sup>

در بعضی از نسخه‌های نهج البلاغه به جای «عَمَلِك»، «عِلْمِك» آمده است که در این صورت مفهوم کلام امام علیه السلام چنین می‌شود: نباید انسان بیش از آنچه می‌داند سخن بگوید. همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾.<sup>۲</sup>

در آیات و روایات اسلامی نکوهش شدیدی از «قول به غیر علم» شده چراکه

۱. صف، آیات ۲ و ۳.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

این کار سرچشمه اختلافات و مشکلات فراوان و گمراهی افراد و نزاع‌ها می‌شود.

بنابراین هرکدام از این دو نسخه واقعیت داشته باشد مفهوم صحیحی دارد هر چند بعضی از شارحان نهج البلاغه نسخه «عَمَلِك» را نادرست پنداشته‌اند.

آنگاه نشانه سوم و آخر را بیان می‌کند و آن این‌که «به‌هنگام سخن گفتن درباره دیگران تقوای الهی را پیشه کنی»؛ «وَأَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ».

اشاره به این‌که غیبت نکنید، تهمت نزنید، حق کسی را با سخنانتان باطل نسازید، عیب بر مسلمانی ننهید و او را با سخن نیش‌دار نیازارید. خلاصه، تقوای الهی را در نظر داشته باشید و تمام این جهات را رعایت کنید.

در تفسیر کلام مذکور دو احتمال دیگر نیز داده شده است: نخست این‌که هنگامی که می‌خواهی سخنی از دیگری نقل کنی رعایت تقوای الهی کن و سخن او را بی‌کم و کاست و بدون اضافه نقل کن.

دیگر این‌که در برخورد با سخنان دیگران تقوا پیشه کن و فوراً گفتار آن‌ها را نفی نکن؛ درست بیندیش، اگر گفتار صحیحی است بپذیر و جدال و مراء نکن و از روی حسادت به نفی سخنان صحیح دیگران اقدام مکن.

ولی معنای نخست مناسب‌تر به نظر می‌رسد هر چند جمع میان هر سه معنا نیز امکان‌پذیر است.

\*\*\*



يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْأَفَةُ فِي التَّدْبِيرِ.

امام عليه السلام فرمود:

مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می‌کند تا آن جا که (گاه)

آفت انسان در تدبیر اوست.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت ۱۶) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت؛ (قال الرضی: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرِوَايَةِ تَخَالَفِ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: همین معنا با عبارت دیگری در حکمت ۱۵ (طبق متنی که ما انتخاب کرده ایم حکمت شانزدهم است). گذشت: «تَذَلُّ الْأُمُورِ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْخُتْفُ فِي التَّدْبِيرِ» و در ذیل آن حکمت منابع متعددی برای آن ذکر کرده از جمله مرحوم ابن شعبه در تحف العقول و جاحظ در المائة المختارة و همچنین شیخ مفید در ارشاد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).

## شرح و تفسیر

### مقدرات بر تدبیر ما پیشی می‌گیرد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به تأثیر نافذ مقدرات کرده، می‌فرماید: «مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می‌کند تا آن‌جا که (گاه) آفت به سبب تدبیر (انسان) به وجود می‌آید»؛ **«يَغْلِبُ الْمَقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْآفَةُ فِي التَّدْبِيرِ»**. مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت ۱۶) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت»؛ **«قال الرضي: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرَوَايَةٍ تَخَالَفَ هَذِهِ الْأَلْفَاظَ»**. «مقدار» در این جا به معنای مقدرات و اندازه‌گیری‌های الهی است. واژه «حتی» در واقع برای بیان غایت و سرانجام چیزی است. این گفتار حکیمانه در واقع سه پیام دارد:

پیام اول این‌که: ما را با مسأله خدانشناسی و توحید افعالی پروردگار آشنا تر می‌سازد. هنگامی که می‌بینیم برای انجام کاری نقشه‌های فراوان می‌کشیم، مشورت بسیار و مدیریت کافی می‌کنیم ولی به آن نمی‌رسیم آگاه می‌شویم که پشت این دستگاه خلقت، دست با عظمتی است که چرخه جهان را می‌چرخاند و در واقع این کلام شبیه چیزی است که در گفتار حکیمانه دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده بود: **«عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ»**.<sup>۱</sup>

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.



پیام دوم پیام توکل بر خداست و آن این که تنها به تقدیر و تدبیر و قوت فکر خود اعتماد نکنیم بلکه در همه چیز و در هر کار توجه به مسبب الاسباب داشته باشیم و از او مدد بخواهیم و کمک بگیریم.

پیام سوم این که: غرور بر ما غلبه پیدا نکند. هنگامی که می بینیم صاحب قدرت ظاهری شده ایم و گروه عظیمی سر بر فرمان ما هستند و مشاوران تیزهوشی داریم که در همه کار به ما کمک می کنند مبادا غرور، ما را بگیرد و از خدا غافل شویم. چرا که گاه می بینیم همه اسباب فراهم است ولی کاری از پیش نمی رود. یعنی مقدرات طرح دیگری برای ما ریخته و تلاش های ما در برابر تقدیر الهی همچون نقش بر آب است.

مرحوم مفید در کتاب ارشاد این کلام حکمت آمیز را با مقدمه ای به این شرح نقل می کند: هنگامی که «شاه زنان» دختر کسری اسیر شد و او را خدمت امام امیر مؤمنان علیه السلام آوردند آن حضرت از او پرسید: بعد از داستان ابرهه و لشکر فیل و نابودی آن در کنار کعبه (هنگامی که جریان به گوش پدرت رسید) چه شنیدی؟ او گفت: این سخن را از او شنیدم که می گفت: هنگامی که خداوند بر کاری غالب شود تمام طمع ها در برابر آن ذلیل می شوند و هنگامی که مدت حیات کسی سر آمده باشد مر او در چاره اندیشی های اوست.

امام علیه السلام فرمود: چه سخن زیبایی پدرت گفته است. آری. سپس فرمود: «تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ»<sup>۱</sup>.

این جمله همان چیزی است که در حکمت ۱۶ گذشت و هماهنگ با گفتار حکیمانه مورد بحث است.

شعرای عرب در این زمینه اشعار متعددی گفته اند. ابوتمام می گوید:

وَرَكَبَ كَأَطْرَافِ الْأَسِنَّةِ عَرَسُوا      عَلَىٰ مِثْلِهَا وَاللَّيْلُ تَسْطُو غَيَاهِبُهُ  
لَأَمْرٍ عَلَيْهِمْ أَنْ تَتَّمَ صُدُورُهُ      وَلَيْسَ عَلَيْهِمْ أَنْ تَتَّمَ عَوَاقِبُهُ

۱. ارشاد مفید، ص ۱۵۹ (مطابق نقل علامه شوشتری در بهج الصباغة).

سوارانی بودند که همچون سرنیزه‌ها در برابر مخالفانشان صف کشیدند در حالی که تاریکی شب غلبه داشت.  
 آن‌ها به دنبال مقصدی بودند که آغازش به دست آن‌ها بود ولی پایانش از دست آن‌ها خارج.<sup>۱</sup>

شاعر فارسی زبان نیز می‌گوید:

دیده‌ای باید سبب سوراخ کن      تا حجب را برکنند از بیخ و بن  
 تا مسبب بیند اندر لا مکان      هرزه داند جهد و اکساب و دکان  
 از مسبب می‌رسد هر خیر و شر      نیست اسباب و وسائط ای پدر  
 جز خیالی منعقد بر شاهراه      تا بماند دور غفلت چند گاه  
 بابا افضل کاشانی نیز در این زمینه می‌گوید:

سعی تو کلید قفل مشکل نشود

تقدیر به تدبیر تو باطل نشود

گر هر دو جهان خواسته باشند چه سود

چیزی که خدا نخواست حاصل نشود

قابل توجه این‌که در غررالحکم، کلام حکیمانه دیگری در کنار این کلام نقل شده که مفسر و مؤید آن است، می‌فرماید: «یجری القضاء بالمقادیر علی خلاف الاختیار و التدبیر؛ قضای الهی همراه مقدرات، برخلاف اختیار و تدبیر ما جریان می‌یابد».<sup>۲</sup>

شک نیست که منظور امام علیه السلام از بیان این‌گونه کلمات این نیست که انسان دست از تدبیر و تلاش و کوشش برای رسیدن به مقاصد مشروع و مطلوب بردارد و همه چیز را به مقدرات بسپارد بلکه منظور این است که ضمن هرگونه تلاش و کوشش مراقب باشد که ماوراء نقشه و تدبیر او نقشه و تدبیر کس دیگری است، از او غافل نگردد، دل به او بندد و پیروزی‌ها را از او بطلبد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۷۶.

۲. غرر الحکم، ح ۱۷۹۱.



## الْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ تَوْأَمَانِ يُنتَجِبُهُمَا عُلُوُّ الْهَمَّةِ.

امام علیه السلام فرمود:

بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلوبی هستند که از همت بلند متولد می شوند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر از جمله کسانی که این گفتار حکیمانه را از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند، ابن معتر (متوفای ۲۹۶) در کتاب البدیع است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).  
اضافه می‌کنیم که ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید (ج ۲، ص ۱۴۳) و راغب اصفهانی (متوفای ۵۰۲) در محاضرات الادباء (ج ۱، ص ۲۷۶) نیز آن را آورده‌اند.

## شرح و تفسیر

### بردباری و ترک شتاب

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به اهمیت حلم و بردباری و ترک شتاب در کارها و سرچشمه این دو صفت برجسته اشاره کرده، می فرماید: «بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد می شوند»؛ (الْحِلْمُ وَالْإِنَاةُ تَوْأَمَانِ يُنتِجُهُمَا عُلُوُّ الْهَمَّةِ).

جالب این که ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید شأن ورودی برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده و آن این که یکی از بزرگان ایران خدمت امام علیه السلام رسید. آن حضرت پرسید: بهترین پادشاهان شما نزد شما چه کسی بود؟ او در پاسخ عرض کرد: اردشیر در کشورداری پیشگام بود ولی بهترین روش را انوشیروان داشت. امام علیه السلام سؤال کرد: کدام یک از فضایل اخلاقی در وی برجسته تر بود؟ عرض کرد: بردباری و عدم شتاب در کارها. امام علیه السلام فرمود: این دو، همچون فرزندان دوقلویی هستند که از علو همت متولد می شوند.<sup>۱</sup>

«حلم» همان بردباری در مقابل سفیهان و افراد بی منطق و همچنین در برابر متخلفان و گنهکارانی که گناه سنگینی ندارند و ترک مجازات آنها می باشد. «اناة» به معنای شتاب نکردن در انجام کارها پیش از دقت کافی در اطراف و جوانب آن و به تعبیر دیگر صبر و حوصله تا روشن شدن تمام جوانب کار

۱. عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۴۳.

و همچنین شتاب نکردن در مجازات بدکاران.

البته این دو، قرابت و نزدیکی با هم دارند و به همین دلیل امام علیه السلام این‌ها را به منزله فرزندان دو قلو ذکر کرده است که در عین دوگانگی، دارای شباهت زیادی هستند.

اما علو همت به معنای شخصیت والا و برجسته، و بلندنظری و سعه صدر است. بدیهی است کسی که دارای چنین صفتی است هرگز در برابر سفیهان و اکنش نشان نمی‌دهد بلکه با تحمل و بردباری، می‌گذرد همان‌گونه که قرآن درباره صفات مؤمنان فرموده است: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»<sup>۱</sup>.  
نیز افرادی که دارای علو همت و سعه صدرند در کارها شتاب نمی‌کنند بلکه تمام جوانب را در نظر می‌گیرند تا اقدام نسنجیده‌ای که موجب پشیمانی است صورت نگیرد.

همان‌گونه که قرآن مجید درباره حضرت سلیمان علیه السلام می‌گوید: هنگامی که سلیمان پیام هدهد را درباره مردم سرزمین سبا شنید، گفت: «سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ ما تحقیق می‌کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغ‌گویان هستی؟<sup>۲</sup>.

سپس نامه‌ای برای آن‌ها فرستاد و با آن‌ها اتمام حجت کرد و این نشان می‌دهد که او در کارها هرگز شتاب نمی‌کرد.

و درباره خبری که ولید بن مغیره از طائفه بنی المصطلق داد که آن‌ها اسلام را رها کرده و مرتد شده و به مقابله با فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته‌اند قرآن می‌فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق

۱. فرقان، آیه ۶۳.

۲. نمل، آیه ۲۷.

کنید، مبادا به گروهی، از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!».<sup>۱</sup>

در این آیه ضمناً اشاره به نتیجه منفی شتاب بدون تحقیق نیز شده است و آن، آسیب رساندن به بی‌گناهان و ندامت و پشیمانی است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْأَنَاةُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ ترک شتاب از سوی خداست و عجله از شیطان است».<sup>۲</sup>

البته این دستور مربوط به مواردی است که مسائل روشن نیست و نیاز به تأمل و دقت و تدبیر دارد. اما هنگامی که راه، روشن و برنامه معین باشد و تردیدی در صحت آن نباشد باید عجله کرد و فرصت را غنیمت شمرده و به بهانه‌های واهی از دست نداد.

همانگونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صَلَاةٍ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَلْيُبَادِرْ لَّا يَكْفَاهُ عَنْ ذَلِكَ؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر کار خیر یا کمک به خویشاوند (یا غیر خویشاوند) گرفت باید عجله کند و آن را انجام دهد زیرا از طرف راست و چپ او دو شیطان حاضر می‌شوند و او را وسوسه می‌کنند».<sup>۳</sup>

در حکمت ۳۶۳ نیز آمده بود: «مِنَ الْخُرْقِ الْمَعَاجِلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ؛ عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات و از دست دادن امکانات، بعد از فرصت، از نادانی است».

\*\*\*

۱. حجرات، آیه ۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۱۲.

## الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ.

امام علیؑ فرمود:

غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه نقل نمی‌کند جز این که می‌گوید: در مجمع الامثال میدانی چنین آمده است: «للعبد جهد العاجز». سپس می‌افزاید: به یقین «للعبد» غلط و «لغیبة» به جای آن صحیح است. (به خصوص این که واژه للعبد در این جمله هیچ مفهوم صحیحی ندارد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).  
 اضافه می‌کنیم: زمخشری آن را در ربیع الابرار (ج ۲، ص ۳۳۲) ضمن جمله‌های حکیمانه دیگری از امام علیؑ نقل کرده و نیز ابن طلحة شافعی آن را در مطالب السؤل (ص ۲۰۳) آورده است.

## شرح و تفسیر

### غیبت نشانه ناتوانی است

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و پرمعنا به یکی از عیوب مهم غیبت اشاره کرده می‌فرماید: «غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است»؛ (الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ).

اشاره به این‌که تنها فرومایگان و افراد پست و ناتوان به سراغ غیبت می‌روند چراکه اگر انسان در خود، توانایی و استعداد پیشرفت ببیند به جای این‌که با غیبت مقام کسی را خدشه‌دار کند خودش می‌کوشد و به آن مقام و برتر از آن می‌رسد ولی چون عاجز و ناتوان و فرومایه است سعی می‌کند به وسیله غیبت آبروی دیگری را در انظار عموم بریزد. از این رو امام علیه السلام می‌فرماید: غیبت، آخرین تلاش افراد ناتوان است.

در میان گناهان کبیره کمتر گناهی است که همانند غیبت، نشانه پستی و ضعف و زبونی و ناجوانمردی باشد.

به تعبیر دیگر، آن‌ها که پشت سر مردم به مذمت و عیب‌جویی می‌پردازند و آبرو و حیثیت افراد را با افشای عیوب پنهانی، که غالب مردم به یکی از این عیوب گرفتارند، می‌برند، و آتش حسد و کینه خود را به این وسیله فرو می‌نشانند، افرادی ناتوان و فاقد شخصیت‌اند که حتی در مبارزه بی‌دلیل و ظالمانه خود شهامت ندارند و تمام قدرتشان این است که از پشت خنجر بزنند.



## نکته

## غیبت و آثار شوم آن

در تعریف غیبت، در میان ارباب لغت و همچنین در کتب فقهیه و کلمات علمای اخلاق، تفسیرهای گوناگونی دیده می‌شود که در واقع همه آنها به یک چیز برمی‌گردد.

مرحوم شیخ انصاری از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که اخبار معصومین علیهم‌السلام و اجماع فقها دلالت بر این دارد: حقیقت غیبت این است که از دیگری در غیاب او چیزی بگوید که اگر بشنود ناراحت شود.<sup>۱</sup>

گاه گفته می‌شود که غیبت، افشای عیوب و گناهان پنهانی افراد در غیاب آنها نزد کسانی است که از آن آگاهی ندارند و این که بعضی از عوام می‌گویند: آنچه گفتیم، صفت اوست غیبت نیست؛ اشتباه روشنی است. زیرا غیبت همان بیان صفت زشت پنهانی در غیاب افراد است و اگر صفت آنها نباشد مصداق تهمت و بهتان می‌باشد و نیز آنچه بعضی از عوام می‌گویند: حاضریم همین مطلب را نزد خود شخص بگوییم؛ این هم اشتباه دیگری است که خیال می‌کنند اگر چیزی واقعیت داشته باشد غیبت نیست.

به هر حال، شدیدترین تعبیر درباره غیبت در قرآن مجید آمده و درباره هیچ گناهی چنین تعبیری دیده نمی‌شود و آن این که غیبت‌کننده همچون کسی است که گوشت برادر مرده خود را بخورد: ﴿أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾<sup>۲</sup>.

اشاره به این که آبروی انسان مانند گوشت تن اوست و غیبت‌کننده گویی گوشت تن برادر مسلمانش را می‌خورد و غایب و بی‌دفاع بودن او به منزله مردن اوست.

۱. مکاسب محرمه، شیخ انصاری، بحث غیبت.

۲. حجرات، آیه ۱۲.

در روایات اسلامی نیز شدیدترین تعبیر درباره غیبت دیده می شود و از میان روایات فراوانی که درباره غیبت در منابع مختلف آمده همین دو روایت که در ذیل می آوریم کافی است:

در حدیث قدسی آمده است که خداوند به موسی بن عمران علیه السلام خطاب کرد و فرمود: «مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ مُصِرًّا عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و از غیبت توبه نکرده و بر آن اصرار ورزیده باشد، نخستین کسی است که وارد دوزخ می شود».<sup>۱</sup> و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَالْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ غیبت، حسنات را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد و نابود می کند».<sup>۲</sup>

مشکل مهم غیبت چند چیز است:

نخست این که انگیزه های بسیار متنوعی دارد از قبیل خودخواهی و حسد و کینه توزی و جاه طلبی و ریاکاری و انتقام جویی و سخریه و استهزاء و مانند آن. در ذیل روایت قبل چنین آمده است: «وَأَصْلُ الْغَيْبَةِ تَتَوَعُّ بِعَشْرَةِ أَنْوَاعٍ شَفَاءٍ غَيْظٍ وَمَسَاعِدَةٍ قَوْمٍ وَتُهْمَةٍ وَتَصَدِيقِ خَبَرٍ بِلَا كَشْفِهِ وَسُوءِ ظَنٍّ وَحَسَدٍ وَسُخْرِيَّةٍ وَتَعْجَبٍ وَتَبْرُؤٍ وَتَزْيِينٍ؛ اصل غیبت از ده چیز ریشه می گیرد: فرو نشانیدن خشم، کمک کردن (نامشروع) به گروهی، متهم ساختن افراد، تصدیق کردن خبری بدون اطلاع، داشتن سوء ظن، حسد، استهزاء و سخریه، اظهار تعجب، ناراحتی و خودستایی».

مشکل دیگر غیبت این است که به قدری رواج یافته که قبح آن در نظرها از

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۵.

۲. همان، ص ۲۵۷، ج ۴۸.

بین رفته است و گاه ثقل بسیاری از مجالس می شود و حتی افراد ظاهراً باتقوا آلوده آن می شوند و همین امر، خطر آن را بیشتر می کند.

مشکل دیگر این که کسی که به غیبت گوش فرا می دهد در گناه غیبت کننده شریک است و ای بسا یک نفر غیبت کند و ده ها نفر در مجلس باشند و سخن او را بشنوند و اعتراض به او نکنند و همه در این گناه شریک شوند.

مشکل چهارم این که غیبت از گناهی است که جنبه حق الناس دارد و چنان نیست که تنها با آب توبه بتوان آن را شست بلکه باید از غیبت شونده حلیت طلبید و وای به حال کسی که غیبت افرادی را کرده و آن افراد از دنیا رفته اند که حلیت طلبیدن غیر ممکن شده است. در این گونه موارد دستور داده شده که برای آن افراد تا می تواند استغفار کند و کار خیر انجام دهد شاید از او راضی شوند.

مشکل دیگر این که غیبت آثار اجتماعی شومی دارد و تنها یک رذیله اخلاقی شخصی نیست. غیبت سبب می شود حس اعتماد در جامعه ضعیف گردد و همکاری افراد با یکدیگر کم شود. افراد جامعه به یکدیگر بدبین گردند و پیوندهای اخوت و محبت و دوستی و همکاری سست شود.

### حق الناس یا حق الله؟

در این که آیا غیبت یک حق الهی است یا مردمی در میان فقها گفت و گو است آن ها که آن را حق الله می دانند به روایاتی استدلال می کنند که می گوید: برای رهایی از عواقب غیبت استغفار برای صاحبش کافی است. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَفَّارَةُ الْإِغْتِيَابِ؟ قَالَ: تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِمَنْ اغْتَيْبْتَهُ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ؛ از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند: کفاره غیبت چیست؟ فرمود: کفاره اش این است که هر زمان به یاد غیبت شونده افتادی برای او استغفار کنی.»<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۴.

آن‌ها که آن را حق الناس می‌دانند به روایاتی استدلال می‌کنند که می‌گوید: تا غیبت شونده راضی نشود خداوند غیبت کننده را نمی‌آمرزد. از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ غیبت کننده بخشوده نخواهد شد تا غیبت شونده او را عفو کند»<sup>۱</sup>.

ولی با توجه به این که قرآن مجید غیبت را تشبیه به خوردن گوشت برادر بعد از مرگ او کرده و می‌دانیم که هر جنایتی بر میت حق الناس است و دیه دارد بنابراین، تشبیه مذکور، حق الناس بودن غیبت را تأیید می‌کند.

به علاوه، هم در روایات آمده و هم عقل حاکم است که آبروی انسان مانند مال و جان اوست و هرگاه کسی صدمه‌ای بر مال و جان کسی وارد کند، تا جبران نکند یا حلیت نطلبد در امان نخواهد بود. همین طور است درباره آبروی او، که گاه ارزش آن از مال و جان هم بیشتر است.

البته اگر غیبت به گوش غیبت شونده نرسد و شخص غیبت کننده آن را نزد اشخاصی که در حضور آنان غیبت کرده، جبران نماید مثلاً بگوید: اشتباه کردم، معلوم نیست او دارای چنین صفاتی باشد و به علاوه اگر هم چنین باشد ای بسا ما از او بدتریم؛ خلاصه آبروی از دست رفته او را جبران نماید، درست مثل کسی که خسارتی در غیاب کسی به مال او زده و در همان جا آن را جبران می‌کند؛ در چنین صورتی نیازی به طلبیدن حلیت نیست.

دعای معروف روز دوشنبه امام سجاد علیه السلام نیز به خوبی نشان می‌دهد که غیبت حق الناس است.

البته جای تردید نیست که اگر حلیت طلبیدن سبب فتنه و فساد یا اذیت و آزار بیشتری شود باید از آن صرف نظر کرد و به دعا و استغفار و کار خیر قناعت نمود و شاید همان گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار گفته، ممکن است به

۱. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۱.

این وسیله جمع میان اخبار شود یعنی اخباری که می‌گوید: باید حلیت طلبید، مربوط به جایی است که منشأ فتنه و فساد و اهانتی نشود و اخباری که می‌گوید: استغفار کافی است، ناظر به جایی است که منشأ چنین اموری گردد.<sup>۱</sup> البته در هر حال غیبت کننده باید در پیشگاه خدا از گناه خود توبه و استغفار کند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که اگر غیبت به غیبت شونده برسد گناه مضاعفی خواهد بود یک گناه این که آبروی او را در میان جمعی برده و گناه دیگر این که او را آزار داده و غمگین ساخته است.

البته سزاوار است هنگامی که غیبت کننده برای عذرخواهی، توأم با تواضع و ندامت نزد غیبت شونده می‌آید، او هم محبت کند و از خطای او درگذرد تا مسأله به طور کامل پایان یابد.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۲.



## رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ.

امام علیه السلام فرمود:بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می خورند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که مثل همین مضمون در حکمت ۲۶۰ آمده و سپس می افزاید: قبل از سید رضی، ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده و میدانی نیز آن را در مجمع الامثال آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵).

اضافه می کنیم که همین مضمون در حکمت ۱۱۶ نیز ضمن بیان مطالب دیگر (مانند حکمت ۲۶۰) آمده است.

## شرح و تفسیر

### بی‌اعتنائی به تعریف و تمجید

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه حکیمانه به کسانی که مورد مدح و تمجید از سوی این و آن قرار می‌گیرند هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می‌خورند»؛ (رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ). درست است که باید افراد نیکوکار را تشویق کرد و عالمانی را که علم آن‌ها سبب پیشرفت جامعه انسانی اسلامی شده مورد تمجید قرار داد ولی گاه این تعریف و تمجیدها آفاتی را نیز به دنبال دارد که باید از آن پرهیز کرد.

نخست این‌که در بسیاری از اوقات سبب کبر و غرور می‌شود و شخص تمجید و تعریف شده پیش خود فکر می‌کند که سرآمد افراد جامعه است همه باید به او احترام بگذارند و در برابر او سکوت کنند و گوش به فرمانش باشند، و می‌دانیم که غرور و خودبرتربینی یکی از مهلکات است.

دیگر این‌که گاه این تعریف و تمجیدها سبب می‌شود که انسان در مسیر تکامل متوقف گردد. شخص تعریف و تمجید شده به خود می‌گوید: حال که همه پذیرفته‌اند من دارای صفات برجسته و فوق‌العاده‌ای هستم چه دلیلی دارد که بیش از این به خود زحمت دهم؟

مشکل دیگری که گاه از این تعریف و تمجیدها ناشی می‌شود این است که حسادت مخالفان را برمی‌انگیزد و به عداوت و دشمنی آن‌ها دامن می‌زند



و سبب می‌شود که آن شخص را به هر وسیله‌ای که ممکن است ضعیف و ناتوان سازند و از اعتبار و حیثیتش بکاهند.

به همین دلیل باید در هرچیز از جمله مدح و ثنای دیگران اعتدال را رعایت کرد و افراد کم‌ظرفیت و پرظرفیت را به تناسب حالشان مورد مدح و تشویق قرار داد.

واژه «مفتون» از ماده «فَتَن» (بر وزن متن) به گفته بسیاری از ارباب لغت در اصل به معنای قراردادن طلا در کوره است تا خالص و ناخالص شناخته شود سپس این واژه به معنای آزمایش و امتحان به‌طور عام بکار رفته است. ولی در قرآن مجید در معانی متعددی استفاده شده است: آزمایش (عنکبوت، آیه ۲)، فریب دادن (اعراف، آیه ۲۷)، بلا و عذاب (انفال، آیه ۲۵)، شرک و بت پرستی و مانع ایمان آوردن افراد شدن (انفال، آیه ۳۹)، اضلال و گمراه ساختن (مائده، آیه ۴۱) و شکنجه کردن (ذاریات، آیه ۱۳).

ولی ظاهراً تمام این معانی به همان ریشه‌ای باز می‌گردد که به آن اشاره شد. واژه «فتنه» نیز در معانی مذکور به کار رفته و اما در مورد کلام امام علیه السلام منظور از «مفتون» شخص فریب‌خورده است یعنی بسیارند کسانی که فریب تعریف و تمجیدها را می‌خورند و از راه راست منحرف می‌شوند.

در این جا به دو نکته باید توجه کرد:

نخست این که همان‌گونه که در شرح سند این گفتار حکیمانه اشاره شد مرحوم سید رضی آن را در سه مورد از کلمات قصار آورده است: یکی در این جا و دو مورد دیگر در حکمت‌های ۱۱۶ و ۲۶۰. ممکن است این تکرار به دلیل مشغله‌های زیاد آن بزرگوار و طول زمان تألیف این کتاب نورانی بوده که گاه فراموش می‌کرده جمله‌ای را قبلاً آورده است، و باز تکرار می‌نموده و ممکن است به سبب اهمیتی که به این سخن داده تکرار آن را مناسب دانسته است.

نکته دیگر این که در بعضی از نسخ نهج البلاغه این گفتار حکیمانه آخرین کلمه قصار است و هجده کلمه قصار بعدی ذکر نشده است در حالی که در نسخه‌های دیگر چنین نیست شاید به این دلیل که مرحوم سید رضی بعداً آن‌ها را ملحق ساخته و در همه نسخه‌ها نبوده است.

## نکته

### مدح و تمجید در حد اعتدال

شک نیست که باید نیکوکاران را به سبب نیکی‌هایشان مورد تشویق و تقدیر قرار داد همان‌گونه که بدکاران مورد نکوهش قرار می‌گیرند.

خداوند متعال در قرآن مجید یاران پیشگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و کسانی را که بعداً به آن‌ها ملحق می‌شوند و مسیر صحیح آن‌ها را در پیش می‌گیرند مورد تقدیر قرار داده، می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود شد و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ! <sup>۱</sup>.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در عهدنامه معروف مالک اشتر به مالک چنین توصیه می‌کند: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ؛ هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می‌شود که نیکوکاران

۱. توبه، آیه ۱۰۰.

در نیکی‌هایشان بی‌رغبت شوند و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند». و این امر دلیل روشنی دارد: زیرا هنگامی که نیکوکاران به سبب نیکی‌هایشان مدح و ثنا شوند و یا - آنگونه که در دنیای امروز معمول است - جوایزی به آنها داده شود، هم آنها تشویق به ادامه راه می‌شوند و هم دیگران به راه نیک دعوت خواهند شد. همین‌گونه است در مورد نکوهش بدکاران یا مجازات آنها، که هم سبب خودداری آنها از تکرار آن اعمال در آینده می‌شود و هم دیگران عبرت می‌گیرند.

ولی این کار - همانند هر کار دیگر - اگر از حد اعتدال بیرون رود آثار سوئی خواهد داشت. مدح و ثنای زیاد، اسباب غرور و غفلت و عجب و خودبرتربینی و عوارض فاسد این صفات رذیله می‌گردد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در همان عهدنامه مالک اشتر، قبل از ذکر جمله‌هایی که پیش‌تر آمد به مالک خطاب کرده، می‌فرماید: «ثُمَّ رَضُّهُمْ عَلَيَّ إِلَّا يُطْرُقُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ آنان را طوری تربیت کن که ستایش بیهوده از تو نکنند و تو را برای اعمالی که انجام نداده‌ای، تمجید ننمایند! زیرا کثرت مدح و ثنا، خودپسندی و عجب به بار می‌آورد و انسان را به تکبر و غرور نزدیک می‌سازد».

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «لَوْ مَشَى رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ بِسَيْفٍ مُرْهَفٍ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يُثْنِيَ عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ؛ هرگاه کسی به دیگری با شمشیر تیز حمله کند بهتر از آن است که او را در پیش رو مدح و ثنا گوید»<sup>۱</sup>. روایات در این زمینه بسیار است و حتی دستور داده شده که هرگاه انسان با چنین صحنه‌ای مواجه شد به خدا پناه برد.

امیر مؤمنان علیه السلام درباره صفات پرهیزکاران در خطبه همام می‌فرماید: «إِذَا زُكِّيَّ

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۵۶.

أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي  
 بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاعْفِرْ لِي مَا  
 لَا يَعْلَمُونَ!؛ هرگاه یکی از آن‌ها را مدح و ستایش کنند از آنچه درباره او گفته شده  
 به هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران به خود آگاه‌ترم و پروردگارم به اعمال  
 من از من آگاه‌تر است. بارالها! مرا به سبب نیکی‌هایی که به من نسبت می‌دهند  
 مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آن‌ها گمان می‌کنند قرار ده و گناہانی را که من  
 دارم و نمی‌دانند ببخش.»

\*\*\*

الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش. (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است).<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی در اینجا سخن مبسوطی دارد که متن و شرح آن ذیلاً خواهد آمد.

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در کتاب مصادر برای این گفتار حکمت‌آمیز ذکر کرده غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی آورده است. سپس می‌افزاید: در کلمات و خطبه‌های امام علیه السلام در این زمینه مطالب زیادی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵).

## شرح و تفسیر

### دنیا وسیله است نه هدف

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه موقعیت واقعی دنیا را در عبارت کوتاهی بیان کرده، می‌فرماید: «دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش. (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است)»؛  
(الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا).

نکته مهمی که امام علیه السلام در این جا یادآوری می‌کند نگاه‌های مختلفی است که به دنیا می‌شود.

توضیح این‌که: گاه در نظر بعضی افراد، روایاتی که در مدح دنیا آمده و آن را مزرعه آخرت یا دار عافیت و یا به منزله دانشگاه شمرده، با روایاتی که در ذم آن آمده متناقض است. در حالی که هرگز چنین نیست. اگر دنیا را برای دنیا بخواهیم، دنیای مذموم و نکوهیده است و اگر دنیا را ابزاری برای رسیدن به آخرت و مزرعه‌ای برای کشت بذر نیکی‌ها و معارف بدانیم ممدوح است و سرای نمونه. امام علیه السلام در کلام گران‌بهای دیگری در نهج‌البلاغه همین معنا را با تعبیر دیگری بیان کرده است؛ در خطبه ۸۲ می‌فرماید: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَ تَهْ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ؛ کسی که دنیا را وسیله بصیرت قرار دهد او را بینا می‌سازد و کسی که به آن به‌عنوان هدف نگاه کند نابینایش می‌کند».

مرحوم سید رضی در شرح این کلام در خطبه هشتاد و دو تعبیر جالبی دارد

می گوید: «وَإِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ ﷺ: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ» وَجَدَ تَحْتَهُ مِنْ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ، مَا لَا تُبْلَغُ غَايَتُهُ وَلَا يُدْرَكُ غَوْرُهُ، لَا سِيَّمَا إِذَا قَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ «أَبْصَرَ بِهَا» وَ «أَبْصَرَ إِلَيْهَا» وَاضِحاً نَبِيَّراً، وَعَجِيباً بَاهِراً! صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ؛ اگر به درستی انسان در این سخن امام ﷺ که می فرماید: کسی که با آن بنگرد بینایش می کند، دقت کند، در آن، معنای شگفت آور و مفهوم ژرفی خواهد یافت که هرگز به عمق آن نتوان رسید، به ویژه اگر جمله «مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» (کسی که به دنیا بنگرد و منتهای آرزویش را دنیا قرار دهد کورش خواهد کرد) در کنار جمله قبل گذاشته شود؛ در این صورت فرق واضحی میان آن دو خواهد یافت، فرقی روشن و شگفت انگیز و آشکار. درود و سلام خدا بر او باد).

به تعبیر دیگر اگر به دنیا از نظر جنبه های مادی آن نگاه شود مرکز تزاخم و تعارض و انواع زشتی هاست و اگر به جنبه های معنوی که به وسیله دنیا می توان به آن ها دست یافت نگاه شود هیچ گونه تعارض و تزاخمی نیست و همه انسان ها با هم در مسیر روشنی می توانند به سوی زندگی جاویدان و پرافتخار سرای دیگر از آن کوچ کنند.

و در خطبه ۲۰۳ آمده است که امام ﷺ می فرماید: «فَفِيهَا اخْتَبَرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ؛ شما در دنیا آزمایش می شوید و برای غیر آن، آفریده شده اید». قرآن مجید همین مطلب را با بیان شفاف دیگری ذکر کرده است آن جا که می فرماید: «﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛ آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟!»<sup>۱</sup>

اشاره به این که اگر سرای آخرتی بعد از دنیا نبود این زندگی عبث و بیهوده بود و همان گونه که در تفسیر نمونه در ذیل این آیه آمده است این جمله کوتاه

۱. مؤمنون، آیه ۱۱۵.

و پرمعنی یکی از زنده‌ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می‌کند، و آن این که: اگر به‌راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود؛ زیرا زندگی این جهان، با تمام مشکلاتی که دارد و با این همه تشکیلات، مقدمات و برنامه‌هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی‌معنی می‌باشد.

این موضوع، درست به آن می‌ماند که طفلی در شکم مادر صاحب عقل و هوش کامل گردد، از خود سؤال می‌کند: چرا آفریدگار، مرا در این جا زندانی کرده است؟ این دست و پا این چشم و گوش برای چیست و به چه منظوری آفریده شده است؟ در این ظلمات ثلاث و در میان مستی خون و آب، وجود من چه فایده‌ای دارد؟

ولی هنگامی که به او بگویند: در این جا پرورش می‌یابی و به زودی وارد دنیای وسیعی می‌شوی که فضایی باز و آفتابی درخشان، نه‌رهایی جاری و باغ‌هایی پرگل و پرتراوت دارد و در آن جا می‌توانی به تحصیل علم و دانش و انواع تفریحات سالم بپرداز، باور می‌کند که زندگی دوران جنینی بیهوده و عبث نیست.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. برای توضیح بیشتر به جلد ۱۴ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون تحت عنوان «مرگ، نقطه پایان زندگی نیست» مراجعه کنید.



إِنَّ لِبَنِي أُمَيَّةٍ مِرْوَدًا يَجْرُونَ فِيهِ، وَ لَوْ قَدْ اِخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ  
ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضَّبَاعُ لَعَلَبَتْهُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

بنی امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به تاخت و تاز مشغول باشند و همین که بین  
آن‌ها اختلاف افتاد دشمنان ضعیف کفتار صفتشان آن‌ها را فریب می‌دهند  
و بر آنان پیروز می‌شوند.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: «مَرُود» در این جا  
مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از ماده «إِرواد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن  
و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح‌ترین و جالب‌ترین تعبیرات است گویا

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه ذکر نکرده ولی صدر آن در نهایت ابن اثیر  
و همچنین در لسان العرب آمده است. ذکر آن در این دو کتاب لغت معروف، دلیل بر شهرت آن است.  
در مصنف ابن ابی شیبہ (ج ۸، ص ۶۱۲) نیز این کلام بدون ذکر از بنی امیه آمده است. همچنین در  
کنز العمال منقی هندی (ج ۵، ص ۷۹۹).

امام علیه السلام مهلتی را که آن‌ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می‌روند اما هنگامی که به آن هدف رسیدند نظم آن‌ها به هم می‌خورد؛ (قال الرضیُّ: والمِرْوَدُ هنا مِفْعَلٌ من الإِروادِ وهو الإِمهالُ والإِظهارُ وهذا من أفصحِ الكلامِ وأغرَبِهِ فكانه علیه السلام شَبَّه المُهَلَّةَ التي هم فيها بالمِضمارِ الذي يجرون فيه إلى الغايةِ فإذا بلغوا مُنقَطِعها انتقضَ نظامُهم بعدَها).

## شرح و تفسیر

### پایان عمر بنی امیه

امام علیه السلام در این گفتار حساب شده خود پیش بینی روشنی درباره آینده بنی امیه کرده، می فرماید: «بنی امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به تاخت و تاز مشغول باشند و همین که بین آنها اختلاف افتاد دشمنان ضعیف گفتار صفتشان آنها را فریب می دهند و بر آنان پیروز می شوند»؛ (إِنَّ لِيْنِي أُمَّيَّةَ مَرُوداً يَجْرُونَ فِيهِ، وَ لَوْ قَدْ اٰخْتَلَفُوا فَيَمَّا بَيْنَهُمْ ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضُّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ).

همان گونه که مرحوم سید رضی گفته: «مَرُود» (بر وزن مکتب)<sup>۱</sup> به معنای مهلت است و «يَجْرُونَ» به معنای حرکت به سوی مقصد می باشد. «كَادَتْهُمْ» از ماده «کید» به معنای فریب دادن است و «الضُّبَاعُ» جمع «ضَبْع» به معنای گفتار است.

امام علیه السلام پیش بینی روشنی درباره آینده تاریخ بنی امیه کرده است و همان گونه که پیش بینی کرده بود رخ داد.

ابن ابی الحدید می گوید: این یک خبر غیبی صریح است زیرا بنی امیه مادامی که در میان شان اختلاف نبود و جنگشان تنها با غیر خودشان بود مانند جنگ معاویه در صفین و جنگ یزید با اهل مدینه و ابن زبیر در مکه و جنگ مروان

۱. در نسخه صبحی صالح «بود» با کسره میم (بر وزن منبر) ذکر شده در حالی که ارباب لغت این واژه را به معنای میله ای که در سرمه دان می گذارند ذکر کرده اند که هیچ تناسبی با محل بحث ما ندارد. بنابراین، صحیح همان «مَرُود» (بر وزن مکتب) به معنای مهلت است.

ضحاک و عبد الملک با ابن اشعث و ابن زبیر و جنگ یزید بن عبد الملک با بنی المہلب و جنگ هشام با زید بن علی، در این ایام حکومت مستقری داشتند اما هنگامی که ولید بن یزید به حکومت رسید و پسر عمویش یزید بن ولید به جنگ او برخاست و او را به قتل رسانید بنو امیه با هم اختلاف کردند و وعده الهی فرار رسید و در این زمان بود که دعوت کنندگان به سوی بنی العباس در خراسان برخاستند و مروان بن محمد از جزیره آمد و طالب خلافت بود. ابراهیم بن ولید را از خلافت خلع کرد و گروهی از بنی امیه را به قتل رسانید و حکومتشان سست شد و دولت هاشمی روی کار آمد و نمو کرد و حکومت بنی امیه به کلی زایل شد و زوال نهایی آن به دست ابومسلم خراسانی بود (و عجب این که) او در ابتدای کار فردی بسیار ضعیف، فقیر و مسکین بود و این شاهد خوبی برای گفتار امام علیه السلام است که لشکر او را تشبیه به کفتار کرده است.<sup>۱</sup> این احتمال نیز وجود دارد که تشبیه ابومسلم و یارانش به کفتار نه به دلیل ضعف و ناتوانی آنها بود؛ آنها مردانی شجاع و نیرومند بودند ولی همچون کفتار تدبیر کافی نداشتند و لذا به آسانی بنی عباس قدرت را از دست آنها گرفتند در حالی که پایه گذار قدرت آنها بودند ولی بنی عباس شیطان صفت و فرصت طلب حکومت را ربودند و ابومسلم را به آسانی کشتند.

در واقع زوال حکومت بنی امیه به دلیل قدرت زیاد لشکر ابومسلم نبود بلکه بخش مهمی از آن به سبب همان اختلافات و جنگ درونی آنها بود که امام علیه السلام در کلام مورد بحث به آن اشاره فرموده است.

مرحوم شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران در این زمینه چنین می گوید: برخی تاریخ نویسان ایرانی اخیراً کوشش دارند که همه موفقیت های قیام سیاه جامگان را مرهون شخصیت ابومسلم معرفی کنند. شک

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۸۲.

نیست که ابومسلم سردار لایقی بوده است، ولی آن چیزی که زمینه را فراهم کرد چیز دیگر بود. گویند که ابومسلم در مجلس منصور آنگاه که مورد عتاب قرار گرفت، از خدمات خویش در راه استقرار خلافت عباسی سخن راند و کوشش کرد با یادآوری خدمات خود منصور را رام کند. منصور پاسخ داد که اگر حتی کنیزی را برای این امر دعوت می‌کرد موفق می‌شد، و اگر تو به نیروی خودت می‌خواستی قیام کنی از عهده یک نفر هم بر نمی‌آمدی.

هر چند در بیان منصور اندکی مبالغه است، اما حقیقت است و به همین دلیل منصور توانست ابومسلم را در اوج عزت و قدرتش بگشود و آب هم از آب تکان نخورد.<sup>۱</sup>

بنابراین، مفهوم تشبیه امام علیه السلام ممکن است این باشد که به قدری بنی‌امیه بر اثر اختلاف درونی ضعیف می‌شوند که حتی فرد ضعیفی نیز می‌تواند آن‌ها را از پای درآورد تا چه رسد به سردار نیرومندی همچون ابومسلم.

البته در مورد قساوت و خون‌ریزی ابومسلم مطالب زیادی در تواریخ آمده که آن هم در جای خود قابل قبول است.

به هر حال مرحوم سید رضی در ذیل کلام امام علیه السلام چند جمله دارد که با ذکر آن این بحث را پایان می‌دهیم. او می‌گوید: «مَرُود» در این جا مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از ماده «إِرواد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح‌ترین و جالب‌ترین تعبیرات است گویا امام علیه السلام مهلتی را که آن‌ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه‌دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می‌روند اما هنگامی که به آن هدف رسیدند نظم آن‌ها به هم می‌خورد؛ (قال الرضی: وَالْمَرُودُ هُنَا مَفْعَلٌ مِنَ الْإِروادِ وَهُوَ الْإِمْهَالُ وَالْإِظْهَارُ وَهَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ وَأَغْرَبِهِ فَكَأَنَّهُ علیه السلام شَبَّهَ

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۳۵۸.

المُهَلَّة التي هم فيها بالمِضْمَارِ الذي يجرون فيه إلى الغاية فإذا بلغوا مُنْقَطِعَهَا  
انتَقَضَ نِظَامُهُمْ بَعْدَهَا).<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱. در جلد سوم از همین کتاب، ذیل خطبۀ ۸۷ بحث مفصلی در مورد ناکامی بنی‌امیه در حکومت و زوال حکومت آن‌ها مطرح کرده‌ایم.

فِي مَدْحِ الْأَنْصَارِ  
 هُمْ وَاللَّهُ رَبُّوا الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوقَ، مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمُ السَّبَاطِ،  
 وَالسِّنِّيَّتِهِمُ السَّلَاطِ.

امام علیه السلام در مدح و ستایش انصار چنین فرمود:  
 به خدا سوگند آن‌ها اسلام را همچون فرزندی در دامانشان پرورش دادند با دست‌های  
 گشاده و پرسخاوت و زبان‌های گویا و فصیح، با این‌که نیاز مادی به آن نداشتند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر نهج البلاغه ذکر می‌کند این است که زمخشری در ربیع‌الابرار آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵). ولی در نسخهٔ ربیع‌الابرار که ما در دست داریم هیچ تفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است دیده نمی‌شود.

## شرح و تفسیر

### طایفه پرافتخار انصار

امام علیه السلام در این گفتار فصیحانه مدح بلیغی درباره انصار (یارانی که اهل مدینه بودند و به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوستند) بیان کرده، می فرماید: «به خدا سوگند آن‌ها اسلام را همچون فرزندی در دامانشان پرورش دادند با دست‌های گشاده و پرسخاوت و زبان‌های گویا و فصیح، با این‌که نیاز مادی به آن نداشتند»؛ (هُمُ وَاللّٰهُ رَبُّوْا الْاِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوْءَ، مَعَ غَنَائِهِمْ، بِاَيْدِيهِمُ السَّبَاطِ، وَالْاِسْتِنْتِهِمُ السَّلَاطِ).

«فُلُوْء» (بر وزن حلم) به معنای بچه اسب است. در بعضی از شروح نهج البلاغه این واژه را تفسیر به مَهر کرده‌اند که آن هم به معنای بچه اسب است. «سَبَاط» (بر وزن صفات) جمع «سَبَط» (بر وزن سبد) به معنای شخص سخاوتمند است.

«سِلَاط» (بر وزن صفات) جمع «سَلِيط» به معنای شخص فصیحی است که منطق کوبنده‌ای دارد.

در این گفتار حکیمانه، امام علیه السلام، هم اشاره به نقش انصار در پیشرفت اسلام کرده و هم دو صفت برجسته آن‌ها را بیان نموده است.

در قسمت اول، کار آن‌ها را تشبیه به پرورش فرزند می‌کند و می‌دانیم که اسلام هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت کرد در واقع همچون نهال یا کودکی بود که هنوز پرورش نیافته بود. انصار و یاران مدینه به سرعت به



آن پیوستند و از آن حمایت کردند و در جنگ‌های مختلف دفاع جانانه نمودند تا اسلام پرورش و گسترش یافت و این نهال الهی به ثمر رسید.

به راستی اگر اسلام در مکه می ماند بر حسب ظاهر نور آن خاموش می گشت چراکه بت پرستان مکه تعصب عجیبی به بت‌های خود داشتند، اضافه بر این، سلطه آن‌ها بر کعبه و حرم مکه منافع مادی زیادی برایشان داشت و اسلام این منافع را تهدید می کرد. به همین دلیل با تمام قوا مقابل پیغمبر ﷺ ایستادند و حتی تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند و اگر هجرت پیامبر ﷺ به آن صورت پیچیده رخ نمی داد ای بسا به دست آن‌ها به شهادت می رسید.

ولی انصار از همان آغاز کار جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند و به پیغمبر ﷺ تقدیم نمودند، و پشتیبانی آن‌ها حملات پی در پی بت پرستان مکه را خنثی کرد و سرانجام، اسلام، تمام جزیره العرب را در زیر بال و پر خود قرار داد و این افتخار برای انصار در تاریخ اسلام ثبت شد.

### نکته

#### فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی

قرآن مجید کراراً انصار را ستوده است. در آیه ۱۰۰ سوره توبه می خوانیم:

«وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خوشنود گشت، و آن‌ها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!.

همچنین در آیه ۱۱۷ همین سوره می خوانیم: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ

وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ؛ مسلماً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل‌های گروهی از آن‌ها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن‌ها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!.

همچنین در آیه ۷۴ سوره انفال آمده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ و آن‌ها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آن‌ها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آن‌ها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است.

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام رسیده نیز فضایل فراوانی برای طائفه انصار ذکر شده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» تا آن جا که فرمود: «أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَيْنِي الَّتِي آوَى إِلَيْهَا أَلَا وَإِنَّ الْأَنْصَارَ تُرْسِي فَأَعْفُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ وَأَعِينُوا مُحْسِنَهُمْ؛ من از میان شما می‌روم و دو چیز گران‌مایه در میان شما می‌گذارم... آگاه باشید که اهل بیت من به منزله چشمان من‌اند که به آن‌ها اعتماد می‌کنم و انصار، سپر من (در برابر دشمنان) هستند. خطاکار آن‌ها را ببخشید و نیکوکار ایشان را یاری کنید»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «وَمَا سُئِلَتِ السُّيُوفُ وَلَا أُقِيمَتِ الصُّفُوفُ فِي صَلَاةٍ وَلَا زُحُوفٍ وَلَا جُهِرٍ بِأَذَانٍ وَلَا أَنْزَلَ اللَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا حَتَّىٰ أَسْلَمَ أَبْنَاءُ الْقَيْلَةِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ؛ شمشیرها کشیده نشد و صفوف (پرجمعیت)

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۱، ح ۱۴.

در نماز و میدان جنگ برپا نگشت و اذان آشکارا گفته نشد و خطاب به «یا ایها الذین آمنوا» از سوی خداوند نازل نگردید تا زمانی که فرزندان قبیله<sup>۱</sup> یعنی اوس و خزرج (طائفة انصار) اسلام را پذیرفتند (و آن را یاری کردند)<sup>۲</sup>.

در کامل ابن اثیر حدیث مشروحی که حاکی از فضیلت بزرگ انصار است از ابو سعید خدری نقل شده که خلاصه اش چنین است: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ غنائم جنگ حنین را به قریش و قبایل عرب داد و به انصار چیزی عطا نفرمود انصار ناراحت شدند و گفتند: گویا پیامبر اکرم ﷺ به قوم و قبیله خود رسیده و ما را فراموش کرده است. سعد بن عباده که بزرگ انصار بود این مطلب را به پیامبر اکرم ﷺ رسانید. پیامبر ﷺ فرمود: جمعیت انصار را نزد من حاضر کن. آن‌ها نزد حضرت حاضر شدند. پیامبر ﷺ آن‌ها را مؤاخذه کرد و فرمود: این چه حرفی است که پشت سر من زدید؟ مگر هنگامی که به سوی شما آمدم گمراه نبودید؟ خداوند شما را به وسیله من هدایت کرد، فقیر بودید بی نیاز کرد، با هم دشمن بودید شما را با هم متحد نمود. آیا چنین نیست؟ همه عرض کردند: آری، به خدا سوگند همین گونه است. فرمود: چرا به من پاسخ نمی‌گویید؟ عرض کردند: چه پاسخی بدهیم؟ فرمود: شما هم می‌توانید بگویید: دیگران تو را تکذیب کردند ما تصدیق کردیم، دست از یاری‌ات برداشتند ما یاری‌ات کردیم تو را ترک کردند ما به تو پناه دادیم. با این حال آیا راضی نیستید مردم (اشاره به قریش و قبایل عرب است) گوسفند و شتر ببرند اما شما همراه رسول خدا ﷺ به خانه‌هایتان بازگردید؟ سپس این جمله را فرمود: قسم به کسی که جان من به دست اوست اگر من از مهاجرین نبودم دوست داشتم از انصار باشم، اگر همه مردم مسیری را انتخاب کنند و انصار مسیر دیگری را، من به مسیر انصار خواهم رفت: «اللهم

۱. «قبیله» اسم مادر طائفة اوس و خزرج می‌باشد. (بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۲۵).

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۲، ج ۱۷.

ارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَأَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ وَ أبنَاءَ أبنَاءِ الْأَنْصَارِ؛ خداوندا! انصار و فرزندان و فرزندان فرزندان آن‌ها را مشمول رحمت قرار ده. این جا بود که انصار به گریه افتادند و آنقدر اشک ریختند که محاسنشان از اشک چشمتان تر شد و عرضه داشتند: همه ما راضی شدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در سهم ما باشد.<sup>۱</sup>

امام سجاد علیه السلام در دعای چهارم صحیفه سجادیه توصیف بسیار بلیغ و جالبی درباره انصار و فضایل آن‌ها فرموده است.

ولی روشن است که منظور از انصار در این آیات و روایات، افراد ثابت الایمان و خالص و مخلص هستند نه گروهی از منافقین که خود را در صف آن‌ها جای داده بودند و یا آن‌ها که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر عهد خود با خدا و رسولش باقی نماندند.

\*\*\*

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۱؛ تاریخ طبری، حوادث سال هشتم.

## الْعَيْنُ وَكَأءُ السَّه.

امام علیه السلام فرمود:

چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی در توضیح این گفتار می‌گوید: «این کلام امام علیه السلام از تشبیهات عجیب است. امام علیه السلام نشیمنگاه را به مَشک تشبیه کرده و چشم را به بندی که بر دهانه مشک می‌بندند که هرگاه بند را رها کنند مَشک نمی‌تواند آنچه در آن است نگهداری کند، مشهور است که این سخن نخست از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده شده ولی جمعی آن از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند، این را مبرد در کتاب المقتضب در باب اللفظ بالحروف آورده و ما در کتاب مجازات آثار النبویة درباره این

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر به آنچه مرحوم سید رضی در ذیل این کلام شریف آورده قناعت کرده و می‌گوید: آن مرحوم در ذیل این کلام ذکر کرده است که مبرد آن را در کتاب مقتضب آورده و ما به همین قناعت می‌کنیم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶).  
 اضافه می‌کنیم این کلام در بسیاری از کتب اهل سنت گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده از جمله: مسند احمد، ج ۴، ص ۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۹۵.

استعاره و تشبیه سخن گفته ایم»؛ (قال الرضی: وهذه من الاستعارات العجيبة، كأنه يشبه السه بالوعاء، والعين بالوكاء، فإذا أطلق الوكاء لم ينضب الوعاء وهذا القول في الأشهر الأظهر من كلام النبي صلى الله عليه وآله وقد رواه قومٌ لأمير المؤمنين عليه السلام وذكر ذلك المبرّد في كتاب «المقتضب» في باب «اللفظ بالحروف». وقد تكلمنا على هذه الاستعارة في كتابنا الموسوم: «بمجازات الآثار النبوية»).

## شرح و تفسیر

### یک تشبیه عجیب

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به نکته‌ای می‌کند که متن آن در واقع یک مسأله فقهی است و پیام آن یک مسأله اجتماعی و سیاسی و اخلاقی می‌فرماید: «چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است»؛ (الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّه). اشاره به این که هنگامی که انسان به خواب می‌رود بسیار می‌شود که وضوی او بر اثر خروج ریح باطل گردد.

«وِكَاء» به معنای نخ‌نی است که دهانه مشک را با آن می‌بندند و «السَّه» به معنای نشیمنگاه است. هنگامی که این نخ محکم باشد چیزی از مشک خارج نمی‌شود ولی زمانی که آن نخ، باز یا شل شود آنچه در مشک است بیرون می‌ریزد و این تعبیر به گفته مرحوم سید رضی از کنایات و تشبیهات عجیب است و منظور امام علیه السلام این است که انسان تا خواب نرفته می‌تواند خود را حفظ کند تا وضوی او باطل نشود اما زمانی که به خواب رفت اعضای او سست می‌شود و نمی‌تواند خود را حفظ کند و ای بسا چیزی از او خارج شود و وضو باطل گردد و در واقع فلسفه بطلان وضو به سبب خواب، ممکن است همین باشد.

در احادیث اهل سنت جمله‌ای در ذیل این حکمت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که این معنا را روشن تر می‌سازد. در کتاب مغنی ابن قدامة از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که فرمود: «الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّهِ فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأْ»<sup>۱</sup>.

۱. مغنی ابن قدامة، ج ۱، ص ۱۶۵.

این گفتار پرمعنی پیام مهمی در زمینه مسائل اجتماعی و اخلاقی و سیاسی دارد و به ما می‌گوید. اگر چشمانتان بسته باشد خطاهای زیادی از شما سر می‌زند.

کسی که چشم بسته بر سر سفره غذا بنشیند نمی‌تواند خوب و بد و آنچه را برای او نافع یا زیان‌بار است تشخیص دهد.

کسی که چشم بسته در مسائل سیاسی وارد می‌شود ممکن است سرنوشت جامعه‌ای را به خطر بیفکند.

کسی که چشم بسته دوست انتخاب می‌کند ای بسا دوستانی را برگزیند که بلای جان او شوند.

خلاصه هرکس چشم بسته به راهی برود آینده مبهم و یا خطرناکی دارد. چشم در واقع طنابی است که بر دهانه زشتی‌ها و بدی‌ها و ناهنجاری‌ها گره می‌زند.

نویسنده معروف مصری، محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود در شرح این کلام می‌گوید: این سخن در واقع مثالی است برای فایده چشم در حفظ انسان از آنچه از پشت سرش (ناآگاهانه) ممکن است به او برسد و این که فایده چشم تنها این نیست که صاحبش را از آنچه در برابر اوست حفظ کند بلکه باید از آنچه پشت سر اوست نیز آگاه گردد و وی را حفظ کند و این در واقع ارشادی است به وجوب بینا بودن در مواردی که غفلت‌زاست.

و در پایان می‌گوید: آنچه سزاوار سخنی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا از امیرمؤمنان علیه السلام در این زمینه نقل شده، همین است.<sup>۱</sup>

البته این سخن نباید بدان معنا باشد که مفهوم اصلی کلام امام علیه السلام یا کلام رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد مبطلات وضو نادیده گرفته شود در واقع، کلام، یک مفهوم مطابقی دارد و یک سلسله معانی التزامی.

۱. شرح نهج البلاغه عبده، ص ۵۷۸.



فِي كَلَامٍ لَهُ:  
وَوَلِيَّهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَأَسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ.

امام علیه السلام در کلام خویش فرمود:

یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جاده حق گام برداشت تا آن جا که شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشاره زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می‌رسند و از پیمودن راه راحت می‌شوند، استراحت می‌کنند آن گونه که گلوگاه خود را بر زمین می‌نهند).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر تنها چیزی که در این جا نقل می‌کند کلام ابن ابی الحدید است که می‌گوید: این گفتار حکیمانه بخشی از خطبه‌ای طولانی است که امام علیه السلام هنگام خلافتش آن را ایراد فرمود و موقعیت خود را نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و وضع مسلمانان را بعد از آن حضرت بیان کرد. سپس نتیجه‌گیری می‌کند: از کلام ابن ابی الحدید استفاده می‌شود که او دسترسی به خطبه‌ای در غیر نهج البلاغه پیدا کرده که در آن روز در میان اندیشمندان رواج داشته و این جمله بخشی از آن بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶).

## شرح و تفسیر

### پیامبر اکرم ﷺ آیین الهی را سامان بخشید

امام علیؑ در این گفتار پرمعنی خویش اشاره به شخصی کرده که نام او را نبرده و از خدمات او تعریف می‌کند می‌فرماید: «یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جادهٔ حق گام برداشت تا آن‌جا که شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشارهٔ زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می‌رسند و از پیمودن راه راحت می‌شوند، استراحت می‌کنند آن‌گونه که گلوگاه خود را بر زمین می‌نهند)»؛ (فِي كَلَامٍ لَهُ: وَ وَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَ أَسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ).

در تفسیر این سخن و این‌که امام علیؑ اشاره به چه کسی نموده نظرات مختلفی در میان شارحان نهج‌البلاغه وجود دارد که می‌توان آن را در سه نظر خلاصه کرد: نخست این‌که منظور، پیغمبر گرامی اسلام ﷺ است که بر مردم حکومت کرد و امور را سامان داد و خود در مسیر صحیح الهی گام برداشت تا زمانی که اسلام سراسر جزیرهٔ العرب را فراگرفت و آرامشی پیدا شد آن‌گونه که شتر هنگامی که به مقصد می‌رسد می‌خوابد و گلوگاه خود را بر زمین می‌نهد.

محمد عبده، دانشمند معروف مصری در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: منظور از والی در این‌جا پیغمبر اکرم ﷺ است که مردم را سرپرستی کرد و سیاست شریعت را در میان آن‌ها گسترش داد. آنگاه اضافه می‌کند: بعضی

گفته‌اند که منظور از این شخص، عمر بن خطاب است.<sup>۱</sup>

ولی روشن است که خود او نظریه دوم را پذیرفته است.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود موسوم به فی ظلال نهج البلاغه همین نظریه را تأیید می‌کند و می‌گوید: منظور از والی در این جا رسول خدا ﷺ است همانگونه که در شرح شیخ محمد عبده آمده و معنی کلام امام ﷺ این است که اسلام در زمین مستقر شد و خداوند به برکت پیغمبر اکرم ﷺ آن را بر ادیان دیگر برتری داد.<sup>۲</sup>

نظریه دیگر این است که منظور از این شخص، خلیفه دوم می‌باشد که در زمان او اسلام گسترش فراوانی یافت و فتوحات زیادی برای مسلمین رخ داد. به گونه‌ای که اسلام قسمت عمده جهان متمدن آن روز را زیر بال و پر خود قرار داد. ابن ابی الحدید از طرفداران سرسخت این نظریه است.

آن‌ها برای اثبات این نظریه معتقدند که این جمله بخشی از خطبه‌ای بوده که امام ﷺ ایراد فرموده و بخشی از آن خطبه طبق آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود آورده چنین است:

«فَاخْتَارَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَهُ بَأْرَائِهِمْ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَقَارَبَ وَسَدَدَ حَسْبِ اسْتِطَاعَتِهِ عَلَى ضَعْفٍ وَعَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ وَلِيَهُمْ بَعْدَهُ وَالٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ عَلَى عَسْفٍ وَعَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ اسْتَخْلَفُوا ثَالِثًا لَمْ يَكُنْ يَمْلِكُ أَمْرَ نَفْسِهِ شَيْئًا غَلَبَ عَلَيْهِ أَهْلُهُ فَقَادَوْهُ إِلَى أَهْوَائِهِمْ كَمَا يَقُوذُ الْوَلِيدَةُ الْبَعِيرُ الْمَخْطُومُ فَلَمْ يَزَلْ الْأَمْرُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ يَبْعُدُ تَارَةً وَيَقْرُبُ أُخْرَى حَتَّى نَزَوْا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ جَاءُوا بِى مَدَبَّ الدُّبَا يَرِيدُونَ بَيْعَتِي؛ مُسْلِمَانًا، بَعْدَ از او (بعد از رسول خدا ﷺ) به آرای خود مردی را انتخاب کردند که به افکار آن‌ها نزدیک شد و به اندازه توان خود

۱. شرح نهج البلاغه عبده، ص ۵۷۸.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸۰.

کارها را محکم نمود با این که ضعف و ناتوانی هایی نیز داشت سپس بعد از آن ها مردی بر آن ها حکومت کرد که حق را برپا داشت و در مسیر حق گام برمی داشت تا زمانی که دین گسترش یافت و همچون شتری که به مقصد می رسد و آرام می گیرد و گلوی خود را بر زمین می نهد آرامش در جهان اسلام پیدا شد هر چند او نیز دارای خشونت فراوان و عدم اعتدال در پیمودن راه بود سپس شخص سومی را به خلافت برگزیدند که مالک چیزی از امور خود نبود خاندان او بر او چیره شدند و او را به سوی خواسته های نادرست خود سوق دادند همانگونه که بچه شتر مهارزده را به هر طرف می برند و این وضع همچنان بین او و بین مردم ادامه یافت. گاه از مردم دور می شد و گاه به آن ها نزدیک می گردید تا (مردم به جان آمدند و) او را به قتل رساندند سپس به سراغ من آمدند و همچون سیل خروشان اطراف مرا گرفتند تا با من بیعت کنند.<sup>۱</sup>

البته اگر صحت این خطبه را بپذیریم - هر چند مرحوم علامه امینی آن را شدیداً انکار کرده و از مجعولات می شمرد<sup>۲</sup> - مشکل مهمی طبق عقاید شیعه ظاهر نمی شود چرا که امام علیه السلام گرچه کارهایی از خلیفه دوم را ستوده اما اعمال دیگری از او را نکوهش کرده و او را به خشونت و عدم اعتدال در پیمودن راه توصیف کرده است.

نویسنده کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را ضمن نامه ای بیان کرده که امام علی علیه السلام در پاسخ سؤالات مردم درباره خلفای پیشین نگاشت و دستور داد هر روز جمعه آن را در نقاط مختلف برای مردم بخوانند و آن نامه بسیار طولانی و مفصل است و جمله مذکور در ضمن آن آمده است.

نویسنده این کتاب در پایان این نامه منابع متعددی برای آن ذکر کرده است

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۱۸.

۲. الغدیر، ج ۸، ص ۴۰.

ولی چنان نیست که تمام آنچه او آورده در یک منبع باشد بلکه ظاهراً قسمت‌های مختلفی از آن در منابع گوناگونی بوده و او آنها را به هم پیوند داده است.<sup>۱</sup>

نظریه سوم این که آنچه امام علیه السلام در تمجید از خلیفه اول و دوم ذکر کرده از باب تقیه و ملاحظه حال مردم بوده چرا که گروه زیادی تحت تأثیر تبلیغات پرشور طرفداران خلفای نخستین بودند و مقاومت در مقابل اعتقادات آنها موجب تنش فراوانی می‌شد. امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود مصلحت را در آن دیده که نخست خدمات آنها را بستايد سپس به نقاط ضعف آنها اشاره کند ولی در مورد خلیفه سوم که حتی مردم آن زمان اعتقاد چندانی به او نداشتند و از محبوبیت عامه برخوردار نبود تقیه را کنار گذاشته و با صراحت به اشتباهات او اشاره فرموده است.

ولی با توجه به این که اصالت این خطبه و نامه ثابت نیست تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در بعضی از کتب معروف، مانند کشف المحججه سید بن طاووس و المسترشد محمد بن جریر طبری نامه فوق از مرحوم کلینی در کتاب الرسائل نقل شده است (متأسفانه الرسائل، امروز در دست ما نیست و به همین دلیل از دو کتاب فوق نقل کردیم) ولی جمله‌ای که مرحوم سید رضی آورده در آن نامه نیست. بنابراین احتمال دیگری وجود دارد و آن این که نامه مزبور خالی از این جمله بوده و بعداً این جمله را که امیر مؤمنان علی علیه السلام در جای دیگر بیان کرده به آن افزوده‌اند و محتوای نامه دگرگون شده است.

\*\*\*

۱. تمام نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۶۰-۳۳۱.



يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعَضُّ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسْتَدَلُّ الْأَخْيَارُ، وَ يُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ.

امام باقر عليه السلام فرمود:

زمانی بر مردم فرا می‌رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می‌فشارند در حالی که چنین دستوری به آن‌ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می‌فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می‌شوند و نیکان و پاکان را خوار می‌کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می‌فروشند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین معامله‌ای نهی فرموده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، جماعتی از علمای برجسته این کلام شریف را قبل از سید رضی در

←

## شرح و تفسیر

### یک پیشگویی مهم

امام در این گفتار پرمعنا که جنبه پیشگویی زمان آینده را دارد اشاره به زمانی می‌کند که مردم در فشار شدید قرار می‌گیرند و ارزش‌های اسلامی به فراموشی سپرده می‌شود می‌فرماید: «زمانی بر مردم فرا می‌رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می‌فشارند در حالی که چنین دستوری به آن‌ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می‌فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می‌شوند و نیکان و پاکان را خوار می‌کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می‌فروشند در حالی که پیامبر ﷺ از چنین معامله‌ای نهی فرموده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعْضُ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَ تُسْتَدَلُّ الْأَخْيَارُ، وَ يُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ».

«عضوض» از ماده «عضّ» (بر وزن خزّ) در اصل به معنی گازگرفتن با دندان

→ کتاب‌های خود آورده‌اند، از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی و صدوق در عیون اخبار الرضا. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷).

اضافه می‌کنیم که این کلام شریف در کتاب صحیفة الامام الرضا علیه السلام که منسوب به آن حضرت است و از اصول اربع‌مائه به‌شمار آمده از جدش امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل شده است. (با تفاوت‌هایی).



است، سپس این واژه در مورد مشکلات طاقت فرسا که انسان را شدیداً تحت فشار قرار می‌دهد اطلاق شده است و «عضوض» صیغهٔ مبالغه از این ماده است و معنی آن در کلام امام علیه السلام زمانی است که بسیار مردم را تحت فشار قرار می‌دهند. «تنهد» از مادهٔ «نهد» (بر وزن مهد) به معنی برآمدن چیزی است و در کلام امام علیه السلام به معنی حاکمیت اشرار است.

امام علیه السلام دربارهٔ مشکلات و مصائب آن زمان به چهار نکتهٔ اساسی اشاره می‌کند: نخست بخل و امساک ثروتمندان را مطرح می‌کند. آن‌ها چنان دربارهٔ اموالشان سختگیر می‌شوند که گویا با دندان گرفته و فشار می‌دهند.

آنگاه می‌فرماید: این برخلاف دستور اسلام است. خداوند در آیات متعددی از قرآن با صراحت دستور به احسان و نیکی داده، از جمله در سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۷ به این معنی اشاره فرموده که هرگز مسلمانان نباید احسان و بخشش را فراموش کنند گرچه گاهی در مورد مهریهٔ زنان مطلقه می‌باشد ولی حکمی که در پایان آن آمده عام است و مخاطب آن، همهٔ مسلمانان هستند.

آنگاه به فساد اوضاع سیاسی آن زمان اشاره کرده و سلطهٔ اشرار را بر حکومت اسلامی بیان می‌دارد سلطه‌ای که عامل مهمی برای فساد تمام مسائل اجتماعی است.

و به دنبال آن، انزوای نیکان و به خواری کشیدن آن‌ها را مطرح می‌فرماید. بدیهی است هنگامی که اشرار زمام حکومت را به دست گیرند اختیار به اجبار منزوی می‌شوند و از صحنهٔ جامعه کنار می‌روند.

و دربارهٔ چهارمین مفسدهٔ آن زمان باز به مسائل اقتصادی برمی‌گردد و می‌فرماید: کار به جایی می‌رسد که افراد از روی اضطرار، اموال خود را به ثمن بخش می‌فروشند در حالی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این کار نهی فرموده و در واقع دستور داده است که به این‌گونه افراد کمک کنید تا مجبور نشوند اموال خود را

اینگونه بفروشنند. درست است که معامله مضطر مانند معامله مکره نیست، معامله مکره باطل است اما معامله مضطر صحیح است اما اگر متمکنان جامعه وظیفه شناس باشند کار به جایی نمی رسد که افراد از روی اضطرار داروندار خود را بفروشند و ضروریات اولیه زندگانی خود را از دست بدهند.

در واقع امام علیه السلام در این پیش بینی، از دو فساد اجتماعی آینده خبر می دهد: نخست فساد اقتصادی و فاصله شدید طبقاتی که گروهی ثروتمند می شوند و برای ثروت اندوزی تلاش می کنند و اصرار دارند که هیچ گونه کمکی به نیازمندان نکنند هر چند همه آن ثروت ها را نمی توانند مورد استفاده قرار دهند. و فساد دیگر فساد سیاسی جامعه است که گروهی از اشرار زمام امور را به دست گرفته و نیکان و پاکان و صالحان را به حاشیه می رانند.

و آنچه امام علیه السلام در این پیشگویی بیان فرموده به زودی در حکومت بنی امیه بعد از آن حضرت ظاهر شد. معاویه با یارانش بر بیت المال مسلط شدند کاخ ها ساختند مجالس عیش و نوش درست کردند و گروه عظیمی از جامعه را به صورت بردگان خود درآوردند.

تفاله های زمان جاهلیت و فرزندان آن ها را در پست های مهم قرار دادند و صحابی راستین پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان آن ها را خانه نشین ساخته و یا اگر اعتراضی می کردند یا بیم اعتراضی بود به زندان می انداختند و می کشتند و خاموش می کردند.

این ها همان چیزی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «زمانی بر مردم فرا می رسد که از قرآن چیزی جز خطش و از اسلام چیزی جز نامش باقی نمی ماند نامشان مسلمان است ولی از همه دورترند مساجد آن ها ظاهراً آباد و پرشکوه اما خالی از نور هدایت است فقهای آن زمان (که وابسته به حاکمان جورند) بدترین فقیهانی هستند که در زیر آسمان وجود

دارد فتنه‌ها از آن‌ها برمی‌خیزد و به‌سوی آن‌ها باز می‌گردد»؛ (قَالَ  
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ  
 إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ  
 وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتْ  
 الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ)¹.

## نکته‌ها

### ۱. نکوهش شدید از بخل

کمتر چیزی در اسلام به اندازه بخل نکوهش شده است.

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «هر روز که خورشید طلوع می‌کند چهار فرشته همراه آن هستند فرشته‌ای (خطاب به انسان‌ها) ندا می‌دهد: ای صاحب نیکی وظیفه خود را انجام ده و بشارت بر تو باد، و فرشته‌ای صدا می‌زند: ای صاحب بدی خودداری کن و دست نگه دار، و فرشته‌ای (به ثروتمندان) ندا می‌دهد: انفاق کنید تا اموال شما برقرار بماند و به سراغ امساک بروید تا اموالتان تلف شود، و فرشته‌ای آب بر خورشید می‌پاشد و اگر چنین نبود زمین شعله‌ور می‌شد»؛ (إِنَّ الشَّمْسَ لَتَطْلُعُ وَمَعَهَا أَرْبَعَةُ أَمْلَاقٍ مَلَكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الْخَيْرِ ائْتَمَّ وَأَبْشِرْ وَمَلَكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الشَّرِّ انزِعْ وَأَقْصِرْ وَمَلَكٌ يُنَادِي أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا وَآتِ مُمْسِكًا تَلْفًا وَمَلَكٌ يَنْضَحُهَا بِالْمَاءِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ اشْتَعَلَتِ الْأَرْضُ)².

ممکن است منظور از پاشیدن آب بر خورشید این باشد که بادها و بخارهایی

از دریا برمی‌خیزد و حرارت خورشید را بر زمین تعدیل می‌کند.

اشاره به این است که هر لحظه خداوند می‌تواند بلایی بر سر مردم بفرستد

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۲.

و به خورشیدی که مایه حیات و زندگی انسان هاست دستور دهد تمام زمین را شعله‌ور سازد.

اصولاً مواهب و نعمت‌هایی که خداوند در اختیار انسان‌ها گذاشته در بسیاری از موارد بیش از نیاز آن‌هاست به گونه‌ای که می‌توانند دیگران را نیز در آن سهیم کنند بی آن‌که زیانی به زندگی آن‌ها یا فرزندانشان برسد بلکه به عکس، مایه محبت و آرامش در جامعه می‌گردد.

ولی با نهایت تأسف گروهی به دلیل کوتاه‌بینی و تنگ‌نظری و داشتن بخل، از این کار امتناع می‌ورزند و هیچ‌کس را در این مواهب خدادادی سهیم نمی‌کنند. نه تنها سهیم نمی‌کنند بلکه گاه با نمایش ثروت و قدرت، نمک بر جراحات قلب محرومان می‌پاشند و گویا از این عمل بسیار زشت، لذت هم می‌برند آن‌چنان‌که در حالات قارون ثروتمند قوم بنی‌اسرائیل در قرآن مجید در سوره قصص آمده است.

احادیث فراوانی نیز در مذمت بخل وارد شده تا آن‌جا که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الشَّحُّ وَالْإِيمَانُ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ؛ بخل و ایمان در یک قلب جمع نمی‌شود (آن‌جا که پای بخل به میان آید ایمان رخت برمی‌بندد)»<sup>۱</sup> و در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام امیرمؤمنان علیه السلام شنید که کسی می‌گوید: «إِنَّ الشَّحِيحَ أَعْدُوٌّ مِنَ الظَّالِمِ؛ بخیل از ظالم معذورتر است و گناه او کمتر».

امام علیه السلام فرمود: «دروغ‌گفتی، ظالم گاهی توبه می‌کند و استغفار می‌نماید و حق الناس را به صاحبانش می‌پردازد ولی بخیل هنگامی که بر سر بخل آید نه زکات می‌پردازد نه صدقه نه صلّه رحم می‌کند نه پذیرایی از میهمان نه انفاق در راه خدا و نه کارهای نیک (و بر همان حال می‌ماند). و بر بهشت حرام است که بخیل وارد آن شود»؛ (فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ قَدْ يَتُوبُ وَيَسْتَغْفِرُ وَيُرِدُّ الظُّلْمَةَ عَلَيَّ

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۱.

أَهْلِهَا وَالشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَالصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ وَقِرَى الضَّيْفِ وَالتَّقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْوَابَ الْبِرِّ وَحَرَامٌ عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ<sup>۱</sup>.

## ۲. فرق میان بیع مکروه و مضطر

همه فقها اتفاق نظر دارند که بیع مکروه باطل است و مکروه به کسی می گویند که او را به اجبار وادار به فروش چیزی از اموالش کنند یا با تهدید جانی یا مالی یا عرض و آبرو، و قرآن مجید با صراحت می گوید: تجارت باید با رضایت طرفین باشد و غیر آن را مصداق اکل مال به باطل شمرده است: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾<sup>۲</sup>.

و اما بیع مضطر باطل نیست چراکه منظور از مضطر کسی است که به میل خود اموالش را می فروشد ولی ضرورتی در زندگی او پیش آمده که اقدام به فروش اموالش می کند مثل این که فرزندی دارد که به بیماری سختی مبتلا شده و یا در تجارت ورشکست گردیده و برای حفظ آبروی خود ناچار است خانه اش را بفروشد و به طلبکاران دهد. این گونه معاملات قطعاً باطل نیست و اگر باطل باشد شخص مضطر از حال اضطرار بیرون نخواهد آمد.

ولی از آن جا که مسلمانان باید در مشکلات به یاری هم برخیزند چنین معاملاتی مکروه است به ویژه این که در بسیاری از موارد متاع خود را به زیر قیمت می فروشند. باید به حکم اخوت اسلامی به چنین افرادی وام دهند یا کمک بلاعوض کنند تا آنها مجبور نشوند ضروریات زندگی خود را بفروشند. به همین دلیل معامله با مضطر، مکروه شمرده شده است.

مرحوم شیخ طوسی در استبصار بعد از نقل این روایت (کلام حکیمانه

۱. الفقیه، ج ۲، ص ۶۳.

۲. نساء، آیه ۲۹.

امام علیه السلام البته با تفاوتی، از امام صادق علیه السلام این جمله را در ذیل این حدیث آورده است: «اولئك هم شرارُ النَّاسِ؛ کسانی که با مضطربین معامله می‌کنند (و رحم ندارند) بدترین مردم اند».

سپس روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که کسی به آن حضرت عرض کرد: «إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الرَّبِيحَ عَلَى الْمُضْطَرِّ حَرَامٌ وَهُوَ مِنَ الرَّبَا فَقَالَ وَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا اشْتَرَى غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرَّبَا؛ مردم گمان می‌کنند سود بردن از معامله مضطرب حرام است و آن نوعی رباخواری است. امام علیه السلام فرمود: آیا احدی را سراغ داری چه غنی باشد یا فقیر که معاملاتش به دلیل ضرورت‌ها نبوده باشد؟ خداوند بیع را حلال شمرده و ربا را حرام».<sup>۱</sup>

مرحوم شیخ طوسی روایت نهی را حمل بر اکراه کرده و روایت دوم را حمل بر مضطر.

ولی ظاهراً چنین نیست؛ منظور از مضطر در روایت اول کسی است که به اصطلاح، کارد به استخوانش رسیده و اموال خود را به قیمت نازل می‌فروشد، معامله با چنین کسی مکروه است و باید به جای خریدن اموال آن‌ها به قیمت کم، به آن‌ها کمک کرد.

ولی منظور از مضطر در روایت دوم ضرورت‌های روزانه زندگی است که همه مردم دارند. طبیعی است که هر کسی که چیزی را خرید و فروش می‌کند لابد نیاز به آن دارد و در این‌گونه نیازهای عادی، گرفتن سود عادلانه اشکالی ندارد.

\*\*\*

۱. استبصار، ج ۳، ص ۷۱ و ۷۲. بعضی از شارحان نهج البلاغه نیز همین معنا را انتخاب کرده‌اند.

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٍ، وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ.

امام علیه السلام فرمود:

دو کس در مورد من هلاک خواهند شد: دوستی که در حق من افراط و غلو می‌کند و دشمنی که بهتان می‌زند و افترا می‌بندد.<sup>۱</sup>

سید رضی در ذیل این کلام می‌گوید: «این سخن مانند سخن دیگری است که از امام علیه السلام نقل شده است: دو کس درباره من هلاک شده‌اند: دوست غلوکننده و دشمن کینه‌توز»؛ (قال الرضی: وهذا مثل قوله علیه السلام: هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: مانند همین کلام در خطبه ۱۲۵ و در حکمت ۱۱۷ گذشت و منابع آن را در آن جا بیان کردیم و به نظر می‌رسد امام علیه السلام این سخن را در چند مورد بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷) نامبرده در ذیل حکمت ۱۱۷ می‌افزاید که این سخن به صورت متواتر از امیرمؤمنان علی علیه السلام با الفاظ مختلف نقل شده است و از جمله کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند ابوعثمان جاحظ در کتاب الحيوان و بیهقی در المحاسن و مرحوم صدوق در امالی است.

## شرح و تفسیر

### هر دو گروه هلاک می‌شوند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو گروه از منحرفان اشاره کرده و همه آنها را اهل هلاکت می‌شمرد می‌فرماید: «دو کس در مورد من هلاک خواهند شد: دوستی که در حق من افراط و غلو می‌کند و دشمنی که بهتان می‌زند و افترا می‌بندد»؛ (يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٌ، وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ).

و همان‌گونه که سید رضی گفته، شبیه این سخن در حکمت ۱۱۷ گذشت. هنگامی که به تاریخ زندگی پرفرازونشیب این امام بزرگوار مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که درباره کمتر کسی اینگونه افراط و تفریط شده است. گروهی آن حضرت را خدا دانسته‌اند که به غلات معروف شده‌اند.

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳) در کتاب تصحیح الاعتقاد می‌گوید: غلات که از متظاهرين به اسلام بوده‌اند کسانی بوده‌اند که امیرمؤمنان علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام از فرزندان آن حضرت را به خدایی یا نبوت نسبت می‌دادند و در بیان فضایل آنها از حد گذشته و طریق افراط را پیموده‌اند. این گروه در شمار گمراهان و کافران‌اند حتی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمان کشتن و سوزاندن آنان را صادر کرد و ائمه طاهرين علیهم السلام نیز در حق آنها به کفر و خروج از اسلام حکم کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۱.



غالیان، خود به گروه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند که مشاهیر آن‌ها عبارت‌اند از: آل مشعشع، اباحیه، احمدیه، اخیه، ازدریه، اسحاقیه، بکتاشیه، تناسخیه، شلمغانیه و گروه‌های زیاد دیگر.<sup>۱</sup>

شرح بیشتر را در این باره در پایان همین بحث در بخش نکته‌ها خواهیم آورد ان شاء الله.

نقطه مقابل غالیان، گروهی هستند که به نواصب یا ناصبی‌ها معروف شدند و آن‌ها کسانی بودند که با آن حضرت عداوت و دشمنی می‌کردند و نمونه آن در زمان آن حضرت، خوارج و گروهی از اهل شام بودند.

و قابل توجه این‌که آن حضرت و امامان بعد از آن حضرت از هر دو گروه تبری جستند و حکم به کفر هر دو کردند.

ابن ابی‌الحدید شرحی در ذیل این گفتار حکیمانه دارد که از جهاتی قابل توجه است. او چنین می‌گوید: کسانی که درباره امام علیه السلام (از نظر معنوی و عقیدتی) هلاک می‌شوند افراط‌گران و تفریط‌کنندگان‌اند. اما افراط‌گران همان غلات‌اند و کسانی که قائل به تکفیر بزرگان صحابه و نفاق یا فسق آن‌ها می‌شوند و اما تفریط‌کننده کسی است که آن حضرت را از مقامش پایین می‌آورد یا کینه او را به دل گرفته یا با او به جنگ برخاسته یا عداوتی در درون با او دارد و لذا اصحاب ما (اشاره به کسانی است که با او هم‌عقیده‌اند) اصحاب نجات و خلاص و رستگاری در این مسأله هستند زیرا آن‌ها طریق اعتدال را پیموده‌اند، درباره امام علیه السلام می‌گویند که او برترین خلایق در آخرت است و والاترین منزلت را در بهشت دارد و برترین خلق (بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) در دنیا است و بیش از همه خصایص برجسته و مزایا و مناقب دارد و هرکس با او دشمنی کند و یا به جنگ با او برخیزد یا کینه او را به دل بگیرد دشمن خداست و همیشه در آتش

۱. لغت‌نامه دهخدا، ماده غلات (با تلخیص).

دوزخ با کفار و منافقین خواهد ماند مگر این که از کسانی باشد که توبه اش ثابت شده باشد و با محبت و علاقه به او، از دنیا رفته باشد.

اما بزرگان و مهاجرین و انصار، آن کسانی که امامت و خلافت را قبل از او بر عهده گرفتند اگر علی علیه السلام را انکار کرده باشند و آن حضرت بر آنها خشمگین شده باشد تا چه رسد به این که شمشیر بر آنها بکشد و آنها را به سوی خویشتن دعوت کند، ما آنها را از هالکین می دانیم آنگونه که اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آنها غضب می کرد؛ زیرا ثابت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي؛ جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من» و نیز ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ و عَادِ مَنْ عَادَاهُ» و نیز فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ».

سپس ابن ابی الحدید برای این که اعتقادش را به خلفای پیشین توجیه کند چنین می گوید: ولی ما دیده ایم که علی علیه السلام به خلافت آنها رضایت داد و با آنها بیعت کرد و پشت سر آنها نماز خواند و با آنها پیوند ازدواج برقرار کرد و از بیت المال که در دست آنها بود استفاده می کرد. ما هم نباید از آنچه آن حضرت انجام داد تجاوز کنیم آیا نمی بینی هنگامی که آن حضرت از معاویه برائت جست ما هم برائت جستیم و هنگامی که او را لعن کرد ما هم لعن کردیم و هنگامی که به گمراهی کسانی از اهل شام که در میان آنها از بقایای صحابه مانند عمر بن عاص و فرزندش عبدالله و غیر آنها بودند حکم کرد، ما هم حکم به گمراهی آنها کردیم؟ و در پایان می افزاید: خلاصه این که ما میان او و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفاوتی جز رتبه نبوت قائل نیستیم و غیر از آن تمام فضائلی را که آن حضرت داشت برای علی علیه السلام نیز قائلیم. در عین حال، بزرگان صحابه را که برای ما ثابت نیست علی علیه السلام آنها را نکوهش کرده باشد، نکوهش نمی کنیم.<sup>۱</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰ ص ۲۲۰.

البته توجیهاتی که ابن ابی‌الحدید برای پذیرش خلافت خلفای پیشین ذکر کرده و معتقد است امام علیه السلام درباره آنها هیچ‌گونه طعن و مذمتی نداشته، صحیح نیست زیرا آن حضرت در روایات مختلف از جمله خود نهج‌البلاغه کراراً به صورت صریح یا کنایه از غضب حقش به وسیله آنها نکوهش شدید کرده است.

## نکته‌ها

### ۱. غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟

غلات کسانی هستند که درباره پیشوایان دین، غلو کرده و آنها را برتر از یک انسان بافضیلت دانسته و صفات خدایی برای آنها قائل شده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که قبل از اسلام نیز غلو درباره پیشوایان دینی وجود داشته و بعضی معتقدند که در طول تاریخ همواره در میان افراد نادان بوده است. از جمله مصادیق روشن آن، غلو مسیحیان درباره حضرت عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام است که آنها را از خدایان سه‌گانه شمرده‌اند. قرآن مجید شدیداً آنها را از این کار نهی کرده، می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛ ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید؛ و درباره خدا؛ غیر از حق نگویید. مسیح - عیسی بن مریم - فقط فرستاده خدا، (و مخلوق) و کلمه اوست؛ که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. پس به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و نگویید: «(خداوند) سه‌گانه است.» (از این سخن خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزّه است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین

است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است.<sup>۱</sup>  
در آیه ۱۱۶ سوره مائده و بعضی دیگر از آیات نیز به این معنی اشاره شده است.

در اسلام نیز به نظر می‌رسد که نخستین بار جمعی تصمیم داشتند راه غلو را درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیمایند که حضرت آنها را نهی کرد و به آنها فرمود: «لَا تَزْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا؛ مرا بالاتر از حقم قرار ندهید زیرا خداوند مرا به عنوان بنده خود پذیرفته پیش از آنی که مقام نبوت بدهد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «رَجُلَانِ لَا تَسْأَلُهُمَا شَفَاعَتِي صَاحِبُ سُلْطَانِ عَسُوفٍ غَشُومٍ وَ غَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ؛ دو گروه از امت من هستند که هرگز شفاعت من به آنها نمی‌رسد: کسی که با حاکم سختگیر ظالمی همراهی کند و کسی که در دین غلو نماید و از آن فراتر برود».<sup>۳</sup>

سپس در عصر امام امیرمؤمنان علیه السلام غلو به اوج خود رسید و گروهی رسماً قائل به الوهیت آن حضرت شدند که حکمت مورد بحث و مشابهات آن در نهج البلاغه شاهد گویای آن است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «أَنْتَ فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ وَ شِيعَتُكَ وَ مُحِبُّ شِيعَتِكَ وَ عَدُوُّكَ وَ الْعَالِي فِي النَّارِ؛ ای علی! تو و شیعیان و دوستان شیعیانت در بهشت خواهید بود اما دشمنانت و همچنین کسی که درباره تو غلو کند در آتش دوزخ است».<sup>۴</sup>

این مسأله همچنان ادامه یافت تا زمان امام صادق علیه السلام که غلات به فریب

۱. نساء، آیه ۱۷۱.

۲. قرب الاسناد، ص ۶۴.

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۹.

۴. همان، ص ۲۶۵.

جوانان پرداختند و آن حضرت در حدیثی فرمود: «اِحْذَرُوا عَلٰی شَبَابِكُمُ الْعُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَاِنَّ الْعُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصَغَّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ مراقب باشید غلات، جوانان شما را نفریبند و فاسد نکنند زیرا غلات بدترین خلق خدا هستند عظمت خدا را کوچک می‌شمرند و ربوبیت را برای بندگان خدا قائل‌اند»<sup>۱</sup>.

به نظر می‌رسد این صفت زشت از یکی از این دو چیز سرچشمه می‌گیرد: نخست، نشناختن خداوند و عدم آگاهی از حقیقت آفرینش بشر. کسی که بداند خداوند وجودی است از هر نظر نامحدود، علمش، قدرتش، وجودش و دیگر صفاتش هرگز حد و پایانی ندارد ولی انسان‌ها هر قدر والامقام باشند از نظر عمر و قدرت و علم و سایر صفات، دارای محدودیت‌هایی هستند چگونه ممکن است صفات دریا را برای قطره‌آبی قرار دهد؟ یا نور آفتاب را با نور یک چراغ یکسان بشمرد؟ ولی آن‌ها که از این مسائل غافل‌اند دست به دامن غلو می‌زنند و تمام صفات خدا یا بعضی از صفات او را برای بعضی از بندگان قائل می‌شوند. دیگر این‌که انسان بر اثر حب ذات افراطی علاقه دارد هر چه متعلق به اوست بسیار مهم باشد تا او نیز بر اثر انتساب به آن کسب اهمیت کند. گاه پدرش را تجلیل می‌کند و صفاتی که هرگز در او وجود نداشته برای او می‌شمرد تا خودش که فرزند اوست در سایه این دروغ‌پردازی‌ها بزرگ جلوه کند.

این امر در مورد پیشوایان نیز صادق است، سعی می‌کند پیشوایش را در حد خدایی توصیف کند تا خود نیز که پیرو چنین پیشوایی است از این طریق عظمتی کسب نماید.

گاه مشاهده معجزات و کرامات از اولیای دین نیز سبب می‌شود که افراد نادان به آن‌ها نسبت خدایی بدهند در حالی که آن‌ها تصریح می‌کردند که آنچه ما انجام

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

می‌دهیم به اذن و اراده خداوند است و در واقع از اوست نه از ما. در فقه اسلامی از جمله گروه‌هایی که محکوم به نجاست شده‌اند غلات می‌باشند و به عکس آنچه دشمنان شیعه به شیعه نسبت می‌دهند بزرگان شیعه همه دشمن غلات بوده‌اند و آن‌ها را شدیداً محکوم کرده‌اند.

البته نمی‌توان انکار کرد که بعضی از گویندگان کم‌سواد یا بی‌سواد برای اظهار فضل یا ابراز علاقه شدید به پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام مطالبی را می‌گویند که مصداق آشکار غلو است و ما همواره آن‌ها را از این کار برحذر داشته‌ایم تا روشن شود که آنچه آن‌ها می‌گویند تعلیمات مذهب شیعه نیست. و بر همه بزرگان دین و علمای راستین فرض است که این افراد را نصیحت کنند و اگر نصیحت‌پذیر نیستند از خود برانند تا کسی تصور نکند شیعیان طرفدار غلوند. در بعضی از روایات آمده است که امام امیرمؤمنان علیه السلام گروهی را که در حق او غلو کردند و هرچه آن‌ها را نصیحت کرد گوش ندادند اعدام فرمود.

البته فضایل امامان علیهم السلام فوق‌العاده زیاد است همان‌گونه که در احادیث متعدد از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عِبِيدٌ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛ از غلو درباره ما پرهیزید و بگویند که ما بندگانی هستیم تحت ربوبیت پروردگار ولی در فضل ما هرچه می‌خواهید بگویند»<sup>۱</sup>.

تصور نشود که غلات فقط در میان بعضی از فرق شیعه که از تعلیمات اهل بیت علیهم السلام دور بودند پیدا شدند در میان اهل سنت نیز غلات کم نبودند از جمله این‌که به موازات روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره فضایل علیه السلام نقل شده روایاتی درباره خلفای نخستین جعل کرده و آن‌ها را به مقامات فوق‌العاده ارتقا دادند و جالب این‌که بعضی از بزرگان اهل سنت حداقل به

۱. خصال شیخ صدوق (بنابر نقل میزان الحکمة در ماده غلو).

مجمعول بودن بخشی از روایات مذکور تصریح کرده‌اند.

از آن مهم‌تر غلو عجیبی است که درباره صحابه از سوی علمای آن‌ها عنوان شده و آن این‌که همه آن‌ها بدون استثنا عادل بوده‌اند؛ در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: گروهی در میان مسلمانان بودند که ظاهراً جزء صحابه محسوب می‌شدند اما در باطن منافق بودند؛<sup>۱</sup> که در سوره‌های مختلفی از قرآن درباره آن‌ها بحث شده است. با توجه به این آیات چگونه ممکن است آن‌ها عادل باشند؟ اضافه بر این، قرآن درباره بعضی از آن‌ها با صراحت حکم به فسق کرده، آیا فسق با عدالت سازگار است؟

از طرفی می‌دانیم که بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضی از صحابه در اثر فساد اخلاقی محکوم به حد شدند و حد نیز بر آن‌ها جاری شد و از همه مهم‌تر این‌که جمعی در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن زمانی که همه مردم با او بیعت کرده بودند به مبارزه برخاستند و به روی او شمشیر کشیدند و گروهی از مسلمانان را در میدان جمل به کشتن دادند. آیا همه آن‌ها عادل بودند؟

نمونه دیگر از غلو در میان اهل سنت اعتقادی است که گروه کثیری از آن‌ها که در زمره صوفیه هستند درباره مشایخ خود دارند که مصداق اتم غلو است. در این زمینه بحث بسیار است که اگر بیش از این ادامه بدهیم از شیوه بحث‌های شرح نهج البلاغه خارج خواهیم شد.

## ۲. ناصبی‌ها

«ناصبی» از ماده «نصب» در اصل به معنی برپا داشتن چیزی است و از آن‌جا که شخص عداوت خویش را آشکار می‌سازد به او ناصبی گفته‌اند ولی در عرف فقهای اسلام، ناصبی به کسی گفته می‌شود که عداوت و بغض علی علیه السلام را در دل

۱. ر.ک: توبه، آیه ۱۰۱.

دارد و آن را آشکار می‌سازد.

در کتاب قاموس آمده است: نواصب و اهل نصب کسانی بودند که بغض و عداوت علی علیه السلام را دین خود می‌شمردند، و به آن‌ها ناصبی می‌گفتند چون با آن حضرت عداوت و دشمنی داشتند (و یکی از معانی نصب، عداوت و دشمنی است).

همین معنی در کتاب لسان العرب نیز آمده است.

در واقع ناصبی‌ها در طرف تفریط در مقابل غالیان بوده‌اند گرچه ظهور و بروز شدید آن‌ها در عصر امیرمؤمنان علی علیه السلام بود ولی در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ناصبی‌هایی بودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله دشمنی می‌ورزیدند و ظاهراً در میان مسلمین و صحابه بودند. غالباً عداوت خود را مخفی می‌داشتند ولی گاه آشکار می‌ساختند. همانگونه که در سوره منافقین آیات ۷ و ۸ درباره آن‌ها آمده است: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْقُضُوا لِلَّهِ حَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ \* يَقُولُونَ لَنَنْزِلُنَّ إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؛ آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: «به افرادی که نزد پیامبر خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» (غافل از این که) خزاین آسمان‌ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند. \* آن‌ها می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می‌کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و پیامبر او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند».

به یک معنا می‌توان گفت که ظهور ناصبی‌ها به صورت آشکار از جنگ جمل شروع شد و سپس در داستان حکمین تشدید گردید و در جنگ نهروان به اوج خود رسید بعداً نیز به وسیله دارودسته معاویه در شام قوت گرفت و تا آنجا که در تواریخ آمده است هفتاد سال بر منابر - نعوذ بالله - سب و لعن علی علیه السلام می‌کردند.



ولی در حال حاضر در میان مسلمین کمتر کسی پیدا می‌شود که درباره علی علیه السلام یا امامان اهل بیت علیهم السلام اظهار عداوت کند و یا زبان خود را - نعوذ بالله - به سب و لعن آنان آلوده نماید.

این نکته نیز قابل توجه است که در روایات اهل بیت علیهم السلام ناصبی‌ها در زمره کفار شمرده شده‌اند بلکه مصداق بدترین کافران محسوب می‌شوند.

مرحوم کلینی در کتاب کافی در احکام آب حمام این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «از غسله آب حمام استفاده نکنید زیرا فرزندان نامشروع از آن استفاده کرده‌اند و نیز ناصبی‌ها - دشمنان ما اهل بیت - که بدترین آن‌ها هستند از آن استفاده نموده‌اند»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۹۸، باب الحمام.



وَسُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ،

التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ، وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ.

از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد،

امام علیه السلام فرمود:

توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ کس نمی گنجد و بدانیم در تقسیم نعمت هایش عدالت و حکمت را رعایت می فرماید).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر بعد از تمجید و ستایش بلیغی از این کلام مولا علیه السلام که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد می گوید: این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوت روشنی ذکر شده (که نشان می دهد آن را از منبع دیگری دریافت داشته است) و همچنین راغب اصفهانی در کتاب مفردات (در ماده بصر، با تفاوتی) آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷).

## شرح و تفسیر

### حقیقت توحید و عدل

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و بسیار پرمعنا دو اصل مهم دین را به عالی‌ترین وجهی بیان می‌کند: «از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد، فرمود: توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ‌کس نمی‌آید و در تقسیم نعمت‌هایش عدالت و حکمت را رعایت می‌فرماید)؛ (وَسُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ التَّوْحِيدُ إِلَّا تَتَوَهَّمُهُ، وَالْعَدْلُ إِلَّا تَتَّهَمُهُ).

توحید در این جا به معنی خداشناسی است و خداشناسی در صورتی کامل می‌شود که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم بدانیم و از هرچه دیده‌ایم و شنیده‌ایم و گفته‌ایم فراتر بشماریم.

زیرا آنچه در وهم انسان و خیال و قیاس و عقل او می‌گنجد محدود است و خداوند وجودی است نامحدود از هر جهت و به همین دلیل همواره بزرگان علم عقاید گفته‌اند که کنه ذات خدا بر هیچ‌کس حتی بر انبیا و اولیا روشن نیست. آنچه از خداوند می‌دانیم صفات جلال و جمال اوست و افعال و آثاری که صحنه جهان را پر کرده است.

به همین دلیل در روایات دستور داده شده که در ذات خدا اندیشه نکنید که به جایی نمی‌رسید.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيْرًا؛ درباره آفرینش خداوند سخن بگویند ولی درباره کنه ذات او نه، زیرا سخن درباره ذات خدا جز بر حیرت صاحبش نمی افزاید».<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ؛ کسی که درباره ذات خدا اندیشه کند که چگونه است؟ گمراه می شود».<sup>۲</sup>

و در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید: «قُلْ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَيَّ عَظَمْتِهِ فَانظُرُوا إِلَيَّ عَظِيمِ خَلْقِهِ؛ از تفکر درباره ذات خداوند بپرهیزید و اگر خواستید به عظمت او نگاه کنید به آفرینش عظیم او بنگرید».<sup>۳</sup>

حتی در موضوع یگانگی خداوند، در روایات و همچنین در کلمات بزرگان آمده است که توحید به معنی یگانگی او، به معنی توحید عددی نیست که بگوئیم خداوند یکی است و دو تا نیست بلکه به این معنی است که هیچ چیز مثل او نمی باشد (لیس کمثله شیء) و در سوره توحید نیز می خوانیم: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

ابن ابی الحدید در این زمینه اشعار جالبی دارد می گوید:

فِيكَ يَا أَعْجُوبَةَ الْكَوْنِ	غَدَا الْفِكْرُ كَلِيلًا
أَنْتَ حَيَّرْتَ ذَوِي اللَّبِّ	وَبَلَبَلْتَ الْعُقُولَا
كُلَّمَا أَقْدَمَ فِكْرِي	فِيكَ شِبْرًا فِرًّا مِيلَا
نَاكِصًا يَخِيطُ فِي عَمِيَاءَ	لَا يَهْدِي السَّبِيلَا

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۳.

۳. همان.

در تو ای اعجوبه جهان هستی! (ای خدای بزر!) فکر، خسته و وامانده شد.  
 تو صاحبان عقل و اندیشه را حیران ساخته‌ای و خردها را به هم ریخته‌ای.  
 هر زمان فکر من یک و جب به تو نزدیک می‌شود یک میل فرار می‌کند (و از  
 عظمت ذات در وحشتی شدید فرو می‌رود).

آری، به عقب برمی‌گردد و در تاریکی غرق می‌شود و راهی به سوی جلو پیدا  
 نمی‌کند.<sup>۱</sup>

و به گفته شاعر توانای فارسی زبان (سنایی غزنوی):

توان وصف تو گفتن که تو در وصف نگنجی

نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم

همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی

همه نوری و سروری همه جودی و جزایی<sup>۲</sup>

این کلام حکیمانه انسان را به یاد حدیث معروفی می‌اندازد که مرحوم علامه  
 مجلسی در بحارالانوار از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ  
 بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ؛ آنچه با وهم  
 و گمان خود در دقیق‌ترین معانی (درباره خدا) فکر می‌کنید همانند خودتان  
 مخلوق و ساخته شده است و به سوی شما بازمی‌گردد (و ذات واجب الوجود،  
 برتر از آن است که مخلوق کسی باشد)».<sup>۳</sup>

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه «وَإِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ»؛ همه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۵۱.

۲. در شرح خطبه ۱ و ۹۱ نهج البلاغه بحث مشروحی در این زمینه آمده است.

۳. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

چیز به سوی پروردگارت پایان می‌گیرد».<sup>۱</sup> از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَأَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ فَإِذَا انْتَهَىٰ الْكَلَامُ إِلَىٰ اللَّهِ فَأَمْسِكُوا؛ خداوند متعال می‌فرماید: ان الی ربک المنتهی یعنی هنگامی که سخن به خداوند (وکنه ذات او) رسید توقف کنید و چیزی نگویید».<sup>۲</sup>

و اما جمله دوم که امام علیه السلام می‌فرماید: «حقیقت عدل (عدالت خداوند) آن است که او را متهم نسازی» اشاره به این است که کسی عقیده کامل به عدالت خداوند دارد که همه کارهای او را بر وفق حکمت و عدالت بدانند. تقسیم نعمت‌ها در میان بندگان، وجود حوادث دردناک در زندگی، هجوم آفات و بلاها در مواقع خاص به فرد یا گروهی؛ آری، او همه این‌ها را از سوی خداوند می‌داند و او را متهم به ظلم و بی‌عدالتی نمی‌کند و مشکل را در نقصان علم و آگاهی خود از مصالح و مفسدات امروز و آینده می‌شمرد. می‌گوید: دلیلی ندارد که این‌ها ظالمانه باشد چراکه خداوند نه نیاز به کسی دارد و نه کاری برخلاف حکمت انجام می‌دهد.

\* \* \*

این مطلب در علم کلام و عقاید در بحث عدل الهی تحت عنوان «فلسفه آفات و بلاها» به‌طور مشروح آمده است و ما آن را در کتاب پیام قرآن در بحث عدل الهی به‌صورت مشروح آورده‌ایم.

و به‌طور خلاصه امور بسیاری وجود دارد که ما آن را شرّ و آفت می‌نامیم در حالی که در پشت آن مصلحتی نهفته است و در واقع خیر و برکت است و بسیار می‌شود که شرور و آفات نتیجه اعمال خود ماست و گاه کیفر الهی برای پاک کردن ما، و گاه هشدار است برای زدودن آثار غفلت و گاه سوء تفاهم‌هایی است که با دقت زایل می‌شود و ...

۱. نجم، آیه ۴۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۹۲.

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این گفتار حکیمانه سخنی دارد که با ذکر آن این بحث را که بسیار عمیق و گسترده است پایان می‌دهیم.

او می‌گوید: این سخن از کلمات جامع و مانع آن حضرت (صلوات الله علیه و سلامه) می‌باشد که در عین اختصار و فشرده‌گی، اساس تمام بحث‌هایی است که طرفداران عدل و توحید از مسلمین، آن را گفته‌اند و نوشته‌اند.

سپس می‌افزاید: صاحب طراز (امیریحیی علوی زیدی) می‌گوید: این دو جمله تمام آنچه را علوم توحید با همه وسعتش و علوم حکیمانه با تمام گسترده‌گی‌اش با لطیف‌ترین و فشرده‌ترین عبارات بیان کرد و اگر در کلام امیرمؤمنان در باب توحید و عدل جز این دو جمله نبود در فضل و مقام آن حضرت و دارا بودن دقیق‌ترین نکات بلاغت کافی بود تا چه رسد به سایر حکمت‌های دینی آن حضرت و آداب درخشان علمیه؛ و ما به لطایف کلام آن حضرت اشاراتی داشتیم و آنچه را خداوند از اسرار علوم آن حضرت به ما روزی داده بود در شرح کتاب نهج‌البلاغه آوردیم و آن کتابی است جامع تمام صفات پسندیده و خصال نیکو درباره دین و دنیا.<sup>۱</sup>

و چه غافل‌اند کسانی که در باب خداشناسی، او را دارای جسم و اعضا می‌دانند یا می‌گویند که در آخرت با همین چشم، به صورت حسی دیده می‌شود و همچنین کسانی که منکر عدالت او هستند اجبار بندگان و سپس مجازات آن‌ها را برای اعمالشان درباره خدا جایز می‌شمرند و انحرافات فراوانی به دنبال دورافتادن از چشمه فیض اهل بیت علیهم السلام دامنگیر آن‌ها شده است. و ما افتخار می‌کنیم که به‌عنوان پیروان آن مکتب، اصل عدل را یکی از اصول پنج‌گانه دین خود می‌شمریم.

\*\*\*

۱. مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷.



لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.

امام علیه السلام فرمود:

خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز خیری ندارد

همان گونه که سخن گفتن نابخردانه.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

با توجه به این گفتار حکیمانه عین چیزی است که در حکمت ۱۸۲ آمده و مرحوم خطیب در ذیل آن، مدارک آن را بیان کرده در این جا می گوید: اضافه می کنیم که زمخشری نیز آن را در باب سکوت کتاب ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۸).

## شرح و تفسیر حق گفتار صحیح

امام علیه السلام در این گفتار نورانی موارد سکوت و سخن گفتن را به صورت جالب و موجزی بیان کرده، می فرماید: «خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز خیری ندارد همان گونه که سخن گفتن نابخردانه»؛ (لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ).

همان گونه که در مصادر ذکر شد این کلام شریف یکبار دیگر در نهج البلاغه در حکمت ۱۸۲ بدون کمترین تغییری آمده است و این نشان می دهد که مرحوم سید رضی گاه بر اثر فاصله زمانی در گردآوری خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار حکمت آمیز فراموش می کرده که آن را قبلاً ذکر نموده لذا آن را بار دیگر در ضمن کلمات آن حضرت آورده است.

به هر حال منظور امام علیه السلام از واژه «حکم» در این جا قضاوت و داوری در میان مردم نیست آن گونه که بعضی از شارحان تصور کرده اند زیرا امام علیه السلام آن را در نقطه مقابل جهل قرار داده و می دانیم که نقطه مقابل جهل، علم و دانش و حکمت است.

و اگر به موارد استعمال «حکم» در قرآن مجید و روایات مراجعه کنیم خواهیم دید که «حکم» گاهی به معنای فرمان نبوت و رسالت، گاه به معنای قضاوت، گاه به معنی عقل و خرد و گاه به معنی علم و دانش آمده است.

و معنی اصلی «حکم» به گونه‌ای که ارباب لغت گفته‌اند همان منع کردن به منظور اصلاح است به همین دلیل به لگام حیوان «حَکَمَ» (بر وزن صدف) گفته می‌شود. سپس این واژه به هر چیزی که بازدارنده است اطلاق شده، مانند علم و دانش و عقل و خرد و حتی قضاوت که جلوی اختلافات را می‌گیرد.

در ذیل حکمت ۱۸۲ بیان کردیم که در مورد برتری سکوت و سخن گفتن در میان دانشمندان گفت‌وگوست: بعضی سکوت را ترجیح می‌دهند زیرا خطرات و آفات زبان را بسیار می‌دانند و در واقع نیز همین طور است چرا که گناهان کبیره فراوانی (حدود سی گناه کبیره) با زبان انجام می‌شود.

از سوی دیگر، بدون سخن، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای عدالت و فصل خصومت امکان‌پذیر نیست.

از این رو امام علیه السلام بیان دیگری می‌فرماید که موارد برتری سکوت و برتری سخن گفتن را در آن مشخص کرده است؛ آن‌جا که گفتار حکیمانه مفید و سودمند، راهنما و هدایت‌کننده است باید سخن گفت و آن‌جا که گفتار از سر جهل است، غیبت است، تهمت، افتراء، دروغ، سخن‌چینی، مطالب بیهوده و لغو است سکوت ترجیح دارد و البته گاه پیدا کردن مصادیق این دو کمی مشکل است، هوای نفس می‌گوید: این گفتار حکیمانه است، بگو؛ ولیکن شرع و عقل می‌گویند: سخنی است بیهوده یا فسادانگیز، مگو؛ و در این‌گونه موارد اگر انسان بر هوای نفس چیره نشود چه بسا سخنان ناپسند را خوب و پسندیده پندارد و به سراغ آن برود و این همان چیزی است که به‌عنوان تسویلات نفس و تزئینات شیطان معروف است.

به همین دلیل هنگامی که از امام سجاده علیه السلام سؤال کردند که سکوت بهتر است یا کلام؟ فرمود: «هرکدام آفتی دارد. اگر کلام، خالی از آفت باشد از سکوت بهتر است».

و هنگامی که پرسیدند: به چه دلیل؟ امام علیه السلام دو دلیل جالب بیان کرد: نخست فرمود: «لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ؛ خداوند متعال انبیا و اولیا را به سکوت کردن مبعوث نکرد بلکه آن‌ها را به سخن گفتن مبعوث نمود».

دیگر این‌که: «شما هنگامی که می‌خواهید فضیلت سکوت را بیان کنید از کلام استفاده می‌کنید ولی هرگز برای بیان فضیلت کلام از سکوت نمی‌توان استفاده کرد»؛ «إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَأَنْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ»<sup>۱</sup>. کوتاه سخن این‌که چگونه ممکن است خداوند نعمت بیان را به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هایش بعد از نعمت آفرینش انسان در قرآن بیان کند، «الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و با این حال او را دعوت به سکوت نماید؟ چرا از این نعمت بزرگ الهی که امتیاز انسان نسبت به تمام جانداران است برای گفتن ذکر خدا و تسبیح و تقدیس او، برای شکر نعمت‌هایش، برای تعلیم و تربیت خلق، برای امر به معروف و نهی از منکر، برای حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم استفاده نشود؟

و نیز چگونه ممکن است خداوند و اولیایش اجازه دهند که از این موهبت بی‌نظیر در راه دروغ و تهمت و سخنان رکیک و اعانت ظالم و ظلم به بی‌گناهان بهره‌گیری شود؟

بنابراین همان‌گونه که امام علیه السلام در گفتار بسیار حکیمانه مورد بحث فرموده، نه سکوت از بیان حق، خوب است و نه سخن گفتن با جهل.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۴.

فِي دُعَاءِ اسْتَسْقَى بِهِ  
 اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا.

امام علیه السلام در دعایی که برای درخواست باران کرده، عرضه می‌دارد:  
 خداوندا! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن  
 نه به وسیله ابرهای سرکش (و خطر آفرین).<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این دعای پرمعنا می‌گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت‌انگیز است زیرا امام علیه السلام ابرهای پرسروصدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می‌افکنند و سوار خود را به زمین می‌کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می‌توان از آن‌ها شیر دوشید و بر آن‌ها سوار شد»؛ (قال الرضی: وهذا من الکلام العجیب الفصاحه، وذلك أنه علیه السلام شبه السحاب

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این دعای پرمعنا و زیبا ذکر کرده نهایتاً ابن اثیر در ماده «زلزل» می‌باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۹).

ذوات الرُّعودِ وَالبَّوارِقِ وَالرِّیاحِ وَالصَّواعِقِ بِالْإِبِلِ الصَّعَابِ الَّتِي تَقْمِصُ بِرِحَالِهَا  
وَتَقْصُ بُرْكَانِهَا وَشَبَّهَ السَّحَابَ خَالِيَةً مِنْ تِلْكَ الرِّوایِعِ بِالْإِبِلِ الذُّلِّلِ الَّتِي تُحْتَلَبُ  
طَبِيعَةً وَتُقْتَعَدُ مُسْمِحَةً).

## شرح و تفسیر باران‌های مفید

باران یکی از نعمت‌های بزرگ الهی است که در قرآن مجید بارها به عنوان نعمت و همچنین به عنوان آیتی از آیات حق به آن اشاره شده است این نعمت الهی گاهی خالی از ضایعات است، ابرها نرم‌نرم می‌بارند بی آن‌که طوفان و صاعقه و گردبادی همراه داشته باشد. امام علیه السلام در کلام خود آن‌ها را ابرهای رام و تسلیم شمرده، و گاه با طوفان‌ها و صواعق و گردبادها همراه است که در عین باریدن، ضایعات فراوانی همراه دارد. آتش صاعقه انسان‌ها و خانه‌هایی را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند و گردباد و طوفان سبب ویرانی خانه‌ها و امارت‌ها و ریشه‌کن شدن درختان می‌شود.

به همین دلیل امام علیه السلام در دعای باران خود عرضه می‌دارد: «خداوندا! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن نه به وسیله ابرهای سرکش»؛ (فِي دُعَاءِ اسْتَسْقَى بِهِ اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صَعَابِهَا).

جمعی از شارحان نهج البلاغه این کلام امام علیه السلام را طور دیگری تفسیر کرده‌اند گفته‌اند: منظور از ابرهای رام و تسلیم، ابرهای باران‌زا و منظور از ابرهای سرکش، ابرهای بدون باران و پرسر و صداست. و ظاهراً مرحوم سید رضی نیز در شرح زیبایی که برای این کلام نوشته و بعداً آن را تفسیر خواهیم کرد کلام امام علیه السلام را همین‌گونه تفسیر کرده است.

در حالی که جمله «أُسقنا» (ما را سیراب کن) به هر دو گروه از ابرها اشاره می‌کند. امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «ما را با ابرهای رام سیراب کن نه با ابرهای سرکش». یعنی آن‌ها هم سیراب می‌کنند ولی توأم با آسیب‌های مختلفی هستند. شبیه این سخن چیزی است که در دعای باران از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است؛ در این دعا حضرت بارانی را تقاضا می‌کند که مایه برکت نهرها، رویش درختان، ارزان شدن ارزاق، پرنشاط شدن انسان‌ها و حیوان‌ها و پرورش زراعت‌ها و پرشیر شدن پستان حیوانات گردد نه بارانی که ضرر و زیان رساند و مشکلات گوناگون و پی‌درپی بیافریند.<sup>۱</sup>

## نکته‌ها

### ۱. صلاة الاستسقاء (نماز باران)

در دستورات اسلامی وارد شده است که هرگاه باران تأخیر بیفتد و مردم در زحمت قرار گیرند رو به درگاه خدا آورند و بعد از سه روز روزه‌پی‌درپی به‌طور گروهی به خارج شهر بروند و در زیر آسمان نماز باران را که آداب خاصی دارد به‌جا آورند. از گناهان خود توبه کنند و خدا را به اسماء حسناش بخوانند و دعا کنند تا باران رحمت الهی نازل گردد.

بارها و بارها تجربه شده است - و ما خود نیز تجربه کردیم که خود داستان مفصلی دارد - که باران رحمت الهی به فاصله کمی بعد از نماز استسقاء باریده است.

بسیاری از آداب آن مانند نماز عید است و در روایات آمده که اگر روز دوشنبه انجام شود بهتر است. مؤذنان پیشاپیش امام به‌سوی خارج شهر حرکت می‌کنند و نماز بدون اذان و اقامه خوانده می‌شود یکصد بار رو به قبله تکبیر

۱. رجوع شود به مستدرک الوسائل، ج ۶، ابواب صلاة الاستسقاء، باب ۱، ص ۱۷۹، ج ۲.



می‌گویند و یکصد بار رو به طرف راست، تسبیح و یکصد بار رو به طرف چپ ذکر «لا اله الا الله» و یکصد بار رو به مردم «الحمد لله» می‌گویند و امام بعد از نماز خطبه می‌خواند و مردم را در آن خطبه به دوری از گناهان و قیام به واجبات دعوت می‌کند.<sup>۱</sup>

در خطبه ۱۱۵ و همچنین در خطبه ۱۴۳ که پیش‌تر ذکر کردیم تعبیرات بسیار زیبا و پرمعنا و گویایی درباره نماز باران و چگونگی تقاضای این رحمت الهی از خداوند آمده است که به خوبی نشان می‌دهد امام علیه السلام در هر صحنه‌ای وارد بشود حق آن را به عالی‌ترین وجهی ادا می‌کند.

در این جا مناسب است از نماز باران باشکوهی یاد کنیم که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در عصر مأمون به جا آورد و مایه حیرت مأمون و اطرافیانش شد. جریان از این قرار است: هنگامی که مأمون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود ساخت در آن سال باران نبارید، اطرافیان مأمون و آنها که با امام علیه السلام دشمنی داشتند گفتند: ببینید، هنگامی که علی بن موسی الرضا آمد و ولیعهد ما شد باران از ما قطع گردید. این سخن به گوش مأمون رسید و بر او سخت آمد به امام علیه السلام عرضه داشت: آیا می‌شود دعایی کنی تا مردم از باران بهره‌مند شوند؟ امام علیه السلام فرمود: آری. مأمون عرض کرد: کی انجام می‌دهی (آن روز، جمعه بود) فرمود: روز دوشنبه این کار را انجام می‌دهم زیرا شب گذشته پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که امیرمؤمنان علی علیه السلام با او بود به من فرمود: فرزندم! منتظر روز دوشنبه باش و در آن روز نماز باران را در بیابان بخوان و بدان که خداوند باران را بر این مردم خواهد فرستاد و آنها را از فضیلت و کرامتی که نزد پروردگارت داری باخبر خواهد ساخت (البته این احتمال نیز بعید نیست که یکی از مقدمات نماز باران گرفتن سه روز روزه است و امام علیه السلام می‌خواستند روز

۱. آداب نماز استسقاء را می‌توانید در جلد پنجم وسائل الشیعه، صفحه ۱۶۲ تا ۱۶۹ مطالعه نمایید.

شنبه و یکشنبه و دوشنبه را روزه بگیرند).

روز دوشنبه فرا رسید، آن حضرت به بیابان رفتند و جمعیت زیادی همراه ایشان از شهر خارج شدند، سپس امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جا آورد و عرضه داشت: «خدایا، پروردگارا! تو حقّ ما اهل بیت را عظیم داشتی و بر همین اساس مردم به ما توسل جسته‌اند، همان‌گونه که تو امر کردی آنان امید به فضل تو دارند و منتظر احسان تو، تو نیز بارانی نافع و فراگیر، بارانی بدون تأخیر و خالی از ضرر بر آنان فرو فرست، بارانی که پس از رسیدن آنان به خانه‌هایشان آغاز گردد».<sup>۱</sup>

راوی این خبر می‌گوید: به آن خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث ساخت سوگند که پس از دعای آن حضرت مشاهده کردیم ابرهای متراکم در آسمان ظاهر شدند و رعد و برق شدیدی پدید آمد و مردم با سرعت به سوی خانه‌هایشان به راه افتادند گویی از باران شدیدی فاصله می‌گرفتند.

امام علیه السلام خطاب به آنان فرمود: این ابر مربوط به شما نیست مربوط به فلان منطقه است. ابرها عبور کردند و گذشتند، ابر دیگری ظاهر شد فرمود: این ابر نیز مربوط به شما نیست و مربوط به فلان منطقه است؛ ده بار ابرها آمدند و رفتند. هنگامی که ابر یازدهم ظاهر شد امام علیه السلام فرمود: این مال شماست، شکر خدا را به جا آورید و بدانید که این ابر نمی‌بارد تا وارد خانه‌هایتان شوید هنگامی که به خانه‌ها رسیدند باران دانه‌درشتی شروع به باریدن کرد به گونه‌ای که تمام ظرف‌ها و استخرها و بیابان‌ها پر از آب شد و مردم همگی زمزمه می‌کردند: «هنیئاً لولد رسول الله کراماته؛ این کرامات بر فرزند پیغمبر گوارا باد».<sup>۲</sup>

۱. احتمال دارد که امام علیه السلام این دعا را بعد از نماز استسقاء به جا آورده و نیز محتمل است که حتی بدون نماز استسقاء این دعا پرمعنی را خوانده و به سبب آن، بارانی پربرکت باریده است.

۲. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۰.

## ۲. قطع برکات آسمانی بر اثر گناهان

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود که یکی از عوامل خشکسالی و کمی باران، گناهی است که مردم مرتکب می‌شوند و به سبب آن از این رحمت و اسعه الهی محروم می‌گردند.

در سوره نوح در ماجرای گفت‌وگوی این پیغمبر بزرگ الهی با مردم آن زمان می‌خوانیم که آن حضرت می‌فرماید: از گناهان خود استغفار کنید تا باران‌های پربرکت نازل گردد: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً».

و در آیه ۱۳۰ سوره اعراف می‌خوانیم: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْخُرُونَ»؛ ما آل فرعون را به خشکسالی و زیان‌های مالی گرفتار ساختیم شاید از راه نادرست خود بازگردند».

در ذیل خطبه ۱۱۵ این حدیث را از امام صادق علیه السلام آوردیم که می‌فرماید: «إِذَا فَشَتْ أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الزُّنَا ظَهَرَتْ الزَّلَازِلُ وَإِذَا أُمْسِكَتِ الزَّكَاةُ هَلَكَتِ الْمَاشِيَةُ وَإِذَا جَارَ الْحُكَّامُ فِي الْقَضَاءِ أُمْسِكَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَإِذَا خُفِرَتِ الذِّمَّةُ نُصِرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که چهار گناه شایع بشود چهار بلا دامنگیر مردم می‌شود: هنگامی که «زنا» شایع شود زلزله‌ها آشکار می‌گردد و هنگامی که مردم از دادن زکات امساک کنند مر و میر در چهارپایان می‌افتد و هنگامی که حاکمان در قضا ستم کنند آسمان از باریدن باران بازمی‌ایستد و هنگامی که پیمان‌ها شکسته شود مشرکان بر مسلمین پیروز می‌شوند».<sup>۱</sup>

هنگامی که امام صادق علیه السلام فتوای نادرست ابوحنیفه را در بعضی از مسائل می‌شنود می‌فرماید: «فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَشِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَتَمْنَعُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا؛ به دلیل این‌گونه قضاوت‌ها و مانند آن، آسمان آب خود را حبس

۱. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۱، ح ۱۳.

می‌کند و زمین برکت خود را منع می‌نماید».<sup>۱</sup>

\* \* \*

سخن در این زمینه بسیار است و در این جا با ذکر کلام سید رضی که در ذیل این گفتار حکیمانه آمده و شرح لغات آن، این بحث را به پایان می‌بریم. او چنین می‌گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت‌انگیز است زیرا امام علیه السلام ابرهای پرسرو صدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می‌افکنند و سوار خود را به زمین می‌کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می‌توان از آن‌ها شیر دوشید و بر آن‌ها سوار شد». (قال الرضی: وهذا من الکلام العجیب الفصاحه، وذلك أنه علیه السلام شبه السحاب ذوات الرعود والبوارق والرياح والصواعق بالإبل الصعاب التي تقمص برحاليها وتقص بركبانيها وشبه السحاب خالية من تلك الروائح بالإبل الدل التي تحتلب طيعة وتقتعد مسيحة). «رعود» جمع «رعد» و «بوارق» جمع «برق» و «صواعق» جمع «صاعقه» می‌باشد.

«تقمص» از ماده «قمص» (بر وزن شمس) به معنی سرکش شدن شتر است به گونه‌ای که پاهای جلو را بلند کند و پاهای عقب را بر زمین بکوبد و سوار خود را بر زمین بیفکند.

«نقص» از ماده «وقص» (بر وزن نقص) به معنی پرتاب کردن شخص سوار بر زمین آمده است.

«روائح» جمع «روعه» به معنی چیز وحشت‌انگیز است و در بعضی از نسخ «زوابع» آمده که جمع «زوبعه» به معنی گردباد است. «طیعة» به معنی مطیع و فرمانبردار است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۵۶.

«تقتعد» از ماده «قعود» به معنی نشستن و «مسمحة» از ماده «سماح» به معنی رام است و در مجموع اشاره به شترانی است که به هنگام دوشیدن شیر هیچ‌گونه ناآرامی و نافرمانی ای نمی‌کنند.

\*\*\*



وَقِيلَ لَهُ ﷺ لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،

الْخِضَابُ زِينَةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ!  
يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

به حضرت عرض کردند: چه خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می کردید.

امام ﷺ در پاسخ فرمود:

خضاب و رنگ بستن زینت است ولی ما عزاداریم.

(منظور امام ﷺ رحلت پیغمبر اکرم ﷺ بود).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب برای این گفتار پرمعنی مدرکی غیر از نهج البلاغه ذکر نکرده است. اضافه می کنیم که مرحوم سید رضی آن را در کتاب خصائص الائمه (ص ۱۲۵) نیز آورده است.

## شرح و تفسیر

### ما به سوگ پیامبر نشستہ ایم

شک نیست که خضاب کردن و زدن رنگ مناسب به موهای سفید در هنگام کهنسالی یا میانسالی، هم از نظر عرف عقلاً کار مطلوبی است و هم در شریعت اسلام بر آن تأکید شده است همان‌گونه که بعداً به صورت مشروح‌تر بیان خواهیم کرد.

به همین دلیل سؤال کننده هنگامی که امام علیه السلام را با محاسن سفید شده و بدون خضاب دید سؤال برای او پیش آمد و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! چه خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می‌کردید؟» (وَقِيلَ لَهُ عليه السلام لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ).

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «خضاب و رنگ‌بستن زینت است ولی ما عزاداریم (منظور امام علیه السلام رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است)»؛ (فَقَالَ عليه السلام: الْخِضَابُ زِينَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ يُرِيدُ وِفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله).

ظاهر نسخه صبحی صالح که ما آن را متن کلام خود قرار داده‌ایم این است که جمله «يُرِيدُ وِفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» جزء کلام سید رضی است نه کلام امام علیه السلام در حالی که ظاهر نسخه ابن ابی الحدید که بعضی آن را ترجیح داده‌اند این است که آن جمله جزء کلام خود امام علیه السلام است (نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله). در این صورت تفسیرهای دیگری نمی‌توان برای این مصیبت ذکر کرد زیرا



خود امام علیه السلام آن را تفسیر فرموده است که منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

ولی بنابر این که این تفسیر جزء کلام سید رضی باشد بعضی آن را نپذیرفته اند و گفته اند که منظور، مصیبت سقیفه و پیامدهای آن در عصر عثمان و سپس در دوران حکومت امام علیه السلام نظیر جنگ های جمل و صفین و مانند آن است که دائماً امام علیه السلام با نهایت تأسف درگیر آثار مصیبت بار آن بود.<sup>۱</sup>

البته اگر منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد آن نیز بعید به نظر نمی رسد زیرا مصیبت به اندازه ای سنگین بود که آثارش تا پایان عمر بر قلب امام علیه السلام سنگینی می کرد همان گونه که در حالات امام حسین علیه السلام هنگام دفن برادر ارجمندش امام مجتبی علیه السلام می خوانیم که بر سر قبر او چنین بیان کرد:

«أَدَهْنُ رَأْسِي أَمْ أَطِيبُ مَحَاسِنِي وَرَأْسُكَ مَعْفُورٌ وَأَنْتَ سَلِيبٌ

آیا موهای سرم را روغن بزنم یا محاسنم را خوشبو سازم در حالی که سر تو در زیر خاک پنهان شده و تو غارت زده ای (تمام حقوق را دشمنان غارت کردند)؟»<sup>۲</sup>

و در حالات امام سجاده علیه السلام نیز می خوانیم که بعد از شهادت پدرش حضرت امام حسین علیه السلام تا پایان عمر همواره عزادار بود با این که حدود ۴۰ سال طول کشید.

علاوه بر آنچه گفته شد این احتمال نیز وجود دارد که طبق آنچه در احادیث معروف آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «زمانی فرامی رسد که محاسن تو را با خون سرت خضاب می کنند»؛ امام علیه السلام پیوسته آن زمان را انتظار می کشید تا شربت شهادت بنوشد و از شرّ اشرار آسوده شود.<sup>۳</sup>

۱. منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۵۳۹ (این بخش از منهاج به وسیله مرحوم آیت الله کمره ای نگاشته شده است).

۲. منتهی الآمال، حالات امام حسن مجتبی علیه السلام و بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۶۰ (با کمی تفاوت).

۳. سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۰۴ ماده «خضب».

به خصوص این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «خَضَبَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ يَمْنَعْ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خضاب کرد ولی آنچه علی علیه السلام را از این کار بازداشت کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که فرمود: روی محاسنت از خون فرقت خضاب خواهد شد»<sup>۱</sup>.

## نکته‌ها

### ۱. خضاب و رنگ کردن موها در اسلام

در آموزه‌های اسلامی تأکید شده است که مسلمانان، پاکیزه و مرتب باشند و از زینت‌های معقول و دور از اسراف و تبذیر بهره بگیرند و به تعبیر دیگر، اسلام پیروانش را زیبا می‌پسندد.

در قرآن مجید به مسلمانان دستور داده شده هنگامی که به مسجد که کانون مهم عبادت است می‌روند لباس مزین بپوشند و زینت داشته باشند «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ؛ ای فرزندان آدم! زینت خود را هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید»<sup>۲</sup>.

و از آن جا که ممکن است بعضی از افراد نادان و سطحی‌نگر از این دستور تعجب کنند در آیه بعد از آن می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟؛ بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را، تحریم کرده است؟».

این زینت ممکن است معنی وسیعی داشته باشد که هم زینت‌های جسمانی را شامل شود و هم زینت‌های معنوی را.

در همین باره روایات متعددی درباره خضاب و رنگ کردن مو برای مردان

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۶۵.

۲. اعراف، آیه ۳۱.

و زنان وارد شده است و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار یک باب تحت عنوان «الْخِضَابُ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ» آورده و در آن ۱۶ روایت از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ذکر نموده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین آمده است: «أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُزَسَّلِينَ الْعِطْرُ وَالنِّسَاءُ وَالسُّوَاكُ وَالْحِنَاءُ؛ چهار چیز است که از سنت پیامبران است: عطر و داشتن همسر و مسواک و رنگ کردن موهای سفید با حنا».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «اخْتَضِبُوا بِالْحِنَاءِ فَإِنَّهُ يُجَلِّي الْبَصَرَ وَيُنْبِتُ الشَّعْرَ وَيُطَيِّبُ الرِّيحَ وَيُسَكِّنُ الزَّوْجَةَ؛ با حنا موهای سفید خود را رنگ کنید که بر نورانیت چشم می افزاید و موها را تقویت می کند و بوی انسان را خوش می سازد و به همسران آرامش می دهد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری می خوانیم: «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْخِضَابِ ذَاتَ بَعْلِ وَغَيْرِ ذَاتِ بَعْلِ؛ پیغمبر اکرم زنان را به خضاب کردن دستور داد هم زنان شوهردار را و هم زنان بدون شوهر».<sup>۳</sup>

به همین دلیل هنگامی که سؤال کننده موهای مبارک حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ را بدون خضاب دید پرسید که چرا خضاب نکرده اید؟ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ پاسخ معناداری به او داد و فرمود: ما عزاداریم.

## ۲. خضاب در اشعار شعرا

شعرای عرب و عجم در اشعار خود از زوایای مختلف به این امر نگاه کرده و اشعار نابی سروده اند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۰۲.

یکی از شعرای عرب (به نام ابن الرومی) می‌گوید:

لَمْ أَخْضِبِ الشَّيْبَ لِلْغَوَانِي      أُبْغِي بِهِ عِنْدَهُمْ وَدَادَا  
لَكِنْ خِضَابِي عَلَى شَبَابِي      لَيْسَتْ مِنْ بَعْدِهِ حِدَادَا

من محاسن سفید خود را برای جلب توجه زیبارویان و محبت آنها خضاب نکردم بلکه خضاب من برای مر جوانی است.

شاعر معروف دیگری به نام ابوتمام می‌گوید:

فَإِنْ يَكُنِ الْمَشِيبُ طَغَى عَلَيْنَا      وَأُودَى بِالْبِشَاشَةِ وَالشَّبَابِ  
فَإِنِّي لَسْتُ أَدْفَعُهُ بِشَيْءٍ      يَكُونُ عَلَيْهِ أَثْقَلُ مِنْ خِضَابِ  
أَرَدْتُ بَأَنَّ ذَاكَ وَذَا عَذَابٌ      فَسَلَّطْتُ الْعَذَابَ عَلَى الْعَذَابِ

اگر پیری بر ما طغیان کرد و شادی و جوانی را از ما گرفت

من هم او را به چیزی که سنگین‌تر از خضاب باشد از خود دور نمی‌کنم درست است که هم پیری و هم خضاب کردن مشکلاتی دارد ولی من تصمیم گرفتم مشکل خضاب را بر مشکل پیری مسلط کنم.

شاعر فارسی‌زبان (کسائی مروزی) از زاویه‌ای دیگر به این موضوع نگاه کرده

و چنین می‌سراید:

از خضاب من و از موی سیه کردن من

گر همی رنج خوری بیش مخور رنج مبر

غرضم زان نه جوانی است، بترسم که ز من

خرد پیران جویند و نیابند اثر

\*\*\*

# ۲۷۶

مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لَكَادَ  
الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما  
خویشتن داری می‌کند، این فرد عقیف و خویشتن دار نزدیک است که فرشته‌ای از  
فرشتگان خدا شود.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: اکثر نسخه‌های نهج البلاغه این گفتار حکمت‌آمیز را ذکر نکرده‌اند ولی  
در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده و شاید بتوانیم در آینده به آن بازگردم (و مدارکی را برای آن  
گردآوری کنم) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰) هر چند ظاهراً موفق به این کار نشد.

## شرح و تفسیر

### همسان شهیدان

امام علیه السلام در کلام کوتاهی مقایسه‌ای میان مجاهد شهید و فرد عقیف و پاکدامن کرده و عقیف را کمتر از مجاهد شهید نمی‌شمرد، می‌فرماید: «مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتن داری می‌کند. این فرد عقیف و خویشتن دار نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا شود»؛ (مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ).

می‌دانیم که مقام شهیدان در اسلام بسیار بالاست و مطابق حدیث معروف نبوی که در کتاب شریف کافی آمده است: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بُرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ؛ والاتر از هر کار نیکی کار نیک دیگری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا می‌رسد که بالاتر از آن، نیکی دیگری نیست».

قرآن مجید و روایات، درباره شهیدان راه خدا و مقام والای آن‌ها سخن بسیار گفته‌اند.

با این حال، امام علیه السلام مسأله عفت و پاکدامنی و چشم‌پوشی از گناه را به هنگامی که انگیزه‌های شدید آن در وجود انسان زنده می‌شود کمتر از شهادت در راه خدا ندانسته است و این نشان می‌دهد که اسلام برای مسائل اخلاقی مخصوصاً عفت

نفس به ویژه در مقابل انگیزه‌های شدید جنسی چه اندازه اهمیت قائل است. امام علیه السلام در تأیید این مطلب و تأکید بر آن، در پایان این سخن، عقیف و پاکدامن را همچون فرشته‌ای از فرشتگان خدا می‌شمرد و می‌فرماید: چنین کسی نزدیک است به مقام فرشتگان مقرب الهی برسد. بخشی از مقاماتی که بسیاری از اولیا و انبیا پیدا کرده‌اند مرهون عفت نفس آن‌ها بوده است.

حضرت یوسف علیه السلام گرچه به دلیل عفت و پاکدامنی سال‌ها در زندان به سر برد و رنج‌های فراوانی تحمل کرد اما علاوه بر مقامات معنوی و اخروی، در دنیا سربلند و سرافراز شد و عزیز مصر، آن کشور پهناور و بزرگ گشت. در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا وَ اتِّبَاعِ الْهَوَىٰ وَ شَهْوَةِ الْبَطْنِ وَ شَهْوَةِ الْفَرْجِ؛ کسی که از چهارچیز خود را حفظ کند وارد بهشت می‌شود، دنیاپرستی، هواپرستی، شهوت شکم و شهوت جنسی».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ هیچ عبادت الهی‌ای برتر از این نیست که انسان در مقابل شکم پرستی و شهوت پرستی عقیف و پاک بماند».<sup>۲</sup>

و در نقطه مقابل عفت و پاکدامنی، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانِ؛ بیشترین چیزی که امت مرا گرفتار آتش دوزخ می‌کند دو چیز است: شکم و شهوت جنسی».

و اگر درست دقت کنیم می‌بینیم که سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره و ظلم‌ها و ستم‌ها و خونریزی‌ها علاقه به این دو چیز است.

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۱، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۲۷۰، ح ۷.

در دنیای امروز به خوبی می‌بینیم که شهوت مال و شهوت جنسی انگیزه بسیاری از حوادث دردناک می‌باشد و پرونده‌های جنایات در سایه آنها رقم می‌خورد و به همین دلیل جهان‌خواران برای فریب و خرید وجدان‌ها از این دو عامل استفاده می‌کنند و بسیاری افراد ظاهراً سالمی که در این دو دام گرفتار می‌شوند.

همان‌گونه که در بحث سند این کلام حکیمانه گفتیم، کمتر کسی از شارحان نهج‌البلاغه این جمله بسیار پرمعنا را جزء کلمات قصار آن حضرت شمرده است و معلوم می‌شود در بسیاری از نسخ نهج‌البلاغه وجود نداشته با این که کلامی است بسیار گران‌بها.

\*\*\*



الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

امام علیؑ فرمود:

قناعت ثروتی است پایان ناپذیر.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: بعضی این سخن را از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند. (قال الرضی: وقد روی بعضهم هذا الکلام لرسول الله ﷺ).

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکمت آمیز می گوید: عین این جمله در حکمت ۵۷ و ۳۴۹ آمده است و قبلاً به مصادر دیگر این کلام اشاره کرده ایم. (منظورش چیزی است که در ذیل حکمت ۳۴۹ آورده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰).

## شرح و تفسیر

### گنج پایان‌ناپذیر!

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره قناعت اشاره کرده، می‌فرماید: «قناعت ثروتی است پایان‌ناپذیر»؛ (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ). مال و ثروت، مهم‌ترین وسیله برای زندگی مادی است که انسان به کمک آن به تمام خواسته‌های ضروری و رفاهی خود می‌رسد و حتی وسیله‌ای است برای رسیدن هوس‌بازان به هوس‌هایشان.

اما این مال و ثروت هر قدر زیاد باشد باز هم پایان‌پذیر است به همین دلیل بسیار دیده شده جوانانی که از پدرانشان مال و ثروت هنگفتی به ارث می‌برند ولی بعد از مدتی همه آن را در راه شهوات و عیش و نوش و شراب و قمار و مانند آن تلف کرده و به روز فلاکت‌باری گرفتار می‌شوند و حتی اگر انسان ثروتش را در راه‌های غلط مصرف نکند اما زندگی را بسیار مرفه سازد اموال رو به فنا می‌روند.

در این جا امام علیه السلام ما را متوجه یک سرمایه معنوی، درونی و ذاتی می‌کند که هرگز پایان نمی‌گیرد و آن، روح قناعت است.

افراد قانع زندگی ساده و بی‌تکلف خود را به راحتی می‌توانند تأمین کنند و معمولاً تهی دست نخواهند شد زیرا اداره کردن یک زندگی ساده با یک کسب‌وکار ساده نیز امکان‌پذیر است در حالی که زندگی‌های پرزرق‌وبرق روز به

روز گسترده‌تر و پرهزینه‌تر می‌شود و حدّ توقفی ندارد و به همین دلیل حریصانی که به قناعت پشت کرده‌اند هرچه به‌دست آورند آن‌ها را راضی نمی‌کند اما قانعان همیشه از زندگی خود راضی‌اند.

مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابی تحت عنوان «قناعت» دارد که احادیث زیادی در ذیل آن آورده از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِيَّاكَ أَنْ تُطْمَحَ بَصْرَكَ إِلَى مَنْ فَوْقَكَ فَكَفَى بِمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ وَقَالَ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فإِنْ دَخَلَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَادْكُرْ عَيْشَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّمَا كَانَ قُوَّةُ الشَّعِيرِ وَحُلْوَاهُ التَّمْرُ وَوَقُودُهُ السَّعْفُ إِذَا وَجَدَهُ؛ از این‌که چشم به کسانی که (از نظر ثروت) از تو برترند بدوزی بپرهیز؛ (برای اثبات حقانیت این سخن)، آنچه خداوند به پیغمبرش خطاب کرده کافی است، فرموده که اموال و اولاد فراوان آن‌ها (کافران) تو را در شگفتی فرو نبرد و نیز فرموده که چشمان خود را به نعمت‌های مادی‌ای که به گروه‌هایی از آن‌ها داده‌ایم می‌فکن، این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیاست (هدف این است که آن‌ها را با آن بیازماییم). و اگر وسوسه‌ای در دل تو درباره‌ی این امر واقع شد به یاد زندگی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باش، غذای آن حضرت از نان جو و حلواى آن حضرت خرما و وسیله‌ی آتش افروختنش شاخه‌ی درختان نخل بود»<sup>۱</sup>.

امیرمؤمنان علی علیه السلام تفسیر زیبایی درباره‌ی حیات طیبه (در آیه‌ی شریفه‌ی «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»<sup>۲</sup>) کرده، می‌فرماید: «زندگی پاک و پاکیزه همان قناعت است».

چرا زندگی آن‌ها پاک و از هر نظر سالم است؟ زیرا نه افکارشان مشغول مطالبات از مردم است، نه رنج بدهکاری به این و آن دارند، نه تشویش حاصل از

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۱.

نوسان قیمت‌ها و نه مشکلات حفظ اموال و ثروت‌ها.

و این حیات طیبه بر اثر ایمان و عمل صالح پیدا می‌شود همان‌گونه که در آیه شریفه مذکور آمد «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»<sup>۱</sup>.

ایمان به خدا و اعتماد به وعده‌های او زرق و برق دنیا را در نظر انسان کوچک و بی‌ارزش می‌کند عمل صالح، انسان را از تمام فعالیت‌های اقتصادی نامشروع باز می‌دارد و نتیجه این‌ها همان قناعت است.

حرص و ولع و سیری ناپذیری بالای بزرگی است که بر سر کسانی که قناعت را ترک گفته‌اند نازل می‌شود.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يُجْزِيهِ كَانَ أَيْسَرُ مَا فِيهَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَرْضَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يُجْزِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهَا شَيْءٌ يَكْفِيهِ؛ کسی که از دنیا به آنچه برای زندگی او ضرورت دارد راضی شود کمترین زندگی، او را کفایت می‌کند و کسی که به آن راضی نشود هیچ چیز در دنیا برای او کافی نیست»<sup>۲</sup>.

و به گفته شاعر فارسی‌زبان:

گفت چشم تنگ دنیا دوست را    یا قناعت پر کند یا خاک گور  
مرحوم سید رضی بعد از ذکر این کلام حکیمانه می‌گوید: «بعضی این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند»؛ (قال الرضی: وقد روی بعضهم هذا الکلام لرسول الله صلی الله علیه و آله).

\*\*\*

۱. نحل، آیه ۹۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۱۱.

لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَأَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ  
طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاةٌ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَاجِ:  
اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَأَحْذِرِ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ،  
وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ.

امام علی (علیه السلام) این سخن را به زیاد بن ابیه هنگامی که او را جانشین عبدالله بن عباس در منطقه فارس کرد در ضمن یک سخن طولانی فرمود و او را از گرفتن خراج و مالیات قبل از زمان به دست آمدن محصول نهی فرمود. عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری بپرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می گوید: این سخن را آمدی در غررالحکم در حرف الف با تفاوتی آورده و این تفاوت نشان می دهد که از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰).  
اضافه می کنیم که فتال نیشابوری (از علمای قرن پنجم هجری) در کتاب روضة الواعظین این کلام حکیمانه را در ضمن کلام مشروح تری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آورده و کاملاً روشن است که آن را منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است.

## شرح و تفسیر

### هرگز مردم را تحت فشار قرار مده

از سخن بعضی از شارحان نهج البلاغه استفاده می‌شود که والیانی که از طرف خلفا به منطقه فارس می‌رفتند گاه اصرار داشتند که خراج را قبل از موعد یعنی قبل از به‌دست آمدن محصول کشاورزی و باغداری از مردم بگیرند و علت آن این بود که توجه نداشتند که برای گرفتن خراج باید سال شمسی را در نظر گرفت زیرا فرارسیدن زمان محصول، مطابق سال شمسی است نه سال قمری. اما آن‌ها سال قمری را معیار قرار می‌دادند و مردم را در فشار شدید گرفتار می‌ساختند به گونه‌ای که مردم مجبور بودند محصولات خود را به صورت پیش‌فروش به قیمت نازلی بفروشند و مال الخراج را پردازند و همین، سبب نارضایی شدید مردم می‌شد.

به همین دلیل هنگامی که امام علیه السلام می‌خواست زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن عباس به فارس و مناطق اطراف آن بفرستد توصیه مفصلی به او فرمود و او را از مقدم داشتن خراج بر زمان به‌دست آمدن محصول نهی کرد و فرمود: «عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری بپرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می‌شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می‌کند»؛ (لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَ أَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاةٌ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَاجِ: اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَأَخْذِرْ

الْعُسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعُسْفَ يُعْوَدُ بِالْجَلَاءِ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ).

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود نخست به زیاد دستور عدالت می دهد سپس آثار شوم تخلف آن را بیان می فرماید. نخست بر عدالت تأکید می ورزد عدالتی که زمین و آسمان به سبب آن برپاست، عدالتی که مایه آرامش و آسایش و نظم امور است و آنگاه از خشونت و سختگیری و ظلم و تعدی (در گرفتن خراج و یا غیر آن) که نقطه مقابل عدالت است نهی می کند و می فرماید: ترک عدالت سبب می شود که مردم مزارع و باغ های خود را رها کنند و از آن منطقه به جای دیگری بروند و در نتیجه منطقه به ویرانه ای تبدیل گردد و سخت گیری گاه سبب می شود که بمانند و بر حاکم و والی بشورند و دست به اسلحه ببرند که آن هم سبب ویرانی کشور اسلام می شود.

## نکته ها

### ۱. چرا امام علیه السلام زیاد را به این منصب گماشت؟

همان گونه که در ذیل نامه ۴۴ نیز گفته ایم زیاد در آغاز از یاران علی علیه السلام بود و در جنگ های آن حضرت با معاویه شرکت کرد و حتی قبل از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه با آن حضرت بود ولی چیزی نگذشت که معاویه او را فریب داد و به سوی خود برد و سرانجام به یکی از مدافعان سرسخت بنی امیه مبدل شد.

بنابراین در زندگی او دو دوران مشخص وجود دارد: دوران اول، دوران سلامت فکر و ایمان به مقام ولایت علی علیه السلام و افتخار در خدمت بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام بودن است.

در همین دوران معاویه بارها برای او نامه نوشت یا پیکی فرستاد تا او را به سوی خود برَد ولی موفق نشد.

دوران دوم: مدتی بعد از صلح امام حسن علیه السلام در حالی که او همچنان والی فارس بود و اجازه نمی داد آن منطقه در سیطره معاویه قرار گیرد، تا این که معاویه او را فریب داد و گفت: تو فرزند آن مرد چوپان نیستی، تو فرزند پدر من، ابوسفیانی بنابراین به تو زیاد بن ابی سفیان می گویم و هرچه بخواهی نزد من برای تو وجود دارد. زیاد، گرفتار هوای نفس شد و فرزندی ابوسفیان و برادری معاویه و رسیدن به قدرت های عظیم اجتماعی را بر اعتقاد باطنی خود به امیرمؤمنان علی علیه السلام ترجیح داد و به معاویه پیوست و به صورت عنصری خطرناک برای اهل بیت علیهم السلام درآمد و می دانیم که فرزندش عبیدالله بن زیاد در ماجرای شهادت شهیدان کربلا چه نقش خطرناکی داشت.

اگر می بینیم امام علیه السلام در این جا او را جانشین ابن عباس در حکومت فارس و اطراف و نواحی آن می کند مربوط به دوران نخست زندگی اوست. او مردی بسیار هوشیار و شجاع و سخنور و بی باک بود و در هر دو دوران زندگی اش از این استعداد خود بهره گرفت. دوران اول در خدمت علی علیه السلام و دوران دوم در خدمت معاویه و در واقع در خدمت هوای نفس و شیطان.<sup>۱</sup>

## ۲. چرا زیاد را زیاد بن ابیه می گفتند؟

بعضی معتقدند که مجهول بودن پدرش سبب این تعبیر شد و بعضی می گویند که چون پدرش برده و چوپانی بود که هیچ موقعیت اجتماعی ای نداشت مایل نبود او را به نام پدرش خطاب کنند.

مادرش نیز کنیز حارث بن کلد، طبیب معروف عرب بود، که به نام او نیز هرگز افتخار نمی کرد.

۱. برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تنقیح المقام علامه مامقانی و شرح نهج البلاغه علامه تستری ذیل خطبه ۴۴ مراجعه کنید.



گرچه معاویه سرانجام اصرار داشت که او را فرزند نامشروع ابوسفیان بدانند و برادر خویش بشمارد ولی همان‌گونه که در نامه ۴۴ گذشت امیر مؤمنان علیه السلام شدیداً این سخن را انکار می‌کند و می‌فرماید: «در زمان عمر بن خطاب، ابوسفیان سخنی بدون اندیشه و فکر یا بر اثر تحریک شیطان گفت (منظور این است که زیاد را فرزند نامشروع خود خواند ولی این سخن کاملاً بی‌پایه بود) سخنی که نه با آن، نَسَب ثابت می‌شود و نه استحقاق میراث را همراه دارد»؛ (وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَهُ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَ نَزْعَةٍ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ).

و به این ترتیب او را فرزند مشروع پدرش دانست و از وسوسه‌های معاویه که او را برادر خود می‌خواند برحذر داشت. هرچند همان‌گونه که گفتیم وسوسه‌ها بعد از دوران علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام کار خود را کرد و زیاد را برای همیشه گمراه و بدبخت نمود و عجب این‌که خود او نیز طبق بعضی از روایات به این گمراهی اعتراف کرد و درباره گذشته خود تأسف خورد ولی چه سود؟ چنان در دام معاویه و هوای نفس بود که راهی برای بازگشت پیدا نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

### ۳. عدالت و سختگیری و خشونت

واژه عدالت از چیزهایی است که همه عاشق آن‌اند و نخستین شرط نظام جامعه اسلامی شمرده می‌شود ولی کمتر کسی از حکمرانان و زمامداران تاریخ توانسته‌اند آن را اجرا کنند جز انبیا و اوصیا که همواره در خط عدالت اجتماعی گام برمی‌داشتند هرچند همیشه با موانعی روبرو بودند.

با این‌که همه، آثار شوم ظلم و بی‌عدالتی را می‌دانند ولی از آن‌جا که رسیدن به

۱. در این زمینه مرحوم علامه مجلسی روایت بسیار مشروحی در بحارالانوار نقل می‌کند که بسیار عبرت‌انگیز است. (بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۶۱).

جاه و مقام و شهوات و ثروت‌ها از طریق عدالت کمتر میسر می‌شود رو به ظلم و جور آورده و مطامع خود را گاهی با صراحت و گاهی حتی به نام عدالت پیگیری می‌کنند.

نکته‌ای که امام علیه السلام درباره نتیجه ترک عدالت بیان کرده بسیار قابل توجه است. می‌فرماید: عسف (سختگیری و خشونت) سبب کوچ کردن مردم از منطقه و ویران شدن آبادی‌هاست و حیف (ظلم و بی‌عدالتی) سبب شورش مردم و قیام‌های مسلحانه است. گرچه این دو واژه قریب‌الافق هستند ولی تفاوت روشنی دارند که به آن اشاره شد.

بعضی از ارباب لغت (مانند راغب در مفردات) که اصرار به ریشه‌یابی لغات دارند می‌گویند: اصل حیف به معنای انحراف در حکم و تمایل به یکی از دو جانب افراط و تفریط است که مصداق ظلم و بی‌عدالتی است.

و ابن منظور در لسان العرب در تفسیر واژه عسف چنین می‌گوید: «وَالْعَسْفُ فِي الْأَصْلِ: أَنْ يَأْخُذَ الْمَسَافِرُ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ وَلَا جَادَّةٍ وَلَا عَلَمٍ فَيُنْقَلُ إِلَى الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ؛ عسف در اصل این است که مسافر بدون در نظر گرفتن راه و جاده روشن و نشانه‌ها در مسیر خود اقدام به سفر کند (که مایه گمراهی و بدبختی او خواهد شد) سپس این واژه در معنای ظلم و جور استعمال شده است».

بعضی نیز اشاره به یکی دیگر از مصادیق آن کرده‌اند و آن، تمایل به فرد یا گروهی و تبعیض در مورد آن‌هاست و آن نیز از مصادیق ظلم است.

تاریخ زندگی بشر در ادوار مختلف شاهد بسیار خوبی بر گفته امام علیه السلام است. بسیاری از انقلاب‌ها از جمله انقلاب کمونیستی در شرق اروپا و شرق آسیا از ظلم حاکمان جور برخاست؛ هنگامی که توده‌های مردم کارد به استخوانشان رسید دست به اسلحه بردند و خروشیدند و حکومت را ریشه‌کن ساختند. در بسیاری از کشورها هنگامی که جور سلاطین و زمامداران از حد گذشت

مردم زمین‌ها را رها کرده و به نقطه‌های امن کوچ کردند؛ کاری که نتیجه‌اش ویرانی آن منطقه بود.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم که بعد از توصیه‌های متعدد به رعایت اعتدال در دعوت مردم به سوی اسلام و عبادات می‌فرماید: «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ وَالْجَوْرِ وَأَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرَّفْقِ وَالتَّائِبِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحُسْنِ الْخُلُطَةِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ فَارْغَبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ؛ آیا نمی‌دانی که حکومت بنی‌امیه با شمشیر و سختگیری و ظلم و ستم بود و امامت ما با مدارا و تألیف قلوب و وقار تقیه و خوش رفتاری و ورع و جهد و تلاش است. بنابراین مردم را به دین خود و آنچه به آن اعتقاد دارید از این طریق دعوت کنید».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۷۰، ح ۱۱.





## أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَحَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ.

امام علیؑ فرمود:

بدترین و خطرناک‌ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن،  
آن را کوچک بشمرد.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه نیز از روایات تکراری مرحوم سید رضی است زیرا عین آن با تفاوت بسیار کمی در حکمت ۳۴۸ گذشت. در آن جا بدین صورت بود: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ». مرحوم خطیب در ذیل همان حکمت آن را از زمخشری در کتاب ربیع‌الابرار و ابن قاسم در روضة الاخیار نقل کرده است و در این جا چیزی بر آن نمی‌افزاید.  
اضافه می‌کنیم: در غررالحکم نیز با تفاوتی به این صورت آمده است: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبٌ اسْتَهَانَ بِهِ رَاكِبُهُ». (غررالحکم، ج ۳۵۷۰).

## شرح و تفسیر

### از گناهی که کوچک می شمردی بترس!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در باب سنجش گناهان اشاره کرده، می فرماید: «بدترین و خطرناک ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن، آن را کوچک بشمرد»؛ (أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَحَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ).

بعضی معتقدند که گناهان را نباید به صغیره و کبیره تقسیم کرد؛ همه گناهان نسبت به مقام شامخ الهی کبیره است زیرا هر قدر شخصی که معصیتش می شود بزرگ تر باشد معصیت، بزرگ تر خواهد بود و چون خداوند از هر چیز بزرگ تر و بالاتر است هر معصیتی در پیشگاهش عظیم است.

البته این سخن از یک نظر صحیح است ولی از یک نظر می توان میان گناهان تفاوت گذاشت. گاهی ذات گناهان با هم متفاوت است؛ تفاوتی که مثلاً در میان سیلی زدن به یک شخص بی گناه یا کشتن او می باشد و تفاوتی که میان زنای با غیر محارم و زنای با محارم است.

و گاه تفاوت به سبب اصرار یا ندامت و استغفار است. ممکن است کسی گناه کبیره ای انجام دهد ولی فوراً پشیمان شود و به درگاه خدا توبه کند این گناه نسبت به گناه کسی که صغیره ای را انجام می دهد و اصرار بر آن دارد کوچک تر محسوب می شود و گاهی این تفاوت به سبب نیت گناهکار است گاهی گناهکار گناه را با ترس و وحشت و اضطراب انجام می دهد و گاه با بی اعتنایی و کوچک

شمردن گناه. به یقین دومی از اولی بزر تر است هرچند خود گناه هیچ تفاوتی نکند.

این از یک نظر، از نظر دیگر گناهی که انسان درباره آن بی اعتناست به آسانی دامن او را می گیرد و به او ضربه می زند ولی گناهی که در نظر او عظیم و خطرناک است کمتر به آن گرفتار می شود. درست مثل این که انسان، دشمنی را کوچک بشمرد، از چنین دشمنی ممکن است به آسانی غافل شود و ضربه بخورد ولی از دشمنی که او را بزر و خطرناک می شمرد در امان بماند.

در روایات اسلامی این مسأله نیز به صورت گسترده آمده است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در ابواب جهاد نفس، بابتی تحت عنوان «وجوب اجتناب المحقرات من الذنوب» ذکر کرده و در آن باب، چهارده روایت از معصومین علیهم السلام در همین زمینه آورده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «لَا تُحَقِّرُوا شَيْئاً مِنَ الشَّرِّ وَإِنْ صَغُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ وَلَا تَسْتَكْثِرُوا شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ فَإِنَّهُ لَا كَبِيرَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ وَلَا صَغِيرَ مَعَ الْإِصْرَارِ؛ چیزی از کار بد را کوچک نشمرید هرچند در نظر شما کوچک باشد و چیزی از کار نیک را بزر نشمرید هرچند در نظر شما بزر و فراوان باشد زیرا هیچ گناه کبیره ای با استغفار باقی نمی ماند و هیچ گناه صغیره ای با اصرار بر آن بخشوده نخواهد شد»<sup>۱</sup>.

از سویی دیگر هنگامی که انسان درباره گناهی بی اعتنا باشد، آن گناه تکرار می شود و روی هم انباشته می گردد و تبدیل به گناهی بسیار عظیم می شود. همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَمُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللَّهِ طَالِباً وَ إِنَّهَا لَتَجْمَعُ عَلَى الْمَرْءِ حَتَّى تُهْلِكَهُ؛ از گناهان کوچک برحذر باشید زیرا از سوی خدا درباره آن مطالبه می شود و آنها روی هم انباشته

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۶، ح ۸.

می‌گردد تا انسان را هلاک کند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «وَمِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِيَسْنِي لَا أَوْ أَخَذُ إِلَّا بِهَذَا؛ از جمله گناهایی که هرگز بخشوده نمی‌شود گناهی است که کسی که آن را انجام می‌دهد (هنگامی که به او بگویند: چرا چنین می‌کنی؟) بگوید: (این که گناه مهمی نیست) کاش من با همین یک گناه مؤاخذه می‌شدم».<sup>۲</sup>

در روایتی از حضرت مسیح علیه السلام می‌خوانیم: «بِحَقِّ أَقْوَالِكُمْ إِنَّ صِغَارَ الْخَطَايَا وَمُحَقَّرَاتِهَا لَمِنْ مَكَائِدِ إِبْلِيسَ يُحَقِّرُهَا لَكُمْ وَيُصَغِّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ فَتَجْتَمِعُ فَتَكْثُرُ فَتُحِيطُ بِكُمْ؛ حق را به شما می‌گویم که گناهان کوچک و حقیر از دام‌های شیطان است. آن را در نظر شما حقیر می‌شمرد و در چشم شما کوچک می‌نماید تا روی هم انباشته شود و وجود شما را احاطه کند (بر حذر باشید)».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۷، ح ۱۱.

۲. همان، ح ۱۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱.



مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ  
عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند از افراد جاهل پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که  
قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن‌ها علم بیاموزند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: در کتاب علی علیه السلام دیدم: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجَهَّالِ عَهْدًا بِطَلْبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجَهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ» (و همان‌گونه که می‌بینیم این کلام به آنچه در نهج‌البلاغه آمده کاملاً شبیه است هر چند از جهاتی متفاوت می‌باشد).

در اوایل جلد ۸۸ بحارالانوار نیز روایات متعددی به این مضمون دیده می‌شود. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۱).

ولی به نظر می‌رسد که جلد ۸۸ صحیح نباشد بلکه صحیح، جلد ۲، صفحه ۶۴ است که مرحوم علامه مجلسی در آن باب، هشتاد و چهار حدیث ذکر کرده که قسمت مهمی از آن‌ها همین معنا را تعقیب می‌کند.

## شرح و تفسیر

### مسئولیت سنگین دانشمندان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته بسیار مهمی در مورد فراگیری علوم اشاره کرده، می فرماید: «خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن‌ها علم بیاموزند»؛ (مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا).

در بسیاری از کشورها در دنیای امروز تحصیل علم در حد قابل ملاحظه‌ای اجباری است و چنانچه فرزندی متولد شود و مثلاً به سن شش سالگی برسد و نام او برای فراگرفتن علم در هیچ مدرسه‌ای نوشته نشده باشد پدر و مادر او مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت.

این کار در دنیای ما که توجه خاصی به علوم در آن می‌شود چیز عجیبی نیست. مهم آن است که حدود چهارده قرن پیش، اسلام نه تنها فراگیری علم را فریضه شمرده بلکه بالاتر از آن، تعلیم دادن را بر دانشمندان واجب کرده است و منطق عقل نیز همین را ایجاب می‌کند. چگونه ممکن است بر افراد نادان فراگرفتن علم واجب باشد اما بر دانشمندان تعلیم دادن واجب نباشد؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به دو پیمان الهی می‌کند: پیمانی که در درجه اول است پیمانی است که از دانشمندان گرفته که علم خود را کتمان نکنند

و در اختیار مردم بگذارند، و پیمانی که از افراد جاهل گرفته که به دنبال تحصیل علم بروند. و اگر این دو پیمان در جامعه انسانی لباس عمل به خود بیپوشد، جهل و نادانی ریشه کن خواهد شد.

همان‌گونه که در سند این کلام حکیمانه اشاره شد، در احادیث اسلامی مطالب بسیاری در همین زمینه وارد شده است، از جمله همان حدیث امام صادق علیه السلام که از جدش علی علیه السلام نقل کرده و این مطلب را به طور مشروح تری بیان می‌کند. می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَيَّ الْجُهَالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَيَّ الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ؛ خداوند از جاهلان پیمانی برای طلب علم نگرفت تا این‌که از عالمان پیمان بذل علم گرفت زیرا علم، قبل از جهل است (و تا عالمی که علمش را در اختیار بگذارد وجود نداشته باشد مکلف ساختن جاهلان به تحصیل علم مفهومی ندارد)».<sup>۱</sup>

درباره همین گفتار حکیمانه حدیث جالبی از حسن بن عماره نقل شده که می‌گوید: روزی نزد «زهری» رفتم - بعد از آن‌که نقل حدیث برای مردم را ترک گفته بود - و به او گفتم: احادیثی که شنیده‌ای برای من بازگو، به من گفت: مگر تو نمی‌دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی‌کنم؟! گفتم: به هر حال، یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می‌کنم، گفت: تو حدیث بگو! گفتم: از علی علیه السلام نقل شده که می‌فرمود: «مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَيَّ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛ خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این‌که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن‌ها علم بیاموزند!» هنگامی که این حدیث تکان‌دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: اکنون بشنو تا برای تو بگویم. و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد!<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱۴.

۲. تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر ابوالفتوح رازی، ذیل آیه ۱۸۷ سوره آل‌عمران؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۵، ص ۳۶۷.

همین مطلب را که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان کرده در حکمت ۳۷۲ با تعبیر دیگری فرموده است آنجا که قوام دین و دنیا را بر چهار اصل، استوار می‌شمارد و اصل اول و دوم را این قرار می‌دهد: «عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ؛ عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و غیر عالمی که از فراگیری علم سرباز نزند».

در آیات و روایات متعددی شدیداً از کتمان علم نهی شده است که مفهومی این است که عالم باید علم خود را در اختیار دیگران بگذارد و به افراد ناآگاه اطلاع دهد. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «كَاتِمُ الْعِلْمِ يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْتُ فِي الْبَحْرِ وَالطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ؛ عالمی که علم خود را مکتوم دارد همه چیز، او را لعنت می‌کنند حتی ماهیان دریا و مرغان هوا».<sup>۱</sup>

## نکته

### آموزش کدام علم واجب است؟

این سؤال در ذیل کلام امام علیه السلام مطرح می‌شود که خداوند برای تعلیم کدام علم از علما پیمان گرفته پیش از آنکه از جاهلان فراگرفتن آن را پیمان گرفته باشد؟

شک نیست که علوم اعتقادی و واجبات و محرمات و اخلاق اسلامی نخستین علوم است که پیمان تعلیم آن از عالمان و پیمان فراگیری آن از جاهلان گرفته شده است.

اما علوم دیگر که قوام جامعه و نظام اجتماع بر آن استوار است مانند علم طب و علوم مربوط به صنایع و کشاورزی و دامداری و سیاست و تدبیر مَدُن و علوم مربوط به جنگ و مبارزه با دشمنان، از علوم است که فقها تصریح کرده‌اند که

۱. کنز العمال (طبق نقل میزان الحکمة، باب التحذیر من کتمان العلم).

فراگرفتن آن واجب کفایی است و اگر من به الکفایة (به مقدار کافی) نباشد واجب عینی می‌گردد. بنابراین در هر دو صورت لازم است عالمان این علوم به تعلیم گروهی از ناآگاهان پردازند تا جامعه اسلامی از این جهت فقیر و ناتوان نگردد و نظام دین و دنیا به هم نریزد.

در عصر ما، کشورهای صنعتی بزرگ به سبب نیاز دیگران به صنایع آنها، خواسته‌ها و افکار و فرهنگ خویش را به آنها تحمیل می‌کنند و سعی در اسارت دیگران از طریق پیشرفت‌های علمی خود دارند، به همین دلیل بر مسلمانان لازم است که در میدان این علوم سبقت جویند و لااقل خود را به دیگران برسانند تا از قید اسارت آنان رهایی یابند.

\*\*\*



## شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی)  
خود را به زحمت افکنی.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف وامی‌دارد مایه شر است. به همین دلیل او بدترین برادران محسوب می‌شود»؛ (قال الرضی: لَأَنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِلْمَشَقَّةِ، وَ هُوَ شَرُّ لَازِمٍ عَنِ الْإِخِ الْمُتَكَلِّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ الْإِخْوَانِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را قبل از مرحوم سید رضی، ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابوطالب مکی در قوت القلوب و ابوحیان توحیدی در الصدیق والصدیقة نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۱).

## شرح و تفسیر دوستان پرتکلف

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره کرده که دوستان خوب و بد را از هم جدا می‌کند. می‌فرماید: «بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی) خود را به زحمت افکنی»؛ (شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفُ لَهُ).

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف و ا می‌دارد مایه شر است. بنابراین او بدترین برادران محسوب می‌شود»؛ (قال الرضی: لَأَنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِّلْمَشَقَّةِ، وَ هُوَ شَرُّ لَازِمٍ عَنِ الْأَخِ الْمُتَكَلِّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ الْأَخْوَانِ).

اصولاً زندگی پرتکلف و پردردسر، همیشه مایه بدبختی و اضطراب و ناراحتی است بنابراین اگر دوستانی پیدا شوند که توقع زیادی در پذیرایی یا کمک‌رسانی دارند و انسان مجبور شود به خاطر آن‌ها خود را به زحمت بیفکند، دوستان بدی هستند.

دوست باصفا کسی است که پذیرایی ساده را به جان و دل می‌پذیرد و سعی می‌کند دوست خود را در آرامش و آسایش قرار دهد اما اگر توقعات زیادی داشت که به سبب آن، دوستش مجبور بود برای کمک به او یا پذیرایی از او خود



را به زحمت بیفکند و گاه حتی وسایل منزل خود را برای این کار بفروشد چنین دوست خودخواهی لایق دوستی نیست.

اولیاء الله و پیروان آنها همیشه این دستور را در نظر داشتند و در برابر دوستان خود بی تکلف بودند، به سادگی از آنها پذیرایی می کردند و با آنها انس می گرفتند.

به عکس، کسانی در گذشته و به خصوص امروز بوده و هستند که اگر دوستان پذیرایی سنگین و پرخرجی از آنها نکند آن را دلیل بر اهانت می دانند و از او فاصله می گیرند، در پشت سر گله می کنند و در پیش او گاه اظهار می دارند. در مجموع، تکلف در پذیرایی از دوستان، عیوب زیادی دارد که به چهار عیب آن به خصوص می توان اشاره کرد:

نخست این که سبب می شود دوستان، کمتر یکدیگر را ملاقات کنند زیرا تشریفات پردردسر به آسانی قابل تکرار نیست.

دوم این که طرف مقابل ممکن است توانایی پذیرایی به آن شکل را نداشته باشد و سبب شرمندگی او در آینده شود.

سوم این که از ساده زیستی که مورد تأکید اسلام است دور می شوند. چهارم این که اینگونه پذیرایی ها غالباً توأم با خودنمایی و ریاکاری است که با روح تعلیمات اسلامی سازگار نیست.

البته تکلف گرچه غالباً در نحوه پذیرایی هاست ولی ممکن است آداب دیگر را نیز شامل شود مانند چگونگی تعارف ها و جلوس در مقابل یکدیگر و سایر اموری که در دیدار دوستان انجام می شود.

\*\*\*

ابن ابی الحدید در این جا به داستانی تاریخی اشاره می کند که از جهاتی قابل توجه است. می گوید: از حسن بن سهل (وزیر مأمون) نقل شده که گفت: روزی

نزد مأمون رفتم و با سؤالی که قابل پیش‌بینی نبود مواجه شدم. به من گفت: مروّت (شخصیت) یعنی چه؟ در پاسخ گفتم: منظور خلیفه را نمی‌فهمم تا جواب مناسبی عرض کنم. گفت: نزد عمرو بن مسعده برو و از وی سؤال کن. می‌گوید: من به سراغ عمرو رفتم، اوضاع خانه او به هم ریخته و مشغول بنایی بود. روی آجری نشسته و مراقب کارگران بود. به او گفتم: مأمون دستور داده تا درباره معنای مروّت از تو سؤال کنم. صدا زد آجری آوردند و به من گفت: روی آن بنشین. در همان حال، سخنانی گفت که مقصود من در میان آن‌ها وجود نداشت. من از این‌که مورد احترام واقع نشدم و مقدار زیادی حرف‌های نامناسب شنیدم عصبانی شدم و به خود می‌پیچیدم. هنگام غذا خوردن که شد خدمتکاری آمد و دو قرص نان و مقداری خورش ساده و یک ظرف آب با خود آورد. کمی از آن تناول کردم و در حالی که از چنین برخورد اهانت‌آمیزی ناراحت بودم با وی خداحافظی کردم، ولی به من گفت: هر روز دوست داشتی می‌توانی نزد من بیایی. من چیزی در این باره به مأمون نگفتم. فکر کردم اکنون که رسماً از طرف او دعوت شدم یک روز پیش او بروم و رفتار او را ببینم و بعد با مأمون ملاقات کنم. آن روز که نزد او رفتم برخلاف انتظار با استقبال بسیار خوب او روبرو شدم. مرا در آغوش کشید و پیشانی مرا بوسید و پشت سر من به راه افتاد و در محل پذیرایی مرا در جای خوبی نشاند و در برابر من نشست و با سخنان سنجیده‌ای با من گفت‌وگو کرد. هنگام پذیرایی، ظرف‌های پر از میوه و غذاهای گوناگون آوردند و در سفره چیدند و پذیرایی‌اش از من بسیار جالب بود. هنگامی که می‌خواستم خداحافظی کنم دستور داد هدایای فراوانی به من دادند و مرکبی را با هدایای فراوان آماده ساخت و غلامانی را همراه من فرستاد. بسیار تعجب کردم هنگامی که شنیدم همه آن‌ها را به من بخشیده است. در موقع خداحافظی گفت: اگر برادرت به دیدنت آمد به خاطر او خود را به زحمت نینداز

و به آنچه در خانه وجود دارد کفایت کن اما اگر کسی را دعوت کردی از چیزی در خدمت به او فروگذار مکن همان‌گونه که من در این دو جلسه با تو رفتار کردم. سپس این جمله را افزود: معنای مروت همین است.<sup>۱</sup>

البته عمرو بن مسعده در جلسه دوم مرتکب تکلف شده و مصداق کلام امام علیه السلام نیست ولی شاید هدف او این بوده است که کمبودها و اهانت‌های ظاهری جلسه اول را بدین وسیله جبران کند و از دل میهمان خود بیرون سازد. مرحوم علامه شوشتری در شرح این عبارت، حدیثی از ابن قتیبه دینوری در عیون الاخبار نقل می‌کند که این بحث را با آن حدیث پایان می‌دهیم. می‌گوید: مردی علی علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد. امام علیه السلام فرمود: «نَأْتِيكَ عَلِيٌّ أَنْ لَا تُتَكَلَّفَ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَلَا تَدْخِرَ عَنَّا مَا عِنْدَكَ وَكَانَ يَقُولُ: شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ؛ مَا دَعَوْتَ تُوْرَا اجَابَتِ مِي كَنِيْم وَ نَزْد تُو خُوَاهِيْم اَمْد بَه شَرْط اِيْن كِه بَرَاي چيزي كِه نَزْد تُو نِيْسْت تَكَلْف نَكْنِي وَ اَز اَنچِه نَزْد تُوْسْت دَرِيغ نُوْرزِي» و می‌فرمود: «بدترین دوستان، دوستی است که برای او خود را به تکلف و مشقت بیندازی».<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحديد، ج ۲۰، ص ۲۴۹.  
 ۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۴۳۸.

## إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که مؤمن، برادر باایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد اسباب جدایی از او را فراهم کرده است.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «حشمه و أحشمه» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته‌اند: او را شرمنده ساخت و «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست؛ (قال الرضیُّ: یقال: حَشَمَهُ وَأَحْشَمَهُ إِذَا أَغْضَبَهُ، وَقیل: أَخْجَلَهُ «أَوْ احْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَهُ وَهُوَ مَطْنَةٌ مُفَارَقَتِهِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب به‌عنوان منبع دیگری برای کلام فوق ذکر می‌کند چیزی است که در کتاب محاضرات الادباء راغب اصفهانی (از علمای قرن پنجم) آمده است. می‌گوید: علی علیه السلام فرمود: «شر الاخوان من یحتشم منه ویتکلف له» (و با توجه به تفاوتی که بین نقل راغب اصفهانی و آنچه در نهج البلاغه آمده وجود دارد و روشن می‌شود که او منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۲).

## شرح و تفسیر

### اسباب جدایی دوستان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از عوامل مهم جدایی از دوست اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که مؤمن، برادر باایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد مقدمه جدایی از او را فراهم کرده است»؛ (إِذَا اخْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ).

مرحوم سید رضی ذیل این حکمت، احشام و حشمت را چنین تفسیر می‌کند، می‌گوید: «حشمه و أحشمه» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته‌اند: او را شرمنده ساخت یا «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست»؛ (قال الرضی: یقال: حَشْمُهُ وَأَحْشَمُهُ إِذَا أَعْضَبَهُ، وَقِيلَ: أَخْجَلَهُ «أَوْ اخْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَهُ وَهُوَ مَظَنَّةٌ مُفَارِقَتِهِ).

آنچه سید رضی گفته، یکی از تفسیرهای کلام حکیمانه امام علیه السلام است، بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری ذکر کرده‌اند که بر اساس مفهوم دیگری است که برای حشمت گفته‌اند و آن این که «حشمت» به معنی حفظ خودخواهی و تشخیص در برابر دیگران و برتری‌جویی در مقابل دوستان است و این تعبیر در مورد حشمت پادشاهان و امرا گفته شده که در پشت پرده‌های کاخ‌ها خود را مستور می‌دارند و دربان‌ها بر درهای آن می‌گمارند به گونه‌ای که مراجعه‌کنندگان نه قدرت مراجعه به آن‌ها را دارند و نه گفت‌وگویی با آن‌ها، مگر در موارد نادر آن

هم با شرایط سنگین خاص. همین معنی ممکن است در مورد دوستان به صورت ساده‌تری انجام گیرد. به هر حال حجابی میان انسان و سایرین می‌شود و یکی از اسباب جدایی از دوستان است.<sup>۱</sup>

بنابراین برای گفتار حکیمانه مورد بحث سه تفسیر به نظر می‌رسد و ممکن است همه آنها در مفهوم کلام امام علیه السلام جمع باشد. نخست، خشمگین ساختن دوستان، دوم، شرمنده نمودن آنها و سوم، برتری‌جویی و تکبر در برابر آنها. هر کدام از این امور سه‌گانه برای جدا شدن دوستان از انسان کافی است البته ممکن است انجام یک مرتبه و دو مرتبه این کارها تأثیرگذار نباشد ولی به یقین اگر تکرار شود سبب جدایی از دوستان خواهد شد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ اخْتَشَمَ أَخَاهُ حُرْمَتٌ وَصَلَّتُهُ وَمَنْ اغْتَمَّهُ سَقَطَتْ حُرْمَتُهُ؛ کسی که برادر مسلمانش را عصبانی یا شرمنده سازد دوستی با او حرام است و کسی که برادر مسلمانش را اندوهگین نماید احترامش از بین می‌رود».<sup>۲</sup>

و در کتاب دعائم الاسلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «أَكْرَمُ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ التَّزَاوُرُ فِي اللَّهِ وَحَقُّ عَلَى الْمَرْوَرِ أَنْ يُقَرَّبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تيسَّرَ عِنْدَهُ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا جُرْعَةً مِنْ مَاءٍ، فَمَنْ اخْتَشَمَ أَنْ يُقَرَّبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تيسَّرَ عِنْدَهُ لَمْ يَزَلْ فِي مَقْتِ اللَّهِ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ؛ برجسته‌ترین اخلاق پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین، زیارت دوستان برای خداست و بر کسی که به زیارت او می‌روند لازم است آنچه را نزد او میسر است برای پذیرایی از دوستش بیاورد هر چند یک جرعه آب باشد، و کسی که از این کار خودداری کند و آنچه را میسر است برای پذیرایی دوستش نبرد پیوسته در خشم

۱. شرح مرحوم کمره‌ای بر نهج البلاغه (منهاج البراعه)، ج ۲۱، ص ۵۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۴.

و غضب الهی در آن روز و شب خواهد بود».<sup>۱</sup>  
 از این حدیث شریف معنی چهارمی برای احتشام استفاده می‌شود و آن  
 خودداری کردن و بی‌اعتنایی نمودن است.

## نکته

### شرایط دوستی

می‌دانیم که اسلام همه مسلمانان را برادر یکدیگر شمرده که این بالاترین  
 رابطه و پیوند عاطفی در میان دو انسان است و به همه مسلمین سفارش کرده که  
 با یکدیگر همچون دو برادر صمیمی رفتار کنند، و برای آن‌ها حقوق متقابل  
 فراوانی ذکر شده که اگر جمع‌آوری شود خود یک کتاب خواهد شد.  
 به یقین به دست آوردن این چنین دوستان گرچه زیاد مشکل نیست ولی  
 نگهداری آن‌ها آسان نمی‌باشد.

دوستان را به‌هنگام رفتاری‌ها و مشکلات و پشت کردن دنیا به انسان  
 می‌توان شناخت.

در حدیثی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرده است می‌خوانیم:  
 هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در بصره بود کسی از میان مجلس برخاست و عرض  
 کرد: «ای امیر مؤمنان! أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِخْوَانِ؛ برادران حقیقی را به ما معرفی کن».  
 امام علیه السلام فرمود: «الْإِخْوَانُ صِنْفَانِ إِخْوَانُ الثَّقَةِ وَإِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَأَمَّا إِخْوَانُ الثَّقَةِ  
 فَهُمْ الْكَفُّ وَالْجَنَاحُ وَالْأَهْلُ وَالْمَالُ فَإِذَا كُنْتَ مِنْ أَحْيِكَ عَلَى حَدِّ الثَّقَةِ فَاذْبُدْ لَهُ مَالَكَ  
 وَبَدَنَكَ وَصَافٍ مَنْ صَافَاهُ وَعَادٍ مَنْ عَادَاهُ وَكَثْمٌ سَرَّهُ وَعَيْبُهُ وَأَظْهَرُ مِنْهُ الْحَسَنَ  
 وَاعْلَمْ أَيُّهَا السَّائِلُ أَنَّهُمْ أَقَلُّ مِنَ الْكِبْرِيَّتِ الْأَحْمَرِ وَأَمَّا إِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَإِنَّكَ  
 تُصِيبُ لَدَّتِكَ مِنْهُمْ فَلَا تَقْطَعَنَّ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَلَا تَطْلُبَنَّ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ ضَمِيرِهِمْ

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۳۴۱.

وَابْدُلْ لَهُمْ مَا بَدَلُوا لَكَ مِنْ طَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحَلَاوَةِ اللِّسَانِ؛ برادران دینی دو دسته‌اند: برادران مورد اعتماد و برادران ظاهری. اما برادران واقعی مورد اعتماد: آن‌ها به منزله دست و بال و اهل و مال انسان‌اند. بنابراین هرگاه به برادرت اطمینان پیدا کردی از بذل مال و تن خود درباره او دریغ مدار، با دوستانش دوست باش و با دشمنانش دشمن، اسرار و عیب او را پوشیده دار و صفات نیکش را آشکار کن و بدان ای سؤال‌کننده که آن‌ها از گوگرد سرخ<sup>۱</sup> کمترند. و اما برادران ظاهری: می‌توانی لذت همنشینی با آن‌ها را داشته باشی. این مقدار را از آن‌ها قطع مکن و بیش از این از درون آن‌ها چیزی مخواه. تا زمانی که با تو خوش‌شرو و خوش‌زبان‌اند با آن‌ها خوش‌شرو و خوش‌زبان باش<sup>۲</sup>.

این کلام را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام ادامه می‌دهیم؛ می‌فرماید: «برادران (دوستان دینی) سه دسته‌اند؛ گروهی همچون غذایی هستند که انسان همیشه به آن‌ها نیاز دارد و آن‌ها گروهی هستند که دارای عقل و درایت‌اند. دوم گروهی هستند که همانند درداند و آن‌ها گروه احمق و نادان‌اند و سومی گروهی هستند که همچون دوا (به‌هنگام بروز بیماری) می‌باشند و آن‌ها اشخاص فهیمه<sup>۳</sup> هوشیارند».

شک نیست که برای حفظ اخوت با دوستان واقعی باید تلاش و کوشش فراوان کرد. از جمله دوست را نه شرمنده بسازیم نه خشمگین و نه دربرابر او برای خود جاه و جلالی قائل باشیم که امام علیه السلام در کلام مورد بحث به آن اشاره فرموده است.

در روایات اسلامی آسیب‌های متعددی برای صداقت و دوستی ذکر شده است که باید برای حفظ دوستی از آن پرهیز کرد از جمله امیرمؤمنان علی علیه السلام طبق

۱. گوگرد سرخ ضرب‌المثلی است برای کمبود چیزی.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۸، ح ۱۰۷.



روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است به فرزند دلبندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ فَإِنَّهُ لَا يَدَعُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ صَدِيقٍ صَفْحًا؛ مبادا سوء ظن بر تو غلبه کند که هیچ دوستی را برای تو باقی نمی‌گذارد».<sup>۱</sup> و امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَصْفُوَ لَكَ وَدُّ أَخِيكَ فَلَا تُمَارِئْتَهُ وَلَا تُمَارِئْتَهُ وَلَا تُبَاهِيْتَهُ وَلَا تُشَارِئْتَهُ؛ اگر می‌خواهی محبت برادر مسلمانان برای تو صاف شود مزاح (افراطی) با او نداشته باش و ستیزه‌جویی و جر و بحث با او مکن و به او فخر مفروش و خصومت موز».<sup>۲</sup>

در احادیث دیگری درباره حسد و گوش دادن به سخنان سخن‌چینان هشدار داده شده که این‌ها نیز دوستان را از انسان جدا می‌سازد.<sup>۳</sup>

سخن پایانی مرحوم سید رضی: هنگامی که سید رضی رضی الله عنه به پایان کلمات قصار می‌رسد چنین می‌گوید: «وهذا حين انتهاء الغاية بنا إلى قطع المختار من كلام أمير المؤمنين عليه السلام، حامدين لله سبحانه على ما من به من توفيقنا لضم ما انتشر من أطرافه، وتقريب ما بعد من أقطاره. وتقرر العزم كما شرطنا أولاً على تفضيل أوراق من البياض في آخر كل باب من الأبواب، ليكون لاقتناص الشارد، واستلحاق الوارد، وما عسى أن يظهر لنا بعد الغموض، ويقع إلينا بعد الشدوذ، وما توفيقنا إلا بالله عليه توكلنا، وهو حسبنا ونعم الوكيل. وذلك في رجب سنة أربع مائة من الهجرة، و صلى الله على سيدنا محمد خاتم الرسل، و الهادي إلى خير السبل، و آله الطاهرين، و أصحابه نجوم اليقين؛ این زمان پایان چیزی است که از کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام برگزیدیم. در حالی که خداوند سبحان را برای توفیق جمع‌آوری آن بعد از آن که پراکنده بود و از منابع مختلف، آن را به هم پیوستیم سپاس می‌گوییم و همان‌گونه که از آغاز شرط کردیم صفحات سفیدی

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۹.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۲۹۱، ح ۲.

۳. میزان الحکمة، فصل «ما یفسد الصداقة» ماده صدق.

را در آخر هر باب از ابواب گذاشتیم تا اگر چیزی از دست رفته باشد بر آن بیفزاییم و سخنان جدیدی از آن حضرت را به آن ملحق سازیم و اگر تفسیری برای بعضی از کلمات پیچیده آن حضرت برای ما آشکار شد بر آن بیفزاییم و توفیق ما تنها به ذات پاک پروردگار است، بر او توکل کردیم و او برای یاری ما کافی است و بهترین وکیل ماست و پایان این سخنان در ماه رجب سنه چهارصد هجری بود. درود خداوند بر سید و مولای ما محمد؛ خاتم پیغمبران و هادی به سوی بهترین راه‌ها و همچنین بر خاندان پاک و یاران باوفایش باد که ستارگان ایمان و یقین‌اند».

\*\*\*

خداوندا! پروردگارا! با تمام وجود تو را شکر می‌کنیم که بعد از ۲۰ سال تلاش و کوشش، توفیق تکمیل این شرح بر کلمات بسیار مبارک امیر مؤمنان علی علیه السلام را به ما دادی. کاری که از روز ۱۳ رجب سال ۱۴۱۳ آغاز شد و درست در روز ۱۳ ماه رجب، میلاد مبارک آن حضرت در سال ۱۴۳۳، پایان گرفت. در این لحظه دوستان از شادمانی در پوست خود نمی‌گنجند که توانستند خدمت ناچیزی را به پیشگاه آن فخر عالم بشریت ارائه دهند و علاقه‌مندان و عاشقان مکتبش را شاد سازند. مژده‌ای که اگر جان بر آن بیفشانیم رواست چراکه مایه افتخار و آرامش روح ماست.

حقیقت این است که نهج البلاغه کتابی است بی‌نظیر، آفتابی است بی‌غروب، ستاره‌ای است درخشان بر تارک قرون و اعصار، پیامی است روح‌پرور و ندایی است آسمانی که از عمق جان بزرگ مرد جهان بشریت برخاسته و به همین دلیل بر عمق جان‌ها می‌نشیند و تا انسان در گلستان این کلمات روح‌پرور سیر نکند و از گل‌هایش نچیند از بوی آن سرمست نمی‌شود.

پروردگارا! تو را شکر می‌گوییم که ما را قرین این افتخار ساختی و علی‌رغم

مشکلات فراوان زندگی که هر کسی را دربر گرفته این موفقیت را از ما دریغ نداشتی.

بارالها! تو را به عظمت این معلم بزرگ جهان انسانیت و کلمات دلنشین و انسان پرور آسمانی اش سوگند می‌دهیم که توفیق عمل به آن را به همه ما و تمام مسلمین جهان مرحمت کنی و ما را از آن بهره‌مند سازی. امیدواریم دسته‌جمعی در حضور آن حضرت در بهشت جاویدان از جمال پرنورش بهره‌مند شویم و امیدواریم که حتی غیر مسلمانان حق‌طلب از آن بهره‌مند شوند آن‌گونه که توفیق را نصیب گروه بیدادگری کردی که عهدنامه او به مالک اشتر را به‌عنوان سندی نورانی در آیین کشورداری در سازمان ملل به زبان‌های مختلف منتشر ساختند و شعاع آن کلمات نورانی در آن فضای ظلمانی درخشید.

\*\*\*

در این جا از همه دوستان دانشمند و پرتلاش و پراستقامت که در این بیست سال کمک کردند صمیمانه تشکر می‌کنم و اجر جزیل آن‌ها را از خداوند بزرگ می‌طلبم.

قم - ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۳۳ هجری قمری

سال ۱۴۳۳ هجری قمری



**پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام**  
**(شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه)**

از دیگر آثار پربار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) که بعد از فراغت از «تفسیر نمونه» و تفسیر موضوعی «پیام قرآن» با همکاری جمعی از دانشمندان و محققان حوزه علمیه قم که نامشان در آغاز کتاب آمده، تدوین شده است، شرح جامع و روانی بر نهج البلاغه است؛ برای آگاهی بیشتر، گزارشی فشرده درباره این اثر در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

**۱. اهداف اصلی**

انگیزه‌های تدوین این کتاب در دو نکته مهم خلاصه می‌شود: نخست، جامعیت کتاب ارزشمند و گرانسنگ نهج البلاغه برای هدایت جامعه بشری، و دیگری، غربت و مظلومیت این کتاب که میان مسلمانان، حتی شیعیان آن حضرت کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

حضرت آیت الله العظمی مکارم در صفحات نخستین جلد اول درباره انگیزه اصلی تألیف این کتاب چنین می‌گوید:

نهج البلاغه «گنجینه بزرگ معارف اسلام»، «عالی‌ترین درس برای تعلیم و تربیت انسان‌ها»، «بهترین سرمایه خودسازی و تهذیب نفس» و «مؤثرترین برنامه برای ساختن جامعه‌ای سالم، پاک و سربلند» است.

معظم‌له در همین صفحات به آشنایی بیشتر خود با نهج‌البلاغه در «زندانی ستم‌شاهی» در سال ۴۲ اشاره می‌کند و اینکه در آن مدتی که زندانی بوده فرصت خوبی برای مطالعه دقیق‌تر این کتاب برای وی فراهم شده است، آنگاه می‌نویسد: «آن ایام متوجه شدم که نهج‌البلاغه چیزی فراتر از آن است که ما فکر می‌کنیم؛ خود را با دریایی از علم و دانش روبه‌رو دیدم که با مهم‌ترین مسائل زندگی انسان در تمام ابعاد معنوی و مادی سر و کار دارد، دریایی مواج و خروشان، که گوهرهایش را همراه امواجش به ساحل می‌پاشد و ساحل‌نشینان خود را غرق در انواع مواهب معنوی و مادی می‌کند، ولی غواصان تلاشگر سهم بیشتری دارند. آن روز فهمیدم چقدر محروم‌اند کسانی که با داشتن چنین گنجینه گرانبهایی از آن بی‌خبرند، و دست به سوی دیگران دراز کرده و آنچه را خود دارند، از بیگانه تمنّا می‌کنند!».

آنگاه به انگیزه دوم اشاره می‌کند که نبودن شرح جامع و به‌روز برای نهج‌البلاغه است و می‌نویسد: «در طول تاریخ اسلام، شروح متعددی بر نهج‌البلاغه نوشته شده، و علمای عالی‌قدری چه در گذشته و چه در عصر ما برای تبیین و تفسیر و کشف گنجینه‌های آن کوشیده‌اند و خدمات پرارزشی انجام داده‌اند، ولی انصاف این است که نهج‌البلاغه هنوز دست نخورده است، هنوز مظلوم است هنوز تلاش‌های بسیار فراوان دیگری را می‌طلبد.»

مخصوصاً در عصر و زمان ما که عصر مشکلات پیچیده جوامع انسانی، عصر ظهور مکتب‌های مختلف فکری، و عصر تهاجم بر اعتقادات و اخلاق و تقوا و فضیلت از سوی دنیاپرستان و جهان‌خواران است، تا راه را برای رسیدن به منافع آلوده و نامشروعشان هموار سازند. آری، در این عصر، نهج‌البلاغه می‌تواند گره‌های سخت و دشوار زندگی انسان‌ها را به خوبی بگشاید و به همین دلیل باید امروز تلاش و کوشش بیشتری به صورت گروهی برای کاربردی ساختن حقایق و دقایق نهج‌البلاغه صورت پذیرد».

معظم‌له در بخش دیگر از همین کتاب، پس از گزارشی از شروح نهج‌البلاغه می‌نویسد: «ولی با این همه باید اعتراف کرد که گویی این کتاب بزرگ هنوز دست نخورده است و نیاز به شروح فراوان دیگری دارد که باید گوهرهای معانی آن را از درون صدف الفاظ بیرون کشند و در دریای بیکران نهج‌البلاغه به غواصی پرداخته، لؤلؤهای معانی را خارج سازند و نیازهای این عصر و زمان، و اعصار و ازمنه آینده را از آن بیرون کشند زیرا ابعاد نهج‌البلاغه همچون ابعاد وجود علی علیه السلام آن چنان وسیع و گسترده است که به این آسانی نمی‌توان به همه آن دست یافت».

## ۲. ویژگی‌های این شرح

این کتاب ارزشمند با آن انگیزه‌هایی که بیان شد و اینکه در صدد ارائه شرح جامع‌تر و تازه‌ای بر نهج‌البلاغه است، امتیازات و ویژگی‌هایی دارد که در ۲۰ عنوان خلاصه می‌شود:

۱. این شرح توسط نویسنده‌ای توانا با کوله‌باری از دانش و تجربه نویسنده‌گی و پس از نوشتن ده‌ها جلد کتاب - با همکاری جمعی از دانشمندان حوزه علمیة قم - به نگارش درآمده است. آیت الله العظمی مکارم شیرازی پس از تدوین کتب مختلف مخصوصاً تدوین «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» و تجربه کار جمعی، به نگارش این کتاب روی آورده است و این، امتیاز مهمی است. ایشان در مقدمه پیام امام علیه السلام در همین باره می‌نویسد: «... بعد از توفیقی که در «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» بحمدالله نصیب این حقیر و جمعی از یاران باوفا شد و سبب حرکت جدیدی در کارهای قرآنی و نفوذ بیشتر قرآن و تفسیر در مجامع علمی بلکه غالب خانه‌ها گردید، گروهی از اهل فضل گفتند که اکنون «نوبت نهج‌البلاغه فرارسیده است» و باید کاری مشابه تفسیر نمونه روی آن انجام گردد، بلکه با استفاده از تجربیات گذشته، کاری پخته‌تر و جالب‌تر صورت گیرد».

شخصیتی به شرح و تفسیر این کتاب گران سنگ همّت گماشت که خود در جهان اسلام شناخته شده و در مقام افتاء و مرجعیت شیعیان است. کسی که هزاران تن، از خرمن دانش او بهره گرفته اند و شاگردان فراوانی را در عرصه عقاید، فقه، اصول، تفسیر و دیگر علوم اسلامی پرورش داده است. به ویژه آنکه پیش از این، دو تن از دانشمندان و فضلاء حوزه علمیه قم یعنی مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدجعفر امامی و حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا آشتیانی ترجمه و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه زیر نظر معظم له نوشته و آن را منتشر ساخته بودند. همه این دانش و تجربه و قلم در خدمت شرح گسترده ای بر نهج البلاغه قرار گرفت. روشن است که ره آورد آن، شرح خوبی بر نهج البلاغه خواهد بود.

۲. از دیگر ویژگی های این شرح، تدوین آن به صورت گروهی است. این استاد که به کار گروهی و جمعی اعتقادی کامل دارد و معتقد است که کار جمعی، هم به اتقان کار می افزاید، هم از خستگی ها می کاهد، چرا که هر کسی گوشه ای از کار را به عهده می گیرد و هم سبب رشد و پرورش نیروهای مستعد می گردد، در تدوین این کتاب نیز دو تن از یاران گذشته و همکاران تفسیر نمونه و چند تن از یاران تازه نفس را به کمک گرفت. همه این اعضا از فضلا و دانشمندان بوده و در مراکز علمی به تحقیق و تدریس مشغول اند. حضور فعال این گروه، نشاطی تازه و رونقی نو به جلسه تدوین شرح نهج البلاغه بخشید و در طول نگارش این شرح، بر تجربه آنان نیز افزوده شد و هر چه پیش رفتند، پختگی و اتقان کار نیز افزایش یافت.

۳. نوشتن کتاب با قلمی روان و قابل استفاده برای عموم مردم، از دیگر ویژگی های این شرح است. این شرح به گونه ای نوشته شده که علاوه بر دانشمندان و فرهیختگان، همه علاقمندان به فهم نهج البلاغه بتوانند از آن استفاده نمایند. بحمدالله سادگی و روانی قلم هرگز از اتقان و دقت کار نکاسته



است؛ یعنی دقت را در کنار روان بودن، جامعیت را در عین قابل فهم بودن و ژرفایی را همراه با سادگی گرد آورده است.

۴. همه فصول و فرازهای نهج البلاغه مورد توجه بوده است. برخلاف غالب شروح که تنها بخش‌های مورد نظر خویش را مورد توجه قرار داده و از فرازهایی که برای آنها جلب نظر نمی‌کرده، به سرعت گذشته‌اند، نویسندگان این شرح، در پی شرح جمله به جمله و تفسیر همه فرازها و فصول هر بخش بوده و هیچ قسمتی را از نظر دور نداشتند.

۵. از دیگر ویژگی‌های این شرح، توجه خاص به پیوند جمله‌ها و بخش‌های یک خطبه و یا نامه و به طور کلی کلمات امام امیرالمؤمنین علیه السلام است. همان‌گونه که در قرآن کریم، میان آیات، پیوند منطقی برقرار است، نهج البلاغه نیز که رشحاتی از کلمات الهی دارد و از امامی فصیح و بلیغ صادر شده، به یقین با پیوندی منطقی همراه است. کشف این پیوندها در هر فراز و فصل و تعقیب اهداف مرتبط با یکدیگر در این کلمات زیبا از دیگر ویژگی‌های این شرح است. چیزی که در بسیاری از شروح، مورد توجه قرار نگرفته و هر جمله جداگانه تفسیر شده است.

۶. در این شرح به روح کلی حاکم بر مجموع خطبه‌ها و نامه‌ها توجه خاص شده است. بر این اساس، همه بحث‌ها در محدوده آن روح کلی قرار گرفته و از پرداختن به مطالب حاشیه‌ای و غیر ضروری پرهیز شده است. گاهی در برخی از شرح‌ها دیده شده که مطلبی فرعی از امام علیه السلام مورد توجه نویسنده محترم قرار گرفته و در صفحات زیادی به شرح آن پرداخته به گونه‌ای که از مطلب اصلی که روح حاکم بر آن کلمات می‌باشد، دور شده است. اما سعی نویسندگان پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر این بوده که روح کلی حاکم بر کلام حضرت را نادیده نگیرند و بیشتر به شرح و تفسیر آن توجه کنند.

۷. در فرازهای کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام واژه‌های مشابه، فراوان دیده می‌شود، برخی از شارحان محترم بدون حلّ این واژه‌ها آنها را تأکید یکدیگر و تنوع در بیان مطالب می‌دانند؛ در حالی که در این شرح، اصل در تفسیر جمله‌ها بر تأسیسی بودن گذاشته شده، به این معنی که هر واژه و هر جمله‌ای معنای خاصّ خود را دارد و تا آنجا که می‌توانیم لازم است از هر جمله‌ای پیام تازه‌ای را دریافت کرده و به تأکیدی بودن بسنده نکنیم.

۸. تلاش برای حلّ مشکلات کلمات، جمله‌ها و فرازهای پیچیده از دیگر امتیازات این شرح است؛ برخی از شارحان گاه بدون تفسیر کلمات و جمله‌های آن حضرت، فقط به مباحث استطرادی گاه تاریخی گاه ادبی پرداخته و عنایتی به حلّ نهایی جمله‌ها و عبارات نکرده‌اند؛ اما در این شرح (پیام امام علیه السلام) تلاش نویسندگان بر آن است که پیچیدگی کلمات را حلّ کرده و برای فهم مقصود امام علیه السلام از بیان این تعبیرات، تلاش نمایند و آن را برای خوانندگان با بیان ساده بنویسند.

۹. در هر خطبه، نامه و یا کلمه حکمت‌آمیز، به اسناد آن - در غیر نهج البلاغه - توجه شده و از کتاب‌هایی که درباره اسناد نهج البلاغه نگارش یافته بهره گرفته شده است. هر چند بلندای محتوا و فصاحت و بلاغت نهج البلاغه آن را از ذکر سند بی‌نیاز می‌سازد زیرا معلوم است که چنین کلماتی از غیر امامی آگاه، صادر نمی‌شود؛ اما با این حال، برای رفع پاره‌ای از شبهات، دانشمندی - همچون سید عبدالزهراء خطیب با نوشتن کتاب «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» - در پی آن برآمده‌اند که کلمات حضرت را به کتاب‌های قبل از دوران سید رضی مستند سازند و روشن نمایند که غالب این سخنان نورانی، غیر از نهج البلاغه مصادر دیگری نیز دارد. در پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام به این نکته نیز توجه خاص گردیده و در پاورقی هر خطبه، نامه و کلام قصار به آن پرداخته شده و از کتاب مذکور و دیگر کتب در این باره استفاده شده است.

۱۰. نکته مهم دیگر، تفسیر لغات مشکل نهج البلاغه به صورت روان و ساده

و با ریشه‌یابی کامل است که با استفاده از منابع مختلف لغت در پاورقی و گاه در متن آمده است.

۱۱. مطالبی که نیاز به توضیح و شرح دارد، در پایان هر فراز، تحت عنوان «نکته‌ها» بیان می‌شود؛ مثلاً اگر یک جا امیرمؤمنان علیه السلام جمله‌ای درباره «طلحه» و یا «زبیر» بیان فرموده، در بحث نکته‌ها به شخصیت و زندگی نامه آنها پرداخته شده است و یا اگر حضرت، خودش را نخستین کسی معرفی می‌کند که اسلام آورده، در بخش نکته‌ها ادله روشن دیگری برای این مطلب و دفع شبهات آمده است، و همچنین هنگامی که آن حضرت مطلبی درباره «امر به معروف و نهی از منکر» بیان داشته، اهمیت و ابعاد دیگر این دو فریضه، در نکته‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱۲. از امتیازات دیگر این شرح، توجه به ریشه‌های قرآنی کلمات آن حضرت است. کلمات امیرمؤمنان علی علیه السلام منشأ و حیانی دارد و در بسیاری از موارد، شرح و تفسیر معارف و حقایق قرآنی است؛ از این رو، تا جایی که ممکن است، فرازهای سخنان آن حضرت با قرآن پیوند زده شده و آیاتی از قرآن در همین باره مورد استناد قرار می‌گیرد.

۱۳. دورنمای خطبه‌ها و نامه‌ها در آغاز بحث، تحت عنوان «خطبه (یا نامه) در یک نگاه» بیان می‌شود تا خواننده از ابتدا به طور اجمال در جریان سخنان پربار آن حضرت قرار گیرد.

۱۴. پیوند نکات اجتماعی، تاریخی و تربیتی با مسائل روز، از دیگر امتیازات این شرح است. در این کتاب سعی شده سخنان حضرت با آنچه امروز مورد نیاز است تطبیق داده شود و به اصطلاح، «به‌روز» و «کاربردی» عرضه گردد. چرا که کلمات آن حضرت هر چند در واقعه‌ای خاص و ماجرای ویژه صادر شده، اما انتخاب کلمات و جمله‌ها توسط آن امام بزرگوار برای بیان آن واقعه و تحلیل آن، فرا زمانی، فرا مکانی و فرا شخصی است. آن حضرت به گونه‌ای به تحلیل آن

قضایا می‌پردازد و گاه قواعدی عام و جملاّتی بنیادین بیان می‌کند که در تمام عصرها و برای همه نسل‌ها قابل استفاده است. تحلیل این بیان‌ها و تطبیق آن بر مشکلات عصر حاضر و پندآموزی از آن برای حلّ مشکلات، از دیگر امتیازات این شرح است.

۱۵. قلم منصفانه و به دور از تعصّب و توهین، امتیاز دیگر این شرح است. استاد بزرگوار و نویسندگان محترم این کتاب ضمن پایبندی به اصول مذهب شیعه و دفاع منطقی از آن و همچنین نقد صحابه، هرگز از خطّ اعتدال خارج نشده و از توهین و خشونت در کلام استفاده نکرده‌اند. به اعتقاد آیت الله العظمی مکارم شیرازی بیان استدلال و منطق قویّ پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، نیازی به تندی و توهین ندارد؛ می‌توان از حقّانیت شیعه دفاع کرد، در عین حال از دایره منطق خارج نشد و مؤدّبانه و متین نوشت.

۱۶. شأن ورود کلمات آن حضرت - در مواضع حسّاس و تأثیرگذار - با نگاه به تاریخ و عصر بیان این خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات (تا جایی که ممکن بوده) مورد توجه بوده است. به یقین، دانستن زمان و مکان و شأن ورود کلمات آن حضرت، سرنوشت‌ساز است و نقش مهمی در تفسیر سخنان ایشان دارد. مثلاً هنگامی که آن حضرت می‌فرماید: «أئمة الشورى للمهاجرين والأنصار» (نامه ۶) هرگز نمی‌خواهد نقش نصّ را در امامت نادیده بگیرد؛ بلکه در مقام استدلال در برابر معاویه از این کلمات استفاده می‌کند؛ چرا که مخاطب این نامه حضرت، معاویه پس از امتناع از بیعت است؛ توجه به زمان تدوین این نامه و مخاطب آن، رافع برخی از شبهات است.

۱۷. توجه به شروح مهمی که بر نهج البلاغه نوشته شده است و استفاده از آنها و یا نقد و ارزیابی سخنان شارحان محترم، در نگارش این شرح مورد عنایت خاص بوده است.

۱۸. توجه به سایر کلمات حضرت در شرح یک خطبه، نامه یا کلمه قصار و نیز توجه جدی به روایات سایر ائمه هدی علیهم السلام، روشنی و جذابیت خاصی بر آن افزوده است.

۱۹. برخلاف بعضی از شارحان عزیز که هر قدر به آخر نهج البلاغه نزدیک تر شده اند انگیزه شان در ادای حق مطلب، کاهش یافته و به اختصار از آن گذشته اند، این شرح هر چه به آخر نزدیک تر می شود پربارتر می گردد.

۲۰. با وجود این همه تلاش، نویسندگان این شرح، پرونده ها را برای تجدید نظرها و تکمیل های آیندگان باز نگه داشته و از هر پیشنهاد سازنده ای استقبال می کنند.

### ۳. شیوه نگارش

شیوه نگارش این شرح بدین صورت است که قسمت هایی از کلمات حضرت میان اعضای نویسنده تقسیم می شد و هر یک، بخش مربوط به خود را با توجه به شروح مهم نهج البلاغه تدوین می کرد و در جلسه مشترک که هر روز صبح (غیر از جمعه ها) ساعت ۷-۸ با حضور حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی تشکیل می شد، می خواند؛ این نوشته ها پس از قرائت در جلسه، در اختیار استاد قرار می گرفت. معظم له نخست مواضع مبهم را مشخص می کردند، سپس با مطالعاتی که از قبل داشتند، شروع به املا نموده و جملات هر فراز را شرح می دادند و یکی از اعضای جلسه املاي ایشان را می نوشت.<sup>۱</sup> در این میان، دوستان حاضر نیز اگر نکته ای به خاطرشان می رسید، بیان می کردند و معظم له آنها را نیز مورد توجه قرار می داد.

۱. سال ها برخی از دوستان، املاي استاد را در ورقه های مخصوص می نوشتند ولی از سال ۱۳۸۵ یکی از دوستان جلسه، فی المجلس املاي استاد را با رایانه همراه، تایپ می کرد و همین، سبب سرعت کار گردید.

گاهی برای تعمیق و تکمیل بحث نیاز به مطالعه و دقت بیشتری بود بنابراین، نویسنده آن فراز، آن را کامل تر کرده و در جلسه بعد ارائه می داد که گاه در لابه لای شرح و گاه تحت عنوان نکته ها نوشته می شد. پس از آنکه یک جلد، کامل می گردید، نوشته ها به ویراستار سپرده می شد و پس از ویرایش، بار دیگر در اختیار استاد قرار می گرفت و ایشان تیرهای مناسب را برای شرح و تفسیر و نکته ها انتخاب کرده و یکبار دیگر ترجمه های متن نهج البلاغه را نیز مورد بازبینی قرار می دادند. جلد کامل شده پس از غلط گیری نهایی، برای چاپ به ناشر سپرده می شود.

#### ۴. ره آوردها

این تلاش ستر که از سال ۱۳۷۱ آغاز شد و در سال ۱۳۹۱ به پایان رسید، مورد استقبال دانش پژوهان معارف علوی قرار گرفت. اکنون هر محقق و مدرس برای تحقیق و تدریس نهج البلاغه به این شرح جامع نیازمند است. خطبای زبردست؛ پژوهشگران معارف اسلامی و تاریخ اسلام و استادان حوزه و دانشگاه از این کتاب بهره می گیرند، هرچند برخی از پژوهشگران و اندیشمندان هنوز از این اثر قویم اطلاع کافی ندارند، که امیدواریم با آگاهی بخشی، این کتاب زندگی ساز، در سیر مطالعاتی همه حقیقت جویان قرار گیرد. جامعیت و اثربخشی این شرح موجب شده است که در سال ۱۳۸۲ به عنوان کتاب سال ولایت معرفی شود و از آن تجلیل گردد. همچنین مجلداتی چند از این شرح به زبان عربی چاپ و منتشر شده و در بعضی از مؤسسات آموزشی نیز به صورت کتاب درسی درآمده است.

#### ۵. معرفی همکاران

اعضایی که حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی آنان را برای همکاری

دعوت نمودند، هشت نفر بودند که دو تن از آنها، پس از چند سال، به دلیل اشتغالات دیگر، موفق به همراهی نشدند. همچنین دو تن از یاران پرتلاش نیز به دیار باقی شتافتند و در این سال‌ها یک تن نیز به این جمع افزوده شد. مجموعه همکاران گذشته و حال بر اساس حروف الفبا عبارت‌اند از، حجج اسلام والمسلمین آقایان:

۱. محمدرضا آشتیانی
۲. مرحوم محمد جعفر امامی علیه السلام
۳. محمد احسانی‌فر
۴. محمد جواد ارسطا
۵. مرحوم ابراهیم بهادری علیه السلام
۶. عبدالمهدی توکل
۷. مهدی حسینیان قمی
۸. سعید داودی
۹. احمد قدسی.

یادآور می‌شود که آقای مهدی حسینیان در تدوین یک جلد با این مجموعه همکاری داشته و آقای محمد احسانی‌فر در تدوین سه جلد. مرحوم آقای ابراهیم بهادری تا جلد هفتم همکاری فعالی داشتند. ایشان در تابستان ۱۳۸۴ به رحمت ایزدی پیوستند. مرحوم آقای محمد جعفر امامی تا بخشی از جلد دهم همکاری مستمر و تأثیرگذاری با این مجموعه داشتند که ایشان نیز در تابستان ۱۳۸۷ به لقاء حق پیوستند (رحمة الله علیهما رحمة واسعة). جناب آقای سید عبدالمهدی توکل (که علاوه بر همکاری علمی، زحمت تایپ را نیز در جلسه به عهده داشتند) از جلد نهم به این مجموعه پیوستند. چند نفر از این نویسندگان، از استادان برجسته حوزه علمیه قم بوده و برخی از آنها، علاوه بر حوزه از استادان مراکز دانشگاهی نیز هستند.

امیدواریم همه این تلاش‌ها، در مسیر غربت‌زدایی از این کتاب مهم و فاخر، مؤثر بوده، سیل تشنگان فهم کلمات علی علیه السلام را سیراب نماید و برای نویسندگان این اثر ذخیره یوم المعاد گردد.

سعید داودی

آمین یا رب العالمین

(از همکاران علمی پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام)

۱۳۹۱/۳/۱۶